

# عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّهَارِ

كَتُورِي حَامِد حَسِين بِن مُحَمَّد قَلِي

جِلْد ٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبارات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

نويسنده:

ميرحامد حسين الموسوى اللكهنوى النيشابورى

ناشر چاپى:

جماعه المدرسين فى الحوزه العميه بقم موسسه النشر الاسلامى

ناشر ديجيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان



## عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الطهار جلد هشتم

### مشخصات کتاب

سرشناسه: کتوری حامد حسین بن محمد قلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدید آور: عقبات الانوار فی اثبات امامه الائمه الطهار/ تالیف میر حامد حسین الموسوی الکهنوئی النیشابوری تحقیق غلام رضابن علی اکبر مولانا بروجردی مشخصات نشر: قم الجماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = - ۱۳۷۴.

فروست: (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰۱)

شابک: بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث موضوع: محدثان شناسه افزوده: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح شناسه افزوده: مولانا بروجردی غلامرضا، مصحح شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی

کنگره: BP۲۱۲/۵ د۹ت ۳۰۲۱۸ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۳۷۳۹

### معرفی مؤلف

### زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری قمری در بلده میره لکهنو هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶ ه. ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کر معلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر ایشان خود عهده دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ اساتید دیگر رفت.

مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشان اخذ کرد که حواشی وی بر آن کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به امر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصانیف پدر بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن - که ردّیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود - با اصول کتب و منابع کرد.

هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف کتاب عظیم عقبات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد اما در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمین شریفین یادداشتهایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق - العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدّی که هیچ یک از معاصران و متأخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانه الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتاده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیّه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدّد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزّا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

\*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندان و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاہت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عقبات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق الیقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنو موجود است.

۲- والد صاحب عقبات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعده سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محقق بی‌نظیر بود و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تتبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنو به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزندگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تألیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربیه و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ رجب ۱۲۴۰ واقع شده است.

ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تألیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحام در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به «شذور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الکتب و الاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تتبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذاشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به متمم عقبات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عبقات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عبقات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد اساتید برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پر بار در لکهنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاء برده و در صحن شریف و در مقبره میرزای شیرازی به خاک سپردند.

\*تألیفات: ابتدا

۱- عبقات الانوار فی امامة الأئمة الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الکتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات فی حلّ المشكلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المین فی ردّ ازاله الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئلة الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقیق المسائل (فیه فتاویہ الفقھیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سنج له فی سفره الی الحج و زیارة ائمة العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم یتّم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجواله (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه ألغاز و معمیات

۱۶- صفحة الالماس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسی)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنضود

۲۰- رجال المیر حامد حسین



## کتابخانه ناصریه

## اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۱۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم‌نظیر است.

## کتاب تحفه اثنا عشریه

## معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به‌ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهند»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عقبات او را با عنوان شاه‌صاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراآت خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت أحمد خان کشمیری در کتاب التزمه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقتی از کتاب صواقع موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغییراتی به فارسی برگردانده است ۴. وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکیه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المعضلات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیّه العلم عقبات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عقبات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «و نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواقع) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولّد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محیی الدین اسلمی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاهور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حس بدبینی و عصبیت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اما به مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متکلمین شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عبقات الأنوار در این میان به سبب تتبع فراوان و زحمات طاقت فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ ه. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است. محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در ردّ شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملّتم دانسته که تنها به مسلّمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملوّ از افتراءات و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دهلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر (ع) استناد می کند  
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است. فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء (ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوهام - تعصبات - هفوات)

## ۱۲- در تولّاً و تبرّی (مشمّل بر مقدّمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعدّدی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به ردّ سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

## ردّیه های تحفه

آنچه که در ردّ همه ابواب تحفه نوشته شده است:

## ۱- الزهّۀ الاثنی عشریۀ فی الردّ علی التحفۀ الاثنی عشریۀ

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه‌های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می‌شود.

۲- سیف الله المسلول علی مخزبی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقد الفجار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲. ق)

فارسی و در ردّ بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در ردّ آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجیش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق)

نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در ردّ یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عبقات بوده و در ردّ باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در ردّ این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجوبۀ الفاخرۀ فی الردّ علی الأشاعرۀ را نوشت و پاسخ مفصّلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیلۀ های شیعیان:

۲- تقلیب المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه الزهّۀ الاثنی عشریۀ به ردّ این بخش تعلّق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه‌های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایۀ العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إله آبادی (به زبان فارسی) چاپ هند

همچنین یکی از مجلّات چاپی الزهّۀ الاثنی عشریۀ نیز مربوط به ردّ همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

کلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم التزهة الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.

باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می رود آثار گرانبهائی تصنیف گردیده است.

۱- خاتمة الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق الموبقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامة: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجۀ البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعادة: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عقبات.

۶- الجواهر العبریة: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتری استاد صاحب عقبات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شبهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنه و اماته البدعة بطعن الاسنة: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم التزهة میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از التزهة که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شبهات و حلّ مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزهة نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگرد صاحب نزهة هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب التزهة کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهة عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.

باب دهم: در مطاعن

۱- تشیید المطاعن و کشف الضغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعة مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمین: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الرماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کنتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه  
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از  
باب هفتم

کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکه العمریه- که از شاگردان صاحب تحفه است-  
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شبهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شبهات را پاسخ  
داده است.

۲- الوجیزه فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دالّ بر  
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

۳- تصحیف المنحه الإلهیه عن النفثه الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ  
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ ه. ق)

۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ ه. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحه الالهیه دارد.

۵- الهدیه السنیة فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی

۶- التحفه المنقلبه: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

## معرفی کتاب عقبات الأنوار

### اشاره

(۱) کتاب عظیم عقبات الأنوار شاهکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت  
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دهلوی- که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می‌باشد.

## ۱- موضوع و نسخه شناسی

عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.  
وی در این کتاب می‌کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.  
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدّعیات دهلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.  
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد (چون دهلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند اشاره  
کرده است)

(۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عقبه به معنای چیزی است که بوی خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل  
و یا گل سفید است

دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش

بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه و تابعین و تابع تابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنّی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوایی خبر و وجوه دلالتی و قراین پیچیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شبهات دهلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴.

ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام فیض القدر از شیخ عباس قمی در ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث منزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکهنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصدمین سالگرد درگذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن علیا منی و أنا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی» معروف به حدیث ولایت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بریان و آمدن

حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است. (مطبعة بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به

سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ینظر إلی آدم و نوح... فینظر إلی علی» معروف به حدیث تشبیه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکهنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر» که پاکنویس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علی نوراً بین یدی اللّٰه قبل أن یخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکهنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان

فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عقبات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و

متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلالی حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده

است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیبر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علی مع الحق و الحق مع علی (ع)» که دست‌نوشته ناقصی از پیش‌نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته

است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است. (در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی اسناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق] (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده درباره عقبات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و... صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میرحامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت

۴- حدیث تشبیه از نظر سند و دلالت

۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)

۲- حدیث خیبر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)

البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر- که توسط فرزند و نوه میرحامد حسین انجام شده است- را به نام مرحوم میرحامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بنیانگذار عقبات آن را ترسیم کرده و رؤس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عقبات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذیل عقبات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریب جلد اول حدیث «مدینه العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنوی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریب تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن

نواب



وی هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیلی از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

### ۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطئه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازم‌اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است. ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

### ۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عبقات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است. الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاوت پرداخته و نظر صحیح یا احسن را انتخاب نماید. مرحوم میر حامد حسین در عبقات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللّیتا و التّی



دلالت بر مدعا ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدّعی خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بدانند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عباّات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنّت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی التزام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بسنّتی و سنّة الخلفاء الراشدین المهدیین من بعدی و عضوا علیها بالنواجذ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنّت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عباّات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنّت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسنده نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی اُبی بکر و عمر» - که در مقابل حدیث «طیر» نقل کرده‌اند - مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

## ۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به‌طور کامل

همانطور که قبلا اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.

ب: بحث و تحقیق همه جانبه

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقّت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به‌اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلا زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عباّات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدّم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند - حتی ضعیف - برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عباّات در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می کند که دهلوی صواقع نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنبوری- صاحب المرافض- به آن افزوده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایه المتطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه یابی اقوال به این نتیجه می رسد که بعضی از اقوال یا نسبت هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً- زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یواقیت مطرح می شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می گوید: «...اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبیح افتراآت و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افصح خزعبلا-تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تتبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری از این حدیث پیدا نمی شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحه افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت سرایی او نموده مطلع می گردید و خوافا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می فرماید:.... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملا أحكمه. امالی صدوق- ص ۳۴۴

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولا مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود را اخذ می کند مراجعه می کنیم. وی در این باره می گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن... سپس کابلی می گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...» پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة»

ه: ذکر موارد مخالف التزام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلا به آن گوش داده نمی شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه ای نزد فرقه دیگر حجیت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دهلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدّد استدلال مخالفین را با موارد مشابه- که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند- نقض می کند.

مثلاً زمانی که دهلوی در جواب حدیث غدیر می گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الأئمة من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می کند. همچنین در جواب بعض استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می کند.

لذا استدلال دهلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنّه وارد شده نقض می کند.

## ابعاد مختلف عبقات

### ۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکینهای آن را جبران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مآخذ و اطلاعات وسیع می رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشته های واهی و بیریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شعور انسانی را به نمایش می گذارد.

### ۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم در ستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم- به صورت صحیح آن منتهی می گردد.

### ۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقلیدی. چون این بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگیریهای علمی و پژوهشهای بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آیین حق را نیرو می‌بخشند.

#### ۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردند و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سردست گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

#### ۵- بعد اقتدا

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوششهای بیکرانی که در راه خدمتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیه‌ها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود بر نمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اکتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغتسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی- رحمه الله علیه- نوشته‌اند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد- می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تألیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می شده است) نمی نوشته است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولا دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

### تقریظات عِبَقَات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه هایی که در حیات صاحب عِبَقَات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عِبَقَات چنین می نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنّفات رشیه جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر از این بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغ پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألیف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه هایی به بزرگان هند می نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می کند و آنان را تشویق می نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سر نزده و تصنیفی در اثبات حقّیت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر خبر خیر صادر و ظاهر نگشته. از عبقاتش رائحه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنّفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می نویسد:

« وجود آنجناب از آیات الهیه و حجج شیعہ اثنی عشریہ بود هر کس کتاب مستطاب عبقات الانوار که از قلم درربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می‌داند که در فن کلام سیمای در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

## جلد هشتم

### ادامه حدیث غدیر قسمت دلالت

#### اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

#### نقض ورد مصنف بر هفوات دهلوی

و هر گاه بحمد الله و حسن توفیقه، عبارات ائمه سنیہ متضمن طرق حدیث غدیر شنیدی، و بر اسماء جمعی از ناقلین و مخرجین آن مطلع شدی، پس حالا- متوکلا علی الالطاف الالهیة، و معتمدا علی التوفیقات الربانیة الغیر المتناهیة شروع می‌نمائیم در نقض ورد فقرات عبارت مخاطب تحریر که در جزء اول آن را بالتمام وارد کرده‌ایم.

قوله: اول: حدیث غدیر که بطمطراق بسیار در کتب ایشان مذکور می‌شود و آن را نص قطعی در این مدعی می‌انگارند [۱].  
اقول: مخاطب حمید الاخلاق زکی الاعراق، بسبب کمال مجانبت از عناد و شقاق، و نهایت انهماک در ارعاد و ابراق، و ازعاج و اقلاق، بایراد لفظ طمطراق مبالغه و اغراق در استهزاء و ستم ظریفی، و چشمک‌زنی بر تمسک اهل حق و وفاق فرموده، و معتقدین و جان نثاران بلاغت و فصاحت خود را بطرب و رقص در آورده، جامه انسانیت از ایشان برکنده، و لکن اگر اندک تأمل و تدبر می‌کردند، می‌دانستند که این اهانت و توهین [۱] تحفه اثنا عشریہ ص ۲۰۸ ط پیشاور.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۴

و استهزاء سراسر مجازفت و خطا است، چه اهتمام اهل حق در اثبات تواتر حدیث غدیر، و ذکر کثرت طرق آن، و بیان وجه دلالت آن بر امامت باثبات مجیء «مولی» بمعنی اولی از تصریحات ائمه عربیت، و ذکر شواهد و براهین داله بر اراده امامت است، پس شناعت استهزاء و سخریہ، و لمز و رمز، و غمز و همز بر ذکر کثرت طرق و اثبات تواتر این حدیث شریف خود ظاهر است که اهتمام اهل حق و وفاق در این باب برای شق قلوب اهل شقاق است، که منکرین تواتر این حدیث شریف‌اند بلکه نعوذ بالله وقاحت [۱] و صفاقت و خلاعت را بغایت قصوی رسانیده، قدح در صحت آن آغاز می‌نهند.

و فظاعت استهزاء و تشنیع بر اثبات مجیء «مولی» بمعنی اولی نیز نهایت واضح است، که چون متعصبین جاحدین که شاه‌صاحب هم تقلیدشان نگذاشته‌اند، خود را از انکار سراسر خسار باز نداشته‌اند، این اهتمام اهل حق برای قلع و قمع، و استیصال و ابطال انکار و جحود ناقضین عهود است، و قبح استهزاء و تمسخر بر ذکر دلائل و شواهد و قرائن دلالت حدیث شریف بر امامت نیز بکمال مرتبه لائح، زیرا که این مطلب اقصی، و مرام اهم و اسنی است.

و لله الحمد و المنه که حقیر باقتضای آثار اعلام کرام، ادله قاهره، و شواهد باهره، و دلائل زاهره، و حجج ظاهره، و قرائن رزینه لائحہ، و امارات متینہ واضحه بر دلالت این حدیث شریف بر امامت ذکر می‌نمایم، و امر حق را روشن‌تر از صبح مسفر می‌گردانم، و ألسنه جاحدین و منکرین را لال، و شبهات و تشکیکات مشککین را، بابلغ وجوه استیصال [۱] الوقاحه و الصفاقة و الخلاعة: التهتك

و ترک الحیاء.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۵

می‌نمایم.

و از طرائف الطاف جلیه الهیه آنست که دلالت این حدیث شریف بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، حسب تصریح حسان بن ثابت، ثابت و قطعیست صحت آن بتقریر حضرت بشیر و نذیر و جناب امیر صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما، ما نفح المسک و العبیر ظاهر و مستنیر.

پس این استهزاء و سخریه، العیاذ بالله متوجه بر این انشاد و تقریر است نه بر تقریر اهل حق، که مقتضیان آثار سرور مختار و آل اطهار و صحابه کبارند، و لله الحجة البالغة

### دهلوی حدیث غدیر را فقط به بریده نسبت داده

قوله: [حاصلش آنکه بریده [۱] بن الحصیب الاسلامی روایت کند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در غدیر خم که هنگام مراجعت از حجة الوداع میان مکه و مدینه بآن موضع رسید، جماعة مسلمین را که در رکاب آن جناب بودند حاضر فرموده، خطاب کرد که:

«یا معشر المسلمین، أ لست أولى بکم من أنفسکم؟»، قالوا: بلی، قال: «من کنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» [۲]. [۱] بریده بن الحصیب (بضم الباء و الحاء) بن عبد الله بن الحارث الاسلامی:

صحابی أسلم قبل بدر، و لم یشهداها، و شهد خیر و فتح مکه، و استعمله النبی (ص) علی صدقات قومه، و سكن المدينة، و انتقل الى البصرة، ثم الى مرو فمات بها، له فی کتب القوم (۱۶۷) حدیثا، منها حدیث الغدير توفي سنة (۶۳).

- الاعلام ج ۲ ص ۲۲- تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۴۳۲-

[۲] تحفه اثنا عشریة ص ۲۰۸ ط پیشاور.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۶

أقول: از عبارات سابقه در این جزء و جزء اول، بحمد الله و حسن توفیقه، یقین حاصل می‌شود بآنکه بریده تنها راوی این حدیث شریف نیست بلکه بسیاری از صحابه، روایت آن نموده‌اند، تا آنکه عدد صحابه که روات این حدیث شریف‌اند از صد کس هم متجاوز شده [۱].

پس چنین حدیث کثیر الطرق متنوع الاسانید را، که اساطین محققین و اعلام مدققین، حکم بتواتر آن نموده‌اند، صرف بریده منسوب ساختن، و باز بذکر لفظ (طمطراق تمام)، داد استهزاء و ستم ظریفی دادن، ماجرائی بس عجیب و غریب است.

و نیز پر ظاهر است که عبارت حدیث غدیر که مخاطب نحیر در تقریر آورده، نهایت مختصر و وجیز است، و از عبارات سابقه حدیث، که جمعی از ائمه اعلام و اساطین فخام نقل کرده‌اند، ظاهر است که حضرت بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله در تمهید و تقریر حدیث غدیر، بسیاری از مطالب ذکر فرموده که در روایت منقوله مخاطب، مذکور نیست، پس بملاحظه این عبارات، اولیای مخاطب آیا لفظ (طمطراق تمام) بمزید ایقان و وفاق در حق ارشادات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هم بر زبان خواهند آورد؟، یاسر بدامن شرمساری افکنده، فطاعت این تمسخر و استهزاء خواهند دریافت.

قوله: [گویند که «مولی» بمعنی اولی بتصرف است، و اولی بتصرف [۱] قال العلامة المجاهد الامینی قدس سره بعد ذکر مائه و عشر من رواة الغدير من الصحابة: هؤلاء مائه و عشر من أعظم الصحابة الذين وجدنا روايتهم لحدیث الغدير، و لعل فیما ذهب علینا اکثر من ذلك بكثير، و طبع الحال يستدعی ان تكون رواة الحديث اضعاف المذكورين، لان السامعين الوعاة له كانوا مائة ألف أو يزيدون



...

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۷

بودن عین امامت است [۱].

اقول: جناب شاهصاحب بمزید بلاغت، داد ایجاز و اختصار داده، تقریر شیعه را در وجه دلالت این حدیث شریف بر امامت، در کمتر از یک سطر نقل فرموده‌اند، و قبل از این بذکر لفظ (طمطراق تمام) استهزاء و سخریه و بر تقریرات اهل حق نموده، پس کاش برای اثبات مزعوم خود، تقریری از تقریرات مبسوطه اهل حق، و لا اقل بعض تقریر متوسطة اهل حق در شروع کلام نقل کرده، رد آن می نمودند.

«دهلوی معنای اولویت را از مولی انکار کرده»

قوله: [اول غلط در این استدلال آنست که اهل عربیت قاطبة انکار کرده‌اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد] - الخ [۲].

اقول: اول اختلال در این مقال آنست که شاهصاحب بمزید ورع و دیانت، و نهایت صدق و امانت، ادعا فرموده‌اند: که اهل عربیت قاطبة انکار کرده‌اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد، حال آنکه اهل عربیت، هرگز انکار نکرده‌اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد، و ادعای انکار ایشان، کذب و بهت بحث است، و انکار احدی از اهل عربیت هم ثابت نیست، چه جا انکار جمیع اهل عربیت، و این کذبی است فاحش و بس شنیع، که بسماع آن مو بر تن می خیزد!

و کلام شاهصاحب مانا [۳] است بآنکه کسی بگوید که «قول» بمعنی گفتن، [۱] تحفه اثنا عشریه ص ۲۰۸ ط پیشاور.

[۲] تحفه اثنا عشریه ص ۲۰۸ ط پیشاور.

[۳] مانا است: شبیه است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۸

هرگز در استعمال عرب نیامده، و اهل عربیت قاطبة انکار کرده‌اند که «قول» بمعنی گفتن آمده باشد!

### دهلوی معنای اولویت را از مولی انکار کرده

قوله: [اول غلط در این استدلال آنست که اهل عربیت قاطبة انکار کرده‌اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد] - الخ [۲].

اقول: اول اختلال در این مقال آنست که شاهصاحب بمزید ورع و دیانت، و نهایت صدق و امانت، ادعا فرموده‌اند: که اهل عربیت قاطبة انکار کرده‌اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد، حال آنکه اهل عربیت، هرگز انکار نکرده‌اند که «مولی» بمعنی اولی آمده باشد، و ادعای انکار ایشان، کذب و بهت بحث است، و انکار احدی از اهل عربیت هم ثابت نیست، چه جا انکار جمیع اهل عربیت، و این کذبی است فاحش و بس شنیع، که بسماع آن مو بر تن می خیزد!

و کلام شاهصاحب مانا [۳] است بآنکه کسی بگوید که «قول» بمعنی گفتن، [۱] تحفه اثنا عشریه ص ۲۰۸ ط پیشاور.

[۲] تحفه اثنا عشریه ص ۲۰۸ ط پیشاور.

[۳] مانا است: شبیه است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۸

هرگز در استعمال عرب نیامده، و اهل عربیت قاطبة انکار کرده‌اند که «قول» بمعنی گفتن آمده باشد!

### استعمال مولی در معنای اولی در قرآن و حدیث و اشعار عرب



الحاصل استعمال «مولی» بمعنی اولی، در کتاب و سنت و اشعار عرب، شائع و ذائع است، و از ائمه فن عربیت و لغت و تفسیر، تصریحات بر اینکه «مولی» بمعنی اولی است واقع.

اسماء جمعی از علماء، که اثبات مجیء «مولی» بمعنی اولی کرده‌اند، در اینجا ذکر می‌کنم، تا تخجیل منکرین بآبلغ وجوه متحقق گردد.

پس باید دانست که از جمله، اینهااند:

۱- محمد بن سائب کلبی بن بشر بن عمرو بن الحارث الکوفی المتوفی سنه (۱۴۶) ۲- أبو زید سعید بن أوس بن ثابت الانصاری اللغوی البصری المتوفی سنه (۲۱۵) ۳- أبو عبیده معمر بن المثنی البصری النحوی المتوفی سنه (۲۰۹) ۴- أبو الحسن سعید بن مسعده الاخفش الاوسط المجاشعی البلخی المتوفی سنه (۲۱۵) ۵- أحمد بن یحیی بن زید بن سیار أبو العباس المعروف بثعلب الکوفی المتوفی (۲۹۱) ۶- أبو العباس محمد بن یزید الازدی البصری المعروف بالمبرد المتوفی (۲۸۶) ۷- أبو اسحاق ابراهیم بن محمد السری الزجاج النحوی اللغوی المتوفی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۹

بیغداد سنه (۳۱۱) ۸- أبو بکر محمد بن القاسم المعروف بابن الانباری المتوفی بیغداد سنه (۳۲۸) ۹- محمد بن عزیز السجستانی العزیزی المقیم بیغداد المتوفی سنه (۳۳۰) ۱۰- أبو الحسن علی بن عیسی بن علی بن عبد الله الرمانی المتوفی بیغداد سنه (۳۸۴) ۱۱- أبو النصر اسماعیل بن حماد الفارابی الجوهری المتوفی بنیساوور سنه (۳۹۳) ۱۲- أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النیساووری المتوفی (۴۲۷) ۱۳- أبو الحسن علی بن أحمد الواحدی المفسر المتوفی بنیساوور سنه (۴۶۸) ۱۴- أبو الحجاج یوسف بن سلیمان بن عیسی الشمنتری المتوفی سنه (۴۷۶) ۱۵- قاضی أبو عبد الله الحسین بن أحمد الزوزنی المتوفی سنه (۴۸۶) ۱۶- أبو زکریا یحیی بن علی بن محمد الشیبانی التبریزی المتوفی (۵۰۲) ۱۷- حسین بن مسعود الفراء البغوی المتوفی سنه (۵۱۰) ۱۸- جار الله محمود بن عمر الزمخشری الادیب المفسر المتوفی سنه (۵۳۸) ۱۹- أبو الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی البغدادی المتوفی (۵۹۷) ۲۰- أحمد بن الحسن بن أحمد الزاهد الدرواجکی ۲۱- نظام الدین حسن بن محمد القمی النیساووری المتوفی سنه (۷۲۸)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۰

۲۲- أبو سالم محمد بن طلحه القرشی النصیبی المتوفی (۶۵۲) ۲۳- شمس الدین أبو المظفر یوسف بن قزاغلی سبط ابن الجوزی المتوفی (۶۵۴) ۲۴- قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر البیضاوی المتوفی سنه (۶۸۵) ۲۵- أحمد بن یوسف بن عبد الدائم الحلبی المعروف بالسمن المتوفی (۷۵۶) ۲۶- محمد بن أبی بکر بن عبد القادر الرازی المتوفی بعد (۶۶۸) ۲۷- تاج الدین أحمد الخجندی بن محمود الصرغی النحوی المتوفی سنه (۷۰۰) ۲۸- عبد الله بن أحمد النسفی أبو البرکات المتوفی بایذج اصبهان سنه (۷۱۰) ۲۹- عمر بن عبد الرحمن القزوینی الفارسی سراج الدین المتوفی سنه (۷۴۵) ۳۰- شیخ نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ المالکی المتوفی (۸۵۵) ۳۱- جلال الدین محمد بن أحمد المحلی الشافعی المتوفی بالقاهرة سنه (۸۶۴) ۳۲- حسین بن علی الواعظ الکاشفی البیهقی السبزواری المتوفی (۹۱۰) ۳۳- أبو السعود محمد بن محمد العمادی الحنفی المفسر المتوفی بالقسطنطنیه سنه (۹۸۲) ۳۴- سعدی چلبی سعد الله بن عیسی مفتی الدیار الرومیة المتوفی سنه (۹۴۵) ۳۵- شیخ شهاب الدین أحمد بن محمد بن عمر الخفاجی المصری المتوفی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۱

۳۶- (۱۰۶۹) شیخ سلیمان الجمل بن عمر بن منصور العجلی المصری الشافعی المتوفی (۱۲۰۴) ۳۷- ملا- جار الله إله آبادی ۳۸- محب الدین افندی محمد بن أبی بکر بن داود بن عبد الرحمن الحموی الدمشقی الحنفی المتوفی (۱۰۱۶) ۳۹- محمد بن اسماعیل

بن صلاح الامیر الیمانی المتوفی سنه (۱۱۸۲) ۴۰- عبد الرحیم بن عبد الکریم ۴۱- رشید النبی بن حبیب النبی ۴۲- سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی المصری المتوفی بعد (۱۳۰۸)

## ۱- تفسیر محمد بن سائب کلبی

### اشاره

اما تفسیر محمد بن سائب کلبی مولی را بأولی، پس محمد بن یوسف أبو حیان که از اکابر ائمه عالی شأن و اجله مهره اعیانست، و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی [۱] در «وافی بالوفیات» بمدح او گفته

### ترجمه محمد بن سائب کلبی از «وافی بالوفیات» صفدی

[محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الشیخ الامام الحافظ، العلامة فريد العصر، و شیخ الزمان، و امام النحاء، اثیر الدین أبو حیان الغرناطی. [۱] الصفدی: خلیل بن ایبک بن عبد الله صلاح الدین الادیب المتوفی سنه (۷۶۴) ولد فی صفد (فلسطين) سنه (۶۹۶).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۲

قرأ القرآن بالروایات، و سَمِعَ الْحَدِيثَ بِجَزِيرَةِ الْأَنْدَلُسِ، و بلاد الافريقية، و ثغر الاسكندرية، و ديار مصر، و الحجاز، و حصل الاجازات من الشام و العراق و غیر ذلك، و اجتهد، و طلب، و حصل، و كتب، و قيد، و لم أر فی أشیخی أكثر اشتغالا منه، لانی لم أراه الا يسمع، أو يشغل، أو يكتب، و لم أراه على غير ذلك، و له اقبال على الطلبة الاذكياء، و عنده تعظيم لهم. نظم و نثر، و له الموشحات البديعة، و هو ثبت فيما ينقله، محرر لما يقوله، عارف باللغة، ضابط لالفاظها، و اما النحو و التصريف فهو امام الدنيا فيهما، لم يذكر معه في اقطار الارض غيره في العربية، و له اليد الطولى في التفسير، و الحديث، و الشروط، و الفروع، و تراجم الناس و طبقاتهم، و تواريخهم و حوادثهم، خصوصا المغاربة، و تقييد اسمائهم على ما يتلفظون به من اماله، و ترخيم، و ترفيق، و تفخيم، لانهم مجاورو بلاد الفرنج، و اسماؤهم قريبه، و القابهم كذلك، كل ذلك قد جوده، و قيده، و حرره.

و الشيخ شمس الدين الذهبي [۱] له سؤالات، سألها عنها فيما يتعلق بالمغاربة و أجابه عنها.

و له التصانيف التي سارت و طارت و انتشرت و ما انتشرت و قرئت و درست و نسخت و ما نسخت أخلت كتب الاقدمين، و الهت المقيمين بمصره و القادمين، و قرأ الناس عليه و صاروا ائمة و أشياخا في حياته، و هو الذي حث الناس على مصنفات الشيخ جمال الدين ابن [۲] مالك رحمه الله و رغبتهم في قراءتها و شرح لهم غامضها و خاض بهم لججها و فتح لهم مقفلها [۳] الخ. [۱] شمس الدين الذهبي: محمد بن أحمد الدمشقي الشافعي المتوفى سنه (۷۴۸).

[۲] ابن مالك جمال الدين: محمد بن عبد الله بن مالك الطائي الجبالي النحوي المتوفى بدمشق (۶۷۲).

[۳] الوافي بالوفيات ج ۵ ص ۲۶۷.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۳

و نیز در آن گفته:

[و کتبت له استدعى اجازته بما صورته: المسئول من احسان سيدنا الشيخ الامام العامل العلامة، لسان العرب، ترجمان الادب، جامع

الفضائل، عمدة وسائل السائل، حجة المقلدين، زين المقلدين، قطب المؤلفين، افضل الآخرين وارث علوم الاولين، صاحب اليد الطولى فى كل مقام ضيق، و التصانيف التى تأخذ بمجامع القلوب، فكل ذى لب إليها شيق، و المباحث التى أنارت الادلة الراجحة من مكامن اماكنها، و قنصت أوابدها الجامعة من بواطن مواطنها، كشاف معضلات الاوائل، سباق غايات قصر عن شأوها [۱] سبحان وائل [۲]، فارغ [۳] هضبات [۴] البلاغة فى اجتلاء اجتلابها و هى فى مرقى مرقدها، و سالب تيجان الفصاحة فى اقتضاء اقتضا بها من فرق فرقدتها، حتى ابرز كلامه جنان فضل جنان، و من بعده عن الدخول إليها جان، و أتى ببراهين وجوه حورها، لم يطمئنهن انس قبلهم و لا جان، و ابدع خمائل [۵] نظم و نثر لا تصل الى افنان فنونها يد جان، اثير الدين أبى حيان محمد.

لا زال بيت العلم يحييه و لا عجب لذلك من أبى حيان

حتى تنال بنو العلوم مرامهم و تحلهم دار المنى بأمان

إجازة كاتب هذه الحروف ما رواه، فسح الله فى مدته، من المسانيد، [۱] الشاؤ (بفتح الشين و سكون الهمزة): السبق - الامد - الغاية.

[۲] سبحان وائل: بن زفر بن اياس خطيب يضرب به المثل فى الفصاحة توفى سنة (۵۴).

[۳] الفارغ: الذى يصعد الجبل.

[۴] الهضبات: جمع الهضبة (بفتح الهاء و سكون الضاد) و هى الجبل المنبسط على وجه الارض.

[۵] الخمائل: جمع الخميعة و هى الشجر الكثير الملتف.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۴

و المصنفات، و السنن، و المجاميع الحديثية، و التصانيف الادبية نظما و نثرا [۱] - الخ.

در «بحر محيط» در تفسیر آیه قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ [۲] گفته:

[هو مولانا، أى ناصرنا و حافظنا، قاله الجمهور.

و قال الكلبي: اولى بنا من انفسنا فى الموت و الحيوه، و قيل: مالکنا و سيدنا، فلهذا يتصرف كيف شاء، فيجب الرضا بما يصدر من جهته، و قال ذلك بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ، فهو مولانا الذى يتولانا و نتولاه [۳].

و قمولى [۴] هم از كلبى نقل کرده كه او مولى را بأولى تفسیر کرده، كما سيجىء فيما بعد انشاء الله تعالى.

و مخفى نماند كه ائمه بارعين، و حفاظ ماهرين، و جهابذه اعلام، و علمای فخام، و معتمدين ثقات، و متقدين اثبات سنيه، بمدح و ثنا، و وصف و اطراء محمد بن سائب كلبى، رطب اللسان و عذب البيان اند، و از اجل مادحين او أبو أحمد عبد الله بن محمد المعروف بابن عدى است كه از مهره حفاظ و اثبات ايقاظ است. [۱] الوافى بالوفيات ج ۵/۲۷۶ - ۲۷۷.

[۲] التوبة: ۵۱.

[۳] البحر المحيط ج ۵ ص ۵۲ ط بيروت.

[۴] القمولى: أحمد بن محمد بن أبى الحزم القرشى المخزومى الشافعى المصرى المتوفى بالقاهرة سنة (۷۲۷)

### ترجمه ابن القطان مادح كلبى بگفتار سمعانى در «انساب»

حافظ أبو سعد عبد الكريم بن محمد سمعانى [۱] در «انساب» در نسبت جرجانى گفته:

[أبو أحمد عبد الله بن عدى بن عبد الله بن محمد الجرجانى المعروف بابن القطان الحافظ، من أهل جرجان، كان حافظ عصره،

رحل ما بين الاسكندرية الى سمرقند و دخل البلاد، و أدرك الشيوخ.

سمع أبا عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي [٢]، و علي بن سعيد الرازي [٣] و القاسم بن عبد الله الاخميمي [٤]، و القاسم بن زكريا المطرز [٥]، و خلقا يطول ذكرهم.

روى عنه الحاكم أبو عبد الله الحافظ [٦]، و أبو القاسم حمزة بن يوسف السهمي [٧]، و أبو بكر أحمد بن الحسن الحيري [٨]، و غيرهم.

و أول ما كتب الحديث بجران في سنة تسعين و مائتين، عن أحمد بن [٩] حفص و غيره. [١] السمعاني: عبد الكريم بن محمد بن منصور المروزي أبو سعد الحافظ المتوفى (٥٦٢).

[٢] النسائي: أحمد بن علي بن شعيب بن علي الحافظ المتوفى برملة فلسطين سنة (٣٠٣).

[٣] علي بن سعيد بن بشير بن مهران الحافظ الرازي نزيل مصر المتوفى (٢٩٧).

[٤] القاسم بن عبد الله بن مهدي الاخميمي الحافظ المتوفى سنة (٣٠٤).

[٥] القاسم بن زكريا المطرز: بن يحيى أبو بكر البغدادي المتوفى سنة (٣٠٥).

[٦] الحاكم أبو عبد الله الحافظ: محمد بن عبد الله بن حمدويه النيسابوري المتوفى (٤٠٥).

[٧] حمزة بن يوسف بن ابراهيم السهمي الحافظ الجرجاني المتوفى سنة (٤٢٧).

[٨] أبو بكر أحمد بن الحسن الحيري بن أحمد الشافعي النيسابوري المتوفى (٤٢١).

[٩] أحمد بن حفص: بن يزيد أبو بكر المعافري المتوفى سنة (٣١١).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ١٦

و رحل الى العراق، و الشام، و مصر في سنة سبع و تسعين.

و صنف في معرفة ضعفاء المحدثين كتابا مقدار ستين جزءا سماه «الكامل» و كان جمع أحاديث مالك بن أنس [١]، و الاوزاعي [٢]، و سفيان الثوري [٣]، و شعبة [٤]، و اسماعيل بن أبي خالد [٥]، و جماعة من المقلين.

و صنف على كتاب المزني [٦] كتابا و سماه «الانتصار».

و كان حافظا متقنا، لم يكن في زمانه مثله، تفرد بالاحاديث، و قد كان وهب أحاديث له يتفرد بها لبنيه: عدى [٧]، و أبي زرعة، و منصور، تفردوا بروايتها، عن أبيهم.

و ابنه عدى، سكن سجستان الى أن مات بها و حدث بها.

قال حمزة بن يوسف السهمي: سألت الدارقطني [٨] ان يصنف كتابا في ضعفاء المحدثين، فقال: أليس عندك كتاب ابن عدى؟ قلت: نعم، قال: فيه كفاية لا يزداد عليه.

و كانت ولادته يوم السبت غرة ذى القعدة سنة سبع و سبعين و مائتين، و هي السنة التي مات فيها أبو حاتم [٩] الرازي. [١] مالك بن انس: بن مالك الاصبحي امام المالكية المدني المتوفى سنة (١٧٩).

[٢] الاوزاعي: عبد الرحمن بن عمرو بن محمد الشامي المتوفى ببيروت سنة (١٥٧).

[٣] سفيان الثوري: بن سعيد بن مسروق الكوفي المتوفى بالبصرة سنة (١٦١).

[٤] شعبة بن الحجاج بن الورد الواسطي المتوفى بالبصرة سنة (١٦٠).

[٥] اسماعيل بن أبي خالد: الكوفي الحافظ المتوفى (١٤٥/١٤٦).

[٦] المزني: اسماعيل بن يحيى بن اسماعيل المصري الشافعي المتوفى (٢٦٤).

[٧] عدى: بن عبد الله بن عدى أبو محمد الجرجاني المتوفى بسجستان سنة.

[۸] الدار قطنی: علی بن عمر بن أحمد الشافعی المتوفی ببغداد سنة (۳۸۵).

[۹] أبو حاتم الرازی: محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الحنظلی الحافظ المتوفی (۲۷۷).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۷

و توفي غرة جمادى الآخرة سنة خمس و ستين و ثلاثمائة بجرجان، و صلى عليه أبو بكر الإسماعيلي [۱]، و دفن بجنب مسجد كرز بن وبره، عن يمين القبلة، و زرت قبره [۲]

### ترجمه ابن القطان بگفتار یاقوت حموی در «معجم البلدان»

و شیخ نحریر أبو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی [۳] در «معجم البلدان» در ذکر جرجان گفته:

[و منها أبو أحمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد بن المبارك الجرجانی الحافظ المعروف بابن القطان، أحد ائمة أصحاب الحديث، و المكثرین منه، و الجامعین له، و الرجال فيه.

رحل الى دمشق و مصر الرحلتین: اولیهما فی سنة سبع و تسعين و مائتين، و الثانية فی سنة خمس و ثلاثمائة.

سمع الحديث بدمشق من محمد بن خريم [۴]، و عبد الصمد بن عبد الله بن أبي زيد، و ابراهيم بن دحيم، و أحمد بن عمير بن جوصا [۵] و غیرهم.

و سمع بحمص حنبل [۶] بن محمد، و أحمد بن أبي الاخيل، و يزيد [۷] بن [۱] أبو بكر الاسماعيلي: أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل الحافظ الجرجانی المتوفی (۳۷۱).

[۲] انساب السمعانی ج ۳ ص ۲۳۸ ط حيدرآباد الدکن.

[۳] یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی المتوفی (۶۲۶).

[۴] محمد بن خريم (بالخاء المعجمة و الراء المهملة) أبو بكر العقيلي محدث دمشق المتوفی (۳۱۶).

[۵] أحمد بن عمير بن يوسف بن موسى بن جوصا أبو الحسن الحافظ محدث الشام المتوفی سنة (۳۲۰).

[۶] فی المصدر المطبوع بیروت: هبيل بن محمد، و علی أي حال ما وجدت له و لتاليه ترجمه فی كتب التراجع.

[۷] فی المصدر: زيد بن عبد الله المهراني.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۸

عبد الله البهراني.

و بمصر أبا يعقوب اسحاق المنجنيقي [۱].

و بصيدا محمد المعافى بن أبي كريمة.

و بصور أحمد بن بشير بن حبيب الصوري.

و بالكوفة أبا العباس بن عقدة [۲]، و محمد بن الحصين بن حفص.

و بالبصرة أبا خليفة الجمحي [۳]، و بالعسكر عبدان الاهوازي [۴].

و ببغداد أبا القاسم البغوي [۵]، و أبا محمد بن صاعد [۶].

و ببعلبك أبا جعفر أحمد بن هاشم، و خلقا من هذه الطبقة كثيرا.

و روى عنه أبو العباس بن عقدة و هو من شيوخه، و حمزة بن يوسف السهمي و أبو سعد الماليني [۷] و خلق فی طبقتهم.

و كان مصنفا حافظا ثقة، علی لحن كان فيه. [۱] أبو يعقوب اسحاق المنجنيقي: بن ابراهيم الحافظ البغدادي نزيل مصر المتوفی

(۳۰۴).

[۲] أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة الحافظ الكوفي المتوفى سنة (۳۳۲/۳۳۳).

[۳] أبو خليفه الجمحي: الفضل بن حباب البصري المحدث مسند عصره المتوفى سنة (۳۰۵).

[۴] عبدان الاهوازي: أبو محمد عبدان بن أحمد بن موسى الجواليقي الحافظ المتوفى سنة (۳۰۶).

[۵] أبو القاسم البغوي: عبد الله بن محمد بن عبد العزيز الحافظ المتوفى ببغداد سنة (۳۱۱).

[۶] أبو محمد ابن الصاعد: يحيى بن محمد بن صاعد البغدادي المتوفى سنة (۳۱۸).

[۷] أبو سعد الماليني: أحمد بن محمد بن أحمد بن عبد الله الهروي الحافظ المتوفى (۴۱۲).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۹

و قال حمزة: كتب أبو أحمد بن عدي الحديث بجران في سنة تسعين و مائتين عن أحمد بن حفص السعدي و غيره، ثم رحل الى الشام و مصر، و صنف في معرفة ضعفاء المحدثين كتابا في مقدار ستين [۱] جزءا سماه «الكامل».

قال: و سألت الدار قطنى أبا الحسن ان يصنف كتابا في ضعفاء المحدثين، فقال: أليس عندكم كتاب ابن عدي؟ قلت: بلى، قال: فيه كفاية لا يزداد عليه.

و كان ابن عدي جمع أحاديث مالك بن أنس، و الاوزاعي، و سفيان الثوري و شعبة، و اسماعيل بن أبي خالد، و جماعة من المقلين [۲].

و صنف على كتاب المزني كتابا سماه «الانتصار» [۳].

و كان أبو أحمد حافظا متقنا لم يكن في زمانه مثله، تفرد بأحاديث، كان قد وهب أحاديث له يتفرد بها لبنيه عدي، و أبي زرعة، و أبي منصور، تفردوا بروايتها عن أبيهم، و ابنه عدي، سكن سجستان و حدث بها.

قال ابن عدي: سمع مني أبو العباس بن عقدة كتاب «الجعفرية»، عن أبي الأشعث، و حدث به عني، فقال: حدثني عبد الله بن عبد الله.

و كان مولده في ذى القعدة سنة سبع و سبعين و مائتين، و مات غرة جمادى الآخرة سنة خمس و ستين و ثلاثمائة ليلة السبت، فصرى عليه أبو بكر الإسماعيلي، و دفن بجنب مسجد كرز بن [۴] وبرة عن يمين القبلة مما يلي صحن المسجد بجران [۵]

### ترجمه ابن القطان بگفتار ذهبی در «تذکره الحفاظ»

و محمد بن أحمد ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته: [۱] فی المصدر المطبوع: فی مقدار مائتی جزء.

[۲] فی المصدر: و جماعة من المتقدمين.

[۳] فی المصدر: سماه «الابصار».

[۴] فی المصدر المطبوع بیروت: مسجد کوزین و قبره عن یمین القبلة.

[۵] معجم البلدان ج ۲- ص ۱۲۱.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۰

[ابن عدي الامام الحافظ الكبير أبو أحمد عبد الله بن عدي بن عبد الله بن محمد بن مبارك الجرجاني، و يعرف أيضا بابن القطان، صاحب كتاب «الكامل» في الجرح و التعديل، كان أحد الاعلام.

ولد سنة سبع و سبعين و مائتين، و سمع سنة تسعين، و ارتحل اولاً سنة سبع و تسعين، و سمع بهلول بن اسحاق الانباري [۱]، و محمد بن عثمان بن أبي سويد [۲] و محمد بن يحيى المروزي [۳]، و عبد الرحمن بن القاسم بن الرواس الدمشقي [۴]، و أنس بن السلم [۵]،

و أبا خليفه الجمحي، و الحسن بن سفيان [٦]، و أبا عبد الرحمن النسائي، و عمران بن مجاشع [٧]، و عبدان الاهوازي، و أبا يعلى الموصلي [٨]، و الحسن بن محمد المدني، صاحب يحيى بن بكير [٩]، و الحسن بن الفرغ الغزي [١٠]، و خلائق. [١] بهلول بن اسحاق بن بهلول بن حسان التنوخي أبو محمد قاضي الانبار المتوفى سنة (٢٩٨).

[٢] محمد بن عثمان بن أبي سويد: الذراع البصري المعمر، له ترجمة في الميزان و لسان الميزان و لم يؤرخا وفاته.

[٣] محمد بن يحيى بن سليمان أبو بكر المروزي المتوفى ببغداد سنة (٢٩٨).

[٤] عبد الرحمن بن القاسم بن الرواس الهاشمي مسند دمشق المتوفى سنة (٢٩٧).

[٥] انس بن السلم الدمشقي المتوفى (٢٨٩).

[٦] الحسن بن سفيان: أبو العباس الشيباني النسوي صاحب «المسند» المتوفى سنة (٣٠٣).

[٧] عمران بن موسى بن مجاشع الجرجاني السختياني الحافظ المتوفى سنة (٣٠٥).

[٨] أبو يعلى الموصلي: أحمد بن علي بن المشي بن يحيى الحافظ صاحب «المسند» المتوفى سنة (٣٠٧).

[٩] يحيى بن عبد الله بن بكير الحافظ أبو زكريا المصري المتوفى (٢٣١).

[١٠] الحسن بن الفرغ الغزي أبو علي صاحب يحيى بن بكير توفي بعد سنة (٣٠٠).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ٢١

و عنه أبو العباس بن عقدة شيخه، و أبو سعد الماليني، و الحسن بن رامين [١] و محمد بن عبد الله بن عبيد الله باكويه [٢]، و حمزة بن يوسف السهمي، و أبو الحسين أحمد بن العالي، و آخرون.

و هو المصنف في الكلام على الرجال عارفا بالعلل.

قال أبو القاسم بن [٣] عساكر: كان ثقة على لحن فيه.

قال حمزة السهمي: سألت الدارقطني ان يصنف كتابا في الضعفاء، فقال:

أليس عندك كتاب ابن عدى؟، فقلت: بلى، قال: فيه كفاية لا يزداد عليه.

قلت و قد صنف ابن عدى على أبواب مختصر المزي كتابا سماه «الانتصار» قال حمزة السهمي: كان حافظا متقنا لم يكن في زمانه أحد مثله، تفرد برواية أحاديث وهب منها لابنيه: عدى و أبي زرعة و تفردا بها عنه.

قال الخليلي [٤]: كان عديم النظير حفظا و جلالة، سألت عبد الله [٥] بن محمد الحافظ: أيهما أحفظ؟ ابن عدى أو ابن قانع، فقال: رز

قميص ابن عدى أحفظ من عبد الباقي بن قانع [٦]. [١] الحسن بن الحسين بن رامين القاضي أبو محمد الأسترآبادي المتوفى (٤١٢) ببغداد.

[٢] ابن باكويه: محمد بن عبد الله بن عبيد الله الشيرازي الصوفي المتوفى سنة (٤٢٨).

[٣] ابن عساكر: أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله الدمشقي المتوفى سنة (٥٧١).

[٤] الخليلي: الحافظ أبو يعلى الخليل بن عبد الله بن أحمد القزويني المتوفى (٤٤٦).

[٥] عبد الله بن محمد الحافظ: بن يوسف بن نصر القرطبي المتوفى (٤٠٣).

[٦] عبد الباقي بن قانع: بن مرزوق بن واثق الحافظ أبو الحسين البغدادي المتوفى (٣٥١).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ٢٢

قال الخليلي: و سمعت أحمد بن مسلم [١] الحافظ يقول: لم أر أحدا مثل أبي أحمد بن عدى و كيف فقه في الحفظ، و كان أحمد قد لفى الطبراني [٢] و أبا أحمد الحاكم [٣]، و قد قال لي: كان حفظ هؤلاء تكلفا، و حفظ ابن عدى طبعاً، زاد معجمه على ألف شيخ



**ترجمه ابن القطان بقول ذهبی در «عبر» و «دول الاسلام»**

و نیز ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» در وقائع سنه خمس و ستین و ثلاثمائه گفته:

ابن عدی الحافظ الكبير أبو أحمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد و يعرف بابن القطان الجرجاني، مصنف «الكامل» فی الجرح، و له ثمان و ثمانون سنه، كتب الكثير سنه تسعين و مائتين، و رحل فی سنه سبع و تسعين.

و سمع أبا خليفه، و عبد الرحمن بن أبو الرواس، و بهلول بن اسحاق، و طبقتهم.

قال ابن عساكر: كان ثقة على لحن فيه.

و قال حمزه السهمي [۵]: كان حافظا متقنا، لم يكن في زمانه مثله، توفي فی جمادى الآخرة [۶].

و نیز ذهبی در «دول الاسلام» در وقائع سنه خمس و ستین و ثلاثمائه گفته:

و فيها مات حافظ العصر أبو أحمد عبد الله بن عدی الجرجاني و له ثمان [۱] فی المصدر: أحمد بن أبي مسلم الحافظ، و على أي حال ما وجدت ترجمته.

[۲] الطبراني: سليمان بن أحمد بن أيوب الحافظ المتوفى باصفهان سنه (۳۶۰).

[۳] أبو أحمد الحاكم: الحافظ محمد بن محمد بن أحمد النيسابوري المتوفى (۳۷۸).

[۴] تذكرة الحفاظ للذهبي ج ۳ ص ۹۴۰.

[۵] تاريخ جرجان للسهمي ص ۲۲۵.

[۶] العبر فی خبر من غير ج ۲ ص ۳۴۳.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۳

و ثمانون سنه.

و شيخ جمال الدين عبد الرحيم بن حسن الاسنوي [۱] در «طبقات شافعيه» گفته: الحافظ أبو أحمد بن عدی بن محمد الجرجاني الامام المشهور، صاحب «الكامل» فی الضعفاء.

ولد سنه سبع و سبعين و مائتين، و صنف على مختصر المزي كتابا سماه «الانتصار».

و توفي فی جمادى الآخرة سنه ستين و ثلاثمائه. ذكره الذهبي فی «العبر» [۲]

**ترجمه ابن القطان بگفتار اسنوی در «طبقات شافعيه»**

و قاضی تقی الدین أبو بكر بن أحمد بن محمد الدمشقي الاسدي [۳] در «طبقات فقهای شافعيه» گفته:

عبد الله بن عدی بن محمد بن مبارك أبو أحمد الجرجاني الحافظ الكبير يعرف بابن القطان.

أحد الاثمه الاعلام و أركان الاسلام، طوف البلاد فی طلب العلم، و سمع الكبار، له كتاب «الانتصار» على «مختصر المزي» و كتاب «الكامل» فی معرفه الضعفاء و المتروكين، و هو كامل فی بابہ كما سمى.

قال ابن عساكر: كان ثقة على لحن فيه.

و قال الذهبي: كان لا يعرف العربيه مع عجمه فيه، و أما فی العلل و الرجال فحافظ لا يجارى.

ولد سنه سبع و سبعين و مائتين، مات فی جمادى الآخرة سنه خمس و ستين و ثلاثمائه [۴]. [۱] الاسنوي: عبد الرحيم بن الحسن بن



علی الشافعی المتوفی بالقاهرة سنة (۷۷۲).

[۲] طبقات الشافعية للأسنوی ج ۲ ص ۲۰۶.

[۳] تقي الدين أبو بكر بن أحمد بن محمد الاسدي: ابن عمر بن محمد المعروف بابن قاضي شبهة الدمشقي المتوفى (۸۵۱).

[۴] طبقات الشافعية لابن قاضي شبهة ج ۱/۱۴۰.

### ترجمه ابن القطان بگفتار سيوطي در «طبقات الحفاظ»

و جلال الدين عبد الرحمان بن أبي بكر سيوطي [۱] در «طبقات الحفاظ» گفته:

ابن عدی الامام الحافظ الكبير أبو أحمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد بن مبارك الجرجاني، و يعرف أيضا بابن القطان، صاحب «الكامل في الجرح و التعديل»، أحد الاعلام، ولد سنة ۲۷۷، و سمع منه ۲۹۰.

روى عن محمد بن عثمان بن أبي شيبة [۲]، و النسائي، و أبي يعلى، و منه ابن عقدة، و هو شيخه، و الماليني، و حمزة السهمي، و هو عارف بالعلل، مصنف في الكلام على الرجال، لم يكن في زمانه مثله.

قال الخليلي: كان عديم النظير حفظا و جلاله، مات في جمادى الآخرة سنة (۳۶۰) [۳].

و عبد الرؤوف بن تاج العارفين بن علي بن زين الدين الحدادي ث

### ترجمه ابن القطان بگفتار مناوي در «فيض القدير»

المناوي القاهري الشافعي [۴]، در «فيض القدير شرح جامع صغير» گفته:

(عد لابن عدی) هو أبو أحمد عبد الله الجرجاني أحد الحفاظ الأعيان و أحد الجهابذة الذين طافوا البلاد، و هجروا الوساد، و واصلوا السهاد، و قطعوا المعتاد طالين للعلم لا يعترى همهم قصور، و لا يثنى عزمهم عظام الامور، روى عنه [۱] السيوطي عبد الرحمن بن أبي بكر جلال الدين الشافعي المتوفى (۹۱۱).

[۲] محمد بن عثمان بن أبي شيبة: أبو جعفر الكوفي المتوفى سنة (۲۹۷).

[۳] طبقات الحفاظ للسيوطي ص ۳۸۰.

[۴] عبد الرؤوف بن علي المناوي القاهري الشافعي المتوفى (۱۰۳۱).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۵

الجمحي، و غيره، و عنه أبو حامد الاسفرايني [۱]، و أبو سعد الماليني.

قال البيهقي [۲]: حافظ متقن، لم يكن في زمنه مثله.

و قال ابن عساكر: ثقة على لحن فيه.

مات سنة خمس و ستين و ثلاثمائة عن ثمان و ثمانين سنة، في كتاب «الكامل» الذي ألفه في معرفة الضعفاء، و هو أصل من الاصول المعول عليها و المرجوع إليها، طابق اسمه معناه، و وافق لفظه فحواه، من عينه انتجع المنتجعون، و بشهادته حكم الحاكمون، و الى ما قاله رجع المتقدمون و المتأخرون [۳].

و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني [۴] در «كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون» گفته:

«الكامل» في معرفة الضعفاء و المتروكين من الرواة، لابي أحمد عبد الله بن محمد المعروف بابن عدی الجرجاني المتوفى سنة خمس

و ستین و ثلاثمائة، فی «ستین جزء»، و هو أكمل كتب الجرح و التعديل و عليه اعتماد الائمة.

قال السبکی [۵]: طابق اسمه معناه، و وافق لفظه فحواه، بصحته حکم الحاكمون و بما يقول رضى المتقدمون و المتأخرون.

و قال حمزة السهمی: سألت الدار قطنی ان یصنف کتابا فی الضعفاء فقال:

أليس عندك كتاب ابن عدی؟ قلت: نعم، قال: فيه كفاية لا یزاد علیه.

و قال الحافظ ابن عساکر: ابن عدی ثقة علی لحن فيه. [۱] أبو حامد الاسفرائینی: أحمد بن محمد بن أحمد الشافعی المتوفی (۴۰۶).

[۲] البیهقی: أحمد بن الحسين بن علی المحدث المتوفی بنیساوور سنة (۴۵۸).

[۳] فیض القدير ج ۱ ص ۲۸.

[۴] مصطفى بن عبد الله الجلبی القسطنطینی المتوفی (۱۰۶۷).

[۵] السبکی: عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی المتوفی بدمشق سنة (۷۷۱).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۶

و قال الذهبي: كان لا یعرف العربیة مع عجمة فيه، و اما فی العلل و الرجال فحافظ لا یجارى [۱].

هر گاه نبذی از محاسن فاخره، و محامد زاهره، و مناقب باهره ابن عدی بر زبان اکابر حذاق ماهرین، و أجله نقاد معتمدین شنیدی.

پس باید دانست که همین ابن عدی در مدح و تبجیل کلبی نبیل کوشیده.

علامه شمس الدین محمد بن أحمد ذهبی در «تذهیب التهذیب» بترجمه محمد بن سائب کلبی گفته:

و قال ابن عدی: هو معروف بالتفسیر، و ليس لاحد تفسیر اطول و لا أشبع منه و بعده مقاتل [۲]، الا ان الکلبی یفضل علی مقاتل، لما قیل فی مقاتل من المذاهب الرديئة، و حدث عن الکلبی شعبه، و الثوری، و هشیم [۳] و الثقات، و رضوه فی التفسیر - الخ [۴].

در حاشیه کاشف ذهبی مسطور است:

قال أبو أحمد بن عدی: و للکلبی غیر ما ذكرت أحادیث صالحه خاصه عن أبی صالح [۵]، و هو معروف بالتفسیر، و ليس لاحد تفسیر أطول منه و لا - أشبع، و بعده مقاتل بن سلیمان، الا ان الکلبی یفضل علی مقاتل بن سلیمان، لما قیل فی مقاتل من المذاهب الرديئة [۶]. [۱] کشف الظنون ج ۲ ص ۱۳۸۲.

[۲] مقاتل: بن سلیمان بن بشیر البلخی المفسر المتوفی بالبصرة سنة (۱۵۰).

[۳] هشیم: بن بشیر بن أبی خازم قاسم بن دینار أبو معاویه الواسطی المتوفی (۱۸۳).

[۴] تذهیب التهذیب ج ۸/۱۹.

[۵] أبو صالح: باذام التابعی الراوی عن مولاته أم هانی بنت أبی طالب.

[۶] ضعف العامة و الخاصة مقاتل بن سلیمان و قالوا: كان دجالا جسورا و ضاعا کذابا یأخذ عن اليهود و النصارى علم القرآن الذی یوافق کتبهم.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۷

و حدث عن الکلبی الثوری، و شعبه، و ان کانا حدثا عنه بالشیء الیسیر غیر المسند

### تفسیر کلبی بگفتار ابن القطان اطول و اشبع تفاسیر است

و حدث عنه ابن عیینة [۱]، و حماد بن سلمة [۲]، و هشیم، و غیرهم من ثقات الناس و رضوه فی التفسیر - الخ.

از این عبارت ظاهر است که حسب افاده ابن عدی، محمد بن سائب معروف است بتفسیر، و هیچ کس تفسیری أطول و أشبع از

تفسیر او ندارد، و مقاتل بعد کلبی است، و کلبی بر مقاتل مقدم و فاضل است، زیرا که در مقاتل مذاهب ردیه گفته شده. و از این افاده، صراحه ظاهر می شود که محمد بن سائب، از عیب عائب مبری است، و از لوث نسبت مذاهب ردیه معری. و نیز از آن واضح است که تحدیث کرده اند از کلبی ابن عیینة، و حماد بن سلمة، و هشیم، و غیر ایشان از ثقات ناس، و پسندیده اند او را در تفسیر و هر گاه تحدیث این حضرات ثلاثه و دیگر ثقات از کلبی، و پسندیدنشان او را در تفسیر ثابت شد، و ثوق و اعتماد و جلالت و عظمت کلبی بغایت قصوی و مرتبه اسنی رسید، زیرا که این حضرات ثلاثه از اکابر ائمه حذاق و أعظم اساطین سباق اند. اما سفیان بن عیینة، پس بعض عیون فاخره فضائل، و فنون باهره مناقب او، در ما بعد انشاء الله تعالی بتصریحات ثقات محققین سنیه، خواهی دریافت.

اما مناقب عظیمه و محامد فخیمه حماد بن سلمه، پس مسلم و مقبول فحول [۱] ابن عیینة: سفیان بن عیینة الکوفی المتوفی بمکه سنه (۱۹۸).

[۲] حماد بن سلمة: بن دینار أبو سلمة الحافظ البصری المتوفی سنه (۱۶۷).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۸  
منقدین است

### ترجمه حماد بن سلمة که از رواه و محدثین از کلبی است در «تهذیب التهذیب»

ابن حجر [۱] عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته:

حماد بن سلمة بن دینار البصری، أبو سلمة مولی تمیم، و یقال: مولی قریش و قیل: غیر ذلک.

روی عن ثابت البنانی [۲]، و قتاده [۳]، و خاله حمید الطویل [۴]، و اسحاق بن عبد الله بن أبی طلحة [۵]، و أنس بن سیرین [۶]، و ثمامة بن عبد الله بن أنس [۷] و محمد بن زیاد القرشی [۸]، و أبی الزبیر المکی [۹]، و عبد الملك بن عمیر [۱۰]، و عبد العزيز بن صهیب [۱۱]، و أبی عمران الجونی [۱۲]، و عمرو بن دینار [۱۳]، و هشام بن زید بن [۱] ابن حجر العسقلانی: أحمد بن علی شهاب الدین المتوفی سنه (۸۵۲).

[۲] ثابت البنانی: بن أسلم أبو محمد البصری المتوفی سنه (۱۲۳) - و قیل: سنه (۱۲۷).

[۳] قتاده: بن دعامة بن قتادة بن عزیر المفسر البصری الضریر الاکمه المتوفی (۱۱۸).

[۴] حمید الطویل: بن أبی حمید تیرویه التابعی البصری المتوفی (۱۴۳).

[۵] اسحاق بن عبد الله بن أبی طلحة زید بن سهل الانصاری المدنی المتوفی سنه (۱۳۲).

[۶] انس بن سیرین أبو موسی الانصاری التابعی المتوفی سنه (۱۱۸).

[۷] ثمامة بن عبد الله بن أنس بن مالک الانصاری المتوفی بعد سنه (۱۱۰).

[۸] محمد بن زیاد: أبو الحارث القرشی الجمحی البصری سمع أبا هريرة، و کان مولی عثمان بن مظعون.

[۹] أبو الزبیر المکی: محمد بن مسلم بن تدرس الحافظ المکی المتوفی سنه (۱۲۸).

[۱۰] عبد الملك بن عمیر: المعروف بعبد الملك القبطی المتوفی سنه (۱۳۶).

[۱۱] عبد العزيز بن صهیب: البنانی البصری سمع انس بن مالک.

[۱۲] أبو عمران الجونی: عبد الملك بن حبيب الكندی البصری المتوفی (۱۳۸).

[۱۳] عمرو بن دینار: أبو محمد الاثرم المکی المتوفی سنه (۱۲۵)/۱۲۹/۱۲۶.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۹

أنس [۱]، و هشام بن عروة [۲]، و يحيى بن سعيد الأنصاري [۳]، و أيوب السخيتاني [۴] و خالد الحذاء [۵]، و داود بن أبي هند [۶]، و سليمان التيمي [۷]، و سماك بن حرب [۸] و خلق كثير من التابعين فمن بعدهم.

و عنه ابن جريح [۹] و الثوري و شعبه و هم أكبر منه و ابن المبارك [۱۰] و ابن مهدي [۱۱] و القطان [۱۲]، و أبو داود [۱۳]، و أبو الوليد [۱۴] الطيالسيان، و أبو سلمة التبوذكي [۱۵] [۱] هشام بن زيد بن أنس: بن مالك الأنصاري سمع جده أنسا.

[۲] هشام بن عروة: بن الزبير بن العوام المدني المتوفى سنة (۱۴۶/۱۴۷).

[۳] يحيى بن سعيد الأنصاري: بن قيس المدني المتوفى (۱۴۳/۱۴۴).

[۴] أيوب السخيتاني: بن أبي تميمه كيسان البصري المتوفى سنة (۱۳۱).

[۵] خالد الحذاء: بن مهران الحافظ البصري المتوفى سنة (۱۴۱/۱۴۲).

[۶] داود بن أبي هند: أبو محمد البصري المتوفى سنة (۱۴۰).

[۷] سليمان التيمي: بن طرخان أبو المعتمر المتوفى سنة (۱۴۳).

[۸] سماك بن حرب: بن اوس بن خالد الذهلي الكوفي المتوفى سنة (۱۲۳).

[۹] ابن جريح: عبد الملك بن عبد العزيز بن جريح الرومي المكي المتوفى (۱۵۰).

[۱۰] ابن المبارك: عبد الله أبو عبد الرحمن بن المبارك الحنظلي الحافظ المروزي المتوفى (۱۸۱).

[۱۱] ابن مهدي: عبد الرحمن بن مهدي أبو سعيد الحافظ البصري المتوفى (۱۹۸).

[۱۲] القطان: يحيى بن سعيد بن فروخ أبو سعيد الحافظ البصري المتوفى (۱۹۸).

[۱۳] أبو داود الطيالسي: سليمان بن داود الحافظ البصري المتوفى (۲۰۴).

[۱۴] أبو الوليد الطيالسي: هشام بن عبد الملك الحافظ البصري المتوفى (۲۲۷).

[۱۵] أبو سلمة التبوذكي: موسى بن اسماعيل المنقري الحافظ البصري المتوفى (۲۲۳).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۰

و آدم بن أبي إياس [۱]، و الأشيب [۲]، و أسود بن عامر شاذان [۳]، و بشر بن السري [۴] و بهز بن أسد [۵]، و سليمان بن حرب [۶]، و أبو نصر التمار [۷]، و هدبة بن خالد [۸] و شيبان بن فروخ [۹]، و عبيد الله العيشي [۱۰]، و آخرون.

قال أحمد: حماد بن سلمة أثبت في ثابت [۱۱] من معمر [۱۲]، و قال أيضا في الحمادين [۱۳]: ما منهما إلا ثقة.

و قال حنبل [۱۴] عن أحمد [۱۵]: أسند حماد بن سلمة، عن أيوب أحاديث لا يسندها الناس عنه. [۱] آدم بن أبي إياس: أبو الحسن الخراساني المروزي المحدث المتوفى (۲۲۰).

[۲] الأشيب: الحسن بن موسى أبو علي الحافظ البغدادي المتوفى (۲۰۹).

[۳] الاسود شاذان: بن عامر أبو عبد الرحمن المتوفى ببغداد (۲۰۸).

[۴] بشر بن السري: الافوه نزيل مكة المتوفى (۱۹۵).

[۵] بهز بن أسد: أبو الاسود الحافظ البصري المتوفى (۱۹۷).

[۶] سليمان بن حرب: أبو أيوب الواشحي الحافظ البصري المتوفى (۲۲۴).

[۷] أبو نصر التمار: عبد الملك بن عبد العزيز المتوفى ببغداد (۲۲۸).

[۸] هدبة بن خالد: أبو خالد القيسي الحافظ البصري المتوفى (۲۳۶).

[۹] شيبان بن فروخ: بن أبي شيبة الابلبي المتوفى (۲۳۵).

[۱۰] عبيد الله العيشي: بن محمد البصري الاخباري المتوفى (۲۲۸).

[۱۱] ثابت البناني: بن أسلم أبو محمد البصري المتوفى (۱۲۷) - وقيل: ۱۲۳.

[۱۲] معمر: بن راشد: أبو عروة الحافظ البصري المتوفى (۱۵۳).

[۱۳] الحمادان: أحدهما ابن سلمة، و الآخر: ابن زيد بن درهم البصري المتوفى (۱۷۹).

[۱۴] حنبل: بن اسحاق بن حنبل المتوفى بواسط سنة (۲۷۳).

[۱۵] أحمد: بن محمد بن حنبل امام الحنابلة المتوفى سنة (۲۴۱).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۱

وقال أبو طالب [۱]: حماد بن سلمة اعلم الناس بحديث حميد، و أصبح حديثا.

وقال في موضع آخر: هو أثبت الناس في حميد الطويل، سمع منه قديما يخالف الناس في حديثه.

وقال اسحاق بن منصور [۲]، عن ابن معين [۳]: ثقة.

وقال الدوري [۴] عن ابن معين: من خالف حماد بن سلمة في ثابت، فالقول قول حماد.

وقال جعفر الطيالسي [۵] عنه: من سمع حماد بن سلمة الاصناف ففيها اختلاف و من سمع منه نسخا فهو صحيح.

وقال ابن المديني [۶]: لم يكن في أصحاب ثابت، أثبت من حماد بن سلمة.

وقال الاصمعي [۷] عن عبد الرحمن بن مهدي [۸]: حماد بن سلمة صحيح السماع حسن اللقاء، أدرك الناس، لم يتهم بلون من

الالوان، و لم يلتبس بشيء، أحسن ملكة نفسه و لسانه، و لم يطلقه على أحد فسلم حتى مات.

وقال ابن المبارك: دخلت البصرة، فما رأيت أحدا أشبه بمسالك الاول من [۱] أبو طالب زيد بن اخزم الطائي النبهاني الحافظ

البصري المقتول سنة (۲۵۷).

[۲] اسحاق بن منصور: بن بهرام الكوسج المروزي المتوفى (۲۵۱).

[۳] ابن معين: يحيى بن معين بن عون البغدادي المتوفى (۲۰۳).

[۴] الدوري: عباس بن محمد بن حاتم الدوري الحافظ البغدادي المتوفى سنة (۲۷۱).

[۵] جعفر الطيالسي: بن محمد بن أبي عثمان الحافظ البغدادي المتوفى (۲۸۲).

[۶] ابن المديني: علي بن عبد الله بن جعفر الحافظ البصري المتوفى (۲۳۴).

[۷] الاصمعي: عبد الملك بن قريش بن علي الباهلي البصري المتوفى (۲۱۶).

[۸] عبد الرحمن بن مهدي الحافظ البصري المتوفى سنة (۱۹۸).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۲

حماد بن سلمة.

وقال أبو عمرو الجرمي [۱]: ما رأيت فقيها أفصح من عبد الوارث [۲]، و كان حماد بن سلمة أفصح منه.

وقال شهاب بن معمر [۳] البلخي: كان حماد بن سلمة يعد من الابدال و علامة الابدال، ان لا يولد لهم، تزوج سبعين امرأة، فلم يولد

له.

وقال عفان [۴]: قد رأيت من هو أعبد من حماد بن سلمة، و لكن ما رأيت أشد مواظبة على الخير و قراءة القرآن و العمل لله من

حماد بن سلمة.

وقال ابن مهدي: لو قيل لحامد بن سلمة: انك تموت غدا، ما قدر أن يزيد في العمل شيئا.

وقال ابن حبان [۵]: كان من العباد المجابين الدعوة في الاوقات، و لم ينصف من جانب حديثه و احتج في كتابه بأبي بكر بن عياش

[۶]، فان كان تركه اياه لما كان يخطئ فغيره من أقرانه مثل الثوري، و شعبه، كانوا يخطئون، فان زعم ان خطاءه قد كثر حتى تغير، فقد كان ذلك في أبي بكر بن عياش موجودا، و لم يكن من أقران حماد بن سلمة بالبصرة مثله في الفضل و الدين و النسك و العلم و الكتبة و الجمع و الصلابه في السنه و القمع لاهل البدع. [۱] أبو عمرو الجرمي: صالح بن اسحاق النحوي المتوفى سنة (۲۲۵).

[۲] عبد الوارث: بن سعيد أبو عبيد التنوري الحافظ البصري المتوفى (۱۸۰).

[۳] شهاب بن المعمر بن يزيد بن بلال العوفي أبو الازهر البلخي، روى عنه البخارى في الادب.

[۴] عفان: بن مسلم أبو عثمان الصفار البصري المتوفى سنة (۲۲۰).

[۵] ابن حبان: أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد بن حبان الحافظ البستي المتوفى (۳۵۴).

[۶] أبو بكر بن عياش: المقرئ الكوفي و اختلف في اسمه، توفي سنة (۱۹۳).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۳

قال سليمان بن حرب و غيره: مات سنة ۱۶۷.

زاد ابن حبان في ذى الحجة.

استشهد به البخارى [۱]، و قيل: أنه روى له حديثا واحدا عن أبي الوليد، عن ثابت.

قلت: الحديث المذكور في «مسند» أبي [۲] بن كعب من رواية ثابت، عن انس [۳]، عنه و قد ذكره المزي [۴] في «الاطراف» و لفظه: قال لنا أبو الوليد، فذكره، و قد عرض ابن حبان بالبخارى لمجانبته حديث حماد بن سلمة حيث يقول: لم ينصف من عدل عن الاحتجاج به الى الاحتجاج بفليح [۵]، و عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار [۶].

و اعتذر أبو الفضل بن طاهر [۷] عن ذلك لما ذكر ان مسلما [۸] أخرج أحاديث أقوام ترك البخارى حديثهم، قال: و كذلك حماد بن سلمة امام كبير، مدحه الائمة، و اطنبوا، و لما تكلم بعض منتحلي المعرفة ان بعض الكذبة أدخل في حديثه ما ليس منه لم يخرج عنه البخارى معتمدا عليه، بل استشهد به في مواضع ليبين [۱] البخارى: محمد بن اسماعيل بن المغيرة الحافظ صاحب «الجامع الصحيح» توفي (۲۵۶).

[۲] أبي بن كعب: بن قيس الصحابي الخزرجي المتوفى بالمدينة (۲۱).

[۳] انس بن مالك: بن النضر الخزرجي خادم النبي (ص) المتوفى بالبصرة سنة (۹۳).

[۴] المزي: يوسف بن عبد الرحمن أبو الحجاج الدمشقي المتوفى (۷۴۲).

[۵] فليح: بن سليمان المدني المتوفى سنة (۱۶۸).

[۶] عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار: مولى عبد الله بن عمر المدني.

[۷] أبو الفضل بن طاهر: محمد بن طاهر بن علي المقدسي المعروف يا بن القيسراني المتوفى (۷۰۵).

[۸] مسلم: بن الحجاج بن مسلم القشيري الحافظ النيسابوري المتوفى (۲۶۱).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۴

أنه ثقة، و اخرج أحاديثه التي يرويها من حديث أقرانه كشعبة، و حماد بن زيد، و أبي عوانة [۱]، و غيرهم، و مسلم اعتمد عليه، لانه رأى جماعة من أصحابه القدماء و المتأخرين لم يختلفوا فيه، و شاهد مسلم منهم جماعة، و أخذ عنهم، ثم عداله الرجل في نفسه و اجماع أهل النقل على ثقته و امانته انتهى.

و قال الحاكم: لم يخرج مسلم لحماد بن سلمة في الاصول الا من حديثه عن ثابت، و قد خرج له في الشواهد عن طائفة.

و قال البيهقي: هو أحد الائمة المسلمين الا أنه لما كبر ساء حفظه، فلذا تركه البخارى، و اما مسلم فاجتهد، و أخرج من حديثه عن ثابت ما سمع منه قبل تغيره، و ما سوى حديثه عن ثابت لا يبلغ اثني عشر حديثا اخرجها في الشواهد.

- و قال عفان: اختلف أصحابنا في سعيد بن أبي عروبة [۲]، و حماد بن سلمة، فصرنا الى خالد بن الحارث [۳] فسألناه، فقال: حماد أحسنهما حديثا و اثبتهما لزوما للسنة، فرجعنا الى يحيى القطان، فقال: أقال لكم: و احفظهما؟ قلنا: لا.
- و قال القطان: حماد عن زياد [۴] الا علم، و قيس [۵] بن سعد ليس بذاك.
- و قال عبد الله [۶] عن أبيه، أو يحيى القطان: ان كان ما يروى حماد عن قيس بن سعد فهو كذا.
- قال عبد الله: قلت لابي: لاي شيء؟ قال: لانه روى عنه أحاديث رفعها.
- و قال أحمد بن حنبل: اثبتهم في ثابت حماد بن سلمة. [۱] أبو عوانة: و ضاح مولى أبي خالد الواسطي المتوفى (۱۷۶) - ۱۷۷.
- [۲] سعيد بن أبي عروبة: مهران أبو النضر البصري المتوفى (۱۵۶).
- [۳] خالد بن الحارث: أبو عثمان الحجيمي البصري المتوفى سنة (۱۸۶) / ۱۸۷.
- [۴] زياد الا علم: زياد بن حسان بن قره الباهلي البصري الراوى عن انس بن مالك.
- [۵] قيس بن سعد: مفتي أهل مكة بعد عطاء، توفي سنة (۱۱۹).
- [۶] عبد الله: بن أحمد بن محمد بن حنبل البغدادى المتوفى (۲۹۰).
- عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۵
- و قال الدولابي [۱]: ثنا محمد بن [۲] شجاع ابن الثلجي، حدثني ابراهيم بن عبد الرحمن بن مهدي [۳]، قال: كان حماد بن سلمة لا يعرف بهذه الاحاديث التي في الصفات، حتى خرج مرة الى عبادان، فجاء و هو يرويها، فسمعت عباد بن صهيب [۴] يقول: ان حمادا كان لا يحفظ و كانوا يقولون: انها دست في كتبه، و قد قيل: ان ابن أبي العوجاء [۵] كان ربيبة، فكان يدس في كتبه.
- قرأت بخط الذهبي: ابن الثلجي، ليس بمصدق على حماد و امثاله و قد اتهم.
- قلت: و عباد أيضا ليس بشيء، و قد قال أبو داود: لم يكن لحماد بن سلمة كتاب غير كتاب قيس بن سعد، يعني كان يحفظ علمه.
- و قال عبد الله بن أحمد، عن أبيه: ضاع كتاب حماد عن قيس بن سعد، و كان يحدثهم من حفظه.
- و اورد له ابن عدي في «الكامل» عدة أحاديث مما يتفرد به متنا أو اسنادا، قال: و حماد من اجله المسلمين و هو مفتي البصرة، و قد حدث عنه من هو أكبر منه سنا، و له أحاديث كثيرة و اصناف كثيرة و مشايخ، و هو كما قال ابن المديني: من تكلم في حماد بن سلمة فاتهموه في الدين. [۱] الدولابي: محمد بن أحمد بن حماد الرازي الحافظ المورخ المتوفى (۳۱۰).
- [۲] محمد بن شجاع ابن الثلجي البغدادى المتوفى (۲۶۶).
- [۳] ابراهيم بن عبد الرحمن بن مهدي: البصري المحدث في القرن الثالث.
- [۴] عباد بن صهيب: البصري يروى عن الاعمش توفي حدود سنة (۲۱۲).
- [۵] ابن أبي العوجاء: عبد الكريم كان من الزنادقة قتله المهدي العباسي بعد سنة (۱۶۰).
- عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۶
- و قال الساجي [۱]: كان حافظا ثقة مأمونا.
- و قال ابن سعد [۲]: كان ثقة كثير الحديث و ربما حدث بالحديث المنكر.
- و قال العجلي [۳]: ثقة رجل صالح، حسن الحديث، قال: ان عنده ألف حديث حسن، ليس عند غيره.
- و حكى أبو الوليد الباجي [۴] في «رجال البخاري»: ان النسائي سئل عنه، فقال: ثقة.
- قال الحاكم بن مسعدة: فكلمته فيه، فقال: و من يجترئ يتكلم فيه، لم يكن عند القطان هناك، ثم جعل النسائي يذكر الاحاديث التي انفرد بها في الصفات، كانه خاف ان يقول الناس: تكلم في حماد من طريقها.
- و قال ابن المديني: أثبت أصحاب ثابت حماد، ثم سليمان [۵]، ثم حماد بن زيد، و هي صحاح [۶].



اما هشیم بن بشیر، پس محدث نحیر، و ثقه کبیر، و حافظ شهیر، و صاحب فضل کثیر است.

شمس الدین محمد بن أحمد ذهبی در تذهیب التهذیب گفته:

هشیم بن بشیر بن القاسم بن دینار أبو معاویة ابن أبی حازم السلمی الواسطی نزیل بغداد، أحد الحفاظ الاعلام، الی أن قال: [۱] الساجی: أبو یحیی زکریا بن یحیی محدث البصرة المتوفی (۳۰۷).

[۲] ابن سعد: محمد بن سعد بن منیع البصری الحفاظ المورخ المتوفی (۲۳۰).

[۳] العجلی: أبو الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح الکوفی المتوفی سنه (۲۶۱).

[۴] أبو الولید الباجی: سلیمان بن خلف بن سعید القرطبی الذهبی المتوفی (۴۷۴).

[۵] سلیمان: بن المغیره أبو سعید البصری المتوفی سنه (۱۵۶).

[۶] تهذیب التهذیب ج ۳/۱۱- الی ۱۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۷

قال یعقوب الدورقی [۱]: کان عند هشیم عشرون ألف حدیث.

و قال أحمد: کتب هشیم، عن الزهری [۲] بمکة.

و قال عمرو بن [۳] عون: سمعت هشیم یقول: سمعت من الزهری نحواً من مائة حدیث فلم اکتبها، و سمعت من أبی الزبیر ثمانية.

و قال ابراهیم الهروی [۴]: کتب هشیم عن الزهری نحواً من ثلاثمائة حدیث، فکتب فی صحیفه، و انما سمع منه بمکة، فکان یظن ان الصحیفه فی المحمل، فجاءت الريح، فرمت الصحیفه، فلم یجدها، و سمع هشیم منها تسعة أحادیث.

و قال أحمد [۵] بن منیع: روى عن هشیم من القدماء شعبه، و سفیان، و مالک.

و عن هشیم قال: کان جدی القاسم و والد شعبه شریکین فی بناء قصر الحجاج [۶] یعنی بواسط.

و قال حماد بن زید: ما رأیت فی المحدثین بانبل من هشیم.

و قال محمد بن عیسی بن الطباع [۷]: قال عبد الرحمن بن مهدی: کان هشیم احفظ للحديث من سفیان الثوری، کان یقوی من

الحديث علی شیء لم یکن یقوی [۱] یعقوب الدورقی: بن ابراهیم بن کثیر أبو یوسف محدث العراق المتوفی (۲۵۲).

[۲] الزهری: أبو بکر محمد بن مسلم المدنی الحفاظ المتوفی سنه (۱۲۴).

[۳] عمرو بن عون: أبو عثمان الحفاظ الواسطی البزاز المتوفی سنه (۲۲۵).

[۴] ابراهیم الهروی: أبو اسحاق بن عبد الله الحفاظ نزیل بغداد المتوفی (۱۴۴).

[۵] أحمد بن منیع: أبو جعفر البغوی البغدادی الحفاظ صاحب «المسند» توفی (۲۴۴).

[۶] الحجاج: بن یوسف بن الحکم الثقفی السفاک الهالک سنه (۹۵).

[۷] محمد بن عیسی بن الطباع الحفاظ أبو جعفر البغدادی المتوفی سنه (۲۲۴).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۸

علیه سفیان، و سمعت و کعبا [۱] یقول نحواً عنی هشیم، و هاتوا من شتم، یعنی فی المذاکره.

و قال ابن مهدی: هشیم فی حصین [۲] أثبت من سفیان، و شعبه.

و قال علی بن حجر [۳]: هشیم بن بشیر مثل ابن عیینه فی الزهری.

و قال عیینه بن سعید عن ابن المبارک: قال: من غیر الدهر حفظه، فلم یغیر حفظ هشیم.

و قال العجلی: هشیم ثقه یدلس، و سئل أبو حاتم، عن هشیم، و یزید بن هارون [۴]، فقال: هشیم أحفظ منه، و من أبی عوانه- الخ [۵].

و أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی [۶]، که کمال جلالت و فضل، و ثقت و اعتماد او، در ما بعد انشاء الله تعالی واضح



خواهد شد، کلبی راهپیمایه مجاهد [۷] و سدی [۸] گرفته و از مشایخ سلف ماضین و علمای سابقین دانسته، و از اهل حق قرار داده، غرض او را محمود، و سعی او را مشکور گفته، چنانچه در دیباچه تفسیر خود گفته:

و فرقه جردوا التفسیر دون الاحکام و بیان الحلال و الحرام، و الحل عن العویصات المشکلات، و الرد علی اهل الزيغ و الشبهات، کمشایخ السلف الماضین، [۱] و کیع: بن الجراح بن ملیح الحافظ محدث العراق المتوفی (۱۹۷).

[۲] حصین: بن عبد الرحمن السلمی أبو الهذیل الکوفی المتوفی (۱۳۶).

[۳] علی بن حجر: بن ایاس الحافظ المروزی المتوفی (۲۴۴).

[۴] یزید بن هارون: بن زاذی أبو خالد الحافظ الواسطی المتوفی سنه (۲۰۶).

[۵] تذهیب التهذیب.

[۶] أحمد بن محمد بن ابراهیم أبو اسحاق الثعلبی النیسابوری المتوفی (۴۲۷).

[۷] مجاهد: بن جبر أبو الحجاج المکی التابعی المفسر المتوفی (۱۰۴).

[۸] السدی: اسماعیل بن عبد الرحمن التابعی الکوفی المتوفی (۱۲۸).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۹

و العلماء السابقین من التابعین و اتباعهم، مثل مجاهد، و مقاتل، و الکلبی، و السدی، رضی الله عنهم أجمعین، و لكل من اهل الحق منهم فيه غرض محمود و سعی مشکور.

و یحیی بن عیسی بن علی بن جزله [۱] در «مختصر تاریخ بغداد» گفته:

قال الحسن بن عثمان القاضي [۲]: وجدت العلم بالعراق و الحجاز ثلثة: علم أبی حنیفة [۳] و تفسیر الکلبی، و مغازی محمد بن اسحاق [۴].

از این عبارت واضح است که حسن بن عثمان قاضی علم را در عراق و حجاز در سه چیز منحصر ساخته: علم أبی حنیفة، و تفسیر کلبی، و مغازی محمد بن اسحاق.

پس ظاهر شد که کلبی از مماثلین و مساهمین امام اعظم حضرت أبو حنیفه می باشد، و ناهیک به تعظیما عظیمما، و تبجیلا جلیلا.

و قاضی أبو عبد الله محمد بن علی العامری در کتاب «ناسخ و منسوخ» می فرماید:

قد خرجت هذا من التفاسیر التي سمعتها من الائمة رحمهم الله، منها ما سمعت من الاستاذ أبی اسحاق ابراهیم بن محمد الاسفرائینی

[۵] رحمه الله مثل تفسیر مقاتل ابن سلیمان، و الحلبي و الکلبی و غیرهما ... الى أن قال: و لم أعتد الا بما صح [۱] یحیی بن عیسی

جزله: أبو علی البغدادی کان نصرانیا فأسلم سنه (۴۶۶) و توفي سنه (۴۹۳).

[۲] الحسن بن عثمان القاضي: أبو حسان الزیادی المتوفی ببغداد سنه (۲۴۲).

[۳] أبو حنیفة: النعمان بن ثابت الکوفی امام الحنفیین المتوفی سنه (۱۵۰).

[۴] محمد بن اسحاق بن یسار المتوفی سنه (۱۵۱/۱۵۲).

[۵] أبو اسحاق ابراهیم بن محمد: بن ابراهیم الاسفرائینی المتوفی سنه (۴۱۸).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۴۰

عندی بتواتر و استفاضه أو روى فی الصحاح بغير طعن الطاعن، و الله الموفق لذلك.

از این عبارت ظاهر است که قاضی مذکور در امر ناسخ و منسوخ که مدار احکام اسلام و مناط استنباط مسائل حلال و حرام است، بر تفسیر کلبی اعتماد نموده و احادیث آن را از احد القسمین دانسته، یا مروی بتواتر و استفاضه، یا مروی فی الصحاح بغير طعن

طاعن

**ترجمه محمد بن سائب کلبی بغفتار ابن قتیبه در «معارف»**

و أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة [۱] الکاتب الدینوری در کتاب «المعارف» گفته:

الکلبی صاحب التفسیر و هو محمد بن السائب بن بشر الکلبی، و یکنی أبا النصر، و کان جده بشر بن عمر، و بنوه: السائب، و عبید، و عبد الرحمن، شهدوا الجمل و صفین مع علی بن أبی طالب رضوان الله علیه، و قتل السائب مع مصعب بن الزبیر [۲]، و شهد محمد بن السائب الکلبی الجماع مع ابن الاشعث [۳]، و کان نساباً، عالماً بالتفسیر، و توفی بالكوفة سنة ست و أربعین و مائة و ابن الکلبی هشام بن محمد بن السائب کان أعلم الناس بالانساب [۴].

و حسین بن مسعود بغوی [۵] در «معالم التنزیل» گفته:

و ما ثقلت فيه من التفسیر عن عبد الله بن عباس [۶] رضی الله عنهما خبر [۱] أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدینوری البغدادی الکوفی المتوفی (۲۷۶).

[۲] مصعب بن الزبیر بن العوام بن خویلد الاسدی القرشی المقتول سنة (۷۱).

[۳] ابن الاشعث: عبد الرحمن بن محمد بن الاشعث بن قیس الکندی المقتول سنة (۸۵).

[۴] المعارف / ۵۳۵-۵۳۶.

[۵] بغوی: الحسین بن مسعود بن محمد الفراء المفسر الفقیه الشافعی المتوفی (۵۱۰).

[۶] عبد الله بن عباس: بن عبد المطلب الصحابی المتوفی سنة (۶۸).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۴۱

هذه الائمة، و من بعده من التابعین، ائمة السلف مثل: مجاهد، و عكرمة [۱]، و عطاء بن أبی رباح [۲]، و الحسن البصری [۳] رضی الله عنه، و قتادة، و أبی العالیة [۴]، و محمد بن كعب القرظی [۵]، و زید بن أسلم [۶]، و الکلبی، و الضحاک [۷]، و مقاتل بن حیان [۸]، و مقاتل بن سلیمان، و السدی، و غیرهم، فاكثره مما أخبرنی الشیخ أبو سعید أحمد بن محمد الشریحی الخوارزمی - الخ [۹].

از این عبارت ظاهر است که کلبی مثل دیگر ائمه، و اساطین سنی، و ارکان و اعیان ذوی المراتب العلیة، از تابعین صحابه، و ائمه سلف است، و بغوی بر تفسیر او مثل تفسیرات دیگر اعظم، اعتبار و اعتماد نموده، و او را قرین و نظیر مجاهد، و عكرمة، و عطاء، و حسن بصری، و قتادة، و أبو العالیة، و محمد بن كعب قرظی، و زید بن أسلم گردانیده، و در ذکر تقدیم بر ضحاک و مقاتل ابن حیان، و مقاتل بن سلیمان، و سدی، بخشیده.

و نیز در «معالم التنزیل» گفته:

و أما تفسیر الکلبی فقد قرأت بمرور علی الشیخ أبی عبد الله بن الحسن المروزی، [۱] عكرمة: بن عبد الله البربری المدنی المفسر المتوفی سنة (۱۰۵).

[۲] عطاء بن أبی رباح أسلم بن صفوان التابعی الفقیه المتوفی (۱۱۴).

[۳] الحسن البصری: بن یسار أبو سعید التابعی المتوفی (۱۱۰).

[۴] أبو العالیة: رفیع بن مهران الریاحی البصری المتوفی (۹۳).

[۵] محمد بن كعب: بن سلیم بن عمرو القرظی التابعی المفسر المتوفی سنة (۱۰۸).

[۶] زید بن أسلم: أبو أسامة المدنی المتوفی سنة (۱۳۶).

[۷] الضحاک: ابن مزاحم الخراسانی التابعی المتوفی سنة (۱۰۵).

[۸] مقاتل بن حیان: أبو بسطام البلخی المتوفی قبل سنه (۱۵۰).

[۹] معالم التنزیل ج ۱ ص ۳ هامش تفسیر الخازن.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۴۲

فی شهر سنه خمسين و أربعمائه، قال: انا أبو اسحاق بن ابراهيم بن أحمد بن معروف الهرموزی، ثنا محمد بن علی الانصارى المفسر، ثنا علی بن اسحاق، و صالح ابن محمد السمرقندی قالاً: ثنا محمد بن مروان [۱]، عن محمد بن السائب الکلبی أبی نصر، عن أبی صالح باذام [۲] مولى أم هانئ بنت أبی طالب عن ابن عباس [۳].

و مولوی صدیق حسن [۴] معاصر در «فتح البیان فی مقاصد القرآن» گفته:

و جمعته جمعا حسنا بعبارة سهلة و ألفاظ يسيرة، مع تعرض للترجيح بين التفاسير المتعارضة فی مواضع كثيرة، و بیان المعنى العربی و الاعرابی و اللغوی مع حرص على ايراد صفوة ما ثبت من التفسير النبوی، و عن عظماء الصحابة، و علماء التابعین، و من دونهم من سلف الامه و أئمتها المعترین، کابن عباس حبر هذه الأمة، و من بعده من الائمة، مثل مجاهد، و عكرمة، و عطاء، و الحسن، و قتادة، و أبی العالیة، و القرطی، و الکلبی، و الضحاک، و مقاتل، و السدی، و غیرهم من علماء اللغة و النحو كالفرأء [۵]، و الزجاج [۶]، و سیبویه [۷]، و المبرد [۸]، [۱] محمد بن مروان: بن عبد الله بن اسماعیل السدی الصغیر المتوفی (۱۸۶).

[۲] أبو صالح باذام التابعی الراوی عن مولاته أم هانئ و أخيها أمير المؤمنين علیه السلام.

[۳] معالم التنزیل ج ۱/۲۹.

[۴] صدیق حسن خان: بن حسن بن علی بن لطف الله الحسینی البخاری القنوجی المتوفی (۱۳۰۷).

[۵] الفرأء: یحیی بن زیاد بن عبد الله الکوفی النحوی المتوفی (۲۰۷).

[۶] الزجاج: ابراهيم بن السری بن سهل أبو اسحاق البغدادی النحوی اللغوی المتوفی (۳۱۱).

[۷] سیبویه: عمرو بن عثمان بن قنبر النحوی الشیرازی المتوفی (۱۸۰).

[۸] المبرد: محمد بن یزید بن عبد الاکبر البغدادی النحوی المتوفی (۲۸۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۴۳

و الخلیل [۱]، و النحاس [۲]، - الخ [۳].

از این عبارت ظاهر است که کلبی مثل، مجاهد، و عكرمة، و عطاء، و حسن، و قتادة، و أبو العالیة، و قرطی، و ضحاک، و مقاتل، و سدی، از سلف امت و ائمه معتبرین است.

و علی بن محمد البزدوی [۴] در کتاب «اصول فقه» گفته:

لیس من اتهم بوجه ما یسقط به کل حدیثه مثل الکلبی و أمثاله و مثل سفیان الثوری، و أصحابه مع جلاله قدره، و تقدمه فی العلم و الورع [۵].

و علاء الدین عبد العزیز بن أحمد البخاری [۶] در «کشف الاسرار» شرح اصول بزدوی، در حمایت کلبی بمرتبه قصوی کوشیده، او را همپایه عبد الله بن لهیعه [۷] و حسن بن عماره [۸] و سفیان ثوری گرفته.

و افاده کرده: که او و امثالش اگر چه در هر یکی از ایشان طعن بوجهی کرده‌اند، لیکن علو درجه ایشان در دین، و تقدم رتبه‌شان در علم و ورع، مانع است از قبول این طعن ورد حدیث ایشان.

و بصراحت تمام باز، گفته: که اگر حدیث کلبی و امثال او مردود شود [۱] الخلیل: بن أحمد بن عمرو الفراهیدی اللغوی العروسی المتوفی (۱۷۰).

[۲] النحاس: أحمد بن محمد بن اسماعیل المصری المفسر الادیب المتوفی (۳۳۸).

[۳] فتح البیان فی مقاصد القرآن ج ۱/۱۷.

[۴] علی بن محمد البرزوی: بن الحسین أبو الحسن فخر الاسلام المتوفی (۴۸۲).

[۵] أصول الفقه ج ۳/۷۲ بشرح عبد العزيز البخاری.

[۶] عبد العزيز بن أحمد البخاری: بن محمد علاء الدين الفقيه الحنفی الاصولی المتوفی (۷۳۰).

[۷] عبد الله بن لهيعة: بن فرعان الحضرمی المصری القاضی المتوفی (۱۷۴).

[۸] الحسن بن عماره: أبو محمد الفقيه الكوفي قاضي بغداد المتوفی سنة (۱۵۳).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۴۴

انقطاع روایت و اندراس اخبار لازم آید، زیرا که بعد انبیاء علیهم السلام، کسی یافت نشده مگر اینکه ادنی چیزی که موجب جرح باشد در او یافته شود الا من شاء الله.

و هذه عبارته: قوله: مثل الكلبي، هو أبو سعيد محمد بن السائب الكلبي صاحب التفسير، و يقال له: أبو النضر أيضا، طعنوا فيه بانه يروى تفسير كل آية عن النبي صلى الله عليه وآله، و يسمى زوائد الكلبي، و بانه روى حديثا عند الحجاج، فسأل عمن يرويه؟، فقال: عن الحسن بن علي رضي الله عنهما [۱]، فلما خرج قيل له: هل سمعت ذلك من الحسن؟، فقال: لا، و لكني رويت عن الحسن غيظا له.

و ذكر في «الانساب» ان الثوري، و محمد بن اسحاق [۲] يرويان عنه و يقولان:

حدثنا أبو النضر حتى لا يعرف.

قال: و كان الكلبي سبائيا من اصحاب عبد الله بن سبا [۳] من اولئك الذين يقولون: ان عليا لم يمت، و انه راجع الى الدنيا قبل قيام الساعة، و يملؤها عدلا كما ملئت جورا و إذا رأوا سحابة قالوا: أمير المؤمنين فيها، و الرعد صوته، و البرق سوطه، حتى تبرأ واحد منهم و قال:

و من قوم إذا ذكروا عليا يصلون الصلاة على السحاب

مات الكلبي سنة ست و اربعين و مائة. [۱] الحسن بن علي بن أبي طالب عليهما سلام الله المولود سنة (۳) بالمدينة و الشهيد في سنة (۵۰).

[۲] محمد بن اسحاق: بن يسار المدني المورخ صاحب «السيرة النبوية» توفي ببغداد سنة (۱۵۱).

[۳] عبد الله بن سبا: رأس الطائفة السبائية و أصله كان من اليمن، كان يهوديا فآظهر الاسلام ثم ضل فأضل و اظهر الغلو فنفاه أمير المؤمنين عليه السلام الى سابات المدائن، و لكنه ما ترك الضلال حتى أحرق بالنار على ما قيل في حدود سنة (۴۰).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۴۵

و امثاله مثل عطاء بن السائب [۱]، و الربيع [۲]، و عبد الرحمن [۳]، و سعيد بن أبي عروبة [۴] غيرهم، اختلطت عقولهم فلم يقبل رواياتهم التي بعد الاختلاط، و قبلت الروايات التي قبله.

فان قيل: ما نقل عن الكلبي، يوجب الطعن عاما، فينبغي ان لا يقبل رواياته جميعا.

قلنا: انما يوجب ذلك إذا ثبت ما نقلوا عنه بطريق القطع، فاما إذا اتهم به فلا يثبت حكمه في غير موضع التهمة، و ينبغي أن لا يثبت في موضع التهمة أيضا، الا أن ذلك يورث شبهة في الثبوت و بالشبهة ترد الحجة، و ينتفى ترجح الصدق في الخبر، فلذلك لم يثبت، و معناه ليس كل من اتهم بوجه ساقط الحديث مثل الكلبي، و عبد الله بن لهيعة، و الحسن بن عماره، و سفيان الثوري و غيرهم، فانه قد طعن في كل واحد منهم بوجه، و لكن علو درجتهم في الدين و تقدم رتبته في العلم و الورع منع من قبول ذلك الطعن في حقهم، و من رد حديثهم به؟ إذ لو رد حديث أمثال هؤلاء بطعن كل واحد انقطع الرواية و اندرس الاخبار، إذا لم يوجد بعد الانبياء عليهم

السَّلام من لا يوجد فيه ادنى شيء مما يجرح الا من شاء الله تعالى، فلذلك لم يلتفت الى مثل هذا الطعن، فيحمل على احسن الوجوه و هو قصد الصيانة [۵].

و عبد العزيز بخارى از افخم ائمه كبار، و در فقه و اصول آن بحر زخار [۱] عطاء بن السائب: أبو زيد الثقفي الكوفي المتوفى سنة (۱۳۶).

[۲] ربيعة بن أبي عبد الرحمن فروخ المدني الفقيه المعروف بريعة الراي توفى سنة (۱۳۶).

[۳] عبد الرحمن: بن ثابت بن ثوبان الدمشقي الزاهد المتوفى سنة (۱۶۵) و له (۹۰) سنة.

[۴] سعيد بن أبي عروبة مهران امام أهل البصرة في زمانه، توفى سنة (۱۵۶).

[۵] كشف الاسرار في شرح اصول الفقه ج ۳/۷۲.

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۴۶

و صاحب تصانيف مقبوله مشتهره بين الاساطين الاحبار است.

عبد القادر [۱] بن محمد در «جواهر مضيئه في طبقات الخفيه» گفته:

عبد العزيز بن أحمد بن محمد البخاري الامام البحر في الفقه، و الاصل، تفقه على عمه الامام محمد المايمرغى، من تصانيفه «شرح أصول الفقه» للبزدوى، و شرح «أصول» الاخسيكى [۲]، وضع كتابا على الهداية لسؤال قوام الدين الكاكي [۳]، له حين اجتماع به بترمذ، و تفقه عليه على ما يأتي في ترجمة قوام الدين، و وصل فيه الى النكاح و اخترمته المنية [۴].

و محمود بن سليمان كفى [۵] در «كتائب اعلام الاخيار» گفته:

الشيخ الامام العلامة في الفروع و الاصول عبد العزيز بن أحمد البخاري، تفقه على عمه العلامة محمد المايمرغى تلميذ شمس الائمة الكردي [۶]، و أخذ عن الشيخ الامام حافظ الدين الكبير، عن شمس الائمة الكردي، عن صاحب «الهداية»، عن نجم الدين عمر النسفى [۷]، عن صدر الاسلام أبي اليسر البزدوى [۸] [۱] عبد القادر بن محمد: بن نصر الله القرشى أبو محمد محيى الدين الحنفى المتوفى بالقاهرة (۷۷۵).

[۲] الاخسيكى: محمد بن محمد بن عمر حسام الدين الفقيه الحنفى المتوفى (۶۴۴).

[۳] قوام الدين الكاكي: محمد بن محمد بن أحمد السنجارى الفقيه الحنفى المتوفى سنة (۷۴۹).

[۴] الجواهر المضيئه في طبقات الحنفية ج ۱ ص ۳۱۷.

[۵] الكفى: محمود بن سليمان القسطنطينى الرومى الحنفى القاضى المتوفى (۹۹۰).

[۶] الكردي: محمد بن محمد بن عبد الستار شمس الائمة الفقيه الحنفى المتوفى (۶۴۲).

[۷] النسفى: نجم الدين عمر بن محمد بن أحمد السمرقندى المتوفى (۵۳۷).

[۸] أبو اليسر البزدوى: محمد بن محمد الحنفى الملقب بالقاضى الصدر المتوفى ببخارى سنة (۴۹۳).

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۴۷

عن اسماعيل بن عبد الصادق، عن عبد الكريم البزدوى، عن أبي منصور الماتريدى [۱] عن أبي بكر الجوزجاني، عن أبي سليمان الجوزجاني [۲]، عن محمد، عن أبي حنيفة رحمهم الله تعالى.

و لصاحب «الهداية» شيوخ كثيرة و عنعنات متعددة تقدم ذكرها في ذكره، و تفقه عليه الامام جلال الدين أبو محمد عمر بن محمد الخبازى [۳] شارح «الهداية» و الشيخ الامام محمد السنجارى المعروف بقوام الدين الكاكي، استاذ الشيخ أكمل الدين [۴]، و له تصانيف مقبولة منها: «شرح أصول البزدوى» المسمى «كشف الاسرار» في مجلدين ضخيمين و «شرح أصول الاخسيكى».

و در كشف الظنون در ذکر شراح أصول بزودى گفته:

و الشيخ الامام علاء الدين عبد العزيز بن أحمد البخاري الحنفی، المتوفى سنة ثلثين و سبعمائة، و شرحه أعظم الشروح و أكثرها افادة و بياناً و سماه «كشف الاسرار» [۵].

و جمال الدين عطاء الله بن غياث الدين فضل الله بن عبد الرحمن، محدث [۶] کلبی را از اکابر مفسران می داند، چنانچه در «روضه الاحباب» در حال حضرت اسماعیل می فرماید: که نوبتی وعده کرد با مردی که در موضعی معین باشند تا آن مرد بنزد وی آید، سه روز در آن موضع توقف [۱] أبو منصور الماتریدی: محمد بن محمد بن محمود السمرقندی المتوفى (۳۳۳).

[۲] أبو سليمان الجوزجانی: موسى بن سليمان البغدادی الحنفی المتوفى (۲۰۰).

[۳] الخبازی: عمر بن محمد بن عمر الخجندی الحنفی المتوفى (۶۹۱).

[۴] اکمل الدين محمد بن محمود الحنفی الباری من شراح اصول البزودی توفى سنة (۷۸۶).

[۵] كشف الظنون ج ۱ ص ۱۱۲.

[۶] جمال الدين عطاء الله الشافعی المتوفى سنة (۹۲۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۴۸

کرد تا از به نزد وی آمد، و در تفسیر «معالم التنزیل» از کلبی که از اکابر مفسران است نقل کرده: که یکسال در آن موضع توقف نمود.

و ابو الولید محمد بن عبد الله بن أحمد الازرقی [۱] در «تاریخ مکه» گفته:

قال عثمان [۲]: و أخبرنا محمد بن السائب الکلبی قال: كانت بنو نصر، و جشم و سعد بن بكر، و هم عجز هوازن، يعبدون العزى.

قال الکلبی: و كانت اللات و العزى و مناة فى كل واحدة منهن شيطانة تكلمهم و ترا أى للسدنة (و هم الحجة) و ذلك من صنع ابليس و أمره [۳]

## ۲- «تفسیر فراء نحوی»

### اشاره

اما تفسیر یحیی بن زیاد الفراء، مولی را به اولی، پس در تفسیر «مفاتیح الغیب» که مشهور بتفسیر کبیر مذکور است:

مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئس المصيرُ

[۴]، و فی لفظ المولى ههنا أقوال: [۱] الازرقی: محمد بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن الوليد بن عقبه بن الازرق المکی المتوفى حدود (۲۵۰).

[۲] عثمان: بن ساج، أو عثمان بن عمرو بن ساج من المحدثين فى القرن الثانى يحدث عن محمد بن اسحاق و عن الکلبی، و سهیل بن أبی صالح، ذكره الذهبی فى میزان الاعتدال ج ۳ ص ۴۹ و قال: قال أبو حاتم: لا يحتج به، روى عنه اهل الجزيرة، و له ترجمة فى «تهذيب الكمال».

[۳] تاریخ مکه للازرقی ج ۱ ص ۱۲۷.

[۴] سورة الحديد: ۱۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۴۹

أحدها: قال ابن عباس: مولاكم أى مصيركم، و تحقيقه ان المولى موضع الولی و هو القرب، فالمعنى: ان النار هى موضعكم الذى

تقربون منه و تصلون إليه.

و الثاني: قال الكلبي: يعني أولى بكم، و هو قول الزجاج، و الفراء، و أبي عبيدة [١]. [٢] الى آخر ما سيجيء فيما بعد مع رده و نقضه انشاء الله تعالى.

و فرا از اكابر بارعين كملا، و اعظم ماهرين نبلاء، و افاحم حذاق أجلاء و امثال سباق فضلاء است

### ترجمه فراء بگفتار ابن خلکان در «وفیات الأعیان»

قاضی شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان [٣] البرمکی الاربلی الشافعی در «وفیات الأعیان فی أنباء ابناء الزمان» گفته:

أبو زكريا يحيى بن زياد بن عبد الله بن منظور الاسلمى المعروف بالفراء الديلمى الكوفى مولى بنى أسد، و قيل مولى بنى منقر، كان أبرع الكوفيين و اعلمهم بالنحو و اللغة و فنون الادب.

حكى عن أبى العباس ثعلب [٤] أنه قال: لو لا الفراء لما كانت العربية، لانه خلصها و ضبطها، و لو لا الفراء لسقطت العربية، لانها كانت تتنازع و يدعيها كل من أراد و يتكلم الناس فيها على مقادير عقولهم و قرائحهم، فتذهب.

و أخذ النحو عن أبى الحسن الكسائى [٥]، و هو و الاحمر [٦] (المقدم ذكره) [١] أبو عبيدة: معمر بن المثنى النحوى البصرى اللغوى المتوفى سنة (٢٠٩).

[٢] مفاتيح الغيب ج ٢٩/٢٢٧.

[٣] ابن خلکان: أحمد بن محمد بن ابراهيم بن أبى بكر البرمكى الاربلى المورخ المتوفى سنة (٦٨١).

[٤] ثعلب: أحمد بن يحيى بن زيد بن سيار الشيبانى أبو العباس الكوفى النحوى اللغوى المتوفى (٢٩١).

[٥] الكسائى: على بن حمزة بن عبد الله الاسدى الكوفى النحوى اللغوى المتوفى (١٨٩).

[٦] الاحمر: على بن الحسن (او المبارك) مؤدب المأمون العباسى توفى سنة (١٩٤).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ٥٠

من أشهر أصحابه و أخصهم به.

و لما عزم الفراء على الاتصال بالمأمون كان يتردد الى الباب فبينما هو ذات يوم على الباب إذ جاء أبو بشر ثمامة بن الاشرس النميرى المعتزلى [١]، و كان خصيصة بالمأمون، قال ثمامة: فرأيت ابهة أديب، فجلست إليه، ففاتشته عن اللغة فوجدته بحرا، ففاتشته عن النحو فوجدته نسيج وحده، و عن الفقه فوجدته رجلا فقيها عارفا باختلاف القوم، و بالنجوم ماهرا، و بالطب خبيرا، و بايام العرب و أشعارها حاذقا.

فقلت: من تكون و ما اظنك الا- الفراء؟، قال: انا هو، فدخلت فاعلمت أمير المؤمنين المأمون [٢]، فأمر باحضاره لوقته و كان سبب اتصاله به.

و قال قطرب [٣]: دخل الفراء على الرشيد [٤]، فتكلم بكلام لحن فيه مرات.

فقال جعفر بن يحيى البرمكى [٥]: أنه قد لحن يا أمير المؤمنين، فقال الرشيد للفراء:

أ تلحن؟ فقال الفراء: يا أمير المؤمنين أن طباع أهل البدو الاعراب و طباع أهل الحضر اللحن، فاذا تحفظت لم الحن، و إذا رجعت الى الطبع لحن، فاستحسن الرشيد قوله



## ملاقات فراء با مامون به نقل خطیب در «تاریخ بغداد»

و قال الخطیب [۶] فی «تاریخ بغداد»: ان الفراء لما اتصل بالمأمون أمره أن [۱] ثمامة بن اشرس النمیری المعتزلی كان من البلغاء توفي سنة (۲۱۳).

[۲] المأمون العباسی: عبد الله بن هارون بن محمد المهدي سابع الخلفاء العباسيين مات سنة (۲۱۸).

[۳] قطرب: محمد بن المستنير بن أحمد أبو علي النحوي البصري المتوفى سنة (۲۰۶).

[۴] الرشيد: هارون بن محمد سادس العباسيين مات سنة (۱۹۳).

[۵] جعفر بن يحيى البرمكي: بن خالد أبو الفضل وزير الرشيد و المقتول بأمره سنة (۱۸۷).

[۶] الخطيب: أحمد بن علي بن ثابت البغدادي الحافظ المورخ المتوفى (۴۶۳).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۵۱

يؤلف ما يجمع به أصول النحو و ما سمع من العربية، و أمر أن يفرد في حجرة من حجر الدار، و وكل به جواري و خدما يقمن بما يحتاج إليه، حتى لا يتعلق قلبه و لا تتشوق نفسه الى شيء، حتى أنهم كانوا يؤذنون به بأوقات الصلاة و صبر له الوارقين، و ألزمه الامناء و المنفقين، فكان يملئ و الوراقون يكتبون حتى صنف «الحدود» في سنتين، و أمر المأمون بكتبه في الخزائن و بعد أن فرغ من ذلك، خرج الى الناس و ابتدأ في كتاب «المعاني».

و قال الراوى: و أردنا أن نعد الناس الذين اجتمعوا لاملاء كتاب «المعاني» فلم نضبظهم، فعدنا القضاء، فكانوا ثمانين قاضيا، فلم يزل يمليه حتى اتمه، و لما فرغ من كتاب «المعاني»، خزنه الوراقون عن الناس ليكسبوا به و قالوا:

لا نخرجه الى أحد الا لمن أراد أن ننسخه له على خمس أوراق بدرهم، فشكا الناس الى الفراء، فدعا الوراقين و قال لهم في ذلك، فقالوا له: انما نحن صحنناك لنتفع بك، و كل ما صنفته فليس بالناس إليه من الحاجة ما بهم الى هذا الكتاب، فدعنا نعيش به، فقال: فقاربوهم تنتفعوا و ينتفعوا، فأبوا عليه، فقال: سأريكم، و قال للناس: اني أريد أن أملئ كتاب «معان» أتم شرحا و أبسط قولاً من الذى أملت، فجلس يملئ فأملئ «الحمد» في مائة ورقة، فجاء الوراقون إليه و قالوا:

نحن نبلى الناس ما يحبون، فنسخوا كل عشرة أوراق بدرهم.

و كان سبب املائه كتاب «المعاني» أن أحد أصحابه و هو عمر بن بكير كان يصحب الحسن بن سهل [۱] (المقدم ذكره)، فكتب الى الفراء أن الامير الحسن لا يزال يسألني عن أشياء من القرآن لا يحضرني عنها جواب، فان رأيت أن تجمع لى اصولاً و تجعل في ذلك كتاباً يرجع إليه فعلت، فلما قرأ الكتاب، قال لأصحابه: [۱] الحسن بن سهل: بن عبد الله السرخسى أبو محمد وزير المأمون العباسي المتوفى (۲۳۶).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۵۲

اجتمعوا حتى أملئ عليكم في القرآن، و جعل لهم يوما، فلما حضروا خرج إليهم و كان في المسجد رجل يؤذن فيه و كان من القراء، فقال له: اقرأ، فقرأ «فاتحة الكتاب» ففسرها حتى مر في القرآن كله على ذلك، يقرأ الرجل و الفراء يفسره.

و كتابه هذا نحو ألف ورقة، و هو كتاب لم يعمل مثله، و لا يمكن لاحد أن يزيد عليه.

و كان المأمون قد وكل الفراء يلقي ابنه النحو، فلما كان يوما أراد الفراء أن ينهض الى بعض حوائجه، فابتدرا الى نعل الفراء يقدمانه له فتنازعا أيهما يقدمه له، فاصطلحا على أن يقدم كل واحد منهما فردا فقدماها، و كان المأمون له على كل شيء صاحب خبر، فرفع ذلك الخبر إليه، فوجه الى الفراء، فاستدعاه، فلما دخل عليه قال: من أعز الناس؟ قال: ما أعرف اعز من أمير المؤمنين؟ قال:

بلى من إذا نهض يقاتل على تقديم نعليه وليا عهد المسلمين حتى رضى كل واحد منهما أن يقدم له فردا.



قال: يا أمير المؤمنين لقد أردت منعهما عن ذلك، و لكن خشيت أن ادفعهما عن مكرمة سبقا إليها و أكسر نفوسهما عن شريعة حرصا عليها، و قد روى عن ابن عباس أنه أمسك للحسن و الحسين ركابيهما حين خرجا من عنده، فقال له بعض من حضر: أ تمسك لهديين الحديثين ركابيهما و أنت اسن منهما؟ فقال له: اسكت يا جاهل لا يعرف الفضل لاهل الفضل الا ذوو الفضل. فقال له المؤمنون: لو منعتهما عن ذلك لا وجعتك لوما و عتبا و الزمناك ذنبا، و ما وضع ما فعلاه من شرفهما، بل رفع من قدرهما و بين عن جوهرهما، و لقد ظهرت لى مخيلة الفراسة بفعلهما، فليس يكسر الرجل و ان كان كبيرا عن ثلث: عن تواضعه لسلطاناه، و والده، و معلمه العلم، و قد عوضتهما عما فعلاه عشرين ألف دينار، و لك عشرة آلاف درهم على حسن أدبك لهما.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۵۳

و قال الخطيب أيضا: كان الفقيه محمد بن الحسن [۱] بن خالة الفراء، و كان الفراء يوما جالسا عنده، فقال له الفراء: قل رجل أنعم النظر فى باب من العلم فأراد غيره الاسهل عليه، فقال له محمد: يا أبا زكريا قد أنعمت النظر فى العربية فأسألك عن باب من أبواب الفقه؟ فقال: هات على بركة الله تعالى، قال: ما تقول فى رجل صلى فسهى، فسجد سجدة للسهو فسهى فيهما، ففكر الفراء فيهما ساعة، ثم قال: لا شىء عليه، فقال له محمد: و لم؟ قال: لان التصغير عندنا لا تصغير له و انما السجدة تمام الصلاة و ليس للتمام تمام، فقال محمد: ما ظننت آدميا يلد مثلك.

و قد سبقت هذه الحكاية فى ترجمة الكسائى و نبهت عليها، ثم ذكرته ههنا.

و كان الفراء لا يميل الى الاعتزال. و حكى سلمة بن عاصم [۲] عن الفراء، قال:

كنت أنا و بشر [۳] المريسي يعنى «المقدم ذكره» فى بيت واحد عشرين سنة ما تعلم منى شيئا و لا تعلمت منه شيئا.

و قال الجاحظ [۴]: دخلت بغداد حين قدمها المؤمنون فى سنة أربع و مائتين و كان الفراء يجيئنى و انا اشتهى أن يتعلم شيئا من علم الكلام، فلم يكن له فيه طبع.

و قال أبو العباس ثعلب: كان الفراء يجلس للناس فى مسجد الى جانب منزله و كان يتفلسف فى تصانيفه حتى يسلك فى ألفاظه كلام الفلاسفة.

و قال سلمة بن عاصم: انى لاعجب من الفراء كيف كان يعظم الكسائى و هو أعلم بالنحو منه. [۱] محمد بن الحسن: بن فرقد الشيبانى الواسطى الكوفى الفقيه المتوفى (۱۸۹).

[۲] سلمة بن عاصم: أبو محمد النحوى الكوفى المتوفى سنة (۳۱۰).

[۳] بشر المريسي: بن غياث بن أبى كريم عبد الرحمن الفقيه المعتزلى المتوفى (۲۱۸).

[۴] الجاحظ: عمرو بن بحر بن محبوب اللبى أبو عثمان المتوفى (۲۵۵).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۵۴

و قال الفراء: أموت و فى نفسى شىء من «حتى» لانها ترفع، و تنصب، و تخفض.

و لم ينقل من شعره غير هذه الايات، و قد رواها أبو حنيفة الدينورى [۱] عن أبى بكر الطوال و هى:

يا أميرا على جريب من الارض له تسعة من الحجاب

جالسا فى الخراب يحجب فيه ما سمعنا بحاجب فى خراب

لن ترانى لك العيون بباب ليس مثلى يطيق رد الحجاب

ثم وجدت هذه الايات لابن موسى المكفوف و الله أعلم.

و مولد الفراء بالكوفة، و انتقل الى بغداد، و جعل أكثر مقامه بها، و كان شديد طلب المعاش لا يستريح فى بيته، و كان يجمع طول

السنة، فاذا كان في آخرها خرج الى الكوفة، فاقام بها أربعين يوما في أهله يفرق عليهم ما جمعه و يبرهم. و له من التصانيف الكتابان المقدم ذكرهما، و هما: «الحدود» و «المعاني» و كتابان في «المشكل» أحدهما أكبر من الآخر، و كتاب «البهى» و هو صغير الحجم وفتت عليه بعد أن كتبت هذه الترجمة، و رأيت فيه أكثر الالفاظ التي استعملها أبو العباس ثعلب في كتاب «الفصيح» و هو في حجم «الفصيح» غير انه غيره و رتبته على صورة أخرى، و على الحقيقة ليس لثعلب في «الفصيح» سوى الترتيب و زيادة يسيرة، و في كتاب «البهى» أيضا ألفاظ ليست في «الفصيح»، لكنها قليلة، و ليس في الكتابين اختلاف الا في شيء قليل لا غير، و له كتاب «اللغات» و كتاب «المصادر في القرآن» و كتاب «الجمع و التثنية في القرآن» و كتاب «الوقف و الابتداء» و كتاب «الفاخر» و كتاب «آلة الكتاب» و كتاب «النوادر» و كتاب «الواو» و غير ذلك من الكتب. [۱] أبو حنيفة الدينوري: أحمد بن داود المهندس المورخ المتوفى (۲۸۲).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۵۵

و قال سلمة بن عاصم: املی الفراء كتبه كلها حفظا، لم يأخذ بيده نسخة الا في كتابين: كتاب «ملازم» و كتاب «يافع و يفعه». قال أبو بكر الانباري [۱]: و مقدار الكتابين خمسون ورقة، و مقدار كتب الفراء ثلثة آلاف ورقة.

و قد مدحه محمد بن الجهم [۲] بقصيدة على روى الواو الموصولة بالهاء المكسورة، أ ضربت عن ذكرها خوف الاطالة. و توفي الفراء سنة سبع و مائتين في طريق مكة، و عمره ثلثة و ستون سنة - رحمه الله تعالى. و الفراء بفتح الفاء و تشديد الراء و بعدها ألف ممدودة، و انما قيل له الفراء و لم يكن يعمل الفراء و لا يبيعها، لانه كان يفرى الكلام، ذكر ذلك الحافظ السمعاني في كتاب «الانساب» و عزاه الى كتاب «اللقاب».

و ذكر أبو عبيد الله المرزباني [۳] في كتابه ان زيادا والد الفراء كان أقطع، لانه حضر وقعة الحسين بن علي رضي الله عنهما، فقطعت يده في تلك الحرب.

و هذا عندي فيه نظر، لان الفراء عاش ثلثا و ستين سنة، فتكون ولادته سنة اربع و أربعين و مائة، و حرب الحسين كانت سنة احدى و ستين للهجرة، فبين حرب الحسين و ولادته اربع و ثمانون سنة، فكم قد عاش أبوه؟ فان كان الاقطع جده، فيمكن و الله أعلم. و منظور بفتح الميم و سكون النون و ضم الظاء المعجمة و سكون الواو و بعدها راء. [۱] أبو بكر الانباري: محمد بن القاسم بن محمد بن بشار الاديب اللغوي المتوفى (۳۲۸).

[۲] محمد بن الجهم: بن هارون أبو عبد الله السمرى الكاتب المتوفى سنة (۲۷۷).

[۳] أبو عبيد الله المرزباني: محمد بن عمران بن موسى الاديب المورخ البغدادى المتوفى (۳۸۴).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۵۶

و قد تقدم الكلام على الديلمى و بنى أسد.

و اما بنو منقر فهو بكسر الميم و سكون النون و فتح القاف و بعدها راء، و هو منقر بن عبيد بن مقاعس، و اسمه الحارث بن عمرو بن كعب بن سعد بن زيد مناة ابن تميم بن مره، و هى قبيلة كبيرة ينسب إليها خلق كثير من الصحابة رضوان الله عليهم و غيرهم، و منها خالد بن صفوان [۱]، و شبيب بن شيبه [۲]، و صفوان و عيينه ابنا عبد الله بن عمرو بن الاهتم المنقرى، و هما اعنى خالدا و شيبا المشهوران بالفصاحة و البلاغة و الخطابة، و لخالد مجالس مشهورة مع أمير المؤمنين السفاح [۳] و لشبيب مع المنصور [۴] و المهدي [۵] و غيرهما، و قد تقدم ذكر خالد و شبيب في ترجمه البحترى [۶] في حرف الواو [۷]

**ترجمه فراء بكفتار يافعى در «مرآة الجنان»**

- و أبو محمد عبد الله بن اسعد يافعى [۸] يمينى در «مرآة الجنان» در وقائع [۱] خالد بن صفوان: بن عبد الله بن عمرو بن الاهتم من فصحاء العرب و كان بصريا توفى نحو سنة (۱۳۳).
- [۲] شبيب بن شيبة: بن عبد الله التميمي المنقرى أبو معمر البصرى اديب الملوک المتوفى نحو (۱۷۰).
- [۳] السفاح: أبو العباس عبد الله بن محمد بن على بن عبد الله بن العباس اول الخلفاء العباسى المتوفى بالانبار (۱۳۶).
- [۴] المنصور العباسى: عبد الله بن محمد بن على ثانى خلفاء بنى العباس مات سنة (۱۵۸).
- [۵] المهدي العباسى: محمد بن عبد الله المنصور ثالث خلفاء بنى العباس مات بماسبذان سنة (۱۶۹).
- [۶] البحتري: الوليد بن عبيد بن يحيى الطائى الشاعر الكبير المتوفى بالشام سنة (۲۸۴).
- [۷] وفيات الأعيان ج ۶ ط القاهرة ص ۱۷۶ - ص ۱۸۲.
- [۸] اليافعى: عبد الله بن اسعد بن على الشافعى المورخ المتوفى (۷۶۸).
- عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۵۷
- سنة سبع و مائتين كفته:
- و فيها توفى الامام البارع النحوى، يحيى بن زياد الفراء الكوفى، أجل أصحاب الكسائى، كان رأسا فى النحو، و اللغة، أبرع الكوفيين و اعلمهم بفنون الادب على ما ذكر بعض المورخين.
- و حكى عن أبى العباس ثعلب انه قال: لو لا الفراء لما كانت العربية، لانه خلصها و ضبطها، و لولاه لسقطت العربية، لانها كانت تتنازع و يدعيها كل واحد.
- أخذ الفراء النحو عن أبى الحسن الكسائى، و هو و الاحمر من أشهر أصحابه و أخصهم به.
- و حكى عن ثمامة بن الاشرس النميرى المعتزلى و كان خصيصا بالمأمون:
- أنه صادف الفراء على باب المأمون يروم الدخول عليه، قال: فرأيت ابهة اديب، فجلست إليه ففاتشته عن اللغة، فوجدته بحرا، و فاتشته عن النحو فشاهدته نسيج وحده، و عن الفقه فوجدته رجلا فقيها عارفا باختلاف القوم، و بالنجوم ماهرا، و بالطب خبيرا، و بايام العرب و أشعارها حاذقا، فقلت: من تكون و ما أظنك الا الفراء؟ قال:
- انا، فدخلت فاعلمت أمير المؤمنين المأمون، فأمر باحضاره لوقته و كان ذلك سبب اتصاله به.
- و قال قطرب: دخل الفراء على الرشيد، فتكلم بكلام لحن فيه مرات، فقال جعفر بن يحيى البرمكى: انه قد لحن يا أمير المؤمنين، فقال الرشيد: أتلحن، فقال الفراء: يا أمير المؤمنين ان طباع أهل البدو الاعراب، و طباع أهل الحضر اللحن، فاذا تحفظت لم ألحن، و إذا رجعت الى الطبع الحنت، فاستحسن الرشيد قوله.
- قلت: و أيضا فان عادة المنتهين فى النحو لا يتشدقون [۱] بالمحافظة على اعراب [۱] تشدق: لوى شذقه للتفصح، و الشدق (بكسر الشين أو فتحها) هى زاوية الفم من باطن الخدين.
- عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۵۸
- كل كلمة عند كل أحد، بل قد يتكلمون بالكلام الملحون تعمدًا على جارى عادة الناس، و انما يبالغ فى التحرز و التحفظ عن اللحن فى سائر الاحوال المبتدون اظهارا لمعرفتهم بالنحو، و كذلك يكثر البحت و التكلم بما هم مترسمون به من بعض فنون العلم، و يضرب لهم فى ذلك مثل، فيقال: الاناء إذا كان ملآن كان عند حمله ساكنا، و إذا كان ناقصا اضطرب و تخضخض [۱] بما فيه.
- و حكى الخطيب ان المأمون أمر الفراء ان يؤلف ما يجمع أصول النحو و ما سمع من العربية، و أمر أن يفرد فى حجرة من حجر الدار، و ان يوصل إليه كل ما يحتاج إليه، فاخذ فى جمع ذلك و الوراقون يكتبون، حتى فرغ من ذلك فى سنتين و سماه كتاب «الحدود» و أمر المأمون بكتبه فى الخزائن، و بعد الفراغ من ذلك خرج الى الناس و ابتدأ بكتاب «المعاني».

قال الراوی: فأردنا ان نعد الناس الذين اجتمعوا لاملاء كتاب «المعاني»، فلم يضبطهم عدد، فعددنا القضاء، فكانوا ثمانين قاضيا، و لم يزل يمليه الى أن اتمه، و لما فرغ من كتاب «المعاني» خزنته الوراقون عن الناس ليكتسبوا، و قالوا: لا نخرجه الا لمن أراد ان ينسخه على خمسة أوراق بدرهم، فشكا الناس الى الفراء، فدعا الوراقين، فقال لهم في ذلك، فقالوا: انا صحنناك لنتنفع بك، و كل ما صنفته فليس بالناس إليه من الحاجة ما بهم الى هذا الكتاب، فدعنا نعيش به، قال: فقاربوهم ينتفعوا و تنتفعوا، فأبوا عليه فاراد أن ينشئ للناس كتابا أحسن من ذلك، فجاء الوراقون إليه و رضوا بان يكتبوا للناس كل عشرة أوراق بدرهم.

و قال لاصحابه: اجتمعوا حتى أملئ عليكم كتابا في القرآن، فلما حضروا أمر قاريا أن يقرأ فاتحة الكتاب، فقرأها ففسرها، حتى مر في القرآن كله على ذلك، و كتابه المذكور نحو ألف ورقة، و هو كتاب لم يعمل مثله. [۱] تخضخض: تحرك.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۵۹

و كان المأمون قد و كله بتلقين ابنه النحو، فلما كان يوما أراد النهوض لبعض حوائجه، فابتدرا الى نعليه، أيهما يسبق بتقديم النعلين إليه، فتنازعا، ثم اصطلحا على أن يقدم كل واحد منهما نعل احدي رجله، و كان للمأمون على كل شيء صاحب خبر يرفع الخبر إليه، فاعلم بذلك فاستدعى بالفراء و قال له:

من اعز الناس؟ قال: ما أعز من أمير المؤمنين؟ قال: بلى، من إذا نهض يقاتل على تقديم نعليه و ليا عهد المسلمين، قال: يا أمير المؤمنين لقد أردت منعهما من ذلك، و لكن خشيت ان أدفعهما عن مكرمة سبقا إليها و أكسر نفوسهما عن شريعة حرصا عليها، و قد روى عن ابن عباس انه أمسك للحسن و الحسين رضى الله عنهم ركبيهما حين خرجا من عنده، فقيل له في ذلك، فقال: لا يعرف الفضل الا أهل الفضل.

فقال المأمون: لو منعتهما عن ذلك لوجعتك لوما و عتبا، و ألزمتك ذنبا، و ما وضع ما فعلاه من شرفهما، بل رفع من قدرهما و بين عن جوهرهما، فليس يكسر الرجل و ان كان كبيرا عن ثلث: عن تواضعه لسلطانه، و والده، و معلمه، و قد عوضتهما عما فعلاه عشرين ألف دينار، و لك عشرة آلاف درهم على حسن تأديبك لهما.

و قال الخطيب: و كان محمد بن الحسن الفقيه ابن خاله الفراء، فقال الفراء يوما له: قل رجل أمعن النظر في باب من العلم، فأراد غيره الا سهل عليه، فقال له محمد: يا أبا زكريا قد أمعنت النظر في العريئة، فنسألك في باب من الفقه؟

فقال: هات على بركة الله، قال: ما تقول في رجل سها في السجود السهو؟، لفكر الفراء ساعة، ثم قال: لا شيء عليه، فقال له: و لم؟ فقال: لان المصغر لا يصغر ثانيا، و انما السجدتان تمام الصلوة، فليس للتمام تمام، فقال محمد: ما ظننت آدميا يلد مثلك.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۶۰

قلت: و هذه الحكاية مذكورة في ترجمة الكسائي، و انه هو صاحب هذا الجواب و الله تعالى أعلم.

و قال سلمة بن عاصم: اني لا عجب من الفراء، كيف كان يعظم الكسائي و هو أعلم بالنحو منه.

و قال الفراء: أموت و في نفسي شيء من «حتى» لانها تخفض و ترفع و تنصب.

و له من التصانيف كتاب «الحدود» و كتاب «المعاني» و كتابان في «المشكل» و كتاب «اللغات» و كتاب «المصادر في القرآن» و كتاب «الوقف و الابتداء» و كتاب «النوادر» و كتب أخرى.

و قال سلمة بن عاصم: املا الفراء كتبه كلها حفظا لم يأخذ بيده نسخة الا في كتابين: كتاب «ملازم» و كتاب يافع.

و انما قيل له: الفراء و لم يكن يعمل الفراء و لا- يبيعها، لانه كان يفرى الكلام، ذكر ذلك الحافظ السمعاني في كتاب «الانساب» و ذكر أبو عبيد الله المرزباني ان والد الفراء كان أقطع لانه حضر وقعة حسين بن علي رضى الله عنهما، فقطعت يده في تلك الحرب [۱].

و ذهبي در «تذكرة الحفاظ» گفته:

الفراء اخباری علامه نحوی، کان رأساً فی قوة الحفظ: أملی تصانیفه کلها حفظاً.  
 مات بطریق مکة سنه سبع و مائتین عن ثلاث و ستین سنه. اسمه یحیی بن زیاد [۲]. [۱] مرآة الجنان ج ۲ ص ۳۸-۴۱.  
 [۲] تذکره الحفاظ للذهبی ج ۱ ص ۳۷۲ ط حیدرآباد الدکن

### ترجمه فراء بگفته ذهبی و ابن الوردی

و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و مائتین گفته:  
 الفراء یحیی بن زیاد الکوفی النحوی، نزل بغداد و حدث فی مصنفاته عن قیس بن الربیع [۱]، و أبی الاحوص [۲]، و هو أجل أصحاب الکسائی، و کان رأساً فی النحو و اللغة [۳].  
 و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی [۴] در «تنمة المختصر فی احوال البشر» در وقائع سنه سبع و مائتین گفته:  
 و فیها مات أبو زکریا یحیی بن زیاد بن عبد الله الدیلمی المعروف بالفراء الکوفی، أبرع الکوفیین نحوا و لغة و أدبا، و له کتاب «الحدود» و کتاب «المعانی» و کتابان فی «المشکل» و کتاب النهی، و غیر ذلك.  
 توفي بطریق مکة، و عمره نحو ثلاث و ستین، کان یفری الکلام، فلقب بذلك [۵]

### ۳- أبو زید سعید بن اوس الانصار

#### ابو زید سعید بن الاوس نیز «مولی» را به اولی تفسیر کرده

اما اینکه أبو زید سعید بن اوس الانصاری قائل است بمجیء مولی [۱] قیس بن الربیع: أبو محمد الاسد الکوفی الحافظ المتوفی سنه (۱۶۸).  
 [۲] أبو الاحوص: سلام بن سلیم الحافظ الکوفی المتوفی سنه (۱۷۹).  
 [۳] العبر فی خبر من غیر ج ۱ ص ۳۵۴ ط الكويت.  
 [۴] ابن الوردی: عمر بن مظفر بن عمر بن محمد أبو حفص المعری المورخ المتوفی (۷۴۹).  
 [۵] تنمة المختصر فی حوادث (۲۰۷).  
 عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۶۲  
 بمعنی اولی، پس از ارشاد خود شاهصاحب [۱] واضح است.  
 و غلام محمد بن محیی الدین بن عمر الاسلامی [۲] در ترجمه «عبریه» که ترجمه «تحفه اثنا عشریه» است بجواب حدیث غدیر گفته:  
 و لا یخفی ان اول الغلط فی هذا الاستدلال هو انکار أهل العربیة قاطبة ثبوت ورود المولی بمعنی الاولی، بل قالوا: لم یجئ قط المفعول بمعنی افعول فی موضع و ماده أصلاً، فضلاً عن هذه الماده بالخصوص، الا ان أبا زید اللغوی جوز هذا متمسکاً فیہ بقول أبی عبیده فی تفسیر «هی مولاکم» ای اولی بکم- الخ.  
 و عنقریب می دانی که أبو زید [۳] از اکابر ائمه عربیت، و افاحم معتمدین و مشاهیر و اعظم محققین است

### ۴- أبو عبیده معمر بن المثنی البصری

## اشاره

اما تفسیر أبو عبيده معمر بن المثنی البصری مولی را بأولی، پس از عبارت فخر رازی در «نهایة العقول» که عنقریب مذکور می شود واضح است، و از عبارت «مفاتیح الغیب» که آنفا نقل شده، نیز ظاهر است، [۱] شاهصاحب: عبد العزيز الدهلوی صاحب «التحفة الاثنا عشریة» توفی سنه (۱۲۳۹).

[۲] غلام محمد الاسلامی من علماء القرن الثالث عشر فی الهند ترجم التحفة فی سنه (۱۲۲۷) بالمدارس.

[۳] أبو زید: سعيد بن اوس بن ثابت الانصارى البصرى أحد أئمة اللغة و الادب توفی سنه (۲۱۵).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۶۳

و علامه نحیر ابن جوزی [۱] هم تفسیر مولی بأولی از أبو عبيده در «زاد المسیر» نقل نموده، و خود شاهصاحب هم اعتراف کرده اند بآنکه أبو عبيده در تفسیر «هی مولا کم» گفته: أى أولى بكم، و کذا صرح به الاسلامی فی الترجمة العبقريّة

## ترجمه أبی عبيده

و أبو عبيده از مهره حذاق، و مشاهیر آفاق، و حائز مناقب غزیره، و جامع مناقب شهیره، و مصنف تصنیفات کثیره است. محمد بن أحمد ذهبي در «تذکره الحفاظ» گفته:

أبو عبيده معمر بن المثنی التیمی البصری اللغوی الحافظ، صاحب التصانیف.

روی عن هشام بن عروہ [۲]، و أبی عمرو بن العلاء [۳]. روی عنه علی ابن المدینی [۴]، و عمر بن شبة [۵]، و أبو عثمان المازنی [۶]، و أبو العیناء [۷]، و خلق. [۱] ابن الجوزی: عبد الرحمن بن علی بن محمد البغدادی أبو الفرج المتوفی (۵۹۷).

[۲] هشام بن عروہ بن الزبیر بن العوام الحافظ المدنی المتوفی (۱۴۶) ببغداد.

[۳] أبو عمرو بن العلاء: المازنی مقرئ البصرة أحد السبعة توفی سنه (۱۵۴).

[۴] علی بن المدینی: أبو الحسن علی بن عبد الله بن جعفر بن نجیح السعدی الحافظ البصری المتوفی (۲۳۴).

[۵] عمر بن شبة: بن عبيده النمیری الحافظ البصری نزیل بغداد المتوفی سنه (۲۶۲).

[۶] أبو عثمان المازنی: بكر بن محمد بن حبيب بن بقیة النحوی البصری المتوفی (۲۴۹).

[۷] أبو العیناء: محمد بن القاسم بن خلاد بن یاسر الهاشمی بالولاء الادیب الفصیح المتوفی بالبصرة (۲۸۳).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۶۴

قال الجاحظ: لم يكن في الارض خارجي و لا جماعي أعلم بجميع العلوم من أبی عبيده.

و ذكره ابن المدینی، فصصح رواياته.

مات أبو عبيده سنه عشر و مائتين، و قيل: سنه تسع [۱].

و نیز ذهبي در «عبر» در وقائع سنه عشر و مائتين گفته:

أبو عبيده معمر بن المثنی التیمی البصری اللغوی العلامة الاخباری، صاحب التصانیف، روی عن هشام بن عروہ، و أبی عمر بن العلاء، و كان أحد أوعية العلم و قيل: توفی سنه احدى عشرة [۲].

و جزری [۳] در «نهایه» گفته:

أما بعد فلا- خلافت بین أولى الالباب و العقول، و لا ارتياب عند ذوی المعارف و المحصول، أن علم الحديث و الآثار من أشرف

العلوم الاسلامیة قدرا، واحسنها ذكرا، و أكملها نفعا، و أعظمها اجرا.

و أنه أحد أقطاب الاسلام التي يدور عليها، و معاقده التي أضيف إليها، و أنه فرض من فروض الكفايات يجب التزامه، و حق من حقوق الدين يتعين أحكامه و اعتزامه ....

الى أن قال: و قد عرفت ايدك الله و ايانا بلطفه و توفيقه أن رسول الله صلى الله عليه و سلم كان أفصح العرب لسانا و اوضحهم بيانا و اعذبهم نطقا، و اسدهم لفظا، و ابينهم لهجة، و أقومهم حجة، و أعرفهم بمعرفة الخطاب، و اهداهم الى طرق الصواب، تأييدا الهيا، و لطفًا سماويا و عناية ربانية، و رعاية روحانية، حتى لقد قال له علي بن [١] تذكرة الحفاظ للذهبي ج ١/٣٧١.

[٢] العبر في خبر من غير ج ١/٣٥٩ ط الكويت.

[٣] الجزري: ابن الاثير المبارك بن محمد بن محمد المتوفى سنة (٦٠٦).

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٨، ص: ٦٥

أبي طالب كرم الله وجهه، و

سمعه يخاطب وفد بني نهد: يا رسول الله نحن بنو أب واحد، و نحن نراك تكلم وفود العرب بما لانفسهم أكثره، فقال: «أدبني ربي، فأحسن تأديبي و ربيت في بني سعد»، فكان صلى الله عليه و سلم يخاطب العرب على اختلاف شعوبهم و قبائلهم، و تباين بطونهم و افخاذهم و فصائلهم كلا منهم بما يفهمون، و يحادثهم بما يعلمون، و لذلك قال صدق الله قوله: «أمرت أن أخطب الناس على قدر عقولهم» فكان الله عز و جل قد أعلمه ما لم يكن يعلمه غيره من بني أبيه،

و جمع فيه من المعارف ما تفرق و لم يوجد في قاصي العرب و دانيه، و كان أصحابه رضى الله عنهم و من يفد عليه من العرب يعرفون أكثر ما يقوله، و ما جهلوه سألوه عنه فيوضحه لهم.

و استمر عصره صلى الله عليه و سلم الى حين وفاته على هذا السنن المستقيم، و جاء العصر الثاني، و هو عصر الصحابة، جاريا على هذا النمط، سالكا هذا المنهج، فكان اللسان العربى عندهم صحيحا محروسا لا يتداخله الخلل، و لا يتطرق إليه الزلل، الى أن فتحت الامصار، و خالط العرب غير جنسهم، من الروم و الفرس و الحبش و النبط، و غيرهم من أنواع الامم الذين فتح الله على المسلمين بلادهم، و أفاء عليهم أموالهم و رقابهم، فاختلطت الفرق و امتزجت اللسن، و تداخلت اللغات و نشأ بينهم الاولاد، فتعلموا من اللسان العربى ما لا بد لهم في الخطاب منه، و حفظوا من اللغة ما لا غنى لهم في المحاوره عنه، و تركوا ما عداه لعدم الحاجة إليه، و أهملوه لقله الرغبة في الباعث عليه، فصار بعد كونه من أهم المعارف مطرحا مهجورا، و بعد فرضيته اللازمه كأن لم يكن شيئا مذكورا، و تمادت الايام و الحالة هذه على ما فيها من التماسك و الثبات، و استمرت على سنن من الاستقامة و الصلاح الى أن انقضى عصر الصحابة و الشأن قريب، و القائم بواجب هذا الامر لقلته غريب، و جاء التابعون لهم باحسان، فسلوكوا سبيلهم، لكنهم قلوا في الانفا

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٨، ص: ٦٦

عددا، و ان كانوا مدوا في البيان يدا، فما انقضى زمانهم على احسانهم الا- و اللسان العربى قد استحال أعجميا أو كاد، فلا ترى المستقل به و المحافظ عليه الا الآحاد.

هذا و العصر ذلك العصر القديم، و العهد ذلك العهد الكريم، فجهل الناس من هذا المهم ما كان يلزمهم معرفته، و أخروا منه ما كان يجب عليه تقدمته، و اتخذوه وراءهم ظهريا، فصار نسيا منسيا، و المشتغل به عندهم بعيدا قصيا، فلما أعضل الداء و عز الدواء الههم الله عز و جل جماعة من اولي المعارف و النهى و ذوى البصائر و الحجى، ان صرفوا الى هذا الشأن طرفا من عنايتهم، و جانبا من رعايتهم، فشرعوا فيه للناس موارد، و مهدوا فيه لهم معاهد، حراسة لهذا العلم الشريف من الضياع، و حفظا لهذا المهم العزيز من الاختلال



فقیل: ان أول من جمع فی هذا الفن شیئا، و الفه أبو عبیدة معمر بن المثنی التمیمی، فجمع من الفاظ غریب الحدیث و الاثر کتابا صغیرا ذا أوراق معدودات و لم تكن قلته لجهله بغيره من غریب الحدیث، و انما ذلك لامرین: أحدهما ان کل مبتدء بشیء لم یسبق إلیه، و مبتدع أمرا لم یتقدم فیہ علیه، فانه یكون قلیلا ثم یكثر، و صغیرا. ثم یكبر، و الثانی ان الناس كان یومئذ فیهم بقیة و عندهم معرفة، فلم یكن الجهل قد عم، و لا الخطب قد طم [۱].

از این عبارت می توان دریافت که أبو عبیده، صدرنشین این حضرات است که حسب افاده جزری، ارباب معارف و نهی، و اصحاب بصائر و حجابند که بالهام ربانی، و تأیید فوقانی، صرف عنایت، و عطف رعایت خود بسوی این مهم لازم المعرفة و امر عظیم واجب التقدمة، که در بیان عظمت و جلالت آن، ابن اثیر اهتمام تمام فرموده، نمودند، [۱] النهایة فی غریب الحدیث و الاثر ج ۱/۱-۵.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۶۷

و برای مردم تشریع موارد و تمهید معاهد کردند، تا حراست این علم شریف از ضیاع، و حفظ این مهم عزیز، از اختلال نمایند، و ناهیک به تفخیم و تبجیل.

و جلال الدین سیوطی در کتاب «مزه» نقلا عن أبي الطيب [۱] اللغوی بعد ذکر خلیل گفته:

[و كان فی هذا العصر ثلثة، هم أئمة الناس فی اللغة و الشعر و علوم العرب لم یر قبلهم و لا بعدهم مثلهم، منهم أخذ جل ما فی أیدی الناس من هذا العلم بل كله، و هم: أبو زید، و أبو عبیده، و الاصمعی [۲]، و کلهم أخذوا عن أبي عمرو [۳] اللغة و النحو و الشعر، و رووا عنه القراءة، ثم أخذوا بعد أبي عمرو عن عیسی بن عمر [۴]، و أبي الخطاب الاخفش [۵]، و یونس بن حبيب [۶]، و عن جماعة من ثقات الاعراب و علمائهم، مثل أبي مهدیة، و أبي طفیل، و أبي الیداء [۷]، و أبي حیوة ابن لقیط، و أبي مالک عمرو [۸] بن کرکر، صاحب «النوادر» من بنی نمیر، و أبي الدقیس الاعرابی، و كان أفصح الناس و لیس الذین ذکرنا دونه، و قد أخذ [۱] أبو الطیب اللغوی: عبد الواحد بن علی الحلبي المقتول بحلب سنة (۳۵۱).

[۲] الاصمعی: عبد الملك بن قریب بن علی الباهلی البصری المتوفی سنة (۲۱۶).

[۳] أبو عمرو: هو ابن العلاء البصری السابق ذكره.

[۴] عیسی بن عمر: أبو عمر الثقفی النحوی المقرئ البصری المتوفی سنة (۱۴۹).

[۵] أبو الخطاب: الاخفش الاکبر عبد الحمید بن عبد المجید كان استاذا لجمع من الادباء منهم سیبویه توفی سنة (۱۷۷).

[۶] یونس بن حبيب: أبو عبد الرحمن البصری النحوی المتوفی (۱۸۳).

[۷] أبو الیداء: أسعد بن عصمة الریاحی اعرابی شاعر نزل البصرة و یعلم الصبیان بالاجرة، و كان زوج أم أبي مالک عمرو بن کرکر.

[۸] عمرو بن کرکر أبو مالک الاعرابی، كان معلما بالبادية، راویة أبي الیداء، حافظا للغة العرب.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۶۸

الخلیل أيضا عن هؤلاء و اختلف إلیهم.

و كان أبو زید احفظ الناس للغة بعد أبي مالک و أوسعهم رواية و أكثرهم أخذاً عن البادية.

و قال ابن منذر [۱]: كان الاصمعی یجیب فی ثلث اللغة، و كان أبو عبیده یجیب فی نصفها، و كان أبو زید یجیب فی ثلثها، و كان أبو مالک یجیب فیها كلها.

و انما عنی ابن منذر توسعهم فی الروایة و الفتیاء، لان الاصمعی كان یضیق و لا یجوز الا أصح اللغات و یلح فی ذلك و یمحک [۲]، و كان مع ذلك لا یجیب فی القرآن و لا فی الحدیث، فعلى هذا یزید بعضهم على بعض، و أبو زید من الانصار و هو من رواة الحدیث، ثقة عندهم مأمون، و كذلك حاله فی اللغة، و قد أخذ عنه اللغة اکابر الناس منهم سیبویه [۳] و حسبک.



قال أبو حاتم عن أبي زيد: كان سيويه يأتي مجلسي، و له ذؤابتان، قال:

فاذا سمعته يقول: و حدثني من أثق بعربيته فانما يريدني، و كبر سن أبي زيد حتى اختل حفظه و لم يختل عقله.

و من جلاله أبي زيد في اللغة ما حدثنا به جعفر بن محمد، حدثنا محمد بن الحسن الأزدي [٤] عن أبي حاتم، عن أبي زيد قال: كتب رجل من أهل رامهرمز الى الخليل يسأله كيف يقال: ما أوقفك ههنا و من أوقفك؟ فكتب إليه: هما واحد، قال أبو زيد: [١] ابن منذر: محمد أبو جعفر الاديب الشاعر البصري المتوفى بمكة سنة (١٩٨).

[٢] يمحك: (بكسر الحاء المهملة في الماضي و فتحها في المضارع) ينازع في الكلام و يتمادي في اللجاج.

[٣] سيويه: عمرو بن عثمان بن قنبر الشيرازي امام النحويين المتوفى بالاهواز سنة (١٨٠).

[٤] محمد بن الحسن الأزدي: بن دريد الاديب اللغوي البصري المتوفى ببغداد سنة (٣٢١).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٨، ص: ٦٩

ثم لقيني الخليل، فقال لي في ذلك، فقلت له: انما يقال من وقفك و ما أوقفك، قال: فرجع الى قولي.

و أما أبو عبيدة فانه كان أعلم الثلاثة بأيام العرب و أخبارهم، و أجمعهم لعلومهم و كان اكمل القوم.

قال عمر بن شبه: كان أبو عبيدة يقول: ما التقى فرسان في جاهلية و لا اسلام الا عرفتهما و عرفت فارسيهما، و هو اول من الف غريب الحديث.

حدثنا علي بن ابراهيم البغدادي، سمعت عبد الله بن سليمان [١] يقول:

سمعت ابا حاتم السجستاني [٢] يقول: جاء رجل الى أبي عبيدة يسأله كتابا وسيلة الى بعض الملوك، فقال لي: يا ابا حاتم اكتب عني و الحن في الكتاب، فان النحو محدود أي محروم صاحبه [٣].

و نیز در «مزهر» نقلا عن أبي الطيب اللغوي مسطور است:

[اخبارنا جعفر بن محمد، اخبارنا علي بن سهيل، اخبارنا ابو عثمان الاشناداني [٤]، اخبارنا التوزي [٥]، قال: خرجت الى بغداد، فحضرت حلقة القراء، فلما آنس بي، قال: ما فعل ابو زيد؟ قلت: ملازم لبيته و مسجده و قد اسن، فقال: ذاك اعلم الناس باللغة و احفظهم لها، ما فعل ابو عبيدة؟ قلت: ملازم لبيته و مسجده على سوء خلقه، فقال: اما انه اكمل القوم و اعلمهم بأيام العرب و مذاهبها، ما فعل الاصمعي؟ قلت: ملازم لبيته و مسجده، قال: ذاك اعلمهم [١] عبد الله بن سليمان: بن الاشعث الأزدي ابو بكر بن أبي داود السجستاني الحافظ المتوفى (٣١٦).

[٢] ابو حاتم السجستاني: سهل بن محمد بن عثمان اللغوي البصري المتوفى سنة (٢٤٨).

[٣] المزهر: ج ٢/٤٠١.

[٤] ابو عثمان الاشناداني: سعيد بن هارون اللغوي البغدادي المتوفى سنة (٢٨٨).

[٥] التوزي: عبد الله بن محمد بن هارون ابو محمد اللغوي المتوفى سنة (٢٣٣).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٨، ص: ٧٠

بالشعر و أتقنهم اللغة و احضرهم حفظا، ما فعل الاخفش [١] يعني سعيد بن مسعدة؟ قلت: معافى تركته عازما على الخروج الى الري، قال: اما انه ان كان خرج فقد خرج معه النحو كله و العلم باصوله و فروعه [٢].

و نیز در «مزهر» نقلا عن أبي الطيب المذكور است:

[اخبارنا جعفر بن محمد، اخبارنا ابراهيم بن حميد [٣] قال: قال ابو حاتم:

إذا فسرت حروف القرآن المختلف فيها، و حكيت عن العرب شيئا، فانما احكيه عن الثقات منهم، مثل أبي زيد، و الاصمعي، و أبي عبيدة، و يونس، و ثقات من فصحاء الاعراب و حملة العلم، و لا التفت الى رواية الكسائي، و الاحمر، و الاموي، و الفراء، و نحوهم

[۴].

و نیز در «مزهَر» نقلاً عن أبی الطیب اللغوی مسطور است:

[و اما ابو عبيد القاسم بن سلام [۵]، فانه مصنف حسن التأليف، الا انه قليل الرواية، يقتطعه عن اللغة علوم اften فيها، فاما كتابه «الغريب المصنف»، فانه اعتمد فيه على كتاب عمله رجل من بنى هاشم، جمعه لنفسه، و اخذ كتب الاصمعي فبوب ما فيها، و اضاف إليها شيئاً من علم أبی زید، و روايات عن الكوفيين، و اما كتابه في «غريب الحديث» فانه اعتمد فيه على كتاب أبی عبيدة معمر بن المثنى في «غريب الحديث»، و كذلك كتابه في «غريب القرآن»، منتزع من كتاب أبی [۱] الاخفش سعيد بن مسعدة: المعروف بالاخفش الاوسط البصري المتوفى (۲۱۰) ۲۱۵/۲۲۱.

[۲] المزهر في اللغة ج ۲ ص ۲۴۹.

[۳] ابراهيم بن حميد (محمد): ابو اسحاق الكلابزي النحوي المتوفى (۳۱۶) ۳۱۲.

[۴] المزهر: ج ۲/۴۱۰.

[۵] ابو عبيد القاسم بن سلام: الهروي الخراساني البغدادي المتوفى سنة (۲۲۴).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۷۱

عبيدة، و كان مع هذا ثقة ورعا، لا بأس به. و قد روى عن الاصمعي و ابی عبيدة، و لا نعلمه سمع من أبی زید شيئاً [۱].  
و ابو الطيب اللغوی كه مدائح جلیله، و فضائل سنیه ابو عبيدة ذكر کرده از اكابر ائمه متوحدین، و اجله مبرزین متقنين است.  
سيوطی در «بغیة الوعاة» گفته:

عبد الواحد بن علی ابو الطيب اللغوی الحلبي الامام الاوحد.

قال في «البلغة»: له التصانيف الجليلة، منها: «مراتب النحويين»، «لطيف الاتباع»، «الابدال»، «شجر الدرر».

و قد ضاع اكثر مؤلفاته، و كان بينه و بين ابن خالويه [۲] منافسة مات بعد الخمسين و ثلاثمائة.

و قال الصفدي: احد العلماء المبرزين المتقنين لعلمی اللغة و العربية، اخذ عن أبی عمر الزاهد [۳]، و محمد بن يحيى [۴] الصولي، و اصله من عسكر مكرم [۵] قدم حلب و اقام بها الى ان قتل في دخوله دمشق سنة احدى و خمسين [۶]. [۱] المزهر: ج ۲/۴۱۱.

[۲] ابن خالويه: الحسين بن احمد بن خالويه الهمداني النحوي اللغوي المتوفى سنة (۳۷۰).

[۳] ابو عمر الزاهد: محمد بن عبد الواحد بن أبی هاشم المطرز اللغوي المتوفى ببغداد سنة (۳۴۵).

[۴] محمد بن يحيى الصولي: ابو بكر الاديب البغدادي المتوفى سنة (۳۳۵).

[۵] عسكر مكرم (بضم الميم و سكون الكاف و فتح الراء) بلد من نواحي خوزستان منسوب الى مكرم بن معزء الحارث - معجم البلدان ج ۴ ص ۱۲۳.

[۶] بغیة الوعاة ص ۳۱۷ ط بيروت

## ۵- الاخفش الاوسط

### اشاره

اما حكم ابو الحسن سعيد بن مسعدة المجاشعي المعروف بالاخفش، بمجىء «مولی» بمعنى اولی، پس فخر الدين محمد بن عمر الرازی [۱] در «نهاية العقول في الكلام في دراية الاصول» گفته:

[ان ابا عبيدة و ان قال في قوله تعالى: مَا وَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۲]، معناه هي اولی بكم.

و ذكر هذا ايضا الاخفش، و الزجاج، و علي بن عيسى [۳]، و استشهدوا ببیت لبيد [۴] الى آخر ما سيجيء.

از این عبارت ظاهر است که اخفش، بلکه زجاج، و علي بن عيسى هم در تفسیر (هي مولاكم) ذكر کرده‌اند که معنای آن (هي اولی بكم) است، و بر محض این تفسیر اکتفا و اقتصار ننموده‌اند، بلکه به بیت لبيد بر این تفسیر، استشهاد هم نموده‌اند.

و فضائل سنیه، و مفاخر وضیه، و مآثر علیه، و محامد جلیه اخفش، مشهور و معروف است

### ترجمه اخفش اوسط در «وفیات الأعیان»

قاضی شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان [۱] فخر الدین محمد بن عمر الرازی: المفسر و يقال له: ابن خطيب الري، توفي سنة (۶۰۶).

[۲] سورة الحديد: ۱۵.

[۳] علي بن عيسى: بن عبد الله ابو الحسن الرماني المتوفى (۳۸۴).

[۴] لبيد: بن ربيعة بن مالك ابو عقيل العامري الصحابي المتوفى (۴۱).

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۷۳

در «وفیات الأعیان» گفته:

[ابو الحسن سعيد بن مسعدة المجاشعي بالولاء، النحوي البلخي المعروف بالاخفش الاوسط، احد نحاء البصرة، و الاخفش الاكبر ابو الخطاب، و كان نحويا ايضا و هو من اهل هجر من مواليهم، و اسمه عبد الحميد بن عبد المجيد، و قد اخذ عنه ابو عبيدة، و سيبويه و غيرهما.

و كان الاخفش الاوسط المذكور من ائمة العربية، و اخذ النحو عن سيبويه، و كان اكبر منه، و كان يقول ما وضع سيبويه في كتابه شيئا الا و عرضه علي، و كان يرى انه اعلم به مني، و انا اليوم اعلم به منه.

و حكى ابو العباس ثعلب، عن آل سعيد بن سالم، قالوا: دخل الفراء على سعيد المذكور، فقال لنا: قد جاءكم سيد اهل اللغة و سيد اهل العربية، فقال الفراء: اما ما دام الاخفش يعيش فلا.

و هذا الاخفش هو الذي زاد في العروض بحر الخيب، كما سبق في حرف الخاء في ترجمة الخليل [۱].

و له من الكتب المصنفة كتاب «الاوسط» في النحو، و كتاب «تفسير معاني القرآن» و كتاب «المقاييس» في النحو، و كتاب «الاشتقاق» و كتاب «القوافي» و كتاب «معاني الشعر» و كتاب «الملوك» و كتاب «الاصوات» و كتاب «المسائل الكبير» و كتاب «المسائل الصغير»، و غير ذلك.

و كان اجلع، و الاجلع الذي لا ينضم شفتاه على اسنانه، و الاخفش: الصغير العينين مع سوء بصرهما. [۱] قال في الوفيات ج ۲ ص ۲۴۴ في حرف الخاء في ضمن ترجمه الخليل: هو الذي استنبط علم العروض و اخرجه الى الوجود و حصر اقسامه في خمس دوائر يستخرج منها خمسة عشر بحرا، ثم زاد الاخفش بحرا آخر و سماه الخيب.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۷۴

و كانت وفاته سنة خمس عشره و مائتين، و قيل سنة احدى و عشرين و مائتين رحمه الله تعالى. و كان يقال له الاخفش الاصغر، فلما ظهر علي بن سليمان المعروف بالاخفش [۱] ايضا صار هذا وسطا.

و مسعده «بفتح الميم» و «سكون السين» و «فتح العين و الدال المهملات» و بعدهم «هـ ساكنه»، و المجاشعی «بضم الميم» و «فتح الجيم» و بعد الالف «شين مثلثة مكسورة» و بعدها «عين مهملة»، هذه النسبه الى مجاشع بن دارم بطن من تميم [۲]

### ترجمه اخفش اوسط بقول يافعى در «مرآة الجنان»

و عبد الله بن اسعد يافعى يمنى در «مرآة الجنان» در ذكر وقائع سنه خمس عشره و مائتين گفته:  
[و فيها توفى الاخفش الاوسط، امام العريبه ابو الحسن سعيد بن مسعده النحوى البلخى المجاشعى احد نجاه البصره ...].  
الى ان قال: و الاوسط المذكور كان من ائمه العريبه، اخذ النحو عن سيبويه و كان يقول: ما وضع سيبويه فى كتابه شيئا الا و عرضه على و كان يرى انه اعلم به منى و انا اليوم اعلم به منه.  
و هذا الاخفش المذكور هو الذى زاد فى العروض، واحدا من البحور على ما وضعه الخليل المشهور.  
و حكى ابو العباس ثعلب، عن أبى سعيد بن سلمه [۳] قال: دخل الفراء على سعيد بن مسعده المذكور، فقال: جاءكم سيد اهل العريبه، فقال الفراء: اما ما دام [۱] على بن سليمان: بن الفضل ابو الحسن النحوى الاخفش الاصغر المتوفى ببغداد سنه (۳۱۵).  
[۲] وفيات الأعيان ج ۲ ص ۳۸۱/۳۸۰.  
[۳] فى وفيات الأعيان ج ۲ ص ۳۸۱: عن آل سعيد بن سالم قالوا: - الخ.  
عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۷۵  
الاخفش يعيش فلا.

و للاخفش المذكور عدده تصانيف منها: كتاب «الاوسط» فى النحو، و كتاب «تفسير معانى القرآن» و كتاب «الاشتقاق» و كتاب «المقاييس» و كتاب «العروض» و كتاب «القوافى» و كتاب «معانى الشعر» و كتاب «الملوك» و كتاب «الاصوات» و كتاب «المسائل الكبير» و كتاب «المسائل الصغير» و غير ذلك - الخ [۱]

### ترجمه اخفش اوسط بگفتار سيوطى در «بغية الوعاة»

و جلال الدين سيوطى در «بغية الوعاة» گفته:  
[سعيد بن مسعده ابو الحسن الاخفش الاوسط، و هو احد الاخفاش الثلاثة المشهورين، و رابع الاخفاش المذكورين فى هذا الكتاب.  
كان مولى بنى مجاشع بن دارم من اهل بلخ، سكن البصرة.  
و كان اجلع لا- تنطبق شفتاه على اسنانه، قرأ النحو على سيبويه، و كان اسن منه و لم يأخذ عن الخليل، و كان معتزليا، حدث عن الكلبي، و النخعي [۲]، و هشام بن عروة.  
و روى عنه ابو حاتم السجستاني، و دخل بغداد و اقام بها مدته، و روى و صنف بها و قال: و لما ناظر سيبويه الكسائى و رجع وجه الى، فعرفنى خبره و مضى الى الاهواز و ودعنى، فوردت بغداد، فرايت مسجد الكسائى، فصليت خلفه الغداة، فلما انفتل من صلاته و قعد، و بين يديه الفراء، و الاحمر، و ابن سعدان [۳]، سلمت عليه و سألته عن مائه مسألة، فاجاب بجوابات خطاته فى جميعها، فاراد اصحابه الوثوب على، فمنعهم عنى، و لم يقطعنى ما رايتهم عليه مما كنت فيه، و لما فرغت، قال لى: بالله انت ابو الحسن سعيد بن مسعده، فقلت: نعم، فقام الى و عانقنى [۱] مرآة الجنان ج ۲ ص ۶۱ ط حيدرآباد الدكن.  
[۲] النخعي: شريك بن عبد الله القاضى الكوفى المتوفى سنه (۱۷۷).]

[۳] ابن سعدان: الضریح الکوفی النحوی المقرئ ابو جعفر المتوفی (۲۳۱).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۷۶

و اجلسنی الی جنبه، ثم قال: لی أولاد أحب أن يتأدبوا بك و يتخرجوا عليك، و تكون معی غیر مفارق لی، فاجبته الی ذلك، فلما اتصلت الایام بالاجتماع، سألتی ان أولف له کتابا فی «معانی القرآن»، فألفت کتابا فی المعانی فجعله أمامه و عمل علیه کتابا فی المعانی، و عمل الفراء فی ذلك کتابا علیهما، و قرأ علیه الکسائی کتاب سیویه سرا، و وهب له سبعین دینارا.

و قال المبرد: احفظ من أخذ عن سیویه الاخفش، ثم الفاشی [۱]، ثم قطرب.

قال: و كان الاخفش أعلم الناس بالكلام، و أحذقهم بالجدل، صنف «الاساط» فی النحو، «معانی القرآن»، «المقاییس» فی النحو، «الاشتقاق»، «المسائل الکبیر» «الصغیر»، «العروض»، «القوافی»، «الاصوات» و غیر ذلك، و مات سنه عشر، و قیل: احدى و عشرين و

مائتین [۲]

## ۶- أبو العباس ثعلب

### اشاره

اما تفسیر أبو العباس ثعلب احمد بن یحیی الشیبانی البغدادی، مولی را بأولی، پس حسین بن أحمد زوزنی [۳] در «شرح سبع معلقه» گفته:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولی المخافة خلفها و امامها

الفرج موضع المخافة، و الفرج ما بین قوائم الدواب، فما بین الیدین فرج، و ما بین الرجلین فرج، و الجمع فروج.

و قال ثعلب: ان المولی فی هذا البيت بمعنى الاولى بالشئ كقوله تعالى: [۱] الفاشی: و فی المصدر، و معجم الادباء: الناشئ بالنون، و علی أى حال ما وجدت ترجمه له.

[۲] بغیه الوعاء ص ۲۵۸.

[۳] الزوزنی: حسین بن أحمد بن حسین، أبو عبد الله الادیب المتوفی سنه (۴۸۶).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۷۷

مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۱] أى هی الاولى بكم - الخ [۲].

و فضائل شامخه و مناقب باذخه ثعلب، سابقا در جزء اول این جلد، از زبان اعیان، مثل ابن خلکان در «وفیات الأعیان» [۳] و نووی در

«تهذیب الاسماء و اللغات» [۴] و یافعی در «مرآة الجنان» [۵] و ذهبی در «عبر» [۶] و ابن الوردی در «تتمه المختصر» [۷] شنیدی

## ترجمه ثعلب بگفتار ذهبی در «تذکره الحافظ»

و نیز ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته:

[ثعلب العلامة المحدث شیخ اللغة و العربیة أبو العباس أحمد بن یحیی بن یزید الشیبانی مولا هم البغدادی المقدم فی الکوفیین.

سمع ابراهیم بن المنذر الحزامی [۸]، و محمد بن سلام الجمحی [۹]، و عبید الله ابن عمر القواریری [۱۰]، و محمد بن الاعرابی [۱۱]،

و طائفة سواهم.

حدث عنه نبطويه [۱۲]، و محمد بن العباس اليزيدى [۱۳]، و على الاخفش، و أحمد [۱] الحديد: ۱۵.

[۲] شرح المعلقات للزوزنى/: ۹۱.

[۳] وفيات الأعيان ج ۱: ۳۶.

[۴] تهذيب الاسماء ج ۲: ۲۷۵.

[۵] مرآة الجنان ج ۲: ۲۱۸.

[۶] العبر فى خبر من غير ج ۲: ۹۴.

[۷] تنمة المختصر فى حوادث سنة (۲۹۱).

[۸] ابراهيم بن المنذر بن عبد الله الحزامى أبو اسحاق المدنى المتوفى (۲۳۶).

[۹] محمد بن سلام الجمحى: بن عبد الله البصرى المتوفى (۲۳۱).

[۱۰] القواريرى: عبيد الله بن عمر الحافظ البصرى المتوفى (۲۳۵).

[۱۱] ابن الاعرابى: أبو عبد الله محمد بن زياد اللغوى المتوفى بسامراء سنة (۲۳۱).

[۱۲] نبطويه: ابراهيم بن محمد بن عرفه الازدى النحوى الواسطى المتوفى (۳۲۳).

[۱۳] اليزيدى: محمد بن العباس بن محمد أبو عبد الله البغدادي المتوفى (۳۱۰).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۷۸

ابن كامل [۱]، و أبو عمر الزاهد، و محمد بن مقسم [۲]، و آخرون.

مولده سنة مائتين، و ابتدأ بالطلب سنة ست عشرة، حتى برع فى علم الادب و لو سمع اذ ذاك لسمع من عفان [۳]، و ذويه، و انما

أخرجته فى هذا الكتاب، لانه قال: سمعت من القواريرى مائة ألف حديث.

و قال الخطيب [۴]: كان ثعلب ثقة حجة، دينا صالحا، مشهورا بالحفظ ...

الى أن قال: قال المبرد: اعلم الكوفيين ثعلب، فذكر له الفراء فقال: لا يعشره - الخ [۵].

از اين عبارت ظاهر است كه، ثعلب، علامه، و محدث، و شيخ لغت، و عربيت، و مقدم در نحو كوفيين است، و چون كه از قواريرى

صد هزار حديث شنیده، ذهبى او را از حفاظ حديث شمرده، و خطيب تصريح کرده بآنكه ثعلب ثقة و حجت، و دين و صالح، و

مشهور بالحفظ بوده، و مبرد گفته كه او را علم كوفيين است، و هر گاه كسى ذكر فراء بمقابله ثعلب كرد، مبرد افاده كرد كه فراء

بيك دهم مرتبه ثعلب نمى رسد

## ۷- أبو العباس محمد بن يزيد المبر

### ابو العباس مبرد نیز لفظ «مولی» را به اولی تفسیر کرده

اما حکم أبو العباس محمد بن يزيد المبرد بمجىء مولی بمعنی اولی، [۱] أحمد بن كامل: بن خلف بن شجرة أبو بكر القاضى

الكوفى المتوفى (۳۵۰).

[۲] محمد بن مقسم: محمد بن الحسن بن يعقوب البغدادى المقرئ النحوى المتوفى (۳۵۴).

[۳] عفان: بن مسلم الحافظ البصرى المتوفى سنة (۲۲۰).

[۴] الخطیب: أحمد بن علی بن ثابت البغدادی المتوفی سنه (۴۶۳).

[۵] تذکره الحفاظ ج ۲/۶۶۶.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۷۹

پس جناب سید مرتضی [۱] رضی الله تعالی عنه و أرضاه در «شافی» فرموده:

قال أبو العباس المبرد فی كتابه المترجم بالعبارۀ عن صفات الله تعالی:

تأویل (الولی): الذی هو أولى: أى أحق، و مثله (المولی) [۲].

از این عبارت ظاهر است که ولی بمعنی اولی و احق است، و مولی مثل ولی است، پس آن هم بمعنی اولی و احق باشد.

و مبرد از مشاهیر اساطین جلیل الشأن، و نحاریر مهره اعیان است، و عوالی محامد، و جلائل محاسن او، سابقا در جزء اول این جلد،

از تصریحات ائمه بارعین، و نقاد ماهرین، مثل ابن خلکان، و ذهبی، و صفدی، و یافعی، و سیوطی شنیدی [۳]، بعض عبارات سابقه

در اینجا هم ذکر می شود

### ترجمه مبرد بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاء» و «المزهر»

جلال الدین سیوطی در «بغیة الوعاء فی طبقات اللغویین و النحاة» گفته:

محمد بن یزید بن عبد الاکبر الازدی البصری أبو العباس المبرد، امام العربیة ببغداد فی زمانه، أخذ عن المازنی [۴]، و أبی حاتم

السجستانی [۵].

و روی عنه اسماعیل الصفار [۶]، و نفطویه، و الصولی [۷]، و کان فصیحا بلیغا، [۱] سید العلماء ذو المجدین الشریف المرتضی علم

الهدی المتوفی ببغداد سنه (۴۳۶).

[۲] تلخیص الشافی تألیف الشیخ الطوسی ج ۲/۱۵ ط النجف الاشرف.

[۳] ترجمه المبرد توجد فی وفيات الأعیان ج ۴/۳۱۳- و العبر فی خبر من غیر ج ۲/۸۰.

[۴] بکر بن محمد بن حبیب بن بقیة أبو عثمان المازنی النحوی البصری المتوفی (۲۹۴).

[۵] أبو حاتم السجستانی: سهل بن محمد بن عثمان اللغوی ساکن البصرة المتوفی حدود (۲۵۰).

[۶] اسماعیل الصفار: بن محمد بن اسماعیل أبو علی اللغوی النحوی المتوفی (۳۰۱).

[۷] الصولی: محمد بن یحیی بن عبد الله المتوفی سنه (۳۳۵).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۸۰

مفوها ثقة، اخباريا، علامة، صاحب «نوادر» و «ظرافة»، و كان جميلا لا سيما في صباه.

قال السيرافي [۱] في «طبقات النحاة البصريين»: و هو من ثمالة قبيلة من الازد و فيه يقول عبد الصمد بن المعذل [۲]:

سألنا عن ثمالة كل حي فقال القائلون و من ثمالة

فقلت محمد بن يزيد منهم فقالوا زدتنا بهم جهالة

قال: و كان الناس بالبصرة يقولون: ما رأى المبرد مثل نفسه، و لما صنف المازنی كتاب «الالف و اللام» سأل المبرد عن دقيقه و

عويصه، فاجابه باحسن جواب فقال له: فانت المبرد «بكسر الراء».

قال نفطويه: ما رأيت احفظ للاخبار بغير أسانيد منه، و له من التصانيف:

«معاني القرآن»، «الكامل»، و «المقتضب»، «الروضة»، «المقصود و الممدود»، «الاشتقاق»، «القوافي»، «اعراب القرآن»، «نسب عدنان و

قحطان»، «الرد علی سیبویه»، «شرح شواهد»، «الکتاب «ضرورة الشعر»، «العروض» «ما اتفق لفظه و اختلف معناه» «طبقات النحاة البصريين» و غیر ذلك.

قال السیرافی: و كان بينه و بين ثعلب من المنافرة مالا خفاء فيه، و اكثر اهل التحصيل يفضلونه - الخ [۳].

و نیز سیوطی در «مزه» نقلا عن أبي الطيب آورده:

و أخذ النحو عن المازني و الجرّمي جماعة، برع منهم أبو العباس المبرد، [۱] السیرافی: الحسن بن عبد الله بن المرزبان أبو سعيد النحوی المتوفی (۳۶۸).

[۲] عبد الصمد بن المعذل: بن غیلان بن الحکم العبدی الشاعر البصری الهجاء المتوفی نحو (۲۴۰).

[۳] بغية الوعاة/ ۱۱۶ ط بیروت..

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۸۱

فلم يكن في وقته و لا بعده مثله.

و عنه اخذ أبو اسحاق الزجاج، و أبو بكر بن السراج [۱]، و مبرمان [۲]، و اكابر من لقينا من الشيوخ

### سید مرتضی که ناقل قول مبرد است مورد تعظیم علماء تاریخ و رجال است

و از آنجا که بواسطه جناب سید مرتضی طاب ثراه، عبارت مبرد نقل کرده شد، محتمل است که متعصبی بملاحظه آن، ماروار بر خود بیچد، و گردن کبر و غرور بر دارد، و حرف تشکیک و تمریض بر زبان آرد، پس برای تنکيس رأس، و ازاحه و سواس او، تذکیرش بدرر و غرر فضائل باهره، و جواهر زواهر مناقب فاخره آن جناب، که ائمه و اساطین و اعیان محققین سنیه، بالحاء حق ذکر کرده‌اند، و سابقا در جزء اول این جلد ذکر کردیم، کافی و وافی است، بیانش آنکه از عبارت ابن خلکان در «وفیات الأعیان» [۳] ظاهر است که جناب سید مرتضی، نقیب طالبین بوده، و امام بود در علم کلام و ادب و شعر، و کتاب «غرر و درر» آن جناب نهایت جلیل الشأن و عظیم المرتبه است، که در حق آن گفته: که آن کتابی است ممتع که دلالت می کند بر فضل کثیر و توسع در اطلاع بر علوم.

و نیز ابن خلکان تصریح نموده بکثرت فضائل و ملح آن جناب.

و نیز از آن ظاهر است که ابن بسام [۴]، جناب سید مرتضی را در کتاب «ذخیره» ذکر کرده، و بمدح و ثنای آن جناب، ذخیره شرف اندوخته، و گفته آنچه حاصلش این است: که این شریف، امام ائمه عراق است [۱] أبو بكر بن السراج: محمد بن السری البغدادی النحوی المتوفی (۳۱۶).

[۲] مبرمان: محمد بن علی بن اسماعیل أبو بكر العسكري النحوی المتوفی (۳۵۴).

[۳] وفیات الأعیان ج ۳/۳۱۳.

[۴] ابن بسام: أبو الحسن علی بن بسام الاندلسی المتوفی (۵۴۲).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۸۲

در اختلاف و اتفاق، و بسوی آن جناب پناه آورده‌اند علماء عراق، و نیز از آن جناب اخذ کرده‌اند علمای عراق، و آن جناب صاحب مدارس عراق است، و جامع شارد و آنس آن است، و اخبار آن جناب دائر و سائر، و اشعارش معروف و مشهور، و مآثر و آثار آن جناب در راه خدا محمود و تألیف آن جناب در دین، و تصانیفش در احکام مسلمین از آن قبیل است که شهادت می دهد بر آنکه آن جناب فرع این اصول، و از اهل این بیت جلیل است.



و عبد الله بن اسعد یافعی که فضائل سنی و مناقب علیه او از زبان اساطین قوم شنیدی، نیز مثل ابن خلکان در تعظیم و تبجیل، و مدح و ثناء سید مرتضی طاب ثراه کوشیده است، یعنی تصریح کرده بآنکه آن جناب نقیب طالبین و امام در علم کلام و ادب و شعر بوده، و در مدح کتاب «غرر و درر» آن جناب گفته: که آن مشتمل است بر فنون از معانی ادب، و تکلم کرده در آن بر نحو و لغت و غیر آن، و آن کتابی است که دلالت می کند بر فضل کبیر، و توسع در اطلاع بر علوم.

و بعد این وصف و ثناء، مدح عظیم، و تبجیل جلیل آن جناب از ابن بسام که ابن خلکان آورده، ذکر کرده، و در آخر تصریح نموده، بآنکه ملح شریف مرتضی و فضائل آن جناب بسیار است [۱].

و محتجب نماند که ابن بسام، مادح جناب سید مرتضی، از اکابر فضلاء اعلام، و اجله مهره فحام است، و أبو عبد الله محمد بن ابی الخصال [۲]، که [۱] مرآة الجنان ج ۳/۵۵ ط حیدرآباد الدکن.

[۲] ابن ابی الخصال: محمد بن مسعود بن طیب بن فرج بن ابی الخصال الاندلسی المقتول (۵۴۰).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۸۳

حائز انواع خصال فضل و کمال است، او را بنهایت مدح و ثنا ستوده، و قصب مسابقت در تعظیم و تبجیل او ربوده، چنانچه محیی الدین ابو محمد عبد الواحد بن علی التمیمی المراكشی [۱] در کتاب «المعجب فی تلخیص اخبار المغرب» گفته:

[لم یزل امیر المسلمین یعنی علی بن یوسف بن تاشفین [۲] من اول امارته یستدعی اعیان الكتاب من جزيرة الاندلس، و صرف عنایتة الی ذلك، حتی اجتمع له منهم ما لم یجتمع لملك، کابی القاسم بن الجعد المعروف بالاجدب [۳]، أحد رجال البلاغة، و ابی بکر محمد بن محمد المعروف بابن القبطرنة، و ابی عبد الله محمد بن ابی الخصال، و أخیه ابی مروان [۴]، و ابی محمد عبد المجید بن عبدون [۵] المذكور آنفا فی جماعه یكثر ذکرهم.

و کان من انبهم عنده، و اکبرهم مكانه لديه، أبو عبد الله محمد بن ابی الخصال و حق له ذلك، إذ هو آخر الكتاب، واحد من انتهى إلیه علم الآداب، و له مع ذلك فی علم القرآن و الحدیث و الاثر و ما یتعلق بهذه العلوم الباع [۶] الارحب، و الید الطولی، فمما اختار له رحمة الله فصول من رساله کتب بها مراجعا لبعض اخوانه عن رساله وردت علیه منه، یستدعی فیها منه شیئا من کلامه، و هذا الرجل صاحب الرساله هو أبو الحسن علی بن بسام صاحب کتاب «الذخیره» وصل من [۱] المراكشی: عبد الواحد بن علی المورخ المتوفی سنه (۶۴۲).

[۲] علی بن یوسف بن تاشفین اللمتونی أبو الحسن من أمراء مراکش المتوفی سنه (۵۳۷).

[۳] ابن الجعد: أبو القاسم محمد بن عبد الله الفهری الاندلسی المتوفی سنه (۵۱۵).

[۴] أبو مروان: عبد الملك بن مسعود أبی الخصال القرطبی المتوفی سنه (۵۳۹).

[۵] عبد المجید بن عبد الله بن عبدون الفهری الاندلسی المتوفی سنه (۵۲۷).

[۶] الباع الارحب: قدر مد الیدین و هی کنایه عن الاقتدار الوسیع.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۸۴

السید المسترق و المالك المستحق وصل الله انعامه لديه، كما قصر الفضل علیه، کتابه البلیغ، و استدراجه المریغ [۱]، فلو لا ان یصلد زند اقتداحه، و یرقد طرف افتتاحه، و تنقبض ید انبساطه، و تغبن صفقه اغتباطه، للزمت معه مرکز قدری، و صنت سریره صدری، لکنه بنفثات سحره یسمع الصم، و یستنزل العصم [۲]، و یقتاد الصعب فیصحب، و یستدر الصخور فتحلب، و لما فجأنی ابتداؤه، و قرع سمعی نداؤه، فزعت الی الفکر، و خفق القلب بین الامن و الحذر، فطاردت من الفقر أوبد قفر، و شوارد عفر، تغبر فی وجه سائقها، و لا یتوجه للحاق لوجیهها و لاحقها، فعلمت انها الالهابة و المهابة و الاسترابة حتی أیاستنی الخواطر، و اخلفتنی المواقر، الا زبرجا یعقب جوادا، و بهرجا لا-یحتمل انتقادا، و انی لمثلی و القریحه مرجا، و البضاعه مزجا، ببراعه الخطاب و بزاعه الكتاب، و لو لا دروس

معالم البیان، و استیلاء العفاء علی هذا الشأن، لما فاز لمثلی فی قدح، و لا تحصل لی فی سوقه ربح، لكنه جو خال و مضمار جهال، و هی حکمة الله فی الخلق، و قسمته للرزق، و انا أعزک الله ارباً بقدر الذخيرة عن هذه التفت الاخيرة، و أرى انها قد بلغت مداها، و استوفت حلاها و انا أخشى القدح فی اختیارک، و الاخلال بمختارک، و علی ذلک فو الله ما من عادتی أن اثبت ما أکتب فی رسم ينقل و لا فی وضع المراتب عندنا مخاطب، نحتفل له و نحتفل، و انما هو عفو فکر و یسر ذکر، و عذراً أعزک الله، فانی خططت ما خططته و النوم مغازل، و القر منازل، و الريح تلعب بالسراج و تصول علیه صولة الحجاج - الخ [۳].

و ابن حجر عسقلانی که جلالت شأن، و عظمت مرتبه، و کمال تحقیق [۱] المریغ: المريد و الطالب علی وجه المکر.

[۲] العصم (بضم العين و سکون الصاد أو ضمها أيضاً) بقیة کل شیء.

[۳] المعجب ص ۱۲۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۸۵

و تنقید او، مستغنی از بیان، در «لسان المیزان» نهایت مدح و ثنای آن جناب ذکر کرده، یعنی از ابن ابی طی [۱] نقل نموده آنچه حاصلش این است:

که سید مرتضی اول کسی است که دار خود را دار علم گردانیده، و برای مناظره آن را مقرر ساخته، و فتوی داده قبل از آنکه بسن بیست سال رسد و حاصل بود برای آن جناب ریاست دنیا و علم با عمل کثیر در سر، و مواظبت تلاوت قرآن شریف، و قیام لیل، و افاده علم، و شوق و محبت علم بمرتبه داشت که بر علم چیزی را اختیار نمی ساخت، و علم بلاغت و فصاحت لهجه می افراشت

### فضائل سید مرتضی بگفتار ابو اسحاق شیرازی

و شیخ أبو اسحاق شیرازی، بکمال تبجیل و تعظیم و تفخیم، جناب سید مرتضی را ذکر کرده، یعنی گفته آنچه حاصلش این است که: شریف مرتضی ثابت الجأش بود، و کلام می کرد بزبان معرفت، و وارد می کرد کلمه مسدده را، پس می گذشت مثل گذشتن تیر در نشانه، و هر گاه شروع می کردند مردم کلام را، آن جناب در یک جانب می بود، و مردم دیگر در جانب دیگر، حاصل آنکه آن جناب تنها مقابل و مزاحم سائر علماء و فضلاء می شد و دیگر اکابر و اجله بمرتبه او نمی رسیدند [۲].

و جلالت شأن و علو مکان أبو اسحاق شیرازی، هر چند سابقاً دریافتی، لیکن در این جا از لسان عمدة الأعیان سنیان، حضرت یحیی بن شرف نووی [۳]، بعض فضائل عالی و مناقب حالیه او باید شنید، در «تهذیب [۱] ابن ابی طی: یحیی بن حمیده بن ظافر بن علی بن عبد الله الغسانی المورخ الحلبي المتوفى سنة (۶۳۰).

[۲] لسان المیزان ج ۴/۲۲۳ ط حیدرآباد الدکن.

[۳] النووی: یحیی بن مشرف بن مری بن حسن الحزامی الشافعی أبو زکریا المتوفى سنة (۶۷۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۸۶

الاسماء» گفته:

أبو اسحاق الشیرازی صاحب «المهذب» و «التنبیه» و «تکرر فی الروضة» هو الامام أبو اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف بن عبد الله الشیرازی الفیروزآبادی منسوب الی فیروزآباد (بفتح الفاء) و اصله بالفارسیة (الکسر)، و هی بلیدة من بلاد فارس، و هو الامام المحقق المتقن و المدقق، ذو الفنون من العلوم المتکاثرات، و التصانیف النافعة المستجدات، الزاهد العابد الورع، المعرض عن الدنيا، المقبل بقلبه علی الآخرة، الباذل نفسه فی نصر دین الله تعالی، المجانب للهوی، أحد العلماء الصالحین، و عباد الله العارفين، الجامعين بین العلم و العبادة، و الورع و الزهادة المواظبين علی وظائف الدین، المتبعين هدی سید المرسلین صلی الله علیه و سلم.

ولد سنة ثلث و تسعين و ثلاثمائة، و تفقه بفارس على أبي الفرج ابن البيضاوي و بالبصرة على الجزري، ثم دخل بغداد سنة خمس عشرة و أربعمائه، و تفقه على شيخه القاضي الامام الجليل أبي الطيب [١] الطبري طاهر بن عبد الله، و جماعات من مشايخه المعروفين، و سمع الحديث من الامام الحافظ أبي بكر البرقاني [٢]، (بفتح الباء) البرقاني و (بكسرهما) و أبي علي بن شاذان [٣]، و غيرهما من الائمة المشهورين.

رأى رسول الله صلى الله عليه و سلم في المنام، فقال له: يا شيخ، فكان يفرح بذلك، و يقول سماني رسول الله صلى الله عليه و سلم شيخا، و قال: كنت أعيد كل درس مائة مرة، و إذا كانت في المسئلة بيت شعر يستشهد به، حفظت القصيدة [١] أبو الطيب الطبري: ظاهر بن عبد الله بن طاهر بن عمر المتوفى سنة (٤٥٠).

[٢] أبو بكر البرقاني: أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب الخوارزمي الشافعي البغدادي المتوفى (٤٢٥).

[٣] أبو علي بن شاذان: الحسن بن أبي بكر أحمد بن ابراهيم بن محمد بن شاذان البغدادي المتوفى سنة (٤٢٥).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ٨٧  
كلها من أجله.

و كان عاملا بعلمه، صابرا على خشونة العيش، معظما للعلم، مراعيًا للعمل بدقائه و بالاحتياط.  
كان يوما يمشي و معه بعض أصحابه فعرض في الطريق كلب فجره صاحبه، فنهأ الشيخ، و قال: أما علمت ان الطريق بيني و بينه مشترك؟

و دخل يوما مسجدا ليأكل فيه شيئا على عادته، فنسى فيه دينارا، فذكره في الطريق، فرجع فوجده، فتركه و لم يمسه و قال: ربما وقع من غيري و لا يكون ديناري.

قال الحافظ أبو سعد السمعاني: كان الشيخ أبو اسحاق امام الشافعية و المدرسين ببغداد في النظامية، شيخ الدهر و امام العصر، رحل إليه الناس من الاقطار، و قصده من كل النواحي و الامصار، و كان يجري مجرى. أبي العباس بن سريج [١].

قال: و كان زاهدا ورعا، متواضعا ظريفا، كريما سخيا جوادا، طلق الوجه، دائم البشر، حسن المجالسة، مليح المحاوره، و كان يحكي الحكايات الحسنه، و الاشعار المليحة، و كان يحفظ منها كثيرا، و كان يضرب به المثل في الفصاحة.

و قال السمعاني أيضا في موضع آخر: تفرد الامام أبو اسحاق الشيرازي بالعلم الوافر كالبهر الزاخر، مع السيرة الجميلة، و الطريقة المرضية، جاءته الدنيا صاغرة، فأبى لها و أطرحها و قلاها.

قال: و كان عامه المدرسين بالعراق و الجبال تلاميذه و أصحابه، صنف في الاصول و الفروع، و الخلاف، و الجدل، كتبنا اضحت للدين أنجما و شهبا.

قال: و كان يكثر مباسطة أصحابه، و يكرمهم، و يطعمهم، و يشتري طعاما كثيرا [١] ابن سريج: أبو العباس أحمد بن عمر البغدادي الفقيه الشافعي المتوفى سنة (٣٠٦).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ٨٨

فيدخل بعض المساجد فيأكل منه مع أصحابه، و ما فضل تركوه لمن يرغب فيه، و كان طارحا للتكلف.

قال القاضي أبو بكر محمد بن عبد الباقي [١] الانصاري: حملت إليه فتوى، فرأيت في الطريق، فمضى الى دكان خباز، أو بقال، و أخذ قلبه و دواته، و كتب جوابه، و مسح القلم في ثوبه، و كان ذا نصيب وافر من مراقبة الله عز و جل، و الاخلاص و إرادة اظهار الحق و نصح الخلق.

قال أبو الوفا بن عقيل [٢]: شاهدت شيخنا ابا اسحاق لا يخرج شيئا الى فقير الا احضر النية، و لا يتكلم في مسئلة الا قدم الاستعاذه بالله تعالى، و أخلص القصد في نصره الحق، و لا صنف شيئا الا بعد ما صلى ركعات، فلا جرم شاع اسمه، و انتشرت تصانيفه شرقا و غربا

لبركة اخلاصه، قالوا: و كان مستجاب الدعاء.

قال القاضي محمد بن محمد الماهاني: امامان لم يتفق لهما الحج: الشيخ أبو اسحاق الشيرازي، و القاضي أبو عبد الله الدامغاني [۳].

انشد السمعاني، و غيره للرئيس أبي الخطاب علي بن عبد الرحمن بن هارون ابن الجراح [۴]:

سقيا لمن صنف «التنبيه» مختصرا الفاظه الغر و استقصى معانيه

[۱] محمد بن عبد الباقي بن محمد القاضي أبو بكر البغدادي الحنبلي البزاز المتوفى سنة (۵۳۵).

[۲] أبو الوفاء: علي بن عقيل بن محمد بن عقيل البغدادي الحنبلي المتوفى سنة (۵۱۳).

[۳] أبو عبد الله الدامغاني: قاضي القضاء محمد بن علي بن محمد الحنفي المتوفى سنة (۴۷۸).

[۴] أبو الخطاب بن الجراح: علي بن عبد الرحمن بن هارون البغدادي الشافعي المتوفى (۴۹۷).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۸۹

ان الامام أبا اسحاق صنفه لله و الدين، لا للكبر و التيه

رأى علوما عن الافهام شاردة فحازها ابن علي كلها فيه

بقيت للشرع ابراهيم منتصرا تذود عنه اعدائه و تحميه

قوله مختصرا بكسر الصاد، و الفاظه منصوب به.

و لابی الخطاب أيضا:

اضحت بفضل أبي اسحاق ناطقه صحائف شهدت بالعلم و الورع

بها المعاني كسلک العقد كامنه و اللفظ كالدر سهل حد ممتنع

رأى العلوم و كانت قبل شاردة فحازها الالمعى النذب فى اللمع

لا زال علمك ممدودا سراقه على الشريعة منصورا على البدع

و لابی الحسن القابسى [۱]:

ان شئت لشرع رسول الله مجتهدا يفتى و يعلم حقا كلما شرعا

فاقصد هديت أبا اسحاق مغتنما و ادرس تصانيفه ثم احفظ «اللمعا»

و نقل عنه انه قال: بدأت فى تصنيف «المهذب» سنة خمس و خمسين و أربع مائه، و فرغت منه يوم الاحد آخر رجب سنة تسع و

ستين و أربع مائه.

توفى رحمه الله ببغداد يوم الاحد، و قيل: ليلة الاحد الحادى و العشرين من جمادى الآخرة، و قيل: الاولى، سنة ثنتين و سبعين و

اربعمائة، و دفن بباب البرز و صلى عليه من الخلائق من لا يعلمهم الا الله، و روى فى النوم، و عليه ثياب بيض، فقيل: ما هذا؟ فقال: عز

العلم [۲]. [۱] أبو الحسن القابسى: الحافظ علي بن محمد بن خلف المعافى القروى المتوفى (۴۰۳) و لا يخفى ان نسبة البيت الى

أبى الحسن القابسى المذكور غير صحيح الا أن يكون رجلا سمي به و لا نعرفه.

[۲] تهذيب الاسماء و اللغات ج ۱/۱۷۲-۱۷۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۹۰

و از افاده ابو الحسن علي بن الحسن الباخري [۱] در «دمية القصر» ظاهر است كه جناب سيد مرتضى، ثمر دوحه سيادت، و فلك

رياست، و علم آن جناب مثل سيف منتضى است، و براى آن جناب محاسن اشعار و محامد آثار است [۲]

و از عبارت ذهبی در «عبر [۳]» ظاهر است: که جناب سید مرتضی امام بود در کلام و شعر و بلاغت، و کثیر التصانیف و متبحر بود در فنون علم.

و از عبارت سیوطی در «بغیة الوعاة [۴]» واضح است: که یاقوت حموی مدح عظیم و ثناء جلیل جناب سید مرتضی نقل کرده که از آن ثابت است که آن جناب، متوحد بود در علوم کثیره مثل کلام و فقه و اصول فقه و ادب از نحو و شعر و معانی آن و لغت و غیر آن، و اجماع بر فضل آن جناب واقع شده.

و نیز سیوطی کتاب «غرر و درر» سید مرتضی را از مآخذ کتاب خود «اتقان فی علوم القرآن» گردانیده، مثل افادات و تحقیقات دیگر ائمه و اساطین عالی درجات خود تمسک بآن نموده، در صدر «اتقان» بعد ذکر انواع علوم قرآن گفته:

[و غالب هذه الانواع فیها تصانیف مفردة، وقفت علی کثیر منها، و من المصنفات فی مثل هذا النمط، و لیس فی الحقیقة مثله و لا قریبا منه، و انما هی طائفة یسیرة و نبذة قصیرة: «فنون الافنان فی علوم القرآن» لابن الجوزی، [۱] أبو الحسن الباخری: علی بن الحسن بن علی بن أبی الطیب الادیب النیسابوری المتوفی (۴۶۷).

[۲] دمیة القصر ج ۱/۲۱۵ ط الکویت.

[۳] العبر فی خبر من غیر ج ۳/۱۸۶.

[۴] بغیة الوعاة: ۳۳۵.

عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۹۱

و «جمال القراء» للشیخ علم الدین السخاوی [۱]، و «المرشد الوجیز فی علوم تتعلق بالقرآن العزیز» لابی شامة [۲]، و «البرهان فی مشکلات القرآن» لابی المعالی [۳] عزیزی بن عبد الملک المعروف بشیذلة و کلها بالنسبة الی نوع من هذا الكتاب، کحبة رمل فی جنب رمل عالج، و نقطة قطر فی حیال بحر زاخر، فهذه اسماء الكتب التي نظرتها علی هذا الكتاب و لخصته منها فمن الكتب المتعلقة بالتفسیر:

«تفسیر ابن جریر [۴]» و ابن أبی حاتم [۵].

الی أن قال: و من الكتب الجامعة «بدائع الفوائد» لابن القيم [۶]، «کنز الفوائد» للشیخ عز الدین ابن عبد السلام [۷]، «الغرر و الدرر» للشریف المرتضی، «تذكرة» للبدر بن الصاحب، «جامع الفنون» لابن شیب الحنبلی [۸]، «النفیس» [۱] السخاوی: علم الدین علی بن محمد بن عبد الصمد الهمدانی المصری الشافعی المتوفی (۶۴۳).

[۲] أبو شامة: عبد الرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم المقدسی الدمشقی المتوفی سنه (۶۶۵).

[۳] أبو المعالی المعروف بشیذلة: عزیزی بن عبد الملک بن منصور الجلی الشافعی المتوفی (۴۹۴).

[۴] ابن جریر: محمد بن جریر بن یزید الطبری أبو جعفر المورخ المتوفی سنه (۳۱۰).

[۵] ابن أبی حاتم: عبد الرحمن بن محمد أبی حاتم بن ادريس الرازی الحافظ المتوفی (۳۲۷).

[۶] ابن القيم: محمد بن أبی بکر بن ایوب الدمشقی أبو عبد الله المتوفی (۷۵۱).

[۷] ابن عبد السلام: أحمد بن محمد بن محمد المنوفی المصری المتوفی سنه (۹۳۱).

[۸] ابن شیب الحرانی: أحمد بن حمدان بن شیب الحنبلی المتوفی سنه (۶۹۵).

عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۹۲

لابن الجوزی، «البستان» لابی الیث السمرقندی [۱] [۲].

از این عبارت ظاهر است که سیوطی «غرر و درر» جناب سید مرتضی را از مآخذ کتاب خود که مصنفات جلیله دیگر ائمه کبار را

بمقابله نوعی از آن مثل حبه رمل بمقابله رمل عالج، و نقطه قطر در خیال بحر زاهر می داند، گردانیده.

و نیز سیوطی در «اتقان» در ذکر انواع اقامه صیغه مقام آخری گفته:

[و منها تذکیر المؤمن علی تأویله بمدکر، نحو: فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ

[۳] أی وعظ، وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا

[۴] علی تأویل البلده بالمكان فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً، قَالَ هَذَا رَبِّي

[۵]، أی الشخص أو الطالع إِنَّ رَحِمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

[۶].

قال الجوهري: ذكرت علی معنی الاحسان.

و قال الشریف المرتضی فی قوله: وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ

[۷]: ان الاشارة للرحمة، و انما لم يقل: و لتلك، لان تأنيثها غير حقيقی، و لانه يجوز أن يكون فی تأویل «أن یرحم» [۸]. [۱] ابو

اللیث نصر بن محمد السمرقندی المتوفی سنه (۳۵۵).

[۲] الاتقان ج ۱/۳۵.

[۳] البقرة ۲۷۵.

[۴] ق ۱۱.

[۵] الانعام ۷۸.

[۶] الاعراف ۵۶.

[۷] هود ۱۱۸-۱۱۹.

[۸] الاتقان.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۹۳

و ابن الشجری [۱] که از اکابر علمای مشهورین، و اعظم ائمه نحویین و لغویین است، چنانچه ابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته:

[الشریف أبو السعادات هبة الله بن علی بن محمد بن حمزة العلوی الحسینی المعروف بابن الشجری البغدادی، كان اماما فی النحو و

اللغة و أشعار العرب و أيامها و أحوالها، کامل الفضائل، متضلعا من الآداب، صنف فیها عدة تصانیف فمن ذلك کتاب «الامالی» و هو

أكبر تألیفه و أكثرها إفادة، أملاه فی أربعة و ثمانین مجلسا، و هو یشتمل علی فوائد جمه من فنون الادب، و ختمه بمجلس قصره علی

أبیات من شعر أبی الطیب المتنبی [۲] تکلم علیها، و ذکر ما قاله الشراح فیها، و زاد من عنده ما سنج له و هو من الكتب الممتعة] الخ

[۳].

در «أمالی» خود از جناب سید مرتضی نقل می نماید:

شهاب الدین أحمد خفاجی [۴] در «ریحانة الالباء و زهرة الحیاء الدنیا» بترجمه عبد الحق [۵] شامی، بعد ذکر اشعار عدیده که از

قصیده طویله نقل کرده، و از جمله آن این اشعار است:

كأن دموع المزن و هی سواکب دموع محب فارقته الحباب

فذاک الحیاء لا زال فی أربع الحمی مرثیا به منها الزلال الخضارب

[۶]

فتصبح منه الارض مخضرة الربی مجللة بالریط منها الاهاضب

[۱] ابن الشجری ابو السعادات هبة الله بن علی البغدادی المتوفی سنه (۵۴۲).

[۲] ابو الطیب المتنبی: احمد بن الحسین بن الحسن الکوفی الشاعر المتوفی (۳۵۴).

[۳] وفيات الأعیان ج ۶/۴۵.

[۴] الشهاب الخفاجی: احمد بن محمد بن عمر المصری قاضی القضاء المتوفی سنه (۱۰۶۹).

[۵] عبد الحق: بن محمد زین الدین المتوفی بدمشق سنه (۱۰۲۰).

[۶] ماء خضارب: یموج بعضه فی بعض.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۹۴

و یصبح منثورا بها ریق الحیاء كما نثرت من جیدها السمط کاعب

خمائیل فیها للظباء مسارح و فیها لأذیال الریاح مساحب

و فیها لاطراف الغصون و نورها عیون علت من فوقهن حواجب

گفته:

[و قوله: «و فیها لاطراف الغصون» البيت كقول ابن نباتة [۱] السعدی من قصیده له مطلعها:

رضینا و لم ترض السیوف القواضب نجاذبها عن هامهم و تجاذب

و منها:

خلقنا باطراف القنا فی ظهورهم عیونا لها وقع السیوف حواجب

و تابعه أبو اسحاق ابراهیم الغزی [۲]، فقال:

خلقنا لهم فی کل عین و حاجب بسمر القنا و البیض عینا و حاجبا

و هنا لنا فائدة نفیسة: و هی ان من أهل المعانی من ادعی ان بیت الغزی ابداع لما [۱] ابن نباتة السعدی: عبد العزیز بن عمر بن محمد

بن نباتة ابو نصر الشاعر المتوفی ببغداد (۴۰۵).

[۲] الغزی: ابراهیم بن عثمان بن محمد الکلبی ابو اسحاق الشاعر المتوفی بخراسان سنه (۵۲۴).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۹۵

فیہ من الطباع [۱] بین السمر و البیض، ورد العجز [۲] علی الصدر، و اللف [۳] و النشر، و مراعاة النظیر [۴].

و ادعی انه یجوز أن یراد بالعين فیہ رئیس، و بالحاجب من یتبعه و حجابہ، و المعنی أن رماحنا و سیوفنا نالت الحاجب و المحجوب،

و رئیس و المرءوس، مع اشتماله علی التوریة، و الاستعارة، و هو جمیعہ مما خلا عنه البيت الاول، مع ما فیہ من الافتخار بقتال الاعداء

الثابتین دون المنهزمین، فانه لا یفتخر بمثلہ.

و بهذا عیب البيت النباتی أيضا، و ان ذکر صاحب «ایضاح المعانی» انه ابلغ، لاشتماله علی زیادة معنی، و هو الاشارة الی انهزامهم [۵]،

و أطال [۶] فیہ، [۱] الطباع: اصطلاح بدیعی و هو ان یجمع بین معنیین متقابلین بای تقابل کان و لو کان فی الجملة.

[۲] رد العجز علی الصدر: هو أيضا اصطلاح بدیعی و هو فی النظم ان یتكرر لفظ فی البيت احدهما فی آخر البيت و الآخر فی

المصراع الاول سواء کان فی صدره او حشوه او آخره.

[۳] اللف و النشر فی البدیع هو ان یلف شیئان مثلا-اولا ثم یردفا بتفسیرهما او بما یناسبهما فی الجملة و هو علی قسمین: مرتب و

مشوش، مثاله فی الفارسی قول الفردوسی:

بروز نبرد آن یل ارجمند بشمشیر و خنجر بگرز و کمند

درید و برید و شکست و به بست یلان را سر و سینه و پای و دست

[۴] مراعاة النظیر عبارة عن جمع امر و ما یناسبه نحو قوله تعالى: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ



[۵] ذکر الخطیب القزوینی هذا فی آخر کتابه «ایضاح المعانی» فی الباب الذی عقده للسرقات. انظر شروح التلخیص ج ۴/۴۸۶.

[۶] الضمیر فی «اطال» غیر راجع الی الخطیب القزوینی، و لعله راجع الی المترجم.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۹۶

و أسهب، و بعد، و قرب.

و الحق ما ذهب إليه خطیب المعانی، فان الفضل للمتقدم، و بیت النباتی احلی لما فيه من التشییه البدیع، بجعل أثر الطعنة المستديرة من الرمح عینا، و شطبة السیف فوقها حاجبا، و الاغراب بجعل الظهر محل العین و الحاجب.

و أما انهزامهم فلا يدل علی عدم شجاعتهم حتی یخل بالفخر، فان الشجاع ینهزم ممن هو أشجع منه، و لهذا قالوا: الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین كما فر موسى حين هم به القبط [۱]، و ما ذكره من معنی العین و الحاجب سخیف و تخیل ضعیف، مع أن جعل الضرب فی العین و الحاجب من العجائب [۲].

و قد مر لی ما نحوت فيه ابن نباته بعینه و حاجبه و هو:

و تنظره فی قلبی الصب أعین علیها لمحنی الضلوع حواجب

و ما ذكر من النقد علیه نقله ابن الشجرى فی «امالیه» [۳] عن الشریف المرتضى و قال: انه عاب علیه قوله: «بظهورهم» و قال: لو قال: «بصدورهم» لكان أمدح، لان الطعن و الضرب فی الصدور ادل علی الاقدام و الشجاعة للطاعن و الضارب و المطعون و المضروب، لان الرجل إذا وصف قرنه بالاقدام مع ظهوره علیه، كان أمدح من وصفه بالانهزام كما قال أبو تمام [۴]: [۱] یعنی قوم فرعون، و قد ذكرهم النويری باسم القبط فی نهاية الارب ج ۱۳/۱۸۳.

[۲] وردت العبارة فی خلاصة الاثر ج ۲/۳۱۵ نقلا عن الخفاجی هكذا: «علی ان جعل العین و الحاجب بمعنی الرئيس و المرءوس فمن العجائب».

[۳] امالی ابن الشجرى ج ۲/۱۸۷.

[۴] ابو تمام: حبيب بن اوس بن الحارث الشاعر الادیب المقدم علی اقراءه المتوفى بالموصل سنة (۲۳۱).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۹۷

حرام علی أرماحنا طعن مدبر و تندق فی أعلى الصدور صدورها]

[۱] [۲] از این عبارت ظاهر است که نقدی که بعضی اهل معانی بر بیت ابن نباته وارد کرده، موجد و مخترع آن جناب سید مرتضی است، و ابن شجرى آن را در «امالی» خود از آن جناب نقل کرده.

پس از این جا نهایت جلالت مرتبه و عظمت شأن جناب سید مرتضی، و غایت مهارت و حذق و جودت نظر آن جناب ظاهر است، که بر بیت ابن نباته که از اکابر بلغا و اجله فصحا است، نقدی وارد فرموده که دیگران اقتفای اثر و تقلید آن جناب در ذکر آن اختیار کرده‌اند، و ابن الشجرى، که از افاحم و اعظم مهره و حذاق است، آن را در «امالی» خود از آن جناب نقل کرده

### فضائل سید مرتضی در قصیده ابو العلاء معری

و نیز سابقا شنیدی که ابو العلاء معری [۳] که علو مرتبه او در علوم عربیه دریافتی، و شنیدی که در علم ادب کتابی تصنیف کرده که زیاده از یکصد جلد است، و قاضی ابو الطیب الطبری نظیر او را در جمیع مردم عزیز دانسته، و او را سابق الفضل و مکمل گفته، و ارشاد کرده: که قلب او کتب جمیع علوم است، و خاطر او در حدت نار مشعل است، و متساوی است برای او سر معانی و جهر



آن، و معضل معانی ظاهر است نزد او و مفصل است.

و نیز از «ارشاد» او ظاهر است که ابو العلاء نظم در باسراع نموده، [۱] دیوان ابی تمام بشرح التبریزی ج ۲/۲۲۲.

[۲] ریحانة الالباء ج ۱/۲۶۴ - ۲۶۷.

[۳] ابو العلاء: احمد بن عبد الله بن سليمان المعري الشاعر الفيلسوف المتوفى سنة (۴۴۹).

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۹۸

و بلندی مرتبه این در بمثابة است که کواکب هم پست تر است از آن [۱] الی غیر ذلک مما سمعت.

جناب سید مرتضی و سید رضی را بمالکی سرح القریض وصف نموده جلالت شأن و تقدم و تبریز ایشان در فن شعر ظاهر ساخته، و

قصیده بدیعه خود را، که ابن خلکان نهایت مدح آن نموده [۲]، و صفدی هم بعض اشعار آن را بکمال مرتبه استحسان کرده [۳]،

(کمترین بهاره از روی حسن که اهداء کرده شود بسوی احسن روضه مونقه که با وصف حسن رعی نکرده شود) [۴]، و نموده.

و نیز مدح این هر دو جناب را سبب تشرف خود دانسته [۵].

و نیز از مدح او با ملا حظة عبارت شرح ظاهر است که این هر دو جناب در رفعت مکان و شهرت فضائل، مثل دو کوكب اند که

مخفی نمی شود ضوء آن، بلکه آن هر دو روشن اند در ظلمت لیل و بیاض صبح، و مرتقی نمی شود بسوی ایشان حوادث دهر، پس

اخفایشان بکند [۶].

و نیز ظاهر است که ایشان متأنقاند، و مرتع در ریاض مکارم، و متألّقاند [۱] راجع الی عَبَقَاتُ الْانْوَارِ ج ۳/۲۲۷ ط قم بتحقیق الفقیر.

[۲] وفيات الأعیان ج ۴/۴۲۰.

[۳] الوافی بالوفیات ج ۲/۳۷۴ - ۳۷۹.

[۴] قال فی القصیده کما سبقت مع شرحها فی ج ۳/۳۱۴:

و أنا الذی اهدی اقل بهارة حسنا لاحسن روضه میناف

[۵] قال:

اوضعت فی طرق التشرف سامیا بکما و لم اسلک طریق العافی

[۶] قال:

ابقیّت فینا کوکبین سناهما فی الصبح و الظلماء لیس بخاف

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۹۹

بسؤدد و عفاف، و مثل قمراند در ظلمات، و فصاحت کلام ایشان بمرتبه ایست که هر گاه گویا می شوند اهل نجد نزدشان، مثل

نبتند در رکاکت وعی [۱].

و نیز از آن هویدا است که سید مرتضی و سید رضی هر دو متساوی اند در فضل، و قسمت کرده اند در میان خود مکارم را بتناصف

و تصافی [۲].

و نیز از آن روشن است که سید مرتضی و سید رضی سبقت کرده اند در حله مکارم وجود، و اطهر خلف افخر جناب سید مرتضی

تالی ایشان است، و تبریز این هر سه بزرگان در فضائل، بمثابة ایست که حکم کرده مردم را بآنکه قضاء عجب کنند از این احلاف

ندی وجود، که معاهده آن کردند و وفا بمقتضای آن نمودند [۳].

و نیز ابو العلاء بخطاب اینها گفته: که شما صاحبان نسب قصیر هستید، [۱] قال:

متأنقین و فی المکارم ارتعا متألّقین بسؤدد و عفاف

قدرین فی الارداء بل مطرین فی الاجداء بل قمرین فی الاسداف

رزقا العلاء فأهل نجد كلما نطقا الفصاحة مثل أهل ديار

[۲] قال:

ساوی الرضی المرتضی و تقاسما خطط العلاء بتناصف و تصاف

[۳] قال:

حلفا ندی سبقا و صلی الاطهر المرضی فیا لثلاثة احلاف

قال صدر الافاضل فی شرح هذا البيت كما سبق فی ج ۳/۳۰۸:

الحلف بمعنى الحلیف، أى انهما عاهدا الجود و عقدا معه الحلف و هو العهد أن لا یخالفا الندی و قد سبقا فی حلبة المکارم و الجود، و صلی الاطهر و هو ابن المرتضی، أى صار بمنزلة المصلی للسابق و هو الذى یجىء تالیا للسابق فی حلبة المسابقة، أى ان الاطهر قال لایه فی الفضل ... الخ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۰۰

پس شرف شما ظاهر است بر کبراء و اشراف، و نیز کمال جلالت بیت رفیع ایشان بقول خود: ما زاغ-الخ، [۱] ظاهر ساخته.

و از قول او: «و الشمس دائمة البقاء» واضح است که شرف بیت ایشان مثل شرف شمس دائم و غیر زائل است [۲].

و از قول او: سطعت-الخ واضح است که نار قری که آن را رضیین کریمین و سید اطهر روشن کرده، عظیم و مرتفع است که زحل هم، اطفاء آن نمی تواند کرد و روشنی این نار روشنی نور حق است که همیشه زیادت در سطوع دارد و منطفی نمی شود [۳].

و فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در رساله «تأویل حدیث صحیح مسلم» مثبت کذب و غدر و خیانت فلان و فلان خود را معتقد علم و فضل و بلاغت جناب سید مرتضی و نموده و آن جناب را بقلب علم الهدی یاد ساخته. [۱] قال:

انتم ذووا النسب القصیر فطولکم باد علی الکبراء و الاشراف

و الراح ان قیل ابنه العنب اکتفت بأب عن الاسماء و الاوصاف

ما زاغ بیتکم الرفیع و انما بالوجد ادر که خفی زحاف

[۲] قال:

و الشمس دائمة البقاء و ان تنل بالشکو فهی سریعة الاخطاف

[۳] قال:

سطعت فما یسطیع اطفاء لها زحل و نور الحق لیس بطاف

## ۸- ابو اسحاق الزجاج

### اشاره

اما حکم ابراهیم بن محمد ابو اسحاق الزجاج، بمجیء مولی بمعنی اولی، پس از عبارت فخر الدین رازی در «نهایة العقول» که آنفا در ذکر حکم اخفش منقول شده، واضحست.

و مستتر نماند که زجاج نجم و هاج سماء فضل و براعت، بلکه بدر منیر فلک اتقان صناعت است، و اجله و اعظم ارباب نقد و اتقان، و اساطین والا شأن بمدح او رطب اللسان اند.

حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در «انساب» بنسبت زجاج گفته:

[و المشهور بهذه النسبة ابو اسحاق ابراهيم السرى بن سهل النحوى الزجاج صاحب كتاب «معانى القرآن»، كان من أهل الفضل و الدين، حسن الاعتقاد، حميد المذهب، و له مصنفات حسان فى الادب - الخ [۱]

### ترجمه ابو اسحاق زجاج در «تهذيب الاسماء» نووى

و يحيى بن شرف نووى در «تهذيب الاسماء و اللغات» گفته:  
[ابو اسحاق الزجاج الامام فى العريئة، مذكور فى «الروضة» فى الشرط فى الطلاق فيمن علق طلاقها بأول ولد، و هو ابو اسحاق ابراهيم بن السرى بن سهل البصرى النحوى صاحب كتاب «معانى القرآن».  
قال الخطيب فى تاريخ [۲] بغداد: كان ابو اسحاق الزجاج هذا من أهل الفضل و الدين، حسن الاعتقاد، حسن المذهب، له مصنفات حسان فى الادب. روى عنه [۱] انساب السمعى ج ۳/۱۴۱.  
[۲] تاريخ بغداد ج ۶/۸۹

### ترجمه زجاج در «وفيات الأعيان» و «مرآة الجنان»

و قاضى شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در «وفيات الأعيان» گفته:  
[ابو اسحاق ابراهيم بن محمد السرى بن سهل الزجاج النحوى، كان من أهل العلم بالادب و الدين - الخ [۲].  
و يافعى در «مرآة الجنان» در سنه عشر و ثلاثمائة گفته:  
[و فيها قيل: فى احدى عشرة، و قيل: فى ست عشرة و ثلاثمائة توفى ابو اسحاق الزجاج ابراهيم بن محمد النحوى.  
كان من أهل العلم بالادب و الدين المتين، و له من التصانيف فى معانى القرآن و علوم الادب، و العريئة و النوادر و غير ذلك بضع عشرة مصنفًا.  
أخذ الادب عن المبرد، و ثعلب، و كان يخرط الزجاج، ثم تركه، و اشتغل بالادب و نسب إليه، و عنه أخذ أبو على الفارسى النحوى [۳]، و إليه ينسب أبو القاسم عبد الرحمن الزجاجى [۴] صاحب كتاب «الجمال» [۵]

### ۹- ابن الانبار

#### ابن الانبارى نیز کلمه «مولى» را به اولی تفسیر کرده

اما تصريح محمد بن القاسم الانبارى به اينكه اولی بمعنی مولى مى آید [۱] تهذيب الاسماء و اللغات ج ۲/۱۷۰.  
[۲] وفیات الأعیان ج ۱/۴۹.  
[۳] الفارسى: ابو على الحسن بن أحمد بن عبد الغفار المتوفى ببغداد سنة (۳۷۷).  
[۴] ابو القاسم الزجاجى: عبد الرحمن بن اسحاق المتوفى بطبریه سنة (۳۳۹).  
[۵] مرآة الجنان ج ۲/۲۶۲.  
عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۰۳

پس جناب سید مرتضی رضی الله تعالی عنه و أرضاه، و جعل الجنة مثواه در «شافی» فرموده:

[و قال ابو بكر محمد بن القاسم الانباری فی كتابه فی القرآن المعروف «بالمشكل»: و المولى فی اللغة ينقسم الى ثمانية أقسام: أولهن المولى المنعم المعتك، ثم المنعم عليه المعتك، و المولى الولی، و المولى الاولی بالشیء، و ذكر شاهدا علیه الآیة التي قدمنا ذكرها، و بیت لبید [۱]، و المولى الجار، و المولى ابن العم، و المولى الصهر، و المولى الحلیف، و استشهد على كل واحد من أقسام مولى بشیء من الشعر، لم نذكره لان غرضنا سواه [۲].

و مخفی نماند که ابن الانباری از حفاظ بارعین، و اجله مهره کاملین، و اکابر مشاهیر، و افایم نحاریر است

### ترجمه ابن الانباری بگفتار سمعانی در «انساب»

حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در «انساب» گفته:

[ابو بكر محمد بن القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن بن بیان بن سماعه ابن فروة بن قطن بن دعامة الانباری النحوی صاحب التصانیف.

كان من أعلم الناس بالنحو و الادب، و أكثرهم حفظا.

سمع اسماعیل بن اسحاق القاضی [۳]، و أحمد بن الهیثم بن خالد البزاز [۴]، [۱] لبید: بن ربیعہ بن مالک ابو عقیل العامری الشاعر الصحابی المتوفی سنه (۴۰).

[۲] الشافی فی الامامة: ۱۳۴.

[۳] اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد البصری المالکی النحوی اللغوی المتوفی سنه (۲۸۲).

[۴] احمد بن الهیثم بن خالد: ابو جعفر البزاز العسکری من أهل سر من رأى المتوفی (۲۸۰).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۰۴

و محمد بن یونس الکلیمی [۱]، و أبا العباس أحمد بن یحیی ثعلب النحوی، و محمد ابن أحمد بن النضر [۲]، و أباه القاسم بن محمد بن بشار [۳] الانباری و غیرهم.

روی عنه أبو الحسن الدارقطنی، و أبو عمر بن حیویه [۴] الخزاز، و أبو الحسین ابن البواب، و طبقتهم، و كان صدوقا، فاضلا، دینا، برا، خیرا من أهل السنة، و صنف کتبا کثیرة فی علم القرآن، و غریب الحدیث و «المشکل» و «الوقف» و «الابتداء» و الرد علی من خالف مصحف العامة.

و كان یملی و أبوه حی، یملی هو فی ناحية من المسجد، و أبوه فی ناحية أخرى، و كان یحفظ ثلاثمائة ألف بیت شاهد فی القرآن، و كان یملی من حفظه، و ما کتب عنه الاملاء قط الا من حفظه.

و كانت ولادته فی رجب سنه احدى و سبعین و مائتین، و توفي لیلة النحر من ذی الحجة سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائة [۵].

و مبارک بن محمد ابی الکریم المعروف بابن الاثیر در «خطبه نهایی» گفته:

ثم صنف الناس غیر من ذکرنا فی هذا الفن تصانیف کثیرة، منهم شمر بن [۱] الکلیمی: ابو العباس محمد بن یونس بن موسی القرشی البصری الحافظ المتوفی سنه (۲۸۶).

[۲] محمد بن احمد بن النضر: بن عبد الله بن مصعب الازدی الکوفی البغدادی المتوفی (۲۹۱).

[۳] القاسم بن محمد بن بشار ابو محمد الانباری المتوفی سنه (۳۰۵).

[۴] ابو عمر بن حیویه: محمد بن العباس بن محمد بن زکریا البغدادی الخزاز المتوفی سنه (۳۸۲).

[۵] انساب السمعانی ج ۱/۲۱۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۰۵

حمدويه [۱]، و أبو العباس أحمد بن يحيى اللغوى المعروف بثعلب، و أبو العباس محمد بن يزيد الثمالى المعروف بالمبرد، و أبو بكر محمد بن القاسم الانبارى، و أحمد بن الحسن الكندى [۲]، و أبو عمرو محمد بن عبد الواحد الزاهد [۳]، صاحب ثعلب، و غير هؤلاء من ائمة اللغة و النحو و الفقه و الحديث، و لم يخل زمان و عصر ممن جمع فى هذا الفن شيئا، و انفرد فيه بتأليف، و استبد فيه بتصنيف [۴]

### ترجمه ابن الانبارى بقول ابن خلکان در «وفیات الأعيان»

و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در «وفیات الأعيان» گفته:

[ابو بكر محمد بن ابى محمد القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن بن بيان ابن سماعة بن فروة بن قطن بن دعامة الانبارى النحوى صاحب التصانيف المشهورة فى النحو و الادب، كان علامة وقته فى الادب، و أكثر الناس حفظا لها، و كان صدوقا ثقة، دينا خيرا من أهل السنة، و صنف كتبا كثيرة فى علوم القرآن و غريب الحديث و «المشکل» و «الوقف» و «الابتداء» و «الرد على من خالف مصحف العامة» و كتاب «الزاهر» ذكره الخطيب فى «تاريخ بغداد» [۵] و أثنى عليه و قال: بلغنى انه كتب عنه و ابوه حى، و كان يملى فى ناحية من المسجد، و أبوه فى ناحية أخرى.

و كان أبوه عالما بالادب، موثقا فى الرواية، صدوقا أمينا، سكن بغداد، و روى عنه جماعة من العلماء، و روى عنه ولده المذكور، و له تصانيف، فمن [۱] شمر بن حمدويه الهروى ابو عمرو اللغوى الاديب المتوفى سنة (۲۵۵).

[۲] احمد بن الحسن الكندى: بن اسماعيل بن صبيح الكوفى كان حيا قبل سنة (۲۹۱).

[۳] محمد بن عبد الواحد بن أبى هاشم ابو عمر المطرز الباوردى المعروف بسلام ثعلب توفى سنة (۳۴۵).

[۴] النهاية فى غريب الحديث و الاثر ج ۱/۷.

[۵] تاريخ بغداد ج ۳/۱۸۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۰۶

ذلك كتاب «خلق الانسان» و كتاب «خلق الفرس» و كتاب «الامثال» و كتاب «المقصود و الممدود» و كتاب «المذكر و المؤنث» و كتاب «غريب الحديث».

و قال ابو على القالى [۱]: كان ابو بكر الانبارى يحفظ فيما ذكر ثلاثمائة ألف بيت شاهد فى القرآن الكريم.

و قيل له: قد أكثر الناس فى محفوظاتكم فكم تحفظ؟ فقال: احفظ ثلثة عشر صندوقا، و قيل: انه كان يحفظ مائة و عشرين تفسيراً للقرآن باسانيدها [۲] - الخ [۲]

### ترجمه ابن الانبارى بگفتار ذهبى در «تذكرة الحفاظ»

و ذهبى در «تذكرة الحفاظ» گفته:

[ابن الانبارى الحافظ العلامة شيخ الادب أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد ابن بشار النحوى.

سمع أبا العباس الكديمى، و اسماعيل القاضى، و أحمد بن الهيثم البزاز، و ثعلبا، و طبقتهم، صنف تصانيف كثيرة، و يروى بأسانيده، و

یملی من حفظه، و كان من أفراد الدهر في سعة الحفظ مع الصدق و الدين.

قال الخطيب: كان صدوقا دينا من أهل السنة، صنف في القراءات و «الغريب» و «المشكل» و «الوقف» و «الابتداء».

حدث عنه أبو عمر بن حيويه، و أحمد بن نصر الشذائي [۳]، و عبد الواحد بن [۱] أبو علي القالي: اسماعيل بن القاسم بن عيذون الاديب اللغوي المتوفى سنة (۳۵۶).

[۲] وفيات الأعيان ج ۴/۳۴۱.

[۳] الشذائي: أبو بكر أحمد بن نصر البصري المقرئ المتوفى سنة (۳۷۳)، و الشذائي (بفتح الشين و الذال المعجمة، و بعد الالف ياء مثناة من تحتها) نسبة الى شذا، و هي قرية بالبصرة (الباب).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۰۷

أبي هاشم [۱]، و الدارقطني، و محمد بن أخى ميمى [۲]، و أحمد بن الجراح [۳] و آخرون.

قال أبو علي القالي: كان شيخنا أبو بكر يحفظ فيما قيل ثلاثمائة ألف بيت شاهدا في القرآن.

و قال أبو علي التنوخي [۴]: كان ابن الانباري يملی من حفظه، و ما أملی من دفتر قط.

و قال حمزة بن محمد بن طاهر [۵]: كان ابن الانباري زاهدا متواضعا، حكى الدارقطني انه حضره فصحف في اسم، قال: فاعظمت له أن يحمل عنه وهم، و هبته، فعرفت مستمليه، فلما حضرت الجمعة الاخرى، قال ابن الانباري: انا صحفنا الاسم الفلاني و نبهنا عليه ذلك الشاب على الصواب.

قال محمد بن جعفر التميمي [۶]: ما رأيت أحدا أحفظ من ابن الانباري، و لا أغزر من علمه، و حدثوني عنه انه قال: احفظ ثلثة عشر صندوقا، و قيل: كان يأكل القليلة و يقول: ابقى على حفظي، قيل: كان ممن يحفظ عشرين و مائة تفسير بأسانيدها. [۱] عبد الواحد بن عمر بن محمد بن أبي هاشم أبو طاهر البغدادي المقرئ النحوي المتوفى (۳۴۹).

[۲] محمد بن عبد الله بن اخي ميمى أبو الحسين الدقاق المتوفى ببغداد سنة (۳۹۰).

[۳] احمد بن الجراح: هو الحافظ أبو العباس أحمد بن محمد عيسى بن الجراح ابن النحاس المصري المتوفى (۳۷۶).

[۴] أبو علي التنوخي: المحسن بن علي بن محمد بن أبي الفهم داود البصري الاديب المتوفى (۳۸۴).

[۵] حمزة بن محمد بن طاهر: الحافظ أبو طاهر الدقاق المتوفى سنة (۴۲۴).

[۶] محمد بن جعفر التميمي: أبو الحسن ابن النجار الكوفي النحوي المقرئ المتوفى (۴۰۲).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۰۸

و قيل: انه كان يتردد الى أولاد الراضى [۱] بالله يعلمهم، فسألته جاريه عن تعبير رؤياها، فقال: أنا حاقن [۲]، ثم عاد من الغد و قد صار عابرا، درس كتاب الكرمانى [۳].

و قيل: انه أملی «غريب الحديث» في خمسة و أربعين ألف ورقة، و له كتاب «الامداد» كبير جدا، و كتاب «شرح الكافي» في ألف ورقة و كتاب «الجاهليات» في سبعمائة ورقة، و كان رأسا في نحو الكوفيين - الخ [۴]

### ترجمه ابن الانباري به قول ذهبی در «عبر فی خبر من غیر»

و نیز ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» در وقائع سنة ثمان و عشرين و ثلاثمائة گفته:

و فيها ابن الانباري أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد بن بشار النحوي اللغوي العلامة، صاحب المصنفات، و له سبع و خمسون سنة، سمع في صغره من الكديمي و اسماعيل القاضي، و أخذ عن أبيه، و ثعلب، و طائفة.

قال أبو علي القالي: كان شيخنا أبو بكر، يحفظ فيما قيل ثلاثمائة ألف بيت شاهد في القرآن.

و قال محمد بن جعفر التميمي: ما رأينا احفظ من ابن الانباري، و لا أغزر بحرا، حدثوني عنه، انه قال: احفظ ثلثة عشر صندوقا.

قال: و حدثت انه كان يحفظ مائة و عشرين تفسيراً [٥]. [١] الراضي بالله: أبو اسحاق محمد بن المقتدر بالله جعفر الخليفة المتوفى سنة (٣٢٩).

[٢] الحاقن: الذي حبس بوله.

[٣] .....

[٤] تذكرة الحفاظ للذهبي ج ٣/٨٤٢.

[٥] العبر في خبر من غبر ج ٢/٢٢٠ ط الكويت

### ترجمه ابن الانباري در «وافي بالوفيات» صفدي و «مرآة الجنان» يافعي

و خليل بن ابيك الصفدي در «وافي بالوفيات» گفته:

[محمد بن القاسم بن محمد بن بشار أبو بكر ابن الانباري النحوي اللغوي العلامة، ولد سنة احدى و سبعين.

قال أبو علي القالي تلميذه: كان يحفظ فيما قيل ثلاثمائة ألف بيت شعر شاهد في القرآن، و كان يملئ من حفظه، و ما أملئ من دفتر، و كان زاهدا متواضعا ..

الى ان قال:

و روى عنه: انه قال: احفظ ثلثة عشر صندوقا.

قال التميمي: و حدثت انه كان يحفظ عشرين و مائة تفسير بأسانيدھا.

كان يتردد الى اولاد الراضي بالله، فسألته جارية عن تعبير رؤيا، فقال: أنا حاقن، و مضى، فلما عاد من الغد عاد و قد صار عابرا، مضى من يومه، فدرس كتاب الكرمانی.

كان اماما في نحو الكوفيين، و أملئ كتاب «غريب الحديث» في خمسة و أربعين ورقة] - الخ [١].

و عبد الله بن اسعد يافعي در «مرآة الجنان» در سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائة گفته:

و فيها توفي العلامة امام اللغة، صاحب المصنفات، أبو بكر محمد بن الانباري النحوي اللغوي، عمر سبعا و خمسين سنة، سمع في صغره من الكديمي، (بضم الكاف) و اسماعيل القاضي، و أخذ عن أبيه، و ثعلب، و طائفة.

قال أبو علي القالي: كان شيخنا أبو بكر يحفظ فيما قيل ثلاثمائة ألف بيت شاهد في القرآن.

و قال محمد بن جعفر التميمي: ما رأيت احفظ من ابن الانباري، و لا أغزر [١] الوافي بالوفيات ج ٤/٣٤٤.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٨، ص: ١١٠

بحرا منه.

و روى عنه: انه قال: احفظ ثلثة عشر صندوقا.

قال: و حدثت انه كان يحفظ مائة و عشرين تفسيراً للقرآن العظيم بأسانيدھا.

و قيل: انه املا «غريب الحديث» في خمسة و أربعين ألف ورقة، و كان علامة وقته في الآداب، و أكثر الناس حفظا لها، و كان صدوقا ثقة، دينا خيرا من أهل السنة، و صنف كتباً كثيرة في علوم القرآن، و «غريب الحديث» و «المشكل»، و كان يملئ في ناحية من

المسجد و أبوه في ناحية أخرى [١]

**ترجمه ابن الانباری در «طبقات القراء» جزری**

و شیخ محمد بن محمد الجزری [۲] در «طبقات القراء» گفته:

[محمد بن القاسم بن محمد بن بشار بن الحسن أبو بکر بن الانباری البغدادی الامام الكبير و الاستاد الشهير ... الى أن قال: قال أبو علي القمالي: كان ابن الانباري يحفظ ثلاثمائة الف بيت شاهدا في القرآن، و كان ثقة صدوقا، و كان احفظ من تقدم من الكوفيين.

و قال حمزة بن محمد بن طاهر: كان زاهدا متواضعا.

و قال الداني [۳] فيه: امام في صناعته مع براعة فهمه، و سعة علمه، و صدق لهجته.

و قال أبو علي التنوخي: كان ابن الانباري يملئ من حفظه، ما أملئ قط من دفتر ... الى أن قال:

قال محمد بن جعفر التميمي: ما رأينا احفظ من ابن الانباري و لا أغزر من علمه حدثوني عنه انه قال: احفظ ثلثة عشر صندوقا. [۱] مرآة الجنان ج ۲/۲۹۴ ط حيدرآباد الدكن.

[۲] الجزري: محمد بن محمد بن محمد أبو الخير شمس الدين الدمشقي المتوفى سنة ۸۳۳.

[۳] الداني: أبو عمرو عثمان بن سعيد بن عثمان بن سعيد القرطبي المتوفى سنة (۴۴۴).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۱۱

قال التميمي: و هذا ما لا يحفظ لاحد قبله، و حدثت عنه: انه كان يحفظ مائة و عشرين تفسيراً بأسانيداًها.

و قال لي أبو الحسن العروضي [۱]: كان ابن الانباري يتردد الى أولاد الراضي بالله، فسألته جارية عن تعبير رؤيا، فقال: أنا حاقن، و مضى، و جاء من الغد و قد صار عابراً مضى من يومه فدرس كتاب الكرمانى.

قلت: و كتابه في «الوقف و الابتداء» أول ما ألف فيه و احسن.

قال الداني: سمعت بعض أصحابنا يقول عن شيخ له: ان ابن الانباري لما صنف كتابه في «الوقف و الابتداء» جرى به الى ابن مجاهد [۲] فنظر فيه، و قال:

لقد كان في نفسي ان أعمل في هذا المعنى كتابا، و ما ترك هذا الشاب لمصنف ما يصنف.

و حكى جعفر بن معاذ انه كان عنده في الجامع، فسأله انسان عن معنى آية، فقال: فيها عشرة أوجه، فقال: هات ما حضر منها، فقال: كلها حاضرة ... الى أن قال:

توفي في يوم الاضحى سنة ثمان و عشرين و ثلاثمائة ببغداد في داره، و قيل:

سنة سبع و عشرين و له ثمان و ستون سنة [۳]

**ترجمه ابن الانباری در «بغية الوعاة» و «طبقات الحفاظ» سيوطی**

و جلال الدين سيوطی در «بغية الوعاة» گفته:

[محمد بن القاسم بن محمد بن بشار بن الحسين بن بيان بن سماعه بن فروة ابن قطن بن دعامة الامام أبو بکر بن الانباري النحوي اللغوي. [۱] أبو الحسن العروضي: احمد بن محمد بن احمد كان معلما لأولاد الراضي بالله، توفي سنة (۲۴۲).

[۲] ابن مجاهد: احمد بن موسى بن العباس بن مجاهد التميمي الحافظ البغدادي المتوفى سنة (۳۲۴).



[۳] غایه النهایه ج ۲/۲۳۰.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۱۲

قال الزبيدي [۱]: كان من اعظم الناس علما بالنحو و الادب، و أكثرهم حفظا.

سمع من ثعلب و خلق، و كان صدوقا فاضلا، دينا خيرا من أهل السنة.

روى عنه الدارقطني، و جماعة، و كان يملئ في ناحية و أبوه مقابله، و كان يحفظ ثلاثمائة الف بيت شاهدا في القرآن، و كان يملئ من حفظه لا من كتاب.

و مرض يوما، فعاده أصحابه، فرأوا من انزعاج والده عليه أمرا عظيما فطيبوا نفسه، فقال: كيف لا انزعج؟! و هو يحفظ جميع ما ترون، و أشار الى خزائنه مملوءة كتباً و كان مع حفظه زاهدا متواضعا[۲] - الخ [۲].

و نیز سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابن الانباري الحافظ العلامة شيخ الادب أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد ابن بشار النحوي صاحب ثعلب.

صنف التصانيف الكثيرة، و أملى من حفظه، و كان من أفراد الدهر في سعة الحفظ مع الدين و الصدق من أهل السنة، و كان يحفظ ثلاثمائة الف بيت شاهد في القرآن، و عنه: احفظ ثلثة عشر صندوقا، مات ليلة النحر ببغداد سنة ۳۲۸ [۳].

و نیز سیوطی در «اتقان» گفته:

[قال ابن الصلاح [۴]: و حيث رأيت في كتب التفسير: قال أهل المعاني، [۱] الزبيدي: محمد بن الحسن بن عبد الله بن مذحج النحوي الاشيلي المتوفى (۳۷۹).

[۲] بغية الوعاة: ۹۱.

[۳] طبقات الحفاظ: ۳۴۹.

[۴] ابن الصلاح: أبو عمرو عثمان بن عبد الرحمن بن موسى الشهرزوري المتوفى بدمشق سنة (۶۴۳).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۱۳

فالمراد به مصنفو الكتب في معاني القرآن، كالزجاج، و الفراء، و الاخفش [۱]، و ابن الانباري [۲]

## ۱۰- محمد بن عزيز السجستاني

### اشاره

اما تصريح محمد بن عزيز السجستاني العزیزی بمجیء مولى بمعنى أولى، پس در تفسیر خود مسمى به «نزهة القلوب» که اول آن این است:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَامٌ تَسْلِيمًا، هَذَا تَفْسِيرٌ غَرِيبٌ الْقُرْآنِ الْفِ عَلَى حُرُوفِ الْمَعْجَمِ لِيَقْرَبَ تَنَاوُلُهُ وَ يَسْهَلَ حِفْظُهُ عَلَى مَنْ أَرَادَهُ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ الْعَوْنُ .

و قاضی محمد بن علی شوکانی [۳] در «اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر» در ذکر روایت آن گفته:

[تفسير السجستاني المسمى «نزهة القلوب» اروهه بالاسناد السابق الى الشماخي [۴] أيضا عن أحمد بن عباس السامري، عن محمد بن

[۵] علی المودن، [۱] الاخفش: سعيد بن مسعدة البلخي البصري المعروف بالاخفش الاوسط توفي سنة (۲۱۵).

[۲] الاتقان في علوم القرآن ج ۲/۳.

[۳] الشوکانی: محمد بن علی بن محمد بن عبد الله الیمنی المتوفی سنه (۱۲۵۰).

[۴] الشماخی: احمد بن سعید بن عبد الواحد المورخ المغربی المتوفی سنه (۹۲۸).

[۵] محمد بن علی المؤذن: بن احمد بن محاسن الدمشقی المتوفی (۷۷۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۱۴

عن عبد الله بن محمد بن دحمان، عن محمد بن أحمد المعروف بابن الخطاب [۱] عن أبي الحسن عبد الباقي بن فارس المقرئ [۲]، عن عبد الله بن الحسين بن حسنون المقرئ [۳]، عن المؤلف [۴].

گفته: [مولانا آی: ولینا، و المولی علی ثمانیة اوجه: المعتق، و المعتق و الولی، و الاولی بالشیء، و ابن العم، و الصهر، و الجار، و الحلیف .

و عزیزى ماهر عزیز القدر، و حاذق جلیل الفخر است

### ترجمه محمد بن عزیز سجستانی در «بغیة الوعاء» سیوطی

جلال الدین سیوطی در «بغیة الوعاء» گفته:

[محمد بن عزیز أبو بکر العزیزی السجستانی (بزائین معجمتین) كما ذكره الدارقطني، و ابن ماکولا [۵]، و غیرهما، و قيل: الثانية مهمة نسبة لبنی عزرة ورد بان القياس فيه العزری لا العزیری.

كان ادیباً فاضلاً، متواضعاً، اخذ عن أبي بكر الانباری، و صنف غریب القرآن المشهور، فجوده و يقال: انه صنفه فی خمس عشرة سنه، و كان یقرأه علی شیخه الانباری یصلح فيه مواضع. رواه عنه ابن حسنون، و غیره. مات سنه ثلث و ثلاثمائة. [۱] ابن الخطاب (بالحاء المهملة): مسند مصر محمد بن احمد بن ابراهیم بن احمد المتوفی سنه (۵۲۵).

[۲] عبد الباقي بن فارس المقرئ: بن احمد أبو الحسن الحمصی المصری المتوفی حدود سنه (۴۵۰).

[۳] عبد الله بن الحسين بن حسنون: أبو أحمد السامری المقرئ المتوفی بمصر سنه (۳۸۶).

[۴] اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر: ۲۵.

[۵] ابن ماکولا: علی بن هبة الله بن علی بن جعفر أبو نصر المورخ المقتول بخوزستان سنه (۴۸۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۱۵

و قال ابن النجار [۱] فی ترجمته: كان عبداً صالحاً، روى عنه «غریب القرآن» أبو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان المعروف بابن بطة [۲] الکبری و أبو عمرو عثمان بن أحمد بن سمعان الرزاز [۳]، و أبو أحمد عبد الله بن حسنون المقرئ و غیرهم. قال: و الصحیح فی اسم أبیه عزیر آخره راء هکذا رأیته بخط ابن ناصر [۴] الحافظ، و ذکر أنه شاهده بخط یده، و بخط غیر واحد من الذين كتبوا كتابه عنه و كانوا متقنين.

و ذکر لی شیخنا أبو محمد ابن الاخضر [۵] انه رأى نسخة بغریب القرآن بخط مصنفه و فی آخرها کتبه محمد بن عزیر (بالراء المهملة) [۶].

و نیز جلال سیوطی در «اتقان فی علوم القرآن» گفته:

[النوع السادس و الثلاثون فی معرفه غریبه، افردہ بالتصنیف خلائق لا یحصون: [۱] ابن النجار: محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله الحافظ المورخ البغدادی المتوفی سنه (۶۴۳).

[۲] ابن بطة: عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان الحنبلی العکبری المتوفی سنه (۳۸۷).

[۳] أبو عمرو الرزاز: عثمان بن أحمد بن سمعان البغدادي المتوفى سنة (۳۶۷).

[۴] ابن ناصر: محمد بن ناصر بن محمد بن علی الحافظ محدث العراق المتوفى سنة (۵۵۰).

[۵] أبو محمد بن الاخضر: عبد العزيز بن محمود بن المبارك بن محمود البغدادي الحافظ المتوفى (۶۱۱).

[۶] بغية الوعاة: ۷۲-۷۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۱۱۶

منهم أبو عبيدة، و أبو عمر الزاهد، و ابن دريد [۱]، و من أشهرها كتاب العزيري، فقد أقام في تأليفه خمس عشرة سنة، يحرره هو و شيخه أبو بكر بن الانباري [۲]

### ترجمه عزیزی سجستانی در «انساب» سمعانی

و عبد الكريم بن محمد سمعانی در «انساب» گفته:

[و كتاب «غرائب القرآن» للعزيري، و هو محمد بن عزيز السجستاني المعروف بالعزيري، لانه من بني عزرة، هكذا ذكره القاضي أبو الفرج محمد بن عبيد الله ابن أبي البقاء القاضي [۳]، و روى الكتاب عن أبي موسى الاندلسي، عن أبي الفتح ابن أبي الفوارس الحافظ [۴]، عن أبي عمرو عثمان بن أحمد بن سمعان الرزاز، عن محمد بن عزيز العزيري، و من قال بالزائين فقد اخطأ] [۵]

### ۱۱- علی بن عیسی الرمانی

#### اشاره

اما تفسير علی بن عیسی الرمانی، مولی را بأولی، پس از عبارت فخر الدین رازی که سابقا مذکور شد ظاهر است. و ثقت و جلالت، و نبالت و ریاست، و مهارت و براءت رمانی در نحو [۱] ابن درید: محمد بن الحسن بن درید الازدی البصری اللغوی الادیب المتوفی سنة (۴۴۷).

[۲] الاتقان ج ۲/۳.

[۳] ابن أبي البقاء القاضي: محمد بن عبيد الله بن الحسن بن الحسين البصري أبو الفرج قاضي البصرة المتوفى (۴۹۹).

[۴] أبو الفتح بن أبي الفوارس: محمد بن أحمد بن فارس بن سهل الحافظ البغدادي المتوفى (۴۱۲).

[۵] انساب السمعانی ج ۴/۱۸۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۱۱۷

و لغت و فقه و قرآن و کلام و دیگر علوم کثیره بملاحظه کتب رجالیه، ظاهر و باهر است

### ترجمه رمانی در «انساب» سمعانی و «وفیات الأعیان» ابن خلکان

### ترجمه رمانی در «عبر» ذهبی و «بغية الوعاة» سیوطی

و ذهبی در «عبر» در وقائع سنه أربع و ثمانین و ثلاثمائة گفته:

[و الرماني شيخ العربي، أبو الحسن علي بن عيسى النحوي، ببغداد و له ثمان و ثمانون سنه، له قريب من مائة مصنف، أخذ عن ابن دريد و أبي بكر بن السراج و كان متقنا في علوم كثيرة من القرآن و الفقه و النحو و الكلام على مذهب المعتزلة، و التفسير و اللغة] [۲].

و جلال الدين سيوطی در «بغية الوعاة» گفته:

[علي بن عيسى بن علي بن عبد الله أبو الحسن الرماني كان يعرف أيضا بالخشيدى و بالوراق، و هو بالرماني أشهر.

كان اماما في العربية، علامة في الادب، في طبقة الفارسي، و السيرافي، معتزليا.

ولد سنه ست و سبعين و مائتين، و أخذ من الزجاج، و ابن السراج، و ابن دريد.

قال أبو حيان التوحيدى [۳]: لم ير مثله قط علما بالنحو، و غزارة بالكلام، [۱] وفيات الأعيان ج ۳/۲۹۹.

[۲] العبر في خبر من غير ج ۳/۲۵ ط الكويت.

[۳] أبو حيان التوحيدى: علي بن محمد بن العباس الفيلسوف المتصوف المتوفى نحو سنه (۴۰۰).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۱۹

و بصرا بالمقالات، و استخراجا للعويص، و ايضا للمشكل، مع تأله، و تنزه، و دين، و فصاحه، و عفافه، و نظافه [۱] - الخ [۱]

## ۱۲- أبو نصر الجوهري

### اشاره

اما تفسير أبو نصر اسماعيل بن حماد فارابی جوهری، مولی را بأولی، پس در کتاب «صاح اللغة» که در شروع آن تصریح کرده بآنکه در آن لغت صحیح ذکر کرده، و تحصیل آن بعراق روایه و اتقان آن درایه نموده، و مشافهه کرده بآن عرب عاربه را در دیارشان بیادیه، و قصور نکرده در آن از روی نصح، و ادخار نکرده وسع را، حیث قال:

[اما بعد فانی قد اودعت هذا الكتاب ما صح عندي من هذه اللغة التي شرف الله منزلتها، و جعل علم الدين و الدنيا منوطا بمعرفتها، على ترتيب لم اسبق إليه و تهذيب لم أغلب عليه، في ثمانية و عشرين بابا، و كل باب منها ثمانية و عشرون فصلا، على عدد حروف المعجم، و ترتيبها، الا ان يهمل من الابواب جنس من الفصول، بعد تحصيلها بالعراق روایه و اتقانها درایه، و مشافهتی بها العرب العاربه فی دیارهم بالبادیه و لم آل فی ذلك نصحا و لا ادخرت وسعا].

در لغت «ولی» می فرماید:

[و أما قول لبید [۲]:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولی المخافة خلفها و امامها

فیرید انه أولى موضع ان يكون فيه الخوف . [۱] بغية الوعاة: ۳۴۴.

[۲] لبید: بن ربیعہ بن مالک أبو عقيل العامري الشاعر المتوفى سنه (۴۱).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۲۰

و نفائس عرائس محامد سنيه، و جواهر زواهر مدائح بهیه جوهری از افادات اکابر و اعظم سنيه ظاهر است، که او را از أفاضل و أجله أعلام و أمثال فخام، و منقدين لغات، و محققين أثبات، و أعيان ائمه ادب و لغت، و فرسان كلام و اصول، و أساطين فحول، و

در علم و ذکا و فطنت، از اعاجیب زمان می دانند

### ترجمه جوهری در «یتیمه الدهر» ثعالبی

أبو منصور عبد الملك بن احمد بن اسماعيل الثعالبي اللغوي در «یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر» علی ما فی «مزهري» السیوطی گفته:

[كان الجوهری من اعاجیب الزمان [۱]، و هو امام فی اللغة [۲]، و له كتاب «الصحيح» و فيه يقول أبو محمد اسماعيل بن محمد بن عبدوس النيسابوری:

هذا كتاب الصحيح سيد ما صنف قبل الصحيح في الادب  
يشمل انواعه و يجمع ما فرق في غيره من الكتب

[۳] و محمد بن احمد ذهبی در «عبر فی خبر من عبر» در وقائع سنه ثلث و تسعين و ثلاثمائة گفته:

[و الجوهری، صاحب «الصحيح» أبو نصر اسماعيل بن حماد التركي اللغوي احد ائمة اللسان، و كان في جودة الخط في طبقة ابن مقله [۴]، و مهلهل، اكثر الترحال، ثم سكن بنيسابور] - الخ [۵]

### ترجمه جوهری بگفتار ذهبی، و ابن الوردی، و یافعی، سیوطی

و نیز ذهبی در «دول الاسلام» در وقائع سنه ثلث و تسعين و ثلاثمائة [۱] فی المصدر: من اعاجیب الدنيا.

[۲] فی المصدر: و هو امام فی لغة العرب.

[۳] یتیمه الدهر للثعالبی ج ۴/۴۰۶.

[۴] ابن مقله: محمد بن علی بن الحسین بن مقله الوزير الخطاط المتوفی بالسجن فی بغداد سنه (۳۲۸).

[۵] العبر فی خبر من عبر ج ۳/۵۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۲۱

گفته:

[فيها مات الامام فی اللغة و صاحب الصحيح أبو نصر اسماعيل بن حماد الجوهری التركي - الخ.

و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردی در «تتمه المختصر فی احوال البشر» در وقائع سنه ثمان و تسعين و ثلاثمائة گفته:

[و فيها توفي أبو نصر اسماعيل بن حماد الجوهری صاحب الصحيح و هو من فاراب من مدن الترك، و تسمى اليوم اطارار، و له خط منسوب عال و قدم نيسابور فتوفى بها، و كتابه «الصحيح» يصف فضله .

و عبد الله بن اسعد يافعی در «مرآة الجنان» در وقائع سنه ثلث و تسعين و ثلاثمائة گفته:

[و فيها توفي الامام أبو نصر صاحب الصحيح الجوهری اسماعيل بن حماد التركي اللغوي، أحد أركان اللغة] - الخ [۱].

و جلال الدين سيوطی در «بغية الوعاة» گفته:

[اسماعيل بن حماد الجوهری صاحب «الصحيح» الامام أبو نصر الفارابی.

قال ياقوت: كان من أعاجيب الزمان ذكاء، و فطنة، و علما، و اصله من فاراب من بلاد الترك، و كان اماما في الادب و اللغة، و خطه يضرب به المثل، لا يكاد يفرق بينه و بين خط ابن مقله، و هو مع ذلك من فرسان الكلام و الاصول، و كان يؤثر السفر على الحضر، و

یطوف الآفاق، و دخل العراق، فقرأ العربية على ابي علي الفارسي، و السيرافي، و سافر الى الحجاز، و شافه باللغة العرب العاربة، و طاف بلاد ربيعة، و مضر، ثم عاد الى خراسان، و نزل الدامغان عند أبي الحسن بن علي أحد أعيان الكتاب و الفضلاء، ثم أقام بنيسابور ملازما للتدريس و التأليف، و تعلم [۱] مرآة الجنان ج ۲/۴۴۶.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۲۲

الخط و كتابة المصاحف و الدفاتر، حتى مضى لسبيله عن آثار جميلة، و صنف كتابا في العروض، و مقدمة في النحو، و «الصحاح» في اللغة، و هو كتاب الذي بأيدي الناس اليوم، و عليه اعتمادهم، احسن تصنيفه، وجود تأليفه، و فيه يقول اسماعيل بن عبدوس النيسابوري [۱]:

هذا كتاب الصحاح سيد ما صنف قبل الصحاح في الادب

يشمل ابوابه و يجمع ما فرق في غيره من الكتب

[۲] و نیز سیوطی در «مزهري» گفته:

[اعظم كتاب ألف في اللغة بعد عصر «الصحاح» كتاب «المحكم و المحيط الاعظم» لابي الحسن علي بن سيده الاندلسي الضير [۳]، ثم كتاب «العباب» للرزي الصغاني [۴] و وصل فيه الى فصل بكم، حتى قال القائل:

ان الصغاني الذي حاز العلوم و الحكم

كان قصارى أمره أن انتهى الى بكم

ثم كتاب «القاموس» للامام مجد الدين محمد بن يعقوب [۵] الفيروز آبادي شيخ شيوخنا، و لم يصل واحد من هذه الثلاثة في كثرة التداول الى ما وصل إليه «الصحاح»، و لا نقصت رتبة «الصحاح» و لا شهرته بوجود هذه، و ذلك لالتزامه ما صح فهو في كتب اللغة نظير «صحيح البخاري» في كتب الحديث و ليس المدار في الاعتماد على كثرة الجمع، بل على شرط الصحة [۶]. [۱] اسماعيل بن محمد بن عبدوس الدهان النيسابوري الاديب كان من تلامذة الجوهرى.

[۲] بغية الوعاة: ۱۹۵.

[۳] ابو الحسن علي بن اسماعيل الاندلسي المعروف بابن سيده المتوفى سنة (۴۵۸).

[۴] الرزي الصغاني: الحسن بن محمد المتوفى سنة (۶۵۰).

[۵] الفيروز آبادي: محمد بن يعقوب اللغوي الشيرازي المتوفى سنة (۸۱۷).

[۶] المزهر في اللغة ج ۱/۶۲.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۲۳

و ملا علي قاري [۱] در رساله‌ای که بجواب رساله امام الحرمين ابو المعالي جويني [۲] در ذم مذهب ابو حنيفه [۳] نوشته، می گوید:

[و قال الكردي [۴]: ليس الشافعي [۵] بصاحب مذهب، بل هو متصرف في مذهب غيره انتهى.

و هذا نظير من صنف كتابه في ثلثين سنة، فجاء بعده شخص فهدبه و بوبه و أجزه في ثلث سنين، و أراد أن يفتخر بأن صنفه في زمان قليل أحسن ممن قبله فقليل له: انما صنفت أنت في ثلث و ثلثين، و من هذا القبيل «تفسير البيضاوي» بالنسبة الى «كشاف الزمخشري» و كتاب «القاموس» بالاضافة الى كتاب الجوهرى و نحو ذلك .

و نیز ملا علی قاری در این رساله گفته:

[من القواعد المقررة و الامور المسلمة ان الفضل للمتقدم، و انهم لولا هم لكان أصحاب الزمن الاخير في مقام الجهل كالحمير، فاعترض صاحب «القاموس» بانه لغوي [۶]، مع انه لغوي فأخذ عن الجوهرى، جواهر اللغة و وهمه في مواضع تقليدا لبعض الائمة، و أكثرها قابل أن يدفع، و عن محل الوهم يرفع - الخ. [۱] الملا علی القاری: بن محمد سلطان الهروی المتوفى سنة (۱۰۱۴).

[۲] الجوینی ابو المعالی: عبد الملک بن عبد الله امام الحرمين الشافعی المتوفی سنه (۴۷۸).

[۳] ابو حنیفه: النعمان بن ثابت الکوفی امام الحنفیه المتوفی سنه (۱۵۰).

[۴] الکردری: محمد بن محمد بن عبد الستار الحنفی البخاری المتوفی سنه (۶۴۲).

[۵] الشافعی: محمد بن ادريس القرشی المتوفی بمصر سنه (۲۰۴).

[۶] اللغوی (بفتح اللام و سکون الغین المعجمه) منسوب الى اللغو و هو ما لا يعتد من الکلام و غیره

### ۱۳- ابو اسحاق الثعلبی

اما تفسیر ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی، مولی را بأولی پس در تفسیر خود مسمی به «الکشف و البیان» گفته:

[أنت مولانا، أى: ناصرنا و حافظنا و ولینا و أولى بنا] [۱].

و نیز ثعلبی در تفسیر خود گفته:

[مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمُ

[۲]، أى صاحبکم و أولى بکم و أحق بأن تكون ممکنا لکم، قال لبيد:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولی المخافه خلفها و امامها]

### ۱۴- ابو الحسن علی بن احمد الواحدي

اما تفسیر ابو الحسن علی بن احمد الواحدي [۳]، مولی را بأولی، پس در «تفسیر وسيط» که نسخه عتيقه آن بخط عرب نزد این حقیر

بعنايت رب قدیر، حاضر است گفته:

[مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمُ

، هي أولى بکم لما أسلفتم من الذنوب، [۱] الکشف و البیان للثعلبی مخطوط فی مکتبه المؤلف بلکهنو.

[۲] سورة الحديد: ۱۵.

[۳] الواحدي: علی بن أحمد بن محمد بن علی بن متويه ابو الحسن المفسر الاديب النيسابوري نعته الذهبي بامام علماء التأويل، توفي

سنه (۴۶۸).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۲۵

و المعنى انها هي التي تلى عليكم لانها قد ملكت أمرکم فهي أولى بکم من كل شيء] [۱]

### ۱۵- تفسیر أبو الحجاج يوسف بن سليمان الشنتمري

اما تفسیر أبو الحجاج يوسف بن سليمان الشنتمري، مولی را بأولی پس در کتاب «تحصيل عين الذهب من معدن جوهر الادب في

علم مجازات العرب»، که در آن شرح ابيات کتاب سيويه نموده، و املاي آن در سنه ست و خمسين و اربعمائه، برای معتضد بالله

أبي عمرو عباد بن محمد بن عباد [۲]، نموده، و نسخه عتيقه آن که ابراهيم بن علی مغازلی برای خود نوشته، چنانچه در آخر آن

مذكور است:

[و كان فراغ هذه النسخه في شهر صفر من سنه تسع عشرة و خمسمائه، و كتب ابراهيم بن علی المغازلی [۳] لنفسه بيده بمدينة فاس،

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پیش حقیر حاضر گفته:

[فغدت كلا الفرجين تحسب أنه مولى المخافة خلفها و أمامها

الشاهد فيه رفع خلفها و أمامها، اتساعا و مجازا، و المستعمل فيهما الظرف و رفعهما على البدل من كلا، و التقدير: فغدت خلفها و أمامها تحسبهما مولى المخافة و كلا- في موضع رفع بالابتداء، و تحسب مع ما بعدها في موضع الخبر، و الهاء [١] التفسير الوسيط للواحدى مخطوط في مكتبة الناصرية بلکهنو.

[٢] المعتضد بالله أبو عمرو عباد بن القاضى محمد بن اسماعيل بن عباد اللخمى صاحب اشبيلية توفى سنة (٤٦٤).

[٣] ابراهيم بن على المغازلى الفاسى كان حيا فى سنة (٥١٩).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ١٢٦

من انه عائدة على كلا، لانه اسم واحد فى معنى التثنية فحمل ضميره على لفظه، و مولى المخافة خبر، لان معناه موضع المخافة و مستقرها من قول الله عز و جل:

مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[١]، أى هى مستقركم الاولى بكم.

وصف بقره فقدت ولدها، او أحست بصائد، فهى خائفة حذرة، تحسب كلا طريقها من خلفها و أمامها مكننا له يغترها منه، و الفرج ههنا موضع المخافة و هم مثل الثغر، و ثناه لانه أراد ما تخاف منه خلفها و أمامها].

و أبو الحجاج يوسف از اكابر محققين ثقات، و اعظم، منقدين اثبات است.

علامه ابن خلکان در «وفيات الأعيان» گفته:

[أبو الحجاج يوسف بن سليمان بن عيسى النحوى، المعروف بالاعلم من أهل شتمة الغرب، رحل الى قرطبة فى سنة ثلث و ثلثين و اربعمائة و أقام بها مدة، و اخذ عن أبى القاسم ابراهيم بن محمد بن زكريا الاأفلىلى [٢]، و أبى سهل الحرانى، و أبى بكر مسلم بن احمد الاديب [٣].

كان عالما بالعربية، و اللغة، و معانى الاشعار، حافظا لجميعها، كثير العناية بها حسن الضبط لها، مشهورا بمعرفتها و اتقانها، اخذ الناس عنه كثيرا، و كانت الرحلة فى وقته إليه، و قد اخذ عنه أبو على الحسين بن محمد بن احمد الغسانى [١] سورة الحديد: ١٥.

[٢] ابن الافلىلى: ابراهيم بن محمد بن زكريا الزهرى اللغوى الوزير الاندلسى المتوفى سنة (٤٤١).

[٣] أبو بكر مسلم بن احمد الاديب بن افلح النحوى القرطبى، ولد سنة (٣٧٦) و توفى لثمان خلون من شعبان سنة (٤٣٣) - انباء الرواة ج ٣/٢٦١.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ١٢٧

الحيانى [١] المقدم ذكره، و غيره.

و كف بصره فى آخر عمره، و شرح كتاب «الجمال فى النحو» لابی القاسم الزجاجى، و «شرح ابيات الجمل» فى كتاب «مفرد» و ساعد شيخه ابن الافلىلى المذكور على شرح «ديوان المتنبي»، و غالب ظنى انه «شرح الحماسة»، فقد كان عندى «شرح الحماسة» للشتمرى فى خمس مجلدات و قد غاب عن ظنى الان من كان مصنفه و اظنه هو، و الله اعلم، و قد اجاد فيه، و توفى سنة ست و سبعين و اربعمائة بمدينة اشبيلية من جزيرة الاندلس، و كانت ولادته فى سنة عشر و اربعمائة رحمه الله تعالى.

و رأيت بخط الرجل الصالح العالم محمد بن الخير المقرئ الاندلسى [٢] رحمه الله تعالى: ان ابا الحجاج المذكور انما قيل له «الاعلم» لانه كان مشقوق الشفة العليا شقا فاحشا] - الخ [٣].

و يافعى در «مرآة الجنان» گفته:

[أبو الحجاج يوسف بن سليمان المعروف بالاعلم النحوى، رحل الى قرطبة و اقام بها مدة، و اخذ الادب عن جماعة، و كان عالما



بالعربية و اللغة و معانی الاشعار حافظا لها، كثير العناية بها، حسن الضبط لها، مشهورا بمعرفتها و اتقانها، اخذ الناس عنه كثيرا، و كانت الرحلة في وقته إليه، و قد اخذ عنه أبو علي الحسين ابن محمد الغساني الجاني، و شرح كتاب «الجمال» للزجاجي، و شرح أبياته في كتاب «مفرد»- الخ [۴]. [۱] أبو علي الجاني: الحسين بن محمد بن احمد الغساني الاندلسي المتوفى سنة (۴۹۸).

[۲] محمد بن الخير الاندلسي: بن عمر أبو بكر الحافظ المقرئ الاشيلي المتوفى سنة (۵۷۵).

[۳] وفيات الأعيان ج ۸۱/۷- ۸۲.

[۴] مرآة الجنان ج ۳/۱۵۹ و أرخ وفاته في سنة (۴۹۶) خلافا لغيره.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۲۸

و ابن قاضي شهبه در «طبقات النحاة» على ما نقل گفته:

[يوسف بن سليمان بن عيسى أبو الحجاج الاعلم الاندلسي الضرير الشنتمري (بفتح الشين المعجمة، ثم (نون ساكنة)، ثم (مثناء من فوق مفتوحة)، ثم (ميم)، ثم (راء)، النحوى اللغوى، شارح ابيات كتاب سيويه، ولد سنة عشر و اربعمائه، اخذ عن أبي القاسم ابراهيم بن الافليلي، و أبى سهل الحراني، و مسلم بن احمد الاديب، و كانت الرحلة في وقته إليه، و كان واسع الحفظ، جيد الضبط، كثير العناية بهذا الشأن، اخذ عنه أبو علي الغساني الحافظ و طائفة كثيرة، و كف بصره و كان مشقوق الشفه العليا كثيرا، و شرح «جمال» الزجاجي و شرح أبياته في كتاب «مفرد» و ساعد شيخه الافليلي على شرح «ديوان المتنبي» و «شرح الحماسة» شرحا مطولا، و رتبها على حروف المعجم، توفي باشبيلية سنة ست و سبعين بتقديم السين و اربعمائه].

[و جلال الدين سيوطي در «بغية الوعاة» گفته:

[يوسف بن سليمان بن عيسى النحوى الشنتمري المعروف بالاعلم، كان عالما بالعربية و اللغة و معانی الاشعار، و حافظا لجميعها، كثير العناية بها، حسن الضبط، مشهورا باتقانها، رحل الى قرطبة، و اخذ عن ابراهيم الافليلي، و سارت إليه الرحلة في زمانه، ولد في سنة عشر و اربعمائه، و مات سنة ست و سبعين و اربعمائه] [۱]

## ۱۶- «تفسير حسين بن أحمد زوزني»

اما تفسير حسين بن احمد زوزني، مولى را بأولى، پس در شرح [۱] بغية الوعاة / ۴۲۲.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۲۹

او بر «سبع معلقة» مذکور است:

[فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها و أمامها

الفرج موضع المخافة، و الفرج ما بين قوائم الدواب، فما بين اليدين فرج، و ما بين الرجلين فرج، و الجمع فروج.

و قال ثعلب: ان المولى في هذا البيت بمعنى الاولى بالشىء، كقوله تعالى:

مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۱]، أى هى الاولى بكم، يقول: فغدت البقرة و هى تحسب ان كلا- فرجها مولى المخافة أى موضعها و صاحبها، أو تحسب ان كل

فرج من فرجها هو الاولى بالمخافة]- الخ [۲].

و زوزنى از أكابر مشهورين، و اعظم معروفين، و أفاخم ائمه نحو و عربيه، و أمائل محققين علوم ادبيه است.

جلال الدين سيوطي در «بغية الوعاة» گفته:

[الحسين بن احمد الزوزنى القاضى أبو عبد الله، قال عبد الغافر: امام عصره فى النحو و اللغة و العربية، مات سنة ست و ثمانين و

اربعمائه] [۳].

و در «کشف الظنون» در ذکر «معلقات سبع» گفته:

[و شرحها القاضی الامام المحقق أبو عبد الله الحسین بن أحمد بن الحسین الزوزنی، المتوفی سنه ست و ثمانین و أربعمائه] [۴].

و فاضل رشید [۵] در «ایضاح لطافه المقال» گفته:

قاضی امام سید أبو عبد الله الحسین زوزنی در «شرح سبعة معلقة» در [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] شرح المعلقات / ۹۱.

[۳] بغیة الوعاة / ۲۳۲.

[۴] کشف الظنون ج ۲/ ۱۷۴۱.

[۵] الفاضل رشید خان الدهلوی المتوفی سنه ۱۲۴۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۳۰

شرح شعر مشعشه كان الحص [۱] فيها

إذا ما الماء خالطها سخينا می فرماید: شعشت الشراب إذا مزجته بالماء انتهى

## ۱۷- «الخطيب التبریزی»

أما تصريح يحيى بن علي أبو زكريا بن الخطيب التبریزی، بمجىء مولى بمعنى أولى، پس در «شرح ديوان حماسه» [۲] در آخر شرح شعر:

ألهفى بقرى سحبل حين أجلبت علينا الولايا و العدو المباسل

گفته: و المولى على وجوه: هو العبد، و السيد، و ابن العم، و الصهر، و الجار، و الحليف، و الولي، و الاولى بالشىء.

و تبریزی از أجله ائمه مبرزین، و أمائل اساطین محققین، و صاحب تصانیف مفیده، و حائز مناقب حمیده است.

عبد الكريم سمعاني در «أنساب» گفته:

[أبو زكريا يحيى بن علي بن محمد بن الحسن بن بسطام الشيباني التبریزی.

قاطن بغداد، أحد أئمة اللغة، و كانت له معرفة تامة بالادب و النحو.

قرأ على أبي العلاء أحمد بن عبد الله بن سليمان المعري [۳]، و غيره من الشاميين [۱] الحص (بضم الحاء و تشديد الصاد): اللؤلؤة- الزعفران.

[۲] الحماسة لابی تمام حبيب بن اوس الطائي المتوفى سنه (۲۳۱).

[۳] ابو العلاء المعري: احمد بن عبد الله بن سليمان التنوخي الشاعر الاديب الفيلسوف المتوفى سنه (۴۴۹).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۳۱

و سمع بالشام أبا الفتح سليم بن أيوب الرازي [۱]، و أبا القاسم عبيد الله بن علي الرقي [۲]، و أبا القاسم عبد الكريم بن محمد السيارى [۳].

و حدث عنه الامام أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب، و غيره.

روى لنا عنه أبو الفضل محمد بن ناصر السلامى [۴]، و أبو منصور موهوب ابن أحمد بن الجواليقى [۵]، و أبو الحسن سعد الخير بن

محمد بن سهل الاندلسى [۶] ببغداد، و أبو طاهر محمد بن محمد بن عبد الله السنجى [۷] بمرؤ.

و مات فى جمادى الآخرة سنه اثنتين و خمسمائة ببغداد، و دفن بتبريز [۸].

و ذهبى در «عبر» در وقائع سنه اثنتين و خمسمائة گفته:

[۱] أبو زكريا التبريزي الخطيب صاحب اللغة يحيى بن علي بن محمد الشيباني، [۱] أبو الفتح سليم بن أيوب الرازي الشافعي المفسر المتوفى سنة (۴۴۷).

[۲] أبو القاسم عبيد الله بن علي الرقي: بن عبيد الله بن زنين البغدادي المتوفى سنة (۴۵۰).

[۳] أبو القاسم عبد الكريم بن محمد: بن عبد الله بن يوسف الدلال السيارى البغدادي كتب عنه الخطيب البغدادي و سأل عن مولده فقال: في رجب سنة (۴۴۹) - تاريخ بغداد ج ۱۱/۸۱.

[۴] أبو الفضل محمد بن ناصر السلامي (منسوب الى مدينة السلام بغداد) الحافظ المتوفى (۵۵۰).

[۵] أبو منصور بن الجواليقي: موهوب بن أحمد بن محمد بن الخضر البغدادي النحوي اللغوي المتوفى (۵۴۰).

[۶] سعد الخير بن محمد بن سهل الاندلسي: الانصاري البلسي المحدث المتوفى سنة (۵۴۱).

[۷] أبو طاهر السنجي: محمد بن محمد بن عبد الله المروزي الحافظ المتوفى سنة (۵۴۸).

[۸] أنساب السمعاني ج ۱/۴۴۶.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۳۲

صاحب التصانيف، أخذ اللغة عن أبي العلاء المعري، و سمع من سليم بن أيوب بصور [۱]، و كان شيخ بغداد في الادب، توفي في جمادى الآخرة عن احدى و ثمانين سنة [۲].

و نیز ذهبی در «دول الاسلام» در وقائع سنة اثنتين و خمسمائه گفته:

[و فيها مات امام اللغة ببغداد أبو زكريا يحيى بن علي التبريزي الخطيب، صاحب التصانيف .

و يافعي در «مرآة الجنان» گفته:

[أبو زكريا التبريزي الخطيب صاحب اللغة يحيى بن علي بن محمد الشيباني صاحب التصانيف.

أخذ اللغة عن أبي العلاء المعري، و سمع من سليمان بن أيوب [۳]، بصور و كان شيخ بغداد في الادب، و سمع الحديث بمدينة صور من الفقيه أبي الفتح سليم بن أيوب الرازي، و جماعة.

و روى عنه الخطيب الحافظ أبو بكر، و غيره من أعيان الائمة، و تخرج عنه خلق كثير و تلمذوا له، و صنف في الادب كتبا مفيدة منها: «شرح الحماسة» و «شرح ديوان المتنبي» و «شرح المعلقات السبع»، و له «تهذيب غريب الحديث» و «تهذيب اصلاح المنطق» و «مقدمات حسنة في النحو» و كتاب «الكافي في علم العروض» و «القوافي» و «شرح سقط الزند» للمعري، و له «الملخص في إعراب القرآن» في أربع مجلدات، و درس الادب في نظامية بغداد، و دخل مصر فقرأ عليه ابن [۱] صور: مدينة في جنوب صيدا، بلبنان على البحر الابيض.

[۲] العبر في خبر من غير ج ۴/۵.

[۳] سليمان بن أيوب: أظن أنه أبو الفتح سليم بن أيوب الذي تقدم و يأتي، ليس غير فالبعبارة مكررة، و الصواب سليم، لا سليمان.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۳۳

بابشاذ [۱] شيئا من اللغة [۲].

و ازنيقي تلميذ محمود بن محمد بن قاضي زاده الرومي [۳] ابن بنت علي بن محمد القوشجي [۴] در «مدينة العلوم» گفته:

[و من الكتب النافعة «عروض» الخطيب التبريزي، يحيى بن علي بن محمد ابن الحسن بن محمد بن موسى بن بسطام الشيباني أبو زكريا بن الخطيب التبريزي.

قال ياقوت: و ربما يقال له: الخطيب، و هو وهم، و كان احد الائمة في النحو و اللغة و الادب، حجة، صدوقا، ثبتا، هاجر الى أبي العلاء المعري، و اخذ عنه، و عن عبيد الله الرقي، و الحسن بن رجا بن الدهان [۵]، و ابن البرهان [۶]، و عبد القاهر الجرجاني [۷]، و غيرهم،

و سمع الحديث و كتب الادب على خلق، منهم:

القاضي أبو الطيب الطبري [۸]، و أبو القاسم التنوخي، و الخطيب البغدادي، [۱] ابن بابشاذ: طاهر بن أحمد المصري النحوي المتوفى سنة (۴۶۹).

[۲] مرآة الجنان ج ۳/۱۷۲.

[۳] محمود بن محمد بن قاضي زاده الرومي: الحنفی القاضي بعسكر أناطولي المتوفى سنة (۹۳۱).

[۴] القوشجي: علي بن محمد علاء الدين الحنفی السمرقندی المتوفى سنة (۸۷۹).

[۵] ابن الدهان: الحسن بن محمد بن علي بن رجاء أبو محمد اللغوي المتوفى سنة (۴۴۷).

[۶] ابن البرهان: (بفتح الباء) عبد الواحد بن علي أبو القاسم الاسدي المتوفى سنة (۴۵۶).

[۷] عبد القاهر الجرجاني: بن عبد الرحمن النحوي الشافعي المتوفى سنة (۴۷۴).

[۸] أبو الطيب الطبري: طاهر بن عبد الله بن طاهر الشافعي القاضي المتوفى سنة (۴۵۰).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۳۴

و أخذ عنه العلم موهوب الجواليقي، و غيره. و روى عنه السلفي [۱]، و أبو الفضل ابن ناصر، و ولي تدريس الادب بالنظامية، و خزائن الكتب بها، و انتهت إليه الرياسة في فنه، و شاع ذكره في الاقطار، و كانوا يقرءون عليه تصانيفه، و صنف «شرح القصائد العشر» و «تفسير القرآن» و «الاعراب» و «شرح اللمع» و «الكافي في العروض» و «القوافي» و «ثلثة شروح على الحماسة» و «شرح شعر المتنبي» و «شرح ابي تمام» و «شرح الدرديدية» و «شرح سقط الزند» و «شرح المفضليات» و «تهذيب الاصلاح» لابن السكيت و غير ذلك. ولد سنة احدى و عشرين و أربعمائه، و مات في جمادى الاولى سنة اثنتين و خمسمائة]

## ۱۸- «تفسير حسين بن مسعود الفراء البغوي»

اما تفسير حسين بن مسعود الفراء البغوي، مولى را بأولى، پس در تفسير «معالم التنزيل» گفته:

مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمُ

[۲] صاحبكم و أولى بكم، لما أسلفتم من الذنوب .

و بغوي از ثقات محدثين، و اثبات معتمدين، و أجله منقدين، و كملاي مفسرين است، و بعض مدائح و محامد، و فضائل و مفاخر او سابقا از [۱] السلفي: أبو طاهر احمد بن محمد بن سلفه (بفتح اللام و كسر السين) الحافظ الاصفهاني المتوفى (۵۷۶).

[۲] سورة الحديد: ۱۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۳۵

«طبقات الحفاظ» سيوطي منقول شد، بعض مناقب عظيمه او در اين جا هم بايد شنيد.

ابن خلکان در «وفيات الأعيان» گفته:

[أبو محمد الحسين بن مسعود بن محمد المعروف بالفراء البغوي الفقيه الشافعي المحدث المفسر، كان بحرا في العلوم، و أخذ الفقه عن القاضي حسين بن محمد [۱]، كما تقدم في ترجمته، و صنف في تفسير كلام الله تعالى و اوضح المشكلات من قول النبي صلى الله عليه و سلم، و روى الحديث و درس، و كان لا يلقى الدرس الا على الطهارة، و صنف كتبا كثيرة منها: كتاب «التهذيب» في الفقه و كتاب «شرح السنة» في الحديث و «معالم التنزيل» في تفسير القرآن الكريم و كتاب «المصاييح» و «الجمع بين الصحيحين» و غير ذلك.

توفي في شوال سنة عشر و خمسمائة بمروود، و دفن عند شيخه القاضي حسين بمقبرة الطالقان، و قبره مشهور هنالك رحمه الله

تعالی.

و رأیت فی کتاب «الفوائد السفریة» التي جمعها الشيخ الحافظ زکی الدین عبد العظیم المنذری [۲] انه توفي سنة ست عشر و خمسمائة، و من خطه نقلت هذا و الله أعلم.

و نقلت أيضا عنه: انه مات له زوجة فلم يأخذ من ميراثها شيئا، و انه كان يأكل الخبز البحت فعذل في ذلك فصار يأكل الخبز مع الزبيب.

و الفراء نسبة الى عمل الفراء و بيعها.

و البغوى (بفتح الباء الموحدة) و (الغين المعجمة) و بعدها (واو) هذه النسبة الى [۱] القاضي حسين بن محمد: ابن أحمد أبو على الشافعي المروروذى المتوفى سنة (۴۶۲).

[۲] الحافظ المنذر: عبد العظیم بن عبد القوى المصرى المتوفى سنة (۶۵۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۳۶

بلدة بخراسان بين مرو و هراء يقال لها: بغ و بغشور (بفتح الباء الموحدة) و (سكون الغين المعجمة) و (ضم الشين المعجمة) و بعدها (واو ساكنة) ثم (راء).

و هذه النسبة شاذة على خلاف الاصل، هكذا قال السمعاني فى كتاب «الانساب» [۱]

## ۱۹- «أبو القاسم الزمخشري»

اما تصريح علامه أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري، بمجىء «مولى» بمعنى أولى، پس در «اساس اللغة» كه نسخه عتيقه آن بعنايت رب منعم، پيش اين اقل الانام حاضر، و در «كشف الظنون» در ذكر آن گفته:

[ «أساس البلاغة» للعلامة جار الله ابى القاسم محمود بن عمر الزمخشري، المتوفى سنة ثمان و ثلثين و خمسمائة، و هو كتاب كبير الحجم، عظيم الفحوى، من اركان علم الادب بل هو أساسه، ذكر فيه المجازات اللغوية، و المزايا الادبية، و تعبيرات البلغاء على ترتيب مؤداها «كالمغرب» [۲] أوله خير منطوق به امام كل كلام [۳].

و محمد عابد سندى [۴] در «حصر الشارد» در ذكر روايت آن گفته: [۱] وفيات الأعيان ج ۴/۱۳۶.

[۲] المغرب فى شرح المغرب فى لغة الفقه للمطرزى ناصر بن عبد السيد الخوارزمى المتوفى سنة (۶۱۶).

[۳] كشف الظنون ج ۱/۷۴.

[۴] محمد عابد سندى: بن احمد بن على بن يعقوب الانصارى الحنفى المتوفى سنة (۱۲۵۷).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۳۷

[و أما «الاساس» للزمخشري، فأرويه أيضا بالسند المتقدم الى الحافظ ابن حجر [۱]، عن محمد بن حيان بن يوسف بن حيان

[۲]، و ابى اسحاق التنوخى [۳]، عن أبى الحسن على بن أحمد بن عبد الواحد المعروف بابن الغازى عن أبى طاهر الخشوعى [۴]، عن

أبى القاسم محمود بن عمر بن محمد بن عمر الزمخشري مؤلفه، مى فرمايد:

[و مولاي: سيدى، و عبدى، و مولى بين الولاية، ناصر، و هو أولى به [۵].

و نیز زمخشري در «كشاف» گفته:

[هى مولاكم قيل: هى أولى بكم، و أنشد بيت لبید:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها و امامها

و حقيقه مولاكم: محريككم و مقمنكم: أى مكانكم الذى يقال فيه: هو أولى بكم، كما قيل: هو مثله للكرم: أى مكان لقول القائل: انه

لکريم، و يجوز أن يراد هي ناصركم: أي لا ناصر لكم غيرها، والمراد نفى الناصر على البتات، ونحوه قولهم: قد أصيب فلان بكذا فاستنصر الجزع، ومنه قوله تعالى: يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ [۶]، وقيل: تتوليككم كما توليتم في الدنيا أعمال أهل النار [۷]. [۱] ابن حجر: أحمد بن علي بن محمد العسقلاني المتوفى بالقاهرة سنة (۸۵۲).

[۲] محمد بن حيان: حفيد أبي حيان محمد بن يوسف المتوفى سنة (۷۴۵).

[۳] ابو اسحاق التنوخي: ابراهيم بن أحمد بن عبد الواحد بن عبد المؤمن بن سعيد ابن كامل بن علوان الدمشقي نزيل القاهرة ابن القاضي شهاب الدين الجريري توفي سنة (۸۰۰).

[۴] ابو طاهر الخشوعي: بركات بن ابراهيم بن طاهر الدمشقي الانماطي المتوفى (۵۹۸).

[۵] اساس البلاغة: ۶۸۹- حرف الواو بعدها اللام.

[۶] سورة الكهف: ۲۹.

[۷] الكشف عن حقائق التنزيل ج ۴ ص ۶۴.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۳۸

و مدائح بازغه زمخشری، بتفصیل در ما بعد انشاء الله تعالى خواهی شنید، و عبارت «جواهر مضيئه» سابقا شنیدی [۱]، بعض عبارات اینجا هم ذکر می شود.

محمود بن سلیمان کفوی در کتاب «اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار» گفته:

[الشیخ الامام الفهامة جار الله العلامة أبو القاسم محمود بن عمر بن مجد الدين الزمخشري، امام عصره بلا مدافعة.

كان نحويا ذكيا، خبيراً بالمعاني و البيان، فقيهاً مناظراً، متكلماً نظاراً، أديباً شاعراً، محدثاً مفسراً، استاد زمانه في الادب، و مجتهد اوانه في المذهب، له في العلوم آثار ما ليس لغيره من أهل عصره، و كان من الفصاحة و البلاغة بالمحل الاعلى الذي تشهد به تصنيفاته، سيما «الكشاف» في التفسير بما فيه من اعجاز البيان، و بيان اعجاز القرآن، و حسن التأليف، و لطف الترصيف، و رشاقة التعبير و لطافة التحرير.

ان التفاسير في الدنيا بلا عدد و ليس فيها لعمري مثل كشاف

ان كنت تبغى الهدى فألزم قراءته فالجهل كالداء و الكشاف كالشافي

و مبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري در «جامع الاصول» گفته:

أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي، الحنفي مذهباً، صاحب التصانيف العجيبة، و التأليفات الغريبة مثل: «الفائق في غريب الحديث» و «الكشاف في تفسير القرآن» و «الامثال» و «المفصل في النحو». [۱] قد مر نقل ترجمة الزمخشري من الجواهر المضيئة في المجلد السادس من العبقات في الغدير ص ۳۲۰.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۳۹

و له اليد الباسطة، و اللسان الفصيح في علوم الادب: لغتها، و نحوها، و شعرها و رسائلها، و علم البيان، إليه انتهت هذه الفضائل و به ختمت، و أقام بمكة دهرها حتى صار يعرف بجار الله .

و يافعي در «مرآة الجنان» در وقائع سنة و ثمان و ثلثين و خمسمائة گفته:

[و فيها العلامة النحوي اللغوي المفسر المعتزلي، أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي، صاحب «الكشاف» و «المفصل».

عاش احدى و سبعين سنة، كان متقناً في التفسير، و الحديث، و النحو، و اللغة و علم البيان، امام عصره في فنونه.

و له التصانيف البديعة الكثيرة الممدوحة الشهيرة، عدد بعضهم منها نحو ثلثين مصنفاً في التفسير، و الحديث، و الرواة، و علم الفرائض،

و النحو، و الفقه، و اللغة، و الامثال، و الاصول، و العروض، و الشعر]- الخ [۱]

## ۲۰- «ابن الجوزی»

اما ذکر أبو الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی، تفسیر مولی را بأولی، پس در تفسیر «زاد المسیر» که در آخر آن گفته:

[فهذا آخر «زاد المسیر» و الحمد لله علی الانعام الغزیر، و إذ قد بلغنا بحمد الله مرادنا مما املنا، فلا یعتقدن من رأى اختصارنا انا اقللنا، فقد اشرنا بما ذكرنا الى ما تركنا و دللنا، فلیكن الناظر فی كتابنا متيقظا لما أغفلنا، فانا ضمنا الاختصار [۱] مرآة الجنان ج ۳/۲۶۹ ط حیدرآباد الدکن.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۴۰

مع نیل المراد و قد فعلنا، و من أراد زیادة بسط فی التفسیر، فعليه بكتابنا المسمى «بالمغنی فی التفسیر»، فان أراد مختصرا فعليه بكتابنا المسمى «بتذكرة الاریب فی تفسیر الغریب».

و الحمد اولاً و آخراً، و باطناً، و ظاهراً، و صلاته علی سیدنا محمد النبى و آله اجمعین و سلامه .

در تفسیر سوره حدید می فرماید:

[قوله تعالى: مَوْلَاكُمْ [۱]]

، قال أبو عبيدة: أى أولى بكم [۲].

و ابن جوزی را اکابر اعیان، و أعظم مهره، بمدائح عظیمه، و مناقب جمیله ستوده اند.

ابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته:

[ابو الفرج عبد الرحمن بن أبی الحسن علی بن محمد بن علی بن عبید الله ابن عبد الله بن حمادی بن أحمد بن محمد بن جعفر الجوزی بن عبد الله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن أبی بکر الصدیق رضی الله عنه، و بقیة النسب معروف، القرشی التیمی البغدادی الفقیه الحنبلی الواعظ الملقب جمال الدین الحافظ.

كان علامة عصره، و امام وقته فی الحديث، و صناعة الوعظ.

صنف فی فنون عدیة منها: «زاد المسیر فی علم التفسیر» اربعة اجزاء أتى فيه بأشیاء غریبة، و له فی الحديث تصانیف كثيرة، و له «المنتظم فی التاريخ» و هو کبیر، و له «الموضوعات» فی اربعة اجزاء، ذکر فيها کل حدیث موضوع [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] زاد المسیر فی التفسیر ج ۸/۱۶۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۴۱

و له «تلقیح فهوم الاثر» علی وضع کتاب «المعارف» لابن قتیبة [۱]، و بالجملة فكتبه اکثر من أن تعد، و كتب بخطه شیئا کثیرا، و الناس یغالون فی ذلك حتی یقولوا:

انه جمعت الکرايس التي كتبها و حسبت مدة عمره و قسمت الکرايس علی المدة فكان ما خص به کل يوم تسع کرايس، و هذا شیء عظیم لا یکاد یقبله العقل و یقال:

انه جمعت برایة [۲] اقلامه التي كتب بها حدیث رسول الله صلى الله علیه و سلم، فحصل منها شیء کثیر، و أوصی أن یسخن بها الماء الذي یغسل به بعد موته، ففعل ذلك، فکفت و فضل منها، و له اشعار لطيفة انشدنی له بعض الفضلاء یخاطب اهل بغداد:

عذیری من فتية بالعراق قلوبهم بالجفا قلب

یرون العجیب کلام الغریب و قول القریب فلا یعجب



میازیبهم ان تندت بخیر الی غیر جیرانهم تقلب

و عذرهم عند تویبهم مغنیة الحی ما تطرب

و له اشعار کثیره، و كانت له فی مجالس الوعظ اجوبه نادره، فمن احسن ما یحکی عنه: انه وقع النزاع ببغداد بین اهل السنه و الشیعہ فی المفاضله بین ابي بکر و علی رضی اللہ عنهما، فرضی الكل بما یشیخ به الشیخ أبو الفرج، فاقاموا شخصا سألہ عن ذلك، و هو علی الكرسي فی مجلس وعظه، فقال: افضلهما من كانت ابنته تحته، و نزل فی الحال حتی لا یراجع فی ذلك، فقالت السنیة: هو أبو بکر، لان ابنته عائشه رضی اللہ عنها تحته، و قالت الشیعہ: هو علی لان فاطمه بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم تحته، و هذا من لطائف الاجوبه و لو حصل [۱] ابن قتیبہ: عبد اللہ بن مسلم بن قتیبة الدینوری أبو محمد الادیب البغدادی الکوفی ولد ببغداد سنه (۲۱۳) و توفي بها سنه (۲۷۶).

[۲] البرایة (بضم الباء) نحائة القلم و ما ینحت منه.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۴۲

بعد الفکر التام و امعان النظر، کان فی غایة الحسن، فضلا عن البدیة، و له محاسن کثیره یطول شرحها.

و كانت ولادته بطریق التقرب سنه ثمان، و قيل: عشر و خمسمائہ، و توفي لیلة الجمعة ثانی عشر شهر رمضان سنه سبع و تسعين و خمسمائہ ببغداد و دفن بباب حرب [۱].

و ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و تسعين و خمسمائہ گفته:

[و أبو الفرج ابن الجوزی عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی الحافظ الکبیر جمال الدین التیمی البکری البغدادی الحنبلی الواعظ المتفنن صاحب التصانیف الکثیره الشهیره فی انواع العلم: من التفسیر، و الحدیث، و الفقه، و الزهد، و الوعظ، و الاخبار، و التاريخ، و الطب، و غیر ذلك.

ولد سنه عشر و خمسمائہ أو قبلها، و سمع من علی بن عبد الواحد الدینوری [۲] و ابن الحصین [۳]، و أبی عبد اللہ البارع [۴]، و تمته سبعة و ثمانین نفسا.

و وعظ من صغره، و فاق فیہ الاقران و نظم الشعر الملیح، و كتب بخطه ما لا یوصف، و رأى من القبول و الاحترام ما لا مزید علیہ، و حکى غیر مره ان مجلسه حزر بمائۀ ألف، و حضر مجلسه الخلیفه مرات من وراء الستر، توفي فی ثالث عشر رمضان [۵]. [۱] وفيات الأعیان ج ۳/۱۴۰ - ۱۴۲.

[۲] علی بن عبد الواحد الدینوری أبو الحسن المتوفی سنه (۵۲۱).

[۳] ابن الحصین: أبو القاسم بن الحصین هبة اللہ بن محمد بن عبد الواحد الشیبانی البغدادی المتوفی (۵۲۵).

[۴] أبو عبد اللہ البارع: الحسين بن محمد بن عبد الوهاب البغدادی المقرئ الادیب المتوفی سنه (۵۲۴).

[۵] العبر فی خبر من غیر: ج ۴/۲۹۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۴۳

و سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابن الجوزی الامام العلامة الحافظ، عالم العراق، و واعظ الآفاق، جمال الدین، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن عبد الرحمن بن علی بن علی بن عبد اللہ القرشی البکری الصدیقی البغدادی الحنبلی الواعظ، صاحب التصانیف السائرة فی فنون، و عرف [۱] بالجوزی لجوزة كانت فی دارهم لم یکن بواسط سواها.

ولد سنه ۵۱۰، أو قبلها، و سمع فی سنه ۱۹ من ابن الحصین، و أبی غالب بن البناء [۲]، و خلق عدتهم سبعة و ثمانون نفسا، و كتب بخطه الکثیر جدا، و وعظ من سنه عشرين الی أن مات.

حدث عنه بالاجازة القرظلی [۳]، و غیره، و له «زاد المسیر فی التفسیر» و «جامع المسانید» و «المغنی فی علوم القرآن» و «تذکره الاریب فی اللغة» و «الوجوه و النظائر» و «مشکل الصحاح» و «الموضوعات» و «الواهیات» و «الضعفاء» و «تلقیح فهو الاثر» و «المنتظم فی التاریخ» و أشياء يطول شرحها، و ما علمت احدا من العلماء صنف ما صنف، و حصل له من الحظوة فی الوعظ ما لم يحصل لاحد قط، قیل: انه حضره فی بعض المجالس مائة ألف، و حضره ملوک و وزراء خلق، [۱] فی تذکره الحفاظ للذهبی ج ۴/۱۳۴۲: و عرف جدھم بالجوزی.

[۲] أبو غالب بن البناء: أحمد بن أبي علي الحسن بن أحمد بن عبد الله البغدادي الحنبلي المتوفى سنة (۵۲۷).

[۳] القرظلی - أوقزاوغلی (بکسر القاف و سکون الزای ثم همزة مضمومة و غین ساکنه و لام مکسورة) لفظ ترکی معناه ابن البنت، و المراد به هنا سبط أبي الفرج ابن الجوزی و هو يوسف بن عبد الله أبو المظفر المورخ المتوفى سنة (۶۵۴).

و فی المصدر: حدث عنه بالاجازة الفخر علی و المراد به هو ابن البخاری أبو لحسن علی بن أحمد بن عبد الواحد بن أحمد بن عبد الرحمن السعدی المقدسی الحنبلی المتوفى سنة (۶۹۰).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۴۴

و قال: کتبت باصبعی ألف مجلد، و تاب علی یدی مائة ألف، و أسلم علی یدی عشرون ألفا.

مات يوم الجمعة ثالث عشر رمضان سنة ۵۹۷.

قلت: قال الذهبي فی «التاریخ الكبير»: لا یوصف ابن الجوزی بالحفظ عندنا باعتبار الصنعة، بل باعتبار كثرة اطلاعه و جمعه [۱]

## ۲۱- «ابو نصر الدرواجکی»

اما تفسیر أحمد بن الحسن بن أحمد الزاهد الدرواجکی، مولى را بأولی، پس در تفسیر خود که مشهور است «بتفسیر زاهدی» و در اول آن در نسخه حاضر مذکور است:

[الحمد لله الذى أنزل الفرقان نورا مضيئا، و جعل اتباعه دينا رضيا، و وعد المؤتمرين و العباد المعتدين لتكليف المحجوجين، و الصلوة علی رسولہ محمد و آلہ أجمعين.

قال الشيخ الامام الاجل العالم الزاهد المجاهد سيف الملة و الدين، مقتدى الاسلام و المسلمین، ناصر السنة، قانع البدعة، فخر الائمة جمال الاسلام، تاج المفسرين، أبو نصر أحمد بن الحسن بن أحمد الدرواجکی فی تفسیر کلام الله، املاء ببخارى فی اليوم التاسع من شوال سنة تسع و خمسمائة، سقاہ الله صوب غفرانه و کساه ثوب رضوانه و انه تعالى علی ما يشاء قدیر، ابتدا کردیم بتفسیر قرآن [۱] طبقات الحفاظ: ۴۷۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۴۵

و شرح معانی وی، و بیان مجمل و مفسر وی، و ناسخ و منسوخ وی، و محکم و متشابه وی، و وعد و وعید و بیان امر و دلیل وی، و بیان نهی و نزول و قصص و نظم بر سبیل اختصار، و الله الموفق للصواب و السداد، و الهادی الی الرشاد].

می فرماید: قوله تعالى: بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ

[۱]- الآية- أى الله أولى أن يطاع، خدا ناصر و معین شما است، و بهترین نصرت کنندگان است، هر کرا وی نصرت کرد، کس ویرا غلبه نکند].

و أحمد زاهد، از اکابر اساطین، و اعظم محققین، و افاخم مهره حذاق و امثال مشاهیر آفاق است.

شيخ محي الدين عبد القادر بن أبي الوفا محمد القرشي المصري الحنفي [۲] در «جواهر مضيئه فی طبقات الحنفية» گفته:

[أحمد بن الحسن بن أحمد أبو نصر الدرواجکی الزاهد عرف بفخر الاسلام، استاد العقيلي، و لم يذكر السمعاني هذه النسبة] [۳].

از این عبارت، مثل سفیده صبح، هویدا و آشکار است که أحمد بن الحسن الزاهد، معروف است بفخر الاسلام، و استاد عقیلی است. و عقیلی از اعیان اعلام، و نحاریر فخام، و ائمه کبار، و مشایخ عالی فخار، و اساطین فقهاء حنفیین، و اجله معتمدین و محققین است. شیخ عبد القادر در «جواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه» گفته:

[عمر بن محمد بن عمر بن محمد بن أحمد شرف الدین أبو حفص العقیلی الانصاری، جد شمس الدین أحمد بن محمد، و قد تقدم.]  
[۱] سورة آل عمران: ۱۵۰.

[۲] عبد القادر القرشی: بن محمد بن نصر الله أبو محمد محیی الدین المصری الحنفی المتوفی سنه (۷۷۵).

[۳] الجواهر المزیئه ج ۱/۶۳ ط حیدرآباد الدکن.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۴۶

قال الذهبی: العلامة شرف الدین کان من کبار حنفیة بخارا، و علمائها، قدم بغداد حاجا فی سنه ثمان و ثمانین و خمسمائة، و حج، ثم رجع و حدث.

روی عن الصدر الشهيد حسام الدین أبی المفاخر برهان الائمة [۱] عمر بن الصدر الماضی عبد العزیز بن عمر بن مازة و قد تقدما [۲]. قال الذهبی: روی عن الفراوی [۳]، روی عن سبطه أحمد بن محمد بن أحمد تقدم [۴]، و العلامة محمد بن عبد الستار الكردری [۵]، توفي ببخارى وقت صلاة الفجر من يوم الثلاثاء الخامس من جمادى الاولى سنة ست و تسعين و خمسمائة، و دفن عند القضاة السبعة. و العقیلی (بفتح العين) کذا رأیته بخط شیخنا عبد الکریم [۶]، قلت: نسبته الى عقیل بن أبی طالب، و ذکره ابن النجار فی تاریخه [۷]. و محمود بن سلیمان کفوی [۸] در کتاب «اعلام الاخیار» گفته:

[الشیخ الامام شرف الدین أبو حفص عمر بن محمد بن عمر بن محمد بن أحمد العقیلی الانصاری، کان من کبار الائمة الحنفیة، و اعیان فقهاء الملة [۱] الصدر الشهيد عمر بن عبد العزیز بن عمر بن مازة أبو محمد حسام الدین المقتول (۵۳۶).]  
[۲] الجواهر المزیئه ج ۱/۳۹۱.

[۳] الفراوی: أبو البرکات عبد الله بن محمد بن الفضل النیسابوری المتوفی (۵۴۹).

[۴] أحمد بن محمد بن أحمد العقیلی الانصاری البخاری المتوفی سنه (۶۵۷).

[۵] محمد بن عبد الستار بن محمد بن الهادی الكردری البرانیقی المتوفی سنه (۶۴۲).

[۶] عبد الکریم بن المبارک بن محمد بن عبد الکریم البلدی أبو الفضل الفقیه الحنفی المتوفی سنه (۵۹۶).

[۷] الجواهر المزیئه فی طبقات الحنفیة ج ۱/۳۹۷.

[۸] محمود بن سلیمان الکفوی القاضی الرومی الحنفی المتوفی سنه (۹۹۰).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۴۷

الحنفیة، و له الید الباسطة فی المذهب و الخلاف، و کان علی احسن طریقة سلكها الاشراف، و له تصانیف حسنة منها: «المنهاج» .... الى أن قال: قدم بغداد حاجا فی سنه ثمان و ثمانین و خمسمائة و حج، ثم رجع و حدث، و روی عن الصدر الشهيد، و مات سنه ست و تسعين و خمسمائة، و دفن عند القضاة السبعة، و العقیلی (بفتح العين) نسبة الى عقیل [۱] بن أبی طالب، ذکره ابن النجار فی تاریخه .

و نیز باید دانست که «تفسیر زاهدی» از مآخذ کتاب «ترغیب الصلوة» می باشد، چنانچه در «کشف الظنون» گفته:

[«تفسیر الزاهدی» ذکره صاحب «ترغیب الصلوة»] [۲].

و کتاب «ترغیب الصلوة» تصنیف محمد بن أحمد علاء زاهد است، چنانچه در «کشف الظنون» گفته:

[«ترغیب الصلوة» فارسی لمحمد بن أحمد الزاهد، جمعه من نحو مائة کتاب و رتبه علی ثلثة اقسام: الاول: فی فرضیة الصلوة، و

الثانی: فی الطهارة، و الثالث فی نواقض الوضوء [۳].

و علاء زاهد از اکابر فقهای حنفیین، و مشاهیر نحاریں بارعین است.

عبد الکریم سمعانی در «انساب» در نسبت علائی گفته:

[و من المتأخرین الامام الزاهد محمد بن عبد الرحمن العلائی واعظ من أهل بخارا، و مفسرهم، و کان فصیحا حسن الاداء، مقبولا عند الخاص و العام، [۱] عقیل بن أبی طالب: بن عبد المطلب الهاشمی العلامة النسابة اخو امیر المؤمنین علیه السلام و جعفر لایبهما و کان اسن منهما، توفي سنة (۶۰).

[۲] کشف الظنون ج ۱/۴۴۸.

[۳] کشف الظنون ج ۱/۳۹۹.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۴۸

حدث و سمع منه، و ما أدركته حیا ببخاری .

و عبد القادر بن محمد در «جواهر مضیئة» گفته:

[محمد بن عبد الرحمن بن أحمد أبو عبد الله البخاری الملقب بالزاهد العلاء تفقه على أبی نصر أحمد بن عبد الرحمن الریغدمونی [۱]، و حدث عنه و تقدم.

قال السمعانی: و کان فقیها، فاضلا، متقنا، مذاکرا، اصولیا، متکلما.

قیل: انه صنف فی التفسیر کتابا أكثر من ألف جزء، و أملى فی آخر عمره كتب الى بالاجازة و لم ألحقه ببخاری، لانه توفي ليلة الثانی عشر من جمادی الآخرة سنة ست و أربعین و خمسمائة.

و محمد بن عبد الرحمن هذا من مشایخ صاحب [۲] «الهدایة» و قد ذكره فی مشیخته و قال: اجاز لی جمیع ما صح من مسموعاته و من مستجازاته و مصنفاته إجازة مطلقة مشافهة و كتب بخط یده [۳].

و محمود بن سلیمان کفوی در «کتاب اعلام الاخیار» گفته:

[الامام الزاهد علاء الدین محمد بن عبد الرحمن البخاری المفسر المعروف بالعلاء الزاهد، له «تفسیر کبیر» مشتمل على مجلدات ضخام، تفقه علیه شرف الدین عمر بن محمد العقیلی. [۱] أحمد بن محمد بن أحمد بن عبد الرحمن بن اسحاق أبو نصر جمال الدین الحنفی الریغدمونی.

[۲] صاحب «الهدایة» هو برهان الدین علی بن أبی بکر المرغینانی الحنفی المتوفی سنة (۵۹۳) و الهدایة فی فروع الفقه الحنفی شرح علی متن لنفسه سماه «بداية المبتدی»

[۳] الجواهر المضیئة ج ۲/۷۶.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۴۹

و فی باب السلمة و الوكالة فی من «القنیة [۱]» عازیا الى برهان [۲] الدین صاحب «المحیط»، عن علاء الدین الزاهد: الوکیل یقبض المسلم فی قبضا ردیا أو نصیبا معینا، لا یلزم الموکل الا أن یرضی به.

و فی فتاوی حافظ الدین ابن البزازی [۳] فی کتاب «الالفاظ تكون کفرا» فی النوع التاسع من الفصل الثالث، یحکی عن الصدر الشہید لما قدم خراسان، و قد لقب برهان الدین، استقبله الخاص و العام و قرأ قارئ: یا أیُّها النَّاسُ قَدْ جاءَ کُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ

[۴]، قال الامام المعروف بزاهد علاء: هم کفروا برب العزة، و قال: یا ایها الناس هو لیس ذلک البرهان المذكور فی القرآن

اما ذكر علامة نظام الدين حسن بن محمد القمي النيسابوري، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در تفسير خود مسمى «بغرائب القرآن و رغائب الفرقان» گفته: [۱] القنية: هي قنية المنية على مذهب أبي حنيفة تأليف أبي الرجاء مختار بن محمود الزاهدي الحنفي المتوفى سنة (۶۵۸).

[۲] برهان الدين محمود بن تاج الدين أحمد بن الصدر الشهيد البخاري الحنفي المتوفى سنة ۶۱۶ و كتابه في الفقه الحنفي المسمى «بالمحيط البرهاني في الفقه النعماني».

[۳] حافظ الدين بن محمد بن محمد الكردي المشهور بابن البزازی المتوفى سنة (۸۱۶).

[۴] سورة النساء: ۱۷۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۵۰

[هِيَ مَوْلَاكُمْ]

[۱] قيل: المراد انها تتولى اموركم كما توليتم في الدنيا اعمال اهل النار، و قيل: أراد هي أولى بكم.

قال جار الله: حقيقته هي محراكم و مقمنكم، أى مكانكم الذى يقال فيه:

هو أولى بكم، كما قيل: هو مئنة للكرم، أى مكان لقول القائل: انه لكریم الى آخر ما سيجىء فيما بعد [۲].

و نیز در «تفسير نيسابورى» مسطور است:

[وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ [۳]]

متولى اموركم، و قيل: أولى بكم من انفسكم، و نصيحته انفع لكم من نصائحكم لانفسكم [۴]

## ۲۳- «ابن طلحه شافعى»

اما ذكر أبو سالم محمد بن طلحة القرشي النصيبى، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در «مطالب السؤل في مناقب آل الرسول» گفته:

[و اشتمل (أى حديث الغدير) على لفظة «المولى» و هى لفظة مستعملة بازاء معان متعددة. قد ورد القرآن الكريم بها، فتارة تكون

بمعنى أولى، قال الله تعالى فى حق المنافقين: مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۵] معناه هي أولى بكم - الخ [۶]. [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] غرائب القرآن و رغائب الفرقان بهامش تفسير الطبرى ج ۲۷/۱۳۱.

[۳] سورة التحريم: ۲.

[۴] غرائب القرآن بهامش تفسير الطبرى ج ۲۸/۱۰۱.

[۵] سورة الحديد: ۱۵.

[۶] مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: ۱۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۵۱

و جلائل فضائل، و عوالى مناقب، و محاسن مفاخر بارعه، و مكارم مآثر صالحه ابن طلحه در ما بعد انشاء الله تعالى مذكور خواهد شد

## ۲۴- «سبط ابن الجوزى»

اما ذكر شمس الدين أبو المظفر يوسف بن قزغلى سبط ابن الجوزى، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در كتاب «تذكرة خواص الامة

فی معرفه الائمه» در ذکر معانی مولی، نقلا عن علماء العربیة گفته:

[و العاشر: بمعنی الاولی قال الله تعالی: «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ»  
، أى أولى بكم [۱] - الخ [۲].

و کمال فضل و اعتلا، و نهایت عظمت و سناء ابن الجوزی، انشاء الله تعالی در ما بعد مذکور می شود

## ۲۵- ناصر الدین البیضاوی

اما تفسیر قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر البیضاوی، مولی را بأولی، پس در «انوار التنزیل» گفته:

[مولایکم هی أولى بکم، کقول لیب:

فغدت کلا الفرَجین تحسب انه مولی المخافه خلفها و امامها

[۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] تذکره خواص الامه: ۱۹.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۵۲

و حقیقت محراکم، أى مکانکم الذی یقال فیهِ أولى بکم [۱].

و علامه بیضاوی از اجله مشاهیر مفسرین امثال، و اکابر حائزین زواهر فضائل، و افاحم صدور، و غنائم دهور است و محاسن فاخره،  
و مدائح زاهره او بر زبان اعیان قوم، انشاء الله در ما بعد خواهی شنید، بعض عبارات در اینجا هم مذکور می شود.

عبد الله بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان» در وقائع سنه اثنتین و تسعین و ستمائه گفته:

[و فیها الامام، اعلم العلماء الاعلام، ذو التصانیف المفیده المحققه، و المباحث الحمیده المدققه، قاضی القضاة ناصر الدین عبد الله بن  
الشیخ الامام قاضی القضاة ناصر الدین عمر بن العلامة قاضی القضاة فخر الدین محمد بن الامام صدر الدین علی القدوة الشافعی  
البیضاوی، تفقه بابیه، و تفقه والده بالعلامة مجیر [۲] الدین محمود بن المبارک البغدادی الشافعی، و تفقه مجیر الدین بالامام معین  
الدین أبی منصور بن الرزاز سعید [۳] بن محمد بن عمر البغدادی و تفقه هو بالامام زین الدین حجة الاسلام ابی حامد الغزالی [۴].

قلت: و نسبته الغزالی فی الفقه الی الشافعی معروفه، و كذلك نسبته و نسبه اخیه [۱] انوار التنزیل: ۷۱۶.

[۲] المجیر ابو القاسم محمود بن المبارک الواسطی ثم البغدادی الشافعی المتوفی سنه (۵۹۲).

[۳] ابو منصور بن الرزاز سعید بن محمد بن عمر البغدادی شیخ الشافعی المتوفی سنه (۵۳۹).

[۴] ابو حامد الغزالی: محمد بن محمد بن احمد الطوسی الشافعی المتوفی سنه (۵۰۵).

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۵۳

الشیخ الامام احمد [۱] الغزالی فی التصوف معروفان، و قد ذكرت شیوخ الخرقه فی کتاب «نشر الريحان فی فضل المتحابین فی الله  
الاخوان».

و للقاضی ناصر الدین المذكور مصنفات عیدة و مؤلفات مفیده منها: «الغایة القصوی فی الفقه علی مذهب الشافعی» و له «شرح  
المصابیح» و «تفسیر القرآن» و «المنهاج فی اصول الفقه» و «الطواع فی اصول الدین» و كذلك المصباح، و له «المطالع فی المنطق» و  
غیر ذلك مما شاع فی البلدان، و سارت به الركبان، و تخرج به ائمة كبار رحمه الله تعالی رحمه الابرار [۲].

و ملا عبد الحکیم بن شمس الدین سیالکوتی [۳] در حاشیه «تفسیر بیضاوی» گفته:

[ان التفسیر العتیق، و البحر العمیق، المسمى «بانوار التنزیل» للامام الهمام قدوة علماء الاسلام، سلطان المحققین، و برهان المدققین،  
القاضی ناصر الدین عبد الله البیضاوی، قد استهتر [۴] العلماء بحل مشکلاته، و اسهر الاذکیاء احداقهم بفتح مغلقاته، الا انه لوجازة

العبارات و احتوائه على الاشارات جل عن ان يكون شريعة لكل وارد، و ان يطلع عليه الا واحد بعد واحد]-الخ. [۱] الغزالي: احمد بن محمد بن محمد الطوسي ابو الفتوح الصوفي المتوفى سنة (۵۲۰).

[۲] مرآة الجنان ج ۴/۲۲۰.

[۳] السیالکوتی: عبد الحکیم بن شمس الدین محمد السیالکوتی البنجابی الهندی الحنفی المتوفی سنة (۱۰۶۷).

[۴] استهتر الرجل بكذا (مجهولا) أى صار مولعا به لا يتحدث بغيره و لا يفعل غيره

## ۲۶- أحمد بن سمين

اما تصريح أحمد بن يوسف بن عبد الدائم الحلبي المعروف بابن سمين بمجىء «مولى» بمعنى أولى، پس در تفسیر «در مصون فی علم الكتاب المکنون» گفته:

قوله: هِىَ مَوْلَاكُمْ

[۱] يجوز أن يكون مصدرا، أى ولايتكم، أى ذات ولايتكم، و ان يكون مكانا، أى مكان ولايتكم، و أن يكون أولى بكم، كقولك: هو مولاه . انتهى نقلا عن نسخة بخط العرب.

و ابن سمين صاحب فضل متين، و نبل رزين، و از اكابر مفسرين، و اجله فقهاء بارعين، و اعظم ائمه مبرزين، و افخم شيوخ محققين است.

ابن حجر عسقلانى در «درر كامنه» گفته:

[أحمد بن يوسف بن عبد الدائم بن محمد الحلبي شهاب الدين المقرئ النحوى، نزيل القاهرة.

تعانى النحو فمهر فيه، و لازم أبا حيان [۲] الى ان فاق أقرانه، و أخذ القراءات عن التقى الصائغ [۳] و مهر فيها، و سمع الحديث من يونس الدبوسى [۴] و غيره [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] أبو حيان: محمد بن يوسف بن على بن يوسف بن حيان الاندلسى النحوى المقرئ المتوفى (۷۴۵).

[۳] التقى الصائغ: محمد بن أحمد بن عبد الخالق بن على بن سالم المصرى الشافعى المتوفى سنة (۷۲۵).

[۴] يونس بن ابراهيم بن عبد القوى بن قاسم بن داود الكنانى الدبابيسى العسقلانى المتوفى (۷۲۹).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۵۵

و ولى تدريس القراءات بجامع ابن طولون [۱]، و أعاد بالشافعى، و ناب فى الحكم، و ولى نظر الاوقاف.

و له «تفسير القرآن» فى عشرين مجلدة، رأيت به خطه، و الاعراب سماه «الدر المصون» فى ثلثة اسفار بخطه، صنفه فى حياة شيخه، و ناقشه فيه مناقشات كثيرة غالبها جيدة، و جمع كتابا فى احكام القرآن و «شرح التسهيل» و «الشاطبية».

قال الاسنوى [۲] فى «الطبقات»: كان فقيها بارعا فى النحو و القراءات، و يتكلم فى الاصول خيرا أديبا، مات فى جمادى الآخرة و قيل: فى شعبان سنة ۷۵۶ [۳].

و أبو بكر اسدى [۴] در «طبقات فقهای شافعی» گفته:

[أحمد بن يوسف بن محمد و قيل: عبد الدائم، العلامة شهاب الدين أبو العباس الحلبي ثم المصرى النحوى المقرئ الفقيه المعروف بابن السمين، قرأ النحو على أبى حيان، و القراءات على ابن الصائغ، و سمع و ولى تدريس إلقاء النحو بالجامع الطولونى، و اعاد بالشافعى، و ناب فى الحكم بالقاهرة، و ولى نظر الاوقاف بها، و صنف تصانيف حسنة، منها: «تفسير القرآن» مطول و قد بقى منه اوراق قلائل. [۱] ابن طولون: أحمد أبو العباس مؤسس الدولة الطولونية فى مصر المتوفى سنة (۲۷۰).

[۲] الاسنوى: عبد الرحيم بن الحسن بن على الشافعى المتوفى سنة (۷۷۲).



[۳] الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة ج ۱/۳۳۹.

[۴] أبو بكر الاسدي: القاضي تقي الدين أبو بكر بن أحمد بن شهبه الدمشقي المتوفى سنة (۸۵۱).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۵۶

قال الحسيني [۱]: في عشرين سفرا، و اعراب القرآن سماه «الدر المصون» في أربعة أجزاء، و مادته فيه من تفسير شيخه أبي حيان الا انه زاد عليه، و ناقشه في مواضع مناقشة حسنة، و «احكام القرآن» و «شرح التسهيل» شرحا مختصرا من شرح أبي حيان و «شرح الشاطبية».

قال الاسنوي [۲]: كان فقيها بارعا في النحو و التفسير، و علم القراءات، و يتكلم في الاصول، خيرا دينا، توفي في جمادى الآخرة و قيل: في شعبان سنة ست و خمسين و سبعمائة بالقاهرة [۳].

و جلال الدين سيوطي در «بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة» كفته:

[أحمد بن يوسف بن عبد الدائم بن محمد بن مسعود بن ابراهيم الحلبي شهاب الدين المقرئ النحوي نزيل القاهرة المعروف بالسمن، قال في «الدرر الكامنة»: تعانى النحو فمهر فيه، و لازم أبا حيان الى ان فاق أقرانه، و أخذ القراءات عن التقي الصائغ، و مهر فيها، و سمع الحديث من يونس الدبوسى، و ولى تدريس القراءات بجامع ابن طولون، و الاعادة بالشافعي، و نظر الاوقاف و ناب في الحكم، و له «تفسير القرآن» و «الاعراب» ألفه في حياة شيخه أبي حيان، و ناقشه فيه كثيرا و «شرح التسهيل» و «شرح الشاطبية» و غير ذلك.

و قال الاسنوي في «طبقات الشافعية»: كان فقيها بارعا في النحو و القرآن [۱] الحسيني: محمد بن علي بن الحسن بن حمزة أبو عبد الله الدمشقي المولود سنة (۷۱۵) و المتوفى (۷۶۵).

[۲] طبقات الشافعية للأسنوي ص ۴۷۴- و الاسنوي هو سليمان بن جعفر محبي الدين أبو الربيع المصري المولود في حدود سنة (۷۰۰) و المتوفى سنة (۷۵۶).

[۳] طبقات الشافعية لابن قاضي شهبه ج ۳/۱۸- ۱۹ ط بيروت.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۵۷

و تكلم في الاصول أديبا، مات في جمادى الآخرة سنة ست و خمسين و سبعمائة [۱].

و نیز سيوطی در «حسن المحاضرة» كفته:

[السمن صاحب «الاعراب» المشهور شهاب الدين أحمد بن يوسف بن عبد الدائم الحلبي نزيل القاهرة.

قال الحافظ ابن حجر: تعانى النحو فمهر فيه، و لازم أبا حيان الى أن فاق أقرانه، و أخذ القراءات عن التقي الصائغ و مهر فيها، و ولى تدريس القراءات بجامع ابن طولون و الاعادة بالشافعي، و ناب في الحكم، و له «تفسير القرآن» و «الاعراب» و «شرح التسهيل» و «شرح الشاطبية»، مات في جمادى الاولى سنة ست و خمسين و سبعمائة [۲].

و تاج الدين دهان در «كفاية المتطلع» كفته:

[كتاب «التفسير» للامام شهاب الدين ابى العباس أحمد بن يوسف بن محمد و قيل: عبد الدائم الحلبي المصري الشهير بالسمن رحمه الله، و هو مطول قد بقى منه أوراق قلائل.

قال الحسيني: في عشرين سفرا.

اخبر [۳] به، عن الامام نجم الدين [۴] محمد بن البدر محمد الغزى، عن أبيه [۱] بغية الوعاة: ۱۷۵.

[۲] حسن المحاضرة ج ۱/۵۳۶.

[۳] اخبر به: أى الحسن العجيمى بن على بن يحيى بن عمر اليمنى المكى الحنفى المتوفى سنة (۱۱۱۳).

[۴] نجم الدین الغزی: محمد بن محمد بن محمد بن أحمد الدمشقی الشافعی المتوفی سنه (۱۰۶۱).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۵۸

العلامة بدر الدین محمد بن الرضی الغزی [۱]، عن العلامة شیخ الاسلام زکریا ابن محمد الانصاری [۲]، و الحافظ جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی عن الحافظ شهاب الدین أحمد بن حجر العسقلانی، عن الحافظ عبد الرحیم بن الحسین العراقي [۳]، عن مؤلفه الامام أبی العباس أحمد بن یوسف المعروف بالسمین

## ۲۷- «محمد بن أبی بکر الرازی»

اما تصریح محمد بن أبی بکر الرازی، بمجیء مولی بمعنی أولى، و تفسیر او مولی را بأولی، پس در کتاب «غریب القرآن»، که نسخه عتیقه آن بعنایت رب منان، بدست این کثیر العصیان افتاده، و یک نسخه آن نزد بعض احباب افاضل موجود، و در خطبه آن مسطور است:

[الحمد لله بجميع محامده على جميع نعمه، و صلاته على نبيه المبعوث بجوامع أحكامه و لواضع حكمه، و على آله و صحبه المهتدين باخلاقه و شيمه.

قال الامام الاجل الافضل العلامة ملك المفسرين، شيخ العرب و العجم محمد بن أبی بکر الرازی رحمه الله و عفا عنه: سألتني بعض اخواني من [۱] بدر الدین محمد بن رضی الدین محمد بن محمد بن أحمد الغزی الشافعی المتوفی سنه (۹۸۴).

[۲] زکریا الانصاری: بن محمد بن أحمد القاهری الازهری الشافعی المتوفی سنه (۹۲۶).

[۳] الحافظ العراقي: عبد الرحیم بن الحسین بن عبد الرحمن الكردي المصري الشافعی المتوفی (۸۰۶).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۵۹

طلبة العلم و حملة القرآن العظيم أن اجمع لهم تفسير «غرائب القرآن» جمعا يشتمل على حسن الترتيب و سهولته، و على استيعاب كل الالفاظ العربية التي في الكتاب العزيز، و يعرى عن تكرار تفسير الالفاظ و اعادتها، فاجبتهم الى ذلك، و جمعت هذا المختصر، متميزا عن كل ما صنف في هذا الفن بهذه الفوائد الثلاث و جميع ما أودعته فيه انما نقلته عن الاثمة المجمع على درايتهم و صحة روايتهم، كالزجاج، و الفراء، و الازهری [۱]، و الزمخشري، و العزیزی [۲]، و الهروي [۳]، و من شابههم، و ضمنت في بعض المواضع الى تفسير اللغة شيئا من فوائد الاعراب و المعاني، لئلا يكون حافظه جامدا على مجرد الالفاظ.

و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در «كشف الظنون» در ذكر مصنفين «غريب القرآن» گفته:

[و أبو عمرو الزاهد الامام زين الدین محمد بن أبی بکر بن عبد القادر الرازی صاحب «مختار الصحاح» أوله الحمد لله بجميع محامده- الخ- ذكر فيه أن طلبة العلم و حملة القرآن سألوه أن يجمع لهم تفسير «غريب القرآن»، فأجاب و رتب ترتيب الجوهری ضم فيه شيئا من الاعراب و المعاني، و فرغ من تعليقه في سنه ثمان و ستين و ستمائة [۴].

می فرماید: [و المولى الذى هو أولى بالشيء، و منه قوله تعالى: [۱] الازهری: محمد بن محمد بن محمد بن الازهر بن طلحة بن نوح اللغوى الاديب الهروي الشافعی المتوفى (۳۷۰).

[۲] العزیزی: محمد بن عزيز أبو بكر السجستاني المتوفى سنه (۳۳۰).

[۳] الهروي: أحمد بن محمد بن عبد الرحمن الباشاني أبو عبيد صاحب «الغريبين» توفى سنه (۴۰۱).

[۴] كشف الظنون ج ۲/۱۲۰۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۶۰

«مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمُ»

[۱]، اُی هِی اُولی بکم، و المولی فی اللغه علی ثمانیه أوجه:

المعتق، و ابن العم، و الناصر، و الجار، و الحلیف، و یقال: العقید، و الصهر، و الاولی بالشیء].

و محمد بن ابی بکر بن عبد القادر «مختصر صحاح» هم تصنیف کرده، که مشهور و متداول است، چنانچه ذکر اجمالی آن، از عبارت «کشف الظنون» ظاهر است، و بتفصیل آن را در «کشف الظنون» در جای دیگر ذکر کرده، چنانچه در ذکر «صحاح جوهری» گفته:

[و اختصره الشیخ الامام محمد بن ابی بکر بن عبد القادر الرازی المتوفی بعد سنه، و سماه «مختار الصحاح» و اقتصر فيه علی ما لا بد منه فی الاستعمال و ضم إلیه کثیرا من «تهذیب» الازهری و غیره، و صدر فوائده بقلت، و کل ما اهمله الجوهری من الاوزان ذکره بالنص علی حرکاته، أو برده الی واحد من الاوزان العشرین الی ذکرها فی کتابه، و هو مشهور متداول بین الناس، أوله الحمد لله بجميع المحامد علی جميع النعم- الخ- و فی آخره وافق فراغه عشیه یوم الخمیس غره شهر رمضان سنه ستین و ستمائه] [۲]

## ۲۸- «جلال الدین أحمد الخجندی»

اما تصریح جلال الدین أحمد الخجندی، بمجیء مولى بمعنى اُولی، پس شهاب الدین أحمد در «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] کشف الظنون ج ۲/۱۰۷۳.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۶۱

گفته:

[قال الشیخ الامام جلال الدین أحمد الخجندی قدس سره: المولى يطلق علی معان منها: الناصر، و منها: الجار بمعنى المجیر لا المجار، و منها: السید المطاع، و منها: الاولی «هِيَ مَوْلَاكُمْ» اُی اُولی بکم .

و جلالت و عظمت و امامت خجندی، اگر چه از همین عبارت ظاهر است، لیکن در ما بعد انشاء الله تعالی، دیگر فضائل زاهره، و مناقب باهره او هم بگوش تو خواهد خورد، فکن من المتربصین

## ۲۹- «حافظ الدین عبد الله بن أحمد النسفی»

اما تفسیر حافظ الدین عبد الله بن أحمد النسفی، مولى را بأولی، پس در تفسیر «مدارک التنزیل و حقائق التأویل» که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در «کشف الظنون» در ذکر آن گفته:

[ «مدارک التنزیل و حقائق التأویل» للامام حافظ الدین عبد الله بن أحمد النسفی المتوفی سنه احدى و سبعمائه، و قیل: عشرة و سبعمائه، أوله الحمد لله المتفرد بذاته عن اشارة الاوهام- الخ- و هو کتاب «وسط فی التأویلات» جامع لوجوه الاعراب و القراءات، متضمن لدقائق علم البدیع و الاشارات، موشح بأقاویل اهل السنه و الجماعة، خال عن أباطیل اهل البدع و الضلالة، لیس بالطویل

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۶۲

الممل، و لا بالقصیر المخل [۱] می فرماید: [هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۲]، هِی اُولی بکم حقیقه مولاکم محراکم، اُی مکانکم الذی یقال فیهِ اُولی بکم [۳].

و نسفی از اکابر و اجله مشایخ عالی مآثر، و افاحم اساطین و الا مفاخر است، مدح و ثنای تفسیر او که بر زبان چلبی شنیدی، بعضی

از مناقب جمیلہ او ہم استماع باید نمود.

شیخ محیی الدین عبد القادر بن محمد الحنفی در «جواهر مضمیہ فی طبقات الحنفیہ» گفتہ:

[عبد اللہ بن أحمد بن محمود حافظ الدین أبو البرکات النسفی، أحد الزهاد المتأخرین، صاحب التصانیف المفیدة فی الفقه و الاصول، و له «المستصفی» فی شرح المنظومه، و له شرح النافع سماه «بالمنافع»، و له «الكافی» فی شرح الوافی، و «الوافی» تصنیفه ایضا، و له «کنز الدقائق»، و له «المنار» فی اصول الفقه، و له «العمدة» فی اصول الدین، تفقه علی شمس الائمة الكردری [۴]، روى «الزیادات» [۵] عن أحمد بن محمد العتابی [۶]، سمع منه الصغناقی [۷] [۸].

و محمود بن سلیمان الکفوی در «کتاب اعلام» گفتہ: [۱] کشف الظنون ج ۲/۱۶۴۰.

[۲] سورة الحديد: ۱۵.

[۳] مدارک التنزیل ج ۴/۲۲۶.

[۴] محمد بن عبد الستار بن محمد شمس الائمة الكردری المتوفی ببخارى سنه (۶۴۲).

[۵] الزیادات کتاب فی فروع الحنفیة لمحمد بن الحسن الشیبانی المتوفی سنه (۱۸۹).

[۶] العتابی: أحمد بن محمد بن عمر أبو القاسم المتوفی سنه (۵۸۶).

[۷] الصغناقی: الحسين بن علی بن الحجاج بن علی الفقیه الحنفی المتوفی بحلب سنه (۷۱۱).

[۸] الجواهر المضمیة فی طبقات الحنفیة ج ۱/۲۷۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۶۳

[علم الهدی علامه الوری، مفتی الدهر، قدوة ماوراء النهر، أبو البرکات، حافظ الملة و الدین، ناصر الاسلام و المسلمین، ناصح الملوك و السلاطین، عبد اللہ ابن أحمد بن محمود النسفی نسبة الى مدينة نسف من بلاد السفد، فی بلاد ماوراء النهر، قریب من سمرقند.

و قيل: خيار الارض اربع: سغد سمرقند، و غوطه الشام، و جزيرة عبادان، و شذ عنی الرابع، و قيل: نسف (بکسر السین) و فی النسبة بفتح كما يقال فی نسبة صدف: صدفی (بالفتح)، کان اماما كاملا، عديم النظير فی زمانه، و رأسا فقید المثل فی الاصول و الفروع فی أوانه، بارعا فی الحديث و معانيه، ماهرا فی فنون الادب و مبانيه، و له مقامات سنية فی العلوم النقليه، و مقالات بهیه فی الفنون العقلیه، و له التوسع فی الکلام، و الفصاحة فی الجدل و الخصام، کثیر العلم، مرتفع المكان بدائعہ تجل عن البیان، لسان العصر، فیاض البنان، فريد ماله فی الفضل مبار، له فی العلوم آثار ما ليس لغيره من اهل عصره، اخذ العلوم من افواه الرجال حتى صار مضرب الامثال ...

الى ان قال: و له تصانیف معتبرة مشهورة مفیده فی الفروع و الاصول منها:

«الوافی» و هو متن فی الفروع، و «الكافی» شرح «الوافی»، و «کنز الدقائق» و هو متن فی الفقه، و «المستصفی» فی شرح «المنظومه»، و «المستقصی» فی شرح «المنار» فی اصول الفقه، و «العمدة» فی اصول الدین، و «الكشف» فی شرح «المنار»، و «الاعتماد» فی شرح «العمدة» [۹]

### ۳۰- «عمر بن عبد الرحمن الفارسی القزوينی»

اما تفسير عمر بن عبد الرحمن الفارسی القزوينی، مولى را بأولى،

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۶۴

پس در «کشف کشاف» گفتہ:

[قوله:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها و امامها

یصف بقره وحشیه، نفرت من توجس رکز الصائد فرعه، لا تدری أقدامها الصائد أم خلفها، يقول: فغدت البقره كلا جانبیها الخلف و الامام تحسب انه أولى و أخرى بأن يكون فيه الخوف، و «الفرج» اما بمعنی موضع المخافه، أى كلا الموضوعین الذین یخاف منهما فی الجملة، او بمعنی ما بین قوائم الدابۀ، فما بین الیدین فرج، و ما بین الرجلین فرج، و هو بمعنی السعۀ و الانفراج، و فسرہ بالقدام و الخلف توسعا، أو بمعنی الجانب و الطريق، فعل بمعنی مفعول، لانه مفروج مكشوف، و الضمیر فی انه راجع الى كلا باعتبار اللفظ، و خلفها و امامها اما بدل من كلا، و اما خبر مبتدأ محذوف، أى هما خلفها و امامها، و فيه وجوه آخر لا تخلو عن ضعف معنی أو لفظاً]. و عمر قزوینی از اجله اعلام و اکابر فخام است.

مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در «كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون» بعد ذكر بعض حواشی «كشاف» گفته:

[و ممن كتب أيضاً، غير ما ذكره السيوطي، الامام العلامة عمر بن عبد الرحمن الفارسي القزويني حاشية في مجلد سماها «الكشف»، و توفي سنة خمس و أربعين و سبعمائه، أولها الحمد لله الذي أنار الأعيان بنور الوجود- الخ- ذكر انه اشار الى تأليفها من أمره مطاع، فشرع و كتب فيها ما تلقفه من الأئمة الماضين، أو استنبطه بميامن انوارهم و ليس فيه التسمية، و انما قال: أشار الى أن احرر في «الكشف» عن مشكلات «الكشاف» [۱]. [۱] كشف الظنون ج ۲/۱۴۸۰

### ۳۱- «ابن الصباغ»

اما ذكر شيخ نور الدين على المعروف بابن الصباغ المالكي، مجيء مولى بمعنی أولى، پس در «فصول مهمه فی معرفۀ الائمه» گفته: قال العلماء: لفظه المولى مستعملة بازاء معان متعددة، و قد ورد القرآن العظيم بها، فتارة تكون بمعنی أولى، قال الله تعالى في حق المنافقين: مَاوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ [۱] معناه أولى بكم - الخ.

و ابن الصباغ از اكابر علمای مالكيه، و اجله فقهای ذوی المراتب السنيه و المناصب العلیه است، و اعتماد و اشتها او از افادات اعلام كبار، در ما بعد انشاء الله المستعان خواهی دریافت

### ۳۱- «جلال الدين محمد بن أحمد المحلي الشافعي»

اما تفسير جلال الدين محمد بن أحمد المحلي الشافعي، مولى را بأولى، پس در تفسير مختصر خود که اول آن را سیوطی نوشته، و مجموع مشهور است به «تفسير جلالين» گفته: [مَاوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ [۲] أولى [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] سورة الحديد: ۱۵.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۶۶

بكم [۱]- انتهى.

و «تفسير جلالين» از مشاهیر تفاسیر است، و در اجازات اكابر علماء داخل.

تاج الدين دهان در «كفاية المتطلع» که در ذكر مرويات شيخ حسن عجمی نوشته، گفته:

[التفسير المعروف «بالجلالين» للعلامتين الامام المحقق جلال الدين أبي عبد الله محمد بن أحمد بن محمد المحلي الاخباري، و الحافظ العمدة جلال الدين أبي الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي: و «الدر المنثور في التفسير بالمأثور» للحافظ السيوطي، و

قد شرح الجلال المحلى من سورة مريم الى آخر الكتاب العزيز، ثم شرع في التفسير النصف الاول، فمات بعد التفسير الفاتحة، فأتمه الحافظ السيوطي من أول سورة البقرة الى آخر سورة الكهف.

أخبر [۲] بها عن الشيخ محمد بن علاء الدين البابلي [۳] سماعاً، بقراءة شيخه أبي مهدي عيسى بن محمد الثعالبي الجعفرى المغربى [۴] من أول سورة البقرة الى «المفلحون» من تفسير الجلال السيوطي، و تفسير الفاتحة من تفسير الجلال المحلى و إجازة لسائره. و «بالدر المنثور» عن أبي النجا سالم بن محمد السنهورى [۵]، عن الشمس [۱] تفسير الجلالين: ۷۱۶.

[۲] فاعل اخبر كما سبق هو الشيخ الحسن العجيمى المتوفى (۱۱۱۳).

[۳] البابلي: أبو عبد الله محمد بن علاء الدين الشافعى القاهرى المتوفى سنة (۱۰۷۷).

[۴] عيسى المغربى: بن محمد بن محمد بن أحمد الهاشمى الجعفرى الثعالبي المتوفى بمكة سنة (۱۰۸۰).

[۵] السنهورى: سالم بن محمد عز الدين بن محمد ناصر الدين أبو النجا المصرى المالكي المتوفى سنة (۱۰۱۵).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۶۷

محمد بن عبد الرحمن العلقمى [۱]، عن الحافظ السيوطي، عن شيخه الجلال أبي عبد الله محمد بن أحمد المحلى في تفسيره، و عن الحافظ السيوطي في تكملته، و في «الدر المنثور».

ح و أخبر بهما عن الامام صفى الدين أحمد بن محمد القشاشى [۲] المدنى، و مفتى الشافعية بمكة المشرفة الشيخ المعمر عبد العزيز بن محمد الزمزمى [۳]، برواية الاول عن الشيخ عبد الرحمن بن الشيخ عبد القادر بن فهد، عن عمه الرحلة السند الشيخ محمد جار الله [۴] بن الحافظ عبد العزيز بن فهد.

و رواية الثانى عن جده لأمه العلامة شهاب الدين أحمد بن محمد بن حجر الهيتمى [۵] المكى.

قال هو و جار الله بن فهد: أنا قاضى القضاء برهان الدين إبراهيم بن محمد ابن أبى شريف [۶]، عن العلامتين الامام جلال الدين المحلى، و الحافظ جلال الدين السيوطي بها لهما. [۱] العلقمى: محمد بن عبد الرحمن بن على شمس الدين القاهرى الشافعى المتوفى سنة (۹۶۳).

[۲] القشاشى: أحمد بن محمد بن يونس الدجاني الحسينى الانصارى المدنى اليمنى المالكي المتوفى (۱۰۷۱).

[۳] الزمزمى: عبد العزيز بن محمد بن عبد العزيز البيضاوى الشيرازى المكى المتوفى سنة (۱۰۷۲).

[۴] جار الله: بن عبد العزيز بن عمر المكى، ابن فهد الحافظ المورخ المتوفى سنة (۹۵۴).

[۵] ابن حجر الهيتمى: شهاب الدين أحمد بن محمد المصرى المتوفى سنة (۹۷۴).

[۶] ابن أبى شريف: إبراهيم بن محمد بن أبى بكر بن على بن أيوب الشافعى المصرى المتوفى (۹۳۲).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۶۸

و محامد جميله، و مناقب أصيله، و مفاخر جليله جلال الدين محلى، حاجت تجليه و تحليه ندارد.

شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوى در كتاب «ضوء لا مع لاهل القرن التاسع» كه بحمد الله و حسن توفيقه نسخه آن، كه مزین است بخط سخاوى و تصحيح و اجازة او، و بعض احباب كرام أسعده الله بنجح كل مرام، براى اين مستهام، از ديار عرب آوردند، مى فرمايد:

[محمد بن أحمد بن محمد بن ابراهيم بن أحمد بن هاشم الجلال أبو عبد الله ابن الشهاب أبي العباس بن الكمال الانصارى، المحلى الاصل، نسبة للمحلة الكبرى من الغريبة، القاهرى الشافعى، الماضى أبوه، وجده، و يعرف بالجلال المحلى.

ولد، كما رأيت به خطه، فى مستهل شوال سنة احدى و تسعين و سبعمائة بالقاهرة، و نشأ بها، فقرأ القرآن و كتبها، و اشتغل فى فنون، فأخذ الفقه و اصوله و العربية عن الشمس البرماوى [۱]، و كان مقيماً بالبيريسية، فكثر انتفاعه به لذلك، و الفقه أيضاً عن البيجورى

[۲]، و الجلال البلقینی [۳]، و الولی العراقی [۴]، و الاصول أيضا عن [۱] شمس الدین البرماوی: محمد بن عبد الدائم بن موسی العسقلانی القاهری الشافعی المتوفی (۸۳۱).

[۲] البیجوری: ابراهیم بن أحمد بن عیسی بن سلیمان بن سلیم المصری المتوفی سنه (۸۲۵).

[۳] الجلال البلقینی: عبد الرحمن بن عمر بن رسلان القاهری الشافعی المتوفی سنه (۸۲۴).

[۴] الولی العراقی: احمد بن عبد الرحیم بن الحسین الكردي المصری ولی الدین ابن العراقی المتوفی (۸۲۶).

عِيقَات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۶۹

العز ابن جماعه [۱]، و النحو أيضا عن الشهاب العجیمی [۲] سبط ابن هشام [۳]، و الشمس الشطنوفی [۴]، و الفرائض و الحساب عن ناصر الدین بن أنس المصری الحنفی، و المنطق و الجدل و المعانی و البیان و العروض، و كذا اصول الفقه، عن البدر الاقصرانی [۵]، و لازم البساطی [۶] فى التفسیر و اصول الدین و غیرهما و انتفع به كثيرا، و العلاء البخاری [۷]، فیما كان یقرأ علیه، و كان العلاء یزید فى تعظیمه، لكونه مع علمه لا یتسبب بحیث یجلسه فوق الكمال ابن البارزى [۸]، سیما و قد بلغه انه فرق ما ارسل به إلیه، و هو ثلاثون شاشا [۹] مما ارسل به صاحب [۱] ابن جماعه: عز الدین محمد بن أبی بكر بن عبد العزیز المصری الشافعی المتوفی سنه (۸۱۹).

[۲] احمد بن عبید الله العجیمی شهاب الدین الحنبلی النحوی المتوفی سنه (۸۰۹).

[۳] ابن هشام: عبد الله بن یوسف بن أحمد بن عبد الله بن هشام الانصارى الحنبلی النحوی صاحب «المغنی» توفی سنه (۷۶۱).

[۴] الشطنوفی: علی بن یوسف بن حریر بن معضاد اللخمی المقرئ المتوفی بالقاهرة سنه (۷۱۳).

[۵] بدر الدین الاقصرانی: محمود بن محمد المتوفی سنه (۸۲۶).

[۶] البساطی: محمد بن أحمد بن عثمان بن نعیم الطائی المالکی قاضی القضاء المتوفی (۸۴۲).

[۷] البخاری: علاء الدین علی بن محمد صاحب «نزهة النظر فى الفرق بین الانشاء و الخبر» كتبها سنه (۸۲۳).

[۸] الكمال ابن البارزى: محمد بن محمد بن عثمان بن محمد بن عبد الرحیم أبو المعالی المتوفی سنه (۸۵۶).

[۹] شاش: العمامه، كما فى هامش العِيقَات.

عِيقَات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۷۰

الهند الى الشيخ، و حضر دروس النظام الصیرامی [۱] و الشمس ابن الدیری [۲]، و غیرهما من الحنفیه، و المجد البرماوی [۳]، و الشمس العراقی [۴]، و غیرهما من الشافعیه، و الشهاب احمد المغراوی [۵] المالکی، بل بلغنی انه حضر مجلس الكمال الدمیری [۶]، و الشهاب ابن العماد [۷]، و البدر الطنبذی [۸]، و غیرهم، و أخذ علوم الحديث عن الولی العراقی، و شیخنا [۹]، و به انتفع، فأنه قرأ علیه جمیع شرح «القیة» العراقی بعد أن كتبه بخطه فى سنه تسع عشرة، و اذن له فى اقراءه و كان أحد طلبه المؤیدیه عنده، بل كان كلما یشكل علیه فى الحديث، و غیره، [۱] الصیرامی نظام الدین: یحیی بن یوسف بن محمد بن عیسی كان من أدباء القرن التاسع.

[۲] ابن الدیری: شمس الدین محمد بن عبد الله بن سعد المقدسی الحنفی المتوفی سنه (۸۲۷).

[۳] البرماوی: مجد الدین اسماعیل بن أبی الحسن بن علی بن عبد الله الشافعی المصری المتوفی (۸۳۴).

[۴] العراقی (بفتح الغین المعجمه و تشدید الراء) محمد بن أحمد بن خلیل الشافعی المتوفی (۸۱۶).

[۵] المغراوی: الشهاب أحمد بن محمد بن موسی بن محمد الابشهی القاهری.

[۶] الدمیری: کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی المصری الشافعی المتوفی (۸۰۸).

[۷] الشهاب بن عماد: أحمد بن عماد بن محمد الاقفهسی المصری الشافعی المتوفی (۸۰۸).

[۸] البدر الطنبذی: أحمد بن عمر بن محمد بدر الدین الشافعی القاهری المتوفی (۸۰۹).

[۹] لعل المراد به هو ابن حجر العسقلانی أحمد بن علی بن محمد المصری الشافعی المتوفی سنه (۸۵۲).



عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۷۱

يراجعه فيه، مما اثبت ما اجتمع لى منه فى موضع آخر، و سمع عليه، و على الجمال عبد الله بن فضل الله، و الشرف بن الكويك [۱]، و الفوى [۲]، و ابن الجزرى [۳] فى آخرين، و لكنه لم يكثر.

و قيل: انه روى عن البلقينى [۴]، و ابن الملقن [۵]، و الابناسى [۶]، و العراقى، فالله اعلم.

و مهر و تقدم على غالب أقرانه، و تفنن فى العلوم العقلية و النقلية، و كان أولا- يتولى بيع البز فى بعض الحوانيت، ثم أقام شخصا عوضه فيه مع مشارفته له احيانا، و تصدى هو للتصنيف و التدريس و الاقراء، فشرح كلا من «جمع الجوامع» و «الورقات» و «المنهاج الفرعى» و «البردة»، و اتقنها ما شاء مع الاختصار و الاعتناء بالذب عنها، و كذا عمل منسكا، و تفسيراً لم يكمل، و غيرهما مما لم ينتشر، و المتداول بالايدي مما انتفع به ما اثبتته، و رغب الأئمة فى تحصيل تصانيفه و قراءتها و اقراءها حتى ان الشمس البامى [۷] كان يقرأ على [۱] الشرف ابن الكويك: محمد بن محمد بن عبد اللطيف بن أحمد بن محمود القاهرى الشافعى المتوفى (۸۲۱).

[۲] الفوى: عبد اللطيف بن أحمد المصرى الحلبي سراج الدين المقتول فى خان غباغب سنه (۸۰۱).

[۳] ابن الجزرى: محمد بن محمد بن محمد بن على بن يوسف أبو الخير المقرئ المتوفى (۸۳۳).

[۴] البلقينى: عمر بن رسلان بن نصير القاهرى الشافعى المتوفى سنه (۸۰۵).

[۵] ابن الملقن: عمر بن على بن احمد بن محمد بن عبد الله ابو حفص المصرى الشافعى المتوفى (۸۰۴).

[۶] الابناسى: ابراهيم بن موسى بن ايوب برهان الدين ابو اسحاق القاهرى الشافعى المتوفى (۸۰۲).

[۷] الشمس البامى: محمد بن أحمد بن محمد القاهرى الشافعى المتوفى سنه (۸۸۵).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۷۲

الونائى [۱] فى أولها، بل حمله معه الى الشام، فكان أول من أدخله إليها و نوه به و أمر الطالبة بكتابتها، فكتبوه و قرءوه.

و كذا بلغنى عن القاياتى [۲] انه أقرأ فيه، و اما أنا فحضرت دروسا منه عند شيخنا ابن خضر [۳] بقراءة غيرى، و كان يكثر وصفه بالمتانة و التحقيق، و قرأ عليه من لا- يحصى كثرة، و ارتحل الفضلاء للاخذ عنه، و تخرج به جماعة درسوا فى حياته، و لكنه صار بآخره يستروح فى اقراءه لغلبة الملل و السأمه عليه و كثرة المخبطين، و لا- يصغى الا لمن علم تحريره و تحرزه، خصوصا و هو حاد المزاج لا- سيما فى الحر، و إذا ظهر له الصواب على لسان من كان، رجع إليه مع شدة التحرز، و حدث باليسير. سمع منه الفضلاء، اخذت عنه، و قرض لى غير تصنيف و بالغ فى التنويه بى حسب ما اثبتته فى موضع آخر، و قد ولى تدريس الفقه «بالبروقية» عوض الشهاب الكورانى حين لقيه فى سنه اربع و اربعين، حتى كان ذلك سببا لتعقبه عليه فى شرحه «جمع الجوامع» بما ينازع فى اكثره، و ربما تعرض بعض الآخذين عن الشيخ لانتقاده و اظهار فساد، و «بالمؤيدية» بعد موت شيخنا، بل عرض عليه القضاء، فأبى و شافه الظاهر بالعجز عنه، بل كان يقول لاصحابه: انه لا طاقة لى على النار.

و كان اماما علامة محققا نظارا، مفرط الذكاء، صحيح الذهن، بحيث كان يقول بعض المعتبرين: ان ذهنه يثقب الالماس، و كان يقول عن نفسه: أن فهمى [۱] الونائى (بالتون نسبة الى قرية بصعيد مصر) هو محمد بن اسماعيل بن محمد القاهرى الشافعى المتوفى (۸۴۹).

[۲] القاياتى: محمد بن على بن محمد القاهرى الشافعى شمس الدين المتوفى سنه (۸۵۰).

[۳] ابن خضر: ابراهيم بن خضر بن احمد بن عثمان القاهرى الشافعى المتوفى سنه (۸۵۲).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۷۳

لا يقبل الخطاء، حاد القريحة، قوى المباحثة.

حتى حكى لى امام الكاملية [۱] انه رأى الونائى معه فى البحث كالطفل مع المعلم، معظما بين الخاصة و العامة مهابا وقورا عليه سيما الخير، اشتهر ذكره، و بعد صيته، و قصد بالفتاوى من الاماكن النائية، و هرع إليه غير واحد من الأعيان بقصد الزيارة و التبرك، بل



رغب الجمالی ناظر الخاص فی معاونته له علی بر الفقراء و المستحقين، فما خالف مع مخالفته بعده لغيره فيه، و أسندت إليه عدة وصايا، فحمد فيها، و عمر من ثلث بعضها ميثاة بجوار جامع الفكاهين، انتفع بها دهرًا و الامر وراء هذا و لم أكن أقصر به عن درجة الولاية، و ترجمته تحتل كراريس مع اني قد اطلتها في معجمي، و قد حج مرارًا، و مات بعد أن تعلل بالاسهال من نصف رمضان في صبيحة يوم السبت مستهل سنة اربع و ستين، و صلى عليه بمصلى باب النصر في مشهد حافل جدا، ثم دفن عند آبائه بترتبه التي انشأها تجاه جوشن، و تأسف الناس عليه كثيرا، و أثنوا عليه جميلات و لم يخلف بعده في مجموعته مثله، و رثاه بعض الطلبة، بل مدحه في حياته جماعة من الأعيان، و مما كتبه هو على شرحه لجمع الجوامع، مضمنا لشعر شيخنا:

يا سيدا طالعه أن فاق بحسنه فعد

ثم اتند في فهمه و خذ جواهر وجد

و قد نال منه، و من العلاء القلقشندی، و غيرهما، من الأئمة المتفق على جلالتهم البقاعي [۲] مع تلمذه لكثير منهم بما لا يقبل من مثله، نسأل الله السلامة، و كلمة الحق [۱] امام الكاملية: محمد بن محمد بن عبد الرحمن القاهري الشافعي المتوفى سنة (۸۶۴).

[۲] البقاعي: ابراهيم بن عمر بن حسن الرباط (بضم الراء و تخفيف الباء) المتوفى بدمشق (۸۸۵).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۷۴

فی السخط و الرضى [۱].

و شيخ سليمان [۲] جمل در حاشیه «تفسير جلالين» مسمى «بافتوحات الالهية بتوضيح تفسير الجلالين للدقائق الخفية» گفته:

[و فی الکرخى ما نصه و اعلم ان المدرسين و ان تباينت مراتبهم فی العلم و تفاوتت منازلهم فی الفهم اصناف ثلاثة لا رابع لها:

الاول: من إذا درس آية اقتصر على ما فيها من المنقول و اقوال المفسرين و اسباب النزول و المناسبة و وجوه الاعراب و معانى الحروف و نحو ذلك، و هذا لا حظ له عند المحققين، و لا نصيب له بين فرسان الفهم.

و الثانى: من يأخذ فى وجوه الاستنباط منها و يستعمل فكره بمقدار ما آتاه الله تعالى من الفهم، و لا يشتغل باقوال السابقين و تصرفات الماضين علما منه ان ذلك أمر موجود فى بطون الاوراق لا معنى لاعادته.

و الثالث: من يرى الجمع بين الامرين و التحلى بالوصفين و لا يخفى انه أرفع الاصناف و من هذه الصنف الجلال المحلى، و الجلال

السيوطى كصاحب «الكشاف» و الكواشى [۳]، و القاضى [۴]، و الفخر الرازى [۵] رضى الله تعالى [۱] الضوء اللامع ج ۷/۳۹ - ۴۱.

[۲] سليمان الجمل: بن عمر بن منصور العجلى المصرى الشافعى المتوفى سنة (۱۲۰۴).

[۳] الكواشى: احمد بن يوسف بن الحسن الشيبانى الموصلى الشافعى المتوفى سنة (۶۸۰).

[۴] القاضى: عبد الله بن عمر بن محمد بن على البيضاوى الشافعى المتوفى سنة (۶۸۵).

[۵] فخر الدين الرازى: محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين الشافعى المتوفى سنة (۶۰۶).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۷۵

عنهم - الخ

### ۳۳ - «حسين بن على الواعظ الكاشفى»

اما تفسير حسين بن على الواعظ الكاشفى، مولى را بأولى، پس در تفسير «مواهب عليه» كه مشهور است «بتفسير حسيني» گفته: [مَأْوَاكُمُ النَّارُ]

[۱] جای شما و ایشان دوزخ بود، «هِيَ مَوْلَاكُمْ»

آتش دوزخ سزاوارتر است بشما.]

و تفسیر حسینی از تفاسیر مشهوره معتمده، و اسفار معروفه معتبره است، و شیخ أحمد بن أبی سعید بن عبد الله بن عبد الرزاق الحنفی الصالحی که معروف است بملا-جیون [۲]، و فضائل جلیله، و مناقب جمیله او از «سبحه المرجان» غلام علی آزاد بلگرامی ظاهر است، در تفسیر آیات احکام که مشهور است به «تفسیر احمدی» گفته:

[و قد كنت قدیما أسمع من أفواه الرجال الكرام ان الامام الغزالی [۳] الذی هو من أجله علماء الاسلام قد جمع آیات الاحکام بحسب الطاقة و الامکان، حتی بلغت خمسمائة بلا زیادة و لا نقصان، و كنت علی ذلك برهه من الزمان و مدة من الاکوان، حتی وقفت علی کتب الاصول للعلماء الفحول ذکروا فیها تلك القصة [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] ملاجیون: أحمد بن أبی سعید بن عبد الله بن عبد الرزاق الحنفی المکی الصالی المتوفی سنه (۱۱۳۰).

[۳] الغزلی: حجة اسلام محمد بن محمد بن محمد بن أحمد الطوسی الشافعی المتوفی سنه (۵۰۵).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۷۶

البدیعه، و اوردوا هناك هاتا الحکایة العجیبة، فلما زدت ایمانا و کملت ایقانا، طفقت اتفحص تلك الایات اتجسسها فی القعدة و القیامات، فلم اجد علیها ظفرا، و لم أقف منها علی اثر، فأمرت بلسان الالهام، لا کوهم من الاوهام، ان استنبطها بعون الله تعالی و توفیقه، و استخرجها بهدایة طریقه، فأخذت اجمع الایات التي استنبطت عنها الاحکام الفقهیة و القواعد الاصولیة و المسائل الکلامیة بالترتیب القرآنیة، ثم فسرتها بأحسن وجه من التفسیر، و شرحتها بأكمل جهة من التحریر، آخذا من الكتب المتداولة لفحول العلماء و الزبر المتعاورة [۱] بین الائمة و الصلحاء، و ما ذلك من فن و شعب، بل من فنون مختلفة و شعب كثيرة، فمن کتب التفاسیر «انوار التنزیل و مدارک التأویل»، و کذا الکتاب الجلیل الشأن، باهر البرهان، الموسوم «بالاتقان فی علوم القرآن»، و تفسیر شیخ رئیس الولی المعروف بظہیر الشریعة الغوری، و تفسیر الشیخ الکبیر العلی الحسین الواعظ الکاشفی، و تفسیر الشیخ الاجل الزاهد الفهامة، و کذا الثقة المعروف بجار الله العلامة]- الخ.

از این عبارت ظاهر است که ملاجیون اولاً ذکر کرده که آیات مذکوره این تفسیر را تفسیر کرده بأحسن وجه از تفسیر، و شرح نموده بأكمل جهت از تحریر، و اخذ نموده آن را از کتب متداوله برای فحول علما، و زبر متعاورة در میان ائمه و صلحا، و از جمله آن، تفسیر حسین واعظ کاشفی را شمرده، و خود او را بشیخ کبیر علی وصف نموده.

و مولوی تراب علی در آخر کتاب «التدقیقات الراسخات فی شرح التحقیقات الشامخات الملقب بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح» گفته:

مخفی مباد که روایات این شرح از صحف موثوقه، و زبر ائیه مانند [۱] المتعاورة: المتداولة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۷۷

«تفسیر کبیر» و «تفسیر مدارک» و «حسینی» و «نیشابوری» و «معالم التنزیل» تصنیف امام بغوی، و «تفسیر احمدی» و «موضح القرآن، و فتح الرحمن»، و «تفسیر بیضاوی» و «مشکاة المصابیح» الی أن قال بعد ذکر عدة کتب آخر: استخراج نموده، بقلم حواله نمودیم انتهى.

از این عبارت ظاهر است که «تفسیر حسینی» از صحف موثوقه و زبر انیقه است، که مولوی مذکور از آن روایات، شرح خود اخذ نموده و اعتبار و اعتماد بر آن فرموده.

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در «کشف الظنون» گفته:

[تفسیر حسین بن علی الکاشفی الواعظ المتوفی فی حدود سنه تسعمائة، و هو تفسیر فارسی متداول فی مجلد سماه «بالمواهب العلیة» كما ذکره ولده فی بعض کتبه، و ترجمته بالترکیة لابی الفضل محمد بن ادريس البدلیسی المتوفی سنه اثنتین و ثمانین و تسعمائة، و له «جواهر التفسیر» للزهراوین [۱] یأتی فی الجیم [۲].

و نیز در «کشف الظنون» گفته:

[«جواهر التفسیر» لتحفه الامیر، فارسی لمولانا حسین بن علی الکاشفی الواعظ المتوفی سنه ست [۳] و تسعمائنه، ألفه لامیر علی شیر [۴]، و هو «تفسیر الزهراوین» فی مجلد ضخیم، اورد فی أوله العلوم المتعلقة بالتفسیر، و هی اثنان و عشرون فنا [۱] الزهراوین: سورتا البقره و آل عمران.

[۲] کشف الظنون ج ۱/۴۴۶.

[۳] المشهور ان تاریخ وفاة الکاشفی کان سنه (۹۱۰).

[۴] الامیر نظام الدین علی شیر النوائی وزیر السلطان حسین بایقرا توفی سنه (۹۰۶).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۷۸

فی اربعه فصول، و ذکر التفسیر و التأویل، و نحو ذلك [۱].

و محبوب عالم در تفسیر خود جابجا از «تفسیر حسینی» نقل می کند، چنانچه در تفسیر آیه أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بَنَسَ الْقَرَارُ [۲] گفته:

[در «تفسیر حسینی» می آرد از مرتضی کرم الله تعالی وجهه، و فاروق رضی الله تعالی عنه منقول است: که مراد از این قوم، ده قبیله اند، که فاجرترین قبائل قریش بودند، یعنی بنی مغیره، و بنی امیه، که نعمت حق تغییر کردند].

و نیز در «تفسیر شاهی» مسطور است: و در «تفسیر حسینی» آورده:

ثعلبی از ابن عباس [۳] رضی الله تعالی عنهما، نقل می کنند: که مرتضی علی کرم الله وجهه، فتنها را می شناخت از «حم عشق» [۴].

و نیز در «تفسیر شاهی» مذکور است: در «تفسیر حسینی» می گوید از حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما نقل می کنند: کافران را دو تمنای عجب است: یکی در دنیا که می گوید نعیم بهشت مرا خواهد بود، و یکی در عقبی که خواهد گفت: لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»

و هیچکدام از این دو متمنی، وجود نخواهد گرفت .

و نیز در «تفسیر شاهی» در تفسیر آیه وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

[۴] مسطور است: [۱] کشف الظنون ج ۱/۶۱۳.

[۲] سورة ابراهيم: ۲۸-۲۹.

[۳] ابن عباس: عبد الله بن عباس بن عبد المطلب القرشي الهاشمي الصحابي المتوفى (۶۸).

[۴] سورة الشورى: ۳۰.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۷۹

[و در «تفسیر حسینی» آورده که مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه فرموده:

که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد آن این ست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه، مصیبت می رسانم، و از بسیاری عفو می کنم، و وی از آن کریم تر است که گناهی که یک بار عفو کرد، دیگر بار عقوبت کند بر آن در عقبی

اما تفسیر ابو السعود بن محمد عمادی، مولی را بأولی، پس در «ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم» گفته:

[قوله تعالى: مَا أَوْلَىٰكُمْ النَّارُ

لا تبرحونها ابدا هي مؤلاكم

[۱] أى أولى بكم، و حقيقته مكانكم الذى يقال فيه: هو أولى بكم، كما يقال: هو مثنة الكرم، أى مكان لقول القائل: انه لكریم او مكانكم عن قريب، من الولی و هو القرب، او ناصرکم عن قريب، من الولی و هو القرب، أو ناصرکم على طريقة، قوله: «تحية بينهم ضرب و جميع» او متوليكم تتولاكم كما توليتم موجباتها [۲].

و ابو السعود عمادی، عماد علمای نقاد، و محل اعتبار و اعتماد اکابر مشهورين فى الاغوار و الانجاد است.

محمود بن سليمان كفوى در «کتاب اعلام الاخيار» گفته: [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] تفسیر أبی السعود: ج ۸/۲۰۸.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۸۰

[المولى الفاضل العلامة، و الحبر الكامل الفهامة، لسان الزمان، امام اهل اللسان، بدائعه الحسان تجل عن البيان، واسع التقرير، كامل التحرير، سحبان النثر، حسان الشعر، كشاف مشكلات التنزيل الجليل، و حلال معضلات الكتاب بالتفسير و التأويل، حافظ قوانين الفروع و الاصول، و ضابط مسائل كل الفنون من المعقول و المنقول، زبدة ارباب التقوى، و عمدة اصحاب الفتوى، امام المفسرين، ختام المجتهدين، شيخ الاسلام و عماد الدين ابو السعود ابن الشيخ محيى الدين المنتسب بالعماد، عامله الله بلطفه يوم المعاد، و هو الاستاذ على الاطلاق و المشار إليه بالاتفاق، قرعت به اسماع سكان الآفاق، و صكت به آذان اهل فارس و العراق، شيخ كبير، امام خبير، عالم تحرير، لا- فى العجم له مثل و لا فى العرب له نظير، مشهور الاسم، على المرتبة، عظيم الجاه، زائد الحشمة، تضرب به الامثال، و تشد إليه الرحال، ترد الفتاوى عليه من اقطار الارض، و ترد إليه بعضها على بعض، و لقد كان على أحسن طريقة سلكها الاشراف، و قلدها اشراف الاخلاف، من دين مكين، و عقل رزين، و كان من محاسن الزمان، لم تر العيون مثله فى العلم و العرفان، و كان يجتهد فى بعض المسائل و يخرج و يرجح بعض الدلائل، و كان إذا لم يجد واقعة الفتوى و جوابها فى الكتب المتداولة المعمولة، من المتون و الشروح و الاصول، و النوادر، و الوقعات، و الفتاوى، يتأمل فى الوجوه التى لاحت لها، و يرجح واحدا من تلك الوجوه، و يكتب الجواب على رأيه الوجيز، و له فى الفروع و الاصول قوة كاملة، و قدرة شاملة، و فضيلة تامة، و احاطة عامة، كيف لا و قد دام على منصب الفتوى مدة مديدة تنيف على ثلثين سنة، و قد ذكرنا بعضا من أحواله الشريفة، و فوائده اللطيفة، و تحقيقاته العميقة، و تدقيقاته الانيقة، و اقيسته الصريحة، و أجوبته الصحيحة، و غيره من النكات، و الاشارات، و اللطائف،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۸۱

و الحكايات، فى مواضع عديدة فى ضمن الكتاب السابقة من كتابنا هذا، فأرجع الى تلك المواضع [۱]

### ۳۵- «سعيد چلبی مفتی روم»

اما ذكر سعيد چلبی مفتی روم، تفسیر مولی بأولی، پس در حاشیه خود بر «تفسیر بیضاوی» گفته:

[قوله: فغدت كلا الفرجين ... البيت، يصف بقرة وحشية نفرت من صوت الصائد، فغدت فرعة، لا تدرى أقدامها الصائد، أم خلفها، أى فغدت [۱] قال الكفوى بعد ذكر هذه المواضع: و مناقبه أى أبى السعود كثيرة و لا يغنيها هذا المجلد فالفطرة تنبى عن الغدير ولد فى رأس المائة العاشرة، تغذى بالعلم و كان رضيع ابيه فى الشريعة و الحقيقة، و نشأ بالفضل فى حجر ابيه و رباه، و علمه الفنون فبلغ فى المعانى و البيان و البديع و الفروع و الاصول و تفسیر القرآن رتبة الفضل و التحقيق و الاتقان.

... الى ان قال: ثم انتقل من قضاء بروسيا الى قضاء مدينة قسطنطينية، ثم صار قاضيا بالعسكر المنصور بولاية الروم و مكث فيها ثمان

سنین فبلغت مهمة زمرة العلماء الى اوج العلاء و تصاعد شرف العلم بتربيته الى قبة السماء، ضاهى صناديد السلف فى التربية و المهمة و عطائها، و باهى الفرقدين فى أن يهتدى بها، فكان فوق سمائها ملك طوائف الفقهاء باخلاق حسانه و احسانه، و سلك فى سبيل البر معهم طرقا لم تعهد قبل زمانه و بالجملة كانت ايامه من تاريخ الايام و صارت فى عهده احوال الاهالى على احسن النظام، ثم صار نقيبا بقسطنطينية و عين له كل يوم مائتا درهم و مكث فى منصب الفتوى أكثر من ثلثين سنة و صنف فيها التفسير المسمى بارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم و أرسله الى سليم خان الغازى و تقبله السلطان بقبول حسن و قبله ... الخ.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۸۲

البقرة كلا جانبيها: الامام و الخلف، تحسب انه أولى، و أخرى بأن يكون فيه الخوف، و الفرج بمعنى المخافة، أى كلا موضعها الذى يخاف منهما فى الجملة، أو بمعنى ما بين قوائم الدابة، فما بين اليدين فرج، و هو بمعنى السعة و الانفراج، و فسرهُ بالقدام و الخلف توسعا، أو بمعنى الجانب و الطريق، فعل بمعنى مفعول، لانه مفروج مكشوف، و ضمير انه بكلا، لانه مفرد اللفظ، و خلفها و امامها اما بدل من كلام، و اما خبر مبتدء محذوف، أى هما خلفها و امامها، كذا فى «الكشف» قوله حقيقته محراكم من الحرى، فالمولى مشتق من الاولى بحذف الزوائد]

### ۳۶- «شهاب الدين الخفاجى»

اما تفسير شيخ شهاب الدين أحمد بن محمد بن عمر خفاجى، مولى را بأولى، پس در حاشیه خود بر «تفسير بيضاوى» كه مسمى ساخته آن را «بغاية القاضى و نهاية الراضى» و در آخر آن گفته:

[اللهم انك تعلم انى مخضت أيامى عن زيدتها، و اعملت مطايا الجد و جياذ النظر فى ميادين حليتها، حتى بيض نسخه عمرى المشيب، و ابلى بلبسه بردى القشيب، و نثر خريفه خضر اوراقى «و اَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»

و استنارت به آفاقى، فرأيت ما ضاع من متاع حياتى، و قمت لألتقط ما انتثر من درر اوقاتى، و ندمت على ترك التجارة، و ناهيك بعدم الربح من خساره، لو لا برهه جاد بها

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۸۳

ابو العجب على ما به من صنة [۱] و فينه بعد فينه [۲] فى خدمة الكتاب و السنة.

فان كان هذا الدمع يجرى صباية على غير سعدى فهو دمع مضيع

و ما تفيد الجواهر ضالا فى يباب [۳] سكانه سعال [۴] و ضباب [۵]، و قصوره صم الصخور، و انهارة الشراب، و ما ينفع البذر على صفوان المسيل، و ما يغنى عن عرق الجبين من أتى السوق بنقضه بعد الاصيل، غير انى أتوسل الى الكريم بكلامه القديم و رسوله العظيم أن يعزنى بعزه الذى لا- يضام، و يدخلنى حصن حفظه الذى لا يرام، و يغينى عما سواه، و يشرح صدرى لكل ما يرضاه، يا ظاهرا إليه مرجع ضمائرنا، اجعل القرآن ربيع قلوبنا، و نور أبصارنا و بصائرنا، و ليس يخيب من يرجو كريما، و صلى الله على سيدنا محمد و آله و صحبه و سلم تسليما] مى فرمايد:

[قوله: «هى أولى بكم، أى أحق من النجاة، و هو بيان لحاصل المعنى، قوله: كقول لبيد العامرى الشاعر المشهور و هو من قصيدته المشهورة التى هى احدى المعلقات السبع و أولها:

عفت الديار محلها فمقامها بمنى تأبد غولها فرجامها

[۶] [۱] الصنة إذا كان بالصاد المهملة فهى بمعنى ذفر الابط أو التنت عموما، و يحتمل أن يكون بالصاد المعجمة فهى بمعنى البخل.

[۲] الفينة: (بفتح الفاء و سكون الياء و النون المفتوحة) الحين و الساعة.

[۳] اليباب (بفتح الياء): الخراب.

[۴] السعالی: (بفتح السين و كسر اللام) جمع السعلاء و هي انثى الغول.

[۵] الضباب: (بكسر الصاد) جمع الضب بفتحها: حيوان من الزحافات شبيه بالحرذون.

[۶] عفت: انمحت، و المحل من الديار: ما حل لأيام معدودة، و المقام منها ما طالت الاقامة فيها و منى موضع غير منى الحرم، و الغول و الرجام جبلان معروفان، و تأبد أى توحش.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۸۴

و منها فی تشبيه ناقته بالبقرة الوحشية فی نفرتها و سرعة عدوها.

و سمعت رز الانيس فراعها عن ظهر غيب و الانيس سقامها

[۱]

فعدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها و امامها

حتى إذا يئس الرماء فأرسلوا غضفا

[۲] دواجن قافلا أعصامها الى آخر القصيدة. و قوله: فعدت (بالعين المهملة) فى سرحها من عدا يعدو، إذا اسرع فى السير، و الذى فى شروح الكشف بالمعجمة، و هما متقاربان معنى، أى غدت البقرة الوحشية لما نفرت لفرعها من الصياد لا تدرى أ ذلك الصائد خلفها أم قدامها، فتحسب كلا جانبيها من الخلف و الامام أخرى و أولى بأن يكون فيه الخوف، و الفرغ موضع المخافة، أى كلا الموضعين الذى يخاف منه فى الجملة، او ما بين القوائم، فما بين اليدين فرج، و ما بين الرجلين فرج، و هو بمعنى السعة و الانفراج، و فسرته بالقدام و الخلف توسعا، او بمعنى الجانب و الطريق، فعل بمعنى مفعول، لانه مفروح مكشوف، و ضمير انه راجع لكلا باعتبار لفظه، و خلفها و امامها: اما بدل من كلا، و (اما) خبر مبتدئ محذوف، أى هما خلفها و امامها، و فيه وجوه آخر لا تخلو من ضعف، و الشاهد فى قوله: (مولى المخافة) فانه بمعنى مكان أولى و اخرى بالخوف، قوله: و حقيقته، أى حقيقة مولا- كم هنا محراكم (بالحاء و الراء المهملتين)، أى المحل الذى يقال فيه: انه [۱] الرز: الصوت الخفى، و الانيس هو الانس، و راعها أى افزعها، يقول الشاعر:

تسمعت البقرة صوت الناس فأفرعها ذلك و انما سمعته عن ظهر الغيب و لم تر الانيس، و الناس داء الوحش لانهم يصيدونها.

[۲] الغضف جمع أغضف و هى الكلاب المسترخية الاذان، و الدواجن: المعلمات و القفول: اليبس، و أعصامها: بطونها، يقول الشاعر:

إذا يئس الرماء من البقرة و علموا ان سهامهم لا تنالها و ارسلوا كلابا مسترخية الاذان معلمة ضوامر البطون.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۸۵

أخرى و أحق بكم، من قولهم: هو حرى بكذا، أى خلى و حقيق و جدير به، كلها بمعنى، و ليس المراد انه اسم مكان من الاولى على حذف الزوائد، كما توهم، و سترى معناه عن قريب، قوله: كقولك: هو مئنة الكرم- الخ- يعنى ان مولاكم اسم مكان لا كغيره من اسماء الامكنة، فانها مكان للحدث بقطع النظر عن صدر عنه، و هذا محل للمفضل على غيره الذى هو صفته، فهو ملاحظ فيه معنى أولى، لا انه مشتق منه، كما ان المئنة مأخوذة من ان التحقيق، و ليست مشتقة منه، إذ لم يذهب احد من النحاة الى الاشتقاق من اسم التفضيل، كما لم يقل أحد بالاشتقاق من الحرف، و مئنة الكرم وصف له على طريق الكناية الرمزية فى قولهم: الكرم بين برديه، كما فى شروح الكشف - الخ.

و شهاب الدين خفاجى، شهاب ثاقب فضل و كمال، و نجم زاهر سماء مجد و اجلال است، و فضائل جليله ايشان، و مناقب باهرة البرهان، او ورد لسان ائمه اعيان.

و از اجل محامد و مناقب فاخره او اين است كه شيخ مشايخ اجازة شاه ولى الله [۱] والد شاهصاحب [۲] بوده، چنانچه حضرت او در رساله «ارشاد» بعد ذكر اتصال سند خود به هفت كس از مشايخ، و انتهای سند اين هفت كس به زين الدين زكريا [۳]، و سيوطى، گفته: [۱] شاه ولى الله: بن عبد الرحيم العمري الدهلوى المتوفى سنة (۱۱۷۶).



[۲] شاه صاحب: عبد العزيز بن أحمد ولي الله الدهلوي صاحب «التحفة» توفي سنة (۱۲۳۹).

[۳] زين الدين زكريا: هو ابن محمد المصري الشافعي الانصاري المتوفى سنة (۹۲۶).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۸۶

[اما الشيخ عيسى [۱] فروى عن جماعة: منهم أبو الارشاد نور الدين على بن محمد الاجهوى [۲]، عن على بن أبى بكر القرافى، عن الجلال السيوطى، و منهم شهاب الدين أحمد بن محمد الشهير بالخفاجى، عن البرهان ابراهيم ابن أبى بكر العلقمى [۳]، عن الجلال السيوطى .

و فاضل محمد أمين بن فضل الله بن محب الدين المحبى [۴] در «خلاصة الاثر في اعيان القرن الحادى عشر» گفته:

[الشيخ أحمد بن محمد بن عمر قاضى القضاء الملقب بشهاب الدين الخفاجى المصرى الحنفى، صاحب التصانيف السائرة، واحد افراد الدنيا، المجمع على تفوقه و براعته، و كان فى عصره بدر سماء العلم، و نيز افق النثر و النظم، رأس المؤلفين، و رئيس المصنفين، سار ذكره سير المثل، و طلعت اخباره طلوع الشهب فى الفلك، و كل من رأيناه أو سمعنا به ممن أدرك وقته معترفون له بالتفرد فى التقرير و التحرير و حسن الانشاء، و ليس فيهم من يلحق شأوه [۵] و لا يدعى ذلك، مع ان فى الخلق من يدعى ما ليس فيه، و تأليفه كثيرة متمعة مقبولة، و انتشرت فى البلاد و رزق فيها سعادة عظيمة، فان الناس اشتغلوا بها، و اشعاره و منشآتة مسلمة لا مجال للחדش فيها.

و الحاصل انه فاق كل من تقدمه فى كل فضيلة، و اتعب من يجيء بعده، مع ما [۱] عيسى المغربى: جار الله أبو مهدى ابن محمد المالكى الشاذلى المتوفى سنة (۱۰۸۰).

[۲] ابو الارشاد: على بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوى المصرى المالكى المتوفى سنة (۱۰۶۶).

[۳] العلقمى: ابراهيم بن عبد الرحمن المصرى الشافعى المتوفى حدود (۹۹۰).

[۴] المحبى: محمد أمين بن فضل الله الحموى الدمشقى الحنفى المتوفى سنة (۱۱۱۱).

[۵] الشأو (بفتح الشين المعجمة و سكون الهمزة و آخرها الواو): الامد- الهممة.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۱۸۷

خوله الله تعالى من السعة و كثرة الكتب، و لطف الطبع و النكتة و النادرة.

و قد ترجم نفسه فى آخر «ريحانته» من حين مبدئه، فقال: قد كنت فى سن التمييز فى مغرز طيب النبات، عزيز فى حجر والدى ممتعا، فلما درجت من عشى قرأت على خالى، سبويه زمانه، يعنى ابا بكر الشنوانى [۱]، علوم العربية، ثم ترقيت فقرأت المعانى، و المنطق، و بقیة العلوم الاثنى عشر، و نظرت كتب المذهبين: مذهب أبى حنیفة، و الشافعى، مؤسسا على الاصلين، من مشايخ العصر.

و من أجل من أخذت عنه شيخ الاسلام محمد الرملی [۲]، حضرت دروسه الفرعية، و قرأت عليه شيئا من «صحيح مسلم»، و اجازنى بذلك و بجميع مؤلفاته و مروياته، بروايته عن القاضى زكريا [۳]، و عن والده.

و منهم شافعى زمانه الشيخ نور الدين على الزیادى [۴]، حضرت دروسه زمنا طويلا.

و منهم العلامة الفهامة خاتمة الحفاظ و المحدثين ابراهيم العلقمى، قرأت عليه «الشفاء» بتمامه، و اجازنى به و بغيره، و شملنى نظره و بركة دعائه لى. [۱] الشنوانى: أبو بكر اسماعيل بن عمر بن على بن وفاء الشافعى المتوفى سنة (۱۰۱۹).

[۲] محمد الرملی: بن أحمد بن حمزة المصرى الانصارى الشافعى المتوفى سنة (۱۰۰۴).

[۳] القاضى زكريا: بن محمد بن أحمد بن زكريا الانصارى القاهرى الشافعى المتوفى سنة (۹۲۶) و لا يخفى ان رواية الرملی عن القاضى زكريا بعيدة لان ولادة الرملی على ما قالوا كانت فى سنة (۹۱۹). و سنة حين وفاة القاضى كان (۷) سنة و أخذ الاجازة الروائية فى هذه الايام بعيد جدا الا مع الواسطة، او كانت ولادته قبل السنة المذكورة.

[۴] نور الدین الزیادی: علی بن یحیی المصری الشافعی المتوفی سنه (۱۰۲۴).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۸۸

و منهم العلامة فی سائر الفنون علی بن غانم المقدسی الحنفی [۱]، حضرت دروسه، و قرأت علیه الحدیث، و کتب لی إجازة بخطه. و ممن أخذت عنه الادب و الشعر شیخنا أحمد العلقمی، و محمد الصالحی الشامی [۲].

و ممن اخذت عنه الطب الشیخ داود البصیر [۳]، ثم ارتحلت مع والدی للحرمین الشریفین، و قرأت ثمه علی الشیخ علی بن جار الله العصام [۴] و غیره، ثم ارتحلت الی قسطنطنیة، فتشرفت بمن فیها من الفضلاء و المصنفین، و استفدت منهم، و تخرجت علیهم، و هی إذ ذاک مشحونة بالفضلاء الاذکیاء، کابن عبد الغنی، و مصطفی بن عزمی [۵]، و الجبر داود، و هو ممن أخذت عنه الرياضیات، و قرأت علیه اقلیدس و غیره، و اجلهم إذ ذاک استاذی سعد الملة و الدین ابن حسن، اخذ عن خاتمة المفسرین أبی السعود العمادی، عن مؤید زاده، عن الجلال الدوانی، و لما توفی استاذی قام مقامه صنع الله، ثم ولداه، ثم انقضوا فی مدة یسیره، ثم لما عدت إلیها ثانیاً بعد ما تولیت قضاء العسکر بمصر، رأیت تفاقم الامر، فذکرت ذلک للوزیر، فکان ذلک سبباً لعزلی و أمرنی بالخروج من تلک المدینة، [۱] ابن غانم: علی بن محمد بن خلیل بن محمد الحنفی المقدسی نزیل القاهرة المتوفی سنه (۱۰۰۴).

[۲] الصالحی الشامی: محمد بن عثمان الدمشقی الهلالی امین الدین الادیب الشاعر المتوفی (۱۰۰۴).

[۳] البصیر: داود بن عمر الانطاکی الطیب المتوفی بمکه المکرمة سنه (۱۰۰۸).

[۴] العصام: علی بن اسماعیل بن ابراهیم بن محمد بن عربشاه الاسفرائینی المتوفی بمکه سنه (۱۰۰۷).

[۵] مصطفی: بن محمد الشهیر بعزمی زاده قاضی العسکر الرومی المتوفی حدود سنه (۱۰۴۰).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۸۹

و قد من الله تعالی علی بالسلامة.

ثم ذکر ان من تألیفه حواشی تفسیر القاضی، و هی الی سماها «عناية القاضی» و «شرح الشفاء» و «شرح درة الغواص» و «الريحانة» و «الرسائل الاربعین» و «حاشیة شرح الفرائض» و «كتاب السوانح» و «الرحلة» و «حواشی الرضی».

قلت: و له کتاب «شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل و النادر الحوشی القلیل» و کتاب «دیوان الادب فی ذکر شعراء العرب» ذکر فیہ مشاهیر الشعراء من العرب العرباء و المولدین، و له کتاب «طراز المجالس» و هو مجموع حسن الوضع جم الفائدة رتبه علی خمسين مجلسا، ذکر فیہ مباحث تفسیریة و نحویة و اصولیة و غیرها.

الی ان قال المحبی: و اخذ عنه جماعة اشتهروا بالفضل الباهر من جملتهم العلامة عبد القادر البغدادی [۱]، و السید أحمد الحموی [۲]، و غیرهما، و اجتمع به والدی المرحوم فی منصرفه الی مصر، و أخذ عنه و کتب عنه اصل الريحانة الذی سماه «خبایا الزوایا فیما فی الرجال من البقایا» و کتب منها فی دمشق نسخ، و من ثم اشتهرت فضیلته و ذکره فی رحلته، فقال: ثم جئت الی ریاض العلوم المزهرة باصناف الفنون من منشور و منظوم، فجئیت زهر الآداب من تلک الحقائق الرحاب، فکان بیت قصیدها و واسطة عقدها و فریدها، مالک ازمة هذه الصناعة، و فارس حلبة البلاغة و البراعة جناب المولی الشهاب انسان عین الموالی و زبدة الاحقاب:

علامة العلماء و اللج الذی لا ینتهی و لكل لج ساحل

[۱] عبد القادر البغدادی: بن عمر الدیب اللغوی ولد ببغداد سنه (۱۰۳۰) و توفی بالقاهرة سنه (۱۰۹۳).

[۲] السید أحمد الحموی: بن محمد الحسنی (أو الحسینی) الحنفی المتوفی سنه (۱۰۹۸).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۹۰

قد أشرقت بشموس علومه أفلاکها، و لمع بسنا المنطوق و المفهوم سماکها و تحلت أجياد الطروس بعقود ألفاظه، و راجت نقود آدابه فی سوق عکاظه، قد اتفقت کلمة الکملة انه واحد عصره بلا خلاف، و أقرت له علماء دهره فی حیاة السبق بالاعتراف، فانتهت إلیه



اليوم بلاغةً البلغاء، فما تظل الخضراء ولا تقل الغبراء في زماننا أجرى منه في ميدانها، و احسن تصرفا بعنانها، و أما فنون الآداب فهو ابن بجدتها، و اخو جملتها، و أبو عذرتها، و مالك أزمته.

فان أقر على رق أنامله أقر بالرق كتاب الانام له

قد سقت عيون قريحته المسائل، و بسقت في روضة أغصان الفضائل، فصار عزيز مصر و قاضيهها، و ناشر لواء العدالة في نواحيها، و بنى و شيد بأيدي تحريراته معالم التنزيل، و نضا قناع خفايا الاسرار بمحكم التأويل، فكم أبدع بما أودع في خبايا الزوايا فيما في الرجال من البقايا، فنظمه «نفثات السحر» و قلائد النحر، و غمزات اللاحاظ المراض، و عطفات الحسان بعد الاعراض، و نثره النثره اشراقا، و حباب الصهباء رونقا و اتساقا.

فقر لم يزل فقيرا إليها كل مبدى فصاحة و بيان

و قد حصلت على ضالتي المنشودة من لقياده، و ظفرت بالكثر الذي كنت أتوقعه و اترجاه، و شاهدت ثمار المجد و السوود تنثر من شمائله، و رأيت فضائل الدهر عيالا على فضائله.

و من فوائده المعجبة التي لا ينقضي التحسين لها، ما نقله في «شرح الشفاء» عند قوله: و من دلائل نبوته صلى الله عليه و سلم «ان الذباب كان لا يقع على ما ظهر من جسده، و لا يقع على ثيابه»

: ما نصه: و هذا مما قاله ابن سبع [١] أيضا، الا [١] ابن سبع: سليمان بن داود تاج الاسلام أبو الربيع السبتي السواري مؤلف «بهجة الانوار».

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٨، ص: ١٩١

أنهم قالوا: لا يعلم من روى هذا.

و الذباب واحده ذبابة، قيل: أنه سمي به لانه كلما ذب آب، أى كلما طرد رجع.

و هذا مما أكرمه الله به، لانه طهره من جميع الاقذار، و هو مع استقذاره قد يجيء من مستقذر.

قيل: و قد نقل مثله عن ولى الله الشيخ عبد القادر الكيلانى [١] قدس الله سره و لا بعد فيه لان معجزات الانبياء قد تكون كرامات لاولياء امته، و فى رباعية لى:

من أكرم مرسل عظيم جلا لم تدن ذبابة إذا ماحلا

هذا عجب و لم يذق ذو نظر فى الموجودات من حلاه أحلى

و تظرف منه ملا جامى [٢] فقال: محمد رسول الله ليس فيه حرف منقوط لان النقط يشبه الذباب، فصين اسمه و نعته عنه كما قلت فى مدحه صلى الله عليه و سلم:

لقد ذب الذباب فليس يعلو رسول الله محمودا محمد

و نقط الحرف يحكيه بشكل لذاك الخط منه قد تجرد [٣]

الخ [٣]

### ٣٧- «شيخ سليمان جمل»

اما ذكر شيخ سليمان جمل، تفسير مولى را بأولى، پس در حاشيه خود بر [١] عبد القادر الجيلانى: بن موسى بن عبد الله الصوفى المتوفى ببغداد سنة (٥٦١هـ).

[٢] فى نسيم الرياض ج ٣ ص ٢٨٢: و تظرف بعض علماء العجم.

[٣] خلاصة الاثر ج ١ ص ٣٣١ .. ص ٣٣٥.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۹۲

«تفسير جلالين» كه مسمى است «بافتوحات الالهية بتوضيح تفسير الجلالين للدقائق الخفية» گفته:

[قوله: هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۱] يجوز أن يكون مصدرا، أى ولايتكم، أى ذات ولايتكم و أن يكون مكانا، أى مكان ولايتكم، و أن يكون بمعنى أولى كقولك: «هو مولاه» أى أولى به الخ سمين.

و فى أبى السعود: هِيَ مَوْلَاكُمْ

أى أولى بكم، و حقيقته مكانكم الذى يقال فيه: هو أولى بكم، كما يقال: هو مثله الكرم، أى مكان لقول القائل:

انه لكريم، أو مكانكم عن قريب، من الولي و هو القرب، أو ناصركم على طريقة قوله: تحية بينهم ضرب وجيع آه.

و فى «الشهاب»: قوله: هو مثله الكرم، يعنى ان مولاكم اسم مكان، لا كغيره من أسماء الامكنة، فانها مكان للحدث بقطع النظر عن صدر عنه، و هذا محل للمفضل على غيره الذى هو صفته فهو ملاحظ فيه معنى أولى، لا انه مشتق منه كما ان المثنة مأخوذة من ان، و ليست مشتقة منها الخ.

و قوله: أو ناصركم، فالمعنى لا ناصر لكم الا النار، كما ان معنى البيت لا تحية لهم الا الضرب على الهتك، و المراد نفى الناصر و نفى التحية اه شهاب .

و عبارت خطبه حاشیه شیخ جمل و عبارت ختام آن در اینجا نوشته می شود تا از آن جلالت و عظمت مضامین این حاشیه از زبان مصنف واضح شود:

[ففى خطبة هذه الحاشية: الحمد لله على افضاله. و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و صحبه و آله، و بعد فيقول العبد الفقير سليمان الجمل، خادم الفقراء:

هذه حواش تتعلق بتفسير الامامين الجليلين الامام المحقق محمد بن أحمد المحلى [۱] سورة الحديد: ۱۵.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۹۳

الشافعى، و الامام عبد الرحمن جلال الدين السيوطى الشافعى رحمهما الله تعالى، و أعاد علينا من بركاتهما آمين، ينتفع بها المبتدى ان شاء الله تعالى، جمعتها من التفاسير و قواعد المعقول، أسأل الله أن ينفع بها كما نفع بأصلها آمين.

و قال الشيخ سليمان فى آخر الحاشية: و هذا آخر ما قدر لى أن أكتبه من هذا التعليق الشريف، و لم يكن فى ظنى أن يجىء على هذا المنوال المنيف، لقصور باعى و دروس رباعى، و عجزى الذى هو وصف لازم، و فتورى الذى هو للذهن ملازم، و انما هو نكتة سر قراءتى على الشيخ الامام العالم العلامة، الحبر البحر الفهامة، شيخ الافناء و التدريس، و محل الفروع و التأسيس، من شاع فضله و ذاع، و توفرت لتتبع تحبيره و تعبيره الاسماع، مولانا الشيخ عطية الاجهورى [۱] تغمد الله بغفرانه، و أسكنه فرايس جنانه.

الى أن قال: و قد انتهى ما من الله تعالى به من المعانى المحررة و ألفاظ المحبرة فى الرابع و العشرين من شهر جمادى الثانية من شهر سنة ألف و مائة و ثمانية و تسعين على يد جامعها الفقير الى الله تعالى سليمان الجمل، خادم الفقراء غفر الله له و لوالديه و لمن أعانه و لجميع المحبين و اخوانه المسلمين آمين

### ۳۸- «جار الله الإله آبادى»

اما ذكر ملا جار الله اله آبادى، مجىء مولى بمعنى أولى، پس در حاشیه [۱] عطية الاجهورى: بن عطية الشافعى البرهانى الضرير، كان أدبيا، فقيها، اصوليا مفسرا، و له آثار و مؤلفات منها: «ارشاد الرحمن لاسباب النزول و النسخ و المتشابه و تجويد القرآن» توفى سنة (۱۱۹۰) أو (۱۱۹۴).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۹۴

خود بر «تفسیر بیضاوی» که در شروع آن بعد ذکر «تفسیر بیضاوی» و مدح آن گفته:

[و انی كنت من عنفوان الشباب مشعوا باستكشافه، و مولعا باستيقانه و استكمالها، فلم ازل اكرر مطالعته و مباحثته، و اداوم مطارحته و مذاكرته حتى استوليت على حل مغلقاته، و كشف مكنوناته، و اوضح مضممراته، و تفصيل مجملاته، من غير معین یعیننی فی هذا الباب من شخص أو كتاب، الا كتاب الاديب الالعمی [۱] العلامة الزمخشري، شكر الله سعيه في بذل المجهود في تحقيق هذا الفن المحمود، فرقت عليه في اثناء المطالعة ارقاما كثيرة، منها ما يتعلق بحل الكتاب، و منها ما يرتبط بالتمييز بين الخطاء و الصواب، فخالج قلبي ان اجمعها و ارتبها حتى لا يضيع، و اضيف إليها من الكلمات ما استطع - الخ.

در سوره حديد گفته: [قوله: و حقيقته محراكم من الحرى، فالمولى الحرى مشتق من الاولى بحذف الزوائد]

### ۳۹- «محب الدين افندی»

اما تفسیر محب الدين افندی، مولى را بأولى، پس در کتاب «تنزيل الايات على الشواهد من الايات» که شرح ابيات کشف است، و در آخر آن گفته:

[و هذا آخر ما توخينا من شرح ابيات الكشاف و بيان مقاصدها على وجه شاف بحيث تيسر الوصول و الدخول الى تلك الايات من أسهل طريق، و نسأل [۱] الالعمی (بفتح الهمزة و الميم و سكون اللام و كسر العين): الذكى المتوقد.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۹۵

اللّه الهداية و العناية و التوفيق، و ان يجعل خواتيم اعمالنا توبة مقبولة، و قلوبنا بذكره تعالى عن كل ذكر مشغولة، و ان يمن علينا بحسن الختام بحرمة نبيه محمد خاتم الرسل الكرام، و آله و اصحابه الفخام، و الصلاة و السلام عليه و عليهم الى قيام الساعة و ساعة القيام، و الحمد لله على الدوام می فرماید:

[فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها و امامها

هو للبيد، في سورة الحديد عند قوله تعالى: مَاوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۱] أى هى أولى بكم، و انشد قول لبيد: فغدت - الخ - و حقيقة مولاكم محراكم و مقمنكم، أى مكانكم الذى يقال فيه: أولى بكم، كما قيل هو مئة الكرم، أى مكان لقول القائل انه لكریم، و يجوز أن يراد هى ناصركم، أى لا ناصر لكم غيرها، و المراد نفى الناصر على البتات [۲] - الخ.

و محتجب نماند که فاضل ابو الوفا نصر هورینی که مصحح کتب مطبوعه مصر است، در آخر نسخه مطبوعه «تنزيل الايات» که در مصر مطبوع شده، عبارتی نوشته که از آن نهایت جلالت و عظمت مرتبه این کتاب و مصنف آن ظاهر است:

[حيث قال: يقول مصححه نصر الهورینی أبو الوفا [۳] سامحه الله و عفا عما هفا، بحمد الله قد انتهى فى منتهى رجب سنة (۱۲۸۱) طبع «شرح شواهد الكشاف [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] تنزيل الايات فى شرح شواهد الكشاف ص ۱۴۰.

[۳] ابو الوفا الهورینی: نصر بن نصر یونس الوفائی الازهری الاديب اللغوى المفسر ارسل الى فرنسة فى زمن الحذیوی محمد على اماما لاحدى بعثات الحكومة المصرية، فاقام فيها مدة تعلم فيها الفرنسية، و عاد الى القاهرة و تولى ریاسة تصحيح المطبعة الاميرية، توفي سنة (۱۲۹۱) ق.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۹۶

المتمم لفائدة ذاك التفسير بلا خلاف، للجهيد الاوحدی محب الدين أفندی، و حيث ان الاصل محتاج لتتميم الفوائد بتوضيح ما فيه

من الشواهد، فلا بد من هذا الشرح الرائق الكاشف عما حوته من الدقائق، فالحمد لمن وفق لطبعه، من له من اسمه و لقبه نصيب عن مدحه يغني، حضرة حسين أفندي حسني، وكيل ادارة المطبعة الكبرى، تعلق حضرة عبد الرحمن بيك رشدي مصححا حسب امكان الفقير حقق الله ما قصده من اكمال النفع بمطالعة ذاك التفسير مع كونه عام النفع في غيره كتفسير القاضي البيضاوي، و الفخر الرازي، و مفتي الثقلين العمادي، بل و في غيرها من العلوم العربية و الفنون الادبية، و رأيت في حاشية «القاموس» لابن الطيب [۱] الفاسي في مادة «لجأ»: ان له عليها شرحا سماه «انواء الانوار بشرح شواهد الكشاف و الانوار» و هو متأخر في الزمان عن شرحنا هذا بقليل، و لكنني لم أجده، و لم يتيسر لي من نسخ هذا الشرح عند الطبع سوى اصلين، فاجتهدت في تصحيح عبارتهما مع التعويل على مراجعة الكشاف، حتى كمل بحمد الله على وجه شاف، و الحمد لله و كفى، و سلام على عباده الذين اصطفى

#### ۴۰- «محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني»

اما ذكر محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني، مجيء مولى بمعنى أولى، پس در «روضه نديه» نقلا عن الفقيه حميد [۲] در ذكر [۱] ابن الطيب: محمد بن الطيب بن محمد بن محمد بن موسى الشرقي الفاسي المدني المالكي، اديب، محدث، لغوي، مؤرخ، توفي بالمدينة المنورة سنة (۱۱۷۰) ق.

[۲] الفقيه حميد: بن احمد بن محمد بن عبد الواحد المحلي الشهيد المعروف بفقيه الشهيد اليماني، كان من شيوخ الزيدية، و من تصانيفه «الحدائق الوردية» ذكر فيه تراجمه

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۱۹۷

معاني مولى گفته:

[و منها: بمعنى الاولى، قال تعالى: هِيَ مَوْلَاكُمْ

أى أولى بكم و بعدابكم .

و جلائل فضائل، و محاسن محامد محمد بن اسماعيل، در ما بعد انشاء الله مذكور خواهد شد

#### ۴۱- «تفسير عبد الرحيم بن عبد الكريم»

اما تفسير عبد الرحيم بن عبد الكريم [۱]، مولى را بأولى، پس در «شرح قصائد سبع معلقات» در شرح شعر:

فغدت كلا الفرجين تحسب أنه مولى المخافة خلفها و امامها

گفته: الفرج موضع المخافة، و أراد بالمولى الاولى، و ضمير انه عائد الى كلا، و هو مفرد لفظا و ان كان يتضمن معنى التشية، و خلفها و امامها خبر مبتدء محذوف تقديره هما خلفها و امامها، و الجملة مفسرة لكلا الفرجين، يقول فغدت البقرة فى كلا الفرجين تحسب ان كل واحد من الفرجين و هما خلفها و امامها أولى بالمخافة]. ائتمهم الى متمم الثلاثين و هو الامام المنصور بالله عبد الله بن حمزة بن سليمان المتوفى سنة (۶۱۴)، و من آثاره ايضا «محاسن الازهار» و هو الذى نقل عنه صلاح الامير اليماني ..

[۱] عبد الرحيم بن عبد الكريم: الصفى پورى، احد العلماء المبرزين فى النحو و اللغة فى القرن الثالث عشر له مصنفات عديدة منها:

«شرح المعلقات السبع» مختصر من شرح الزوزنى، توفي سنة (۱۲۶۷) بكلكتة و دفن بها- نزهة الخواطر ج ۷ ص ۲۵۸

#### ۴۲- «تفسير رشيد النبى»

اما تفسير رشيد النبى [۱]، مولى را بأولى، پس در «شرح قصائد سبع معلقة» در شرح شعر مذكور گفته:

[ (فرج) جای ترسناک، (مولی) بمعنی اولی است، و ضمیر انه سوی «کلا» راجع است، و (خلفها و امامها) خبر مبتدأ محذوف است، یعنی هما خلفها و امامها، یا تقدیر این است که کلا الفرَجین خلفها و امامها تحسب انه مولی المخافه. ]

معنی اینکه پس شد آن گاو دشتی در دو موضع ترسناک، که گمان می کرد و می دانست که هر یک از آن دو موضع اولی است بترسیدن، یعنی می دانست که هر یک از این موضع چنان است که خوف کردن و ترسیدن از وی اولی و بهتر است، و آن دو جانب جانب پس پشت آن گاو دشتی است و پیش او، و اصمعی گفته: که از (مولی) خداوند مراد است، و از (مخافه) سگان شکاری، یعنی می دانست که هر جانب او سگان شکاری موجوداند. [۱] رشید النبی: بن حبيب النبی بن ضیاء النبی العمری الرامپوری، احد العلماء المشهورین، ولی التدريس بکلکته فدرس بها مدۀ طویلۀ، و له شرح علی «المعلقات السبع» صنفه سنۀ ۱۲۶۴، توفی سنۀ (۱۲۷۴) - نزهة الخواطر ج ۷ ص ۱۷۸ -

### ۴۳- «سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی»

اما ذکر سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی، مجيء مولی بمعنی اولی پس در «نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار» گفته: [ (تنبيه) - قال العلماء: لفظ المولى يستعمل بازاء معان متعددة ورد بها القرآن العظيم: فتارة يكون بمعنی اولی، قال الله تعالى فی حق المنافقين:

«مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ»

[۱] أى اولی بكم، و تارة بمعنی الناصر، قال الله تعالى: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

[۲] أى لا ناصر لهم، و بمعنی الوارث، قال الله تعالى: وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ

[۳] أى ورثته، و بمعنی (العصبه)، قال تعالى: وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي

[۴] أى عصبه، و بمعنی (الصدق)، قال تعالى: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً

[۵] أى صديق عن صديق، و بمعنی (السيد و المعثق) و هو ظاهر، فيكون معنى الحديث من كنت ناصره، أو حميمه، أو صديقه، فان عليا كذلك [۶].

و در ما بعد انشاء الله تعالى می دانی که فاضل ابراهیم مصحح «نور [۱] سورة الحديد: ۱۵.

[۲] سورة محمد: ۱۱.

[۳] النساء: ۳۳.

[۴] سورة مريم: ۵.

[۵] الدخان: ۴۱.

[۶] نور الابصار ص ۷۸.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۰۰

الابصار» افاده کرده که این کتاب، لائق است بآنکه نوشته شود بنور بر نحور حور، و مؤلف آن رئیس نبلاء، و اوحد فضلاء، و جهنزی ألمعی و فطن لودعی است.

فَللهُ الحمد و المنه که از این بیان رفیع العنوان، منبع البیان، جلیل الارکان، لا- مع البرهان، بکمال وضوح و ظهور روشن و عیان گردید که اکابر ائمه اعلام اعیان، و اعظام لغویین و الا- شأن، و أمثال نحوین معروفین و افاحم مفسرین متقدین از متقدمین و متأخرین، ثابت کرده اند که مولی بمعنی اولی می آید و جمعی از ایشان کلام الهی و شعر لبید را بآن تفسیر کرده اند، پس مجيء مولی بمعنی اولی حسب افادات این حضرات، هم در قرآن شریف، و هم در کلام عرب، بنهایت وضوح و ظهور و انجلاء و

انکشاف فائز گردید، و مرام اهل حق کرام بمثابه از ثبوت و تحقق رسید که متعصبین و جاحدین گو اعتساف و ناحق کوشی را بغایت قصوی رسانند و بانواع و اقسام مجادلات و مکابرات، قلوب اهل انصاف رنجانند، لکن در این باب تاب انکار و عناد، و یارای جحود و لداد ندارند، و چاره جز قبول و اعتراف، و ترک مجازفت و اعتساف، و مهاجرت عدوان و سفساف نمی یابند.

لکن رازی و بعض مقلدین او کصاحب «المواقف» و ابن حجر المکی و الکابلی، بسبب کمال جسارت و تهور، و غایت استعلا و تکبر، و انهماک تمام در ستر انوار حق، و اهتمام بلیغ در اخفای اضواء صدق، خود را از این انکار صریح العوار که مایه استهزاء و سخریه کبار و صغار است، معذور نداشتند، و بسبب غایت ولوع و شغف بنصرت باطل، دین و دیانت و ورع و امانت، و حیا و آزر، و مبالات و شرم را یکسو گذاشته، اعلام

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۰۱

ابطال چنین استعمال مقبول اهل کمال افراشتند.

و نهایت حیرت است که جناب شاهصاحب هم بمزید حذق و تبحر، و غایت اطلاع و تمهر، و تخرج از کذب و بهتان، و تأثم از فریه و عدوان و تورع از عضیه و طغیان، ترک اتباع محققین اعیان، و هجر اقتفای آثار منقدین ارکان نموده، همداستان منکرین و جاحدین، و هم نغمه مکابرین حائدین گردیدند، و بر این استعمال بعید از اختلال، که بتصریح اساطین ائمه عربیت، و افاحم مهره مفسرین ثابت است، استهزا نمودند، و سخریه زدند، و آن را منافی بلاغت و فصاحت پنداشتند، و هرگز آن را مستفاد از لغت نمی دانند.

و اعجاب که با این همه جلالت و عظمت و مهارت، و حذاقت و محدثیت و مفسریت، بر تفاسیر مشهوره، که دستمال طلبه علوم است، و از غایت تداول و تناول، مشهور و معروف مثل «تفسیر کشاف» و «معالم» و «مدارک» و «انوار بیضاوی» و «تفسیر جلالین» و امثال آن هم اطلاعی بهم نرسانیدند و بی محابا بانکار سراسر خسار، قلوب اهل انصاف رنجانیدند، و دفع بداهت ورد، صراحت را بغایت قصوی رسانیدند، ذلک مبلغهم من العلم.

و مخفی نماند که چون ثبوت مجیء مولی بمعنی اولی بتصرف، در غایت وضوح و ظهور، و نهایت معروف و مشهور بود، بعض متکلمین این حضرات را که مناسبتی بعلوم عربیه داشتند، خود را از تقلید رازی باز داشتند بلکه لوای نصرت حق در این باب افراشتند، و تصریح بشیوع مولی بمعنی اولی بتصرف در کلام عرب، و منقول بودنش از ائمه لغت فرمودند، ورد توهّم معترضین، و قلع شبه جاحدین، بوجه کافی و شافی نمودند

### تفتازانی نیز معنی اولی را برای لفظ «مولی» در «شرح مقاصد» ذکر نموده

علامه سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی [۱] در «شرح مقاصد» در تقریر دلالت حدیث غدیر بر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، گفته:

[و لفظ المولی قد یراد به المعتقد، و الحلیف، و الجار، و ابن العم، و الناصر و الاولی بالتصرف.

قال الله تعالى: مَاوَاكُمُ النَّارُ

أی اولی بکم، ذکره أبو عبیده.

و قال النبی صلی الله علیه و آله: ایما امرأة نکحت بغير اذن مولاه

، أی الاولی بها و المالك لتدبیر أمرها، و مثله فی الشعر کثیر، و بالجملة استعمال المولی بمعنی المتولی و المالك للامر، و الاولی بالتصرف شائع فی کلام العرب، منقول عن کثیر من أئمة اللغة، و المراد انه اسم لهذا المعنی، لا انه صفة بمنزلة الاولی، ليعترض بانه

لیس من صیغة افعل التفضیل، و انه لا یستعمل استعماله [۲]

## علاء الدین قوشجی نیز اولی بالتصرف را از معانی «مولی» دانسته

و علاء الدین علی بن محمد قوشجی در «شرح تجرید» در تقریر دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [و لفظ المولی قد یراد به المعتق، و المعتق، و الحلیف، و الجار، و ابن العم، و الناصر، و الاولی بالتصرف.

قال الله تعالى: مَاوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۳] ای اولی بکم. ذکره أبو عبیده.

و قال النبی صلی الله علیه و آله: «ایما امرأة نکحت بغير اذن مولاها»

ای الاولی بها فی [۱] التفتازانی: مسعود بن عمر بن عبد الله، سعد الدین الادیب المنطقی المتوفی سنه (۷۹۱).

[۲] شرح المقاصد ج ۲/۲۹۰.

[۳] سورة الحديد: ۱۵.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۰۳

التصرف، و المالك لتدبير أمرها و مثله فی الشعر كثير [۱].

و متوهم نشود که عبارت شارح «مقاصد» و شارح «تجرید» در تقریر دلالت حدیث بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از طرف شیعه است پس نسبت آن بتفتازانی و قوشجی، سمتی از صحت نداشته باشد، زیرا که سکوت بعد نقل کلامی، اگر چه از مخالف مذهب باشد، حسب افاده شاهصاحب در باب چهارم همین کتاب «تحفه»، و هم حسب افاده فاضل رشید (کما سیجیء فیما بعد انشاء الله تعالی) دلیل تسلیم و تصدیق است، و تفتازانی و قوشجی بمقام جواب این تقریر متین و کلام رزین حرفی بر زبان نیاورده‌اند، و اصلاً نفی معنی اولی بمعنی اولی بتصرف نکرده.

و بنابر ایضاح و رفع تشکیک، و ظهور سیاق و سباق کلام، تمام عبارت تفتازانی و قوشجی نوشته می‌شود:

[و قال التفتازانی فی «شرح المقاصد»: اما حدیث الغدير، فهو انه عليه الصلوة و السلام قد جمع الناس يوم غدیر، موضع بین مکة و المدينة بالجحفه، و ذلك بعد رجوعه من حجة الوداع، و كان يوما صائفا حتى ان الرجل ليضع رداءه تحت قدميه من شدة الحر، و جمع الرحال و صعد عليها،

فقال مخاطبا: «معاشر المسلمين أ لست أولى بكم من أنفسكم؟»، قالوا: بلى، قال: «فمن كنت مولا، فعلى مولا، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله».

و هذا حدیث متفق على صحته، آورده على رضى الله تعالى عنه يوم الشورى، حين حاول ذكر فضائله و لم ينكره أحد، و لفظ المولى قد یراد به المعتق، و المعتق، و الحلیف، و الجار، و ابن العم، و الناصر، و الاولی بالتصرف. قال الله تعالى: [۱] شرح التجريد للقوشجی: ۳۶۳.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۰۴

مَاوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

ای اولی بکم. ذکره أبو عبیده، و

قال النبی صلی الله علیه و آله: «ایما امرأة نکحت بغير اذن مولاها»

ای الاولی بها و المالك لتدبير أمرها، و مثله فی الشعر كثير، و بالجملة استعمال المولى بمعنی المتولى و المالك للامر، و الاولی بالتصرف شافع فی کلام العرب، منقول عن كثير من أئمة اللغة، و المراد انه اسم لهذا المعنى، لا صفة بمنزلة الاولی، ليعترض بأنه ليس من صیغة أفعال التفضیل، و انه لا يستعمل استعماله، و ینبغی أن يكون المراد به فی الحدیث هو هذا المعنى ليطابق صدر الخبر، و لانه



لا وجه للخمسة الاول، و هو ظاهر، و لا السادس، لظهوره و عدم احتياجه الى البيان و جمع الناس لاجله سيما، و قد قال الله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

[۱]، و لا خفاء في ان الاولوية بالناس، و التولي و المالكية لتدبير أمرهم و التصرف فيهم بمنزلة النبي صلى الله عليه و سلم، هو معنى الامامة.

و الجواب منع تواتر الخبر، فان ذلك من مكابرات الشيعة، كيف و قد قدح في صحته كثير من أئمة الحديث، و لم ينقله المحققون منهم كالبخاري، و مسلم، و الواقدي، و أكثر من رواه لم يرو المقدمه التي جعلت دليلا على ان المراد بالمولى الاولى.

و بعد صحة الرواية، فمؤخر الخبر أعنى

قوله: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»

يشعر بأن المراد بالمولى هو الناصر و المحب، بل مجرد احتمال ذلك كاف في دفع الاستدلال.

و ما ذكر ان ذلك معلوم ظاهر في قوله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

[۲] لا يدفع الاحتمال، لجواز أن يكون الغرض التنصيص على [۱] سورة التوبة: ۷۱.

[۲] التوبة: ۷۱.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۰۵

موالاته و نصرته، ليكون أبعد عن التخصيص الذي يحتمله أكثر العمومات، و ليكون أقوى دلاله، و أوفى بافاده زيادة الشرف، حيث قرن بموالاة النبي صلى الله عليه و سلم، و هذا القدر من المحبة و النصرة لا يقتضى ثبوت الامامة، فلا عبرة بخبر الواحد في مقابلة الاجماع، و لو سلم فغاياته الدلالة على استحقاق الامامة و ثبوتها في المال، لكن من أين يلزم نفى امامة الائمة الثلاثة رضى الله تعالى عنهم قبله، و هذا قول بالموجب و هو جواب ظاهر لم يذكره القوم.

و إذا تأملت فيما يدعون من تواتر الخبر حجة عليهم لا لهم، لانه لو كان مسوقا لثبوت الامامة دالا عليه لما خفى على عظماء الصحابة رضى الله تعالى عنهم أجمعين فلم يتركوا الاستدلال به و لم يتوقفوا في محل أمر الامامة، و القول بأن القوم تركوا الانقياد عنادا و على رضى الله تعالى عنه ترك الاحتجاج تقيية نهاية الغواية و غاية الوقاحة [۱].

از ملاحظه اين عبارت ظاهر است كه با وصفى كه تفتازانى بجواب حديث غدير، در خلق احتمالات ركيكه و اعتراضات سخيغه، بمرتبه قصوى كوشيده، در مجيء مولى بمعنى اولى بالتصرف، اصلا كلامى نكرده، و رد آن به هيچ وجه (و لو كان ضعيفا سخيفا) ننموده.

و تمام عبارت قوشجى متعلق بحديث غدير اين ست:

[و الحديث الغدير المتواتر بيانه

ان النبي صلى الله عليه و سلم قد جمع الناس يوم غدير خم، موضع بين مكة و المدينة بالجحفة، و ذلك بعد رجوعه عن حجة الوداع، و جمع الرجال و صعد عليها و قال مخاطبا: «يا معشر المسلمين أ لست أولى بكم من أنفسكم؟»، قالوا: بلى، قال: فمن كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله». [۱] شرح المقاصد ج ۲/۲۹۰.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۰۶

و هذا الحديث أورده على رضى الله عنه يوم الشورى عند ما حاول ذكر فضائله و لفظ المولى قد يراد به المعتق، و المعق، و الحليف، و الجار، و ابن العم و الناصر، و الاولى بالتصرف.

قال الله تعالى: مَاوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۱] أى أولى بكم، ذكره أبو عبيده، و



قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم: «ایما امرأة نکحت بغير اذن مولاها»

أی الاولی بها فی التصرف و المالك لتدیر أمرها، و مثله فی الشعر کثیر، و بالجملة استعمال المولی بمعنی المتولی و المالك للامر و الاولی بالتصرف شائع فی کلام العرب، منقول عن ائمة اللغة، و المراد انه اسم لهذا المعنی، لا صفة بمنزلة الاولی، ليعترض بانه ليس من صیغة اسم التفضیل، و انه لا يستعمل استعماله، و ینبغی أن یراد به فی الحديث هو هذا المعنی ليطابق صدر الحديث أعنی قوله: «أ لست أولی من أنفسکم؟»

و لانه لا- وجه للخمس الاولی، و هو ظاهر، و لا السادس، لظهوره و عدم احتیاجه الى البیان و جمع الناس لاجله، سيما و قد قال اللہ تعالی: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

[۲]، و لا خفاء فی ان الاولویة بالناس و التولی و المالکیة لتدیر أمرهم و التصرف فیهم بمنزلة النبی صلی اللہ علیہ و سلم هو معنی الامامة.

و أجب بانه غیر متواتر، بل هو خبر واحد فی مقابله الاجماع، کیف و قدح فی صحته کثیر من أهل الحديث، و لم ينقله المحققون منهم کالبخاری، و مسلم و الواقدي، و أكثر من رواه لم یرو المقدمة التي جعلت دليلا على ان المراد بالمولی هو الاولی بالتصرف. و بعد صحة الروایة، فمؤخر الخبر اعنی

قوله: «اللهم وال من والاه»

يشعر [۱] الحديد: ۱۵.

[۲] التوبة: ۷۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۰۷

بأن المراد بالمولی هو الناصر و المحب، بل مجرد احتمال ذلك كاف فی دفع الاستدلال.

و ما ذکر من ان ذلك معلوم ظاهر من قوله تعالی: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

لا يدفع الاحتمال، لجواز أن یراد الغرض التنصيص على مولاته و نصرته، لیراد عن التخصيص الذي یحتمله أكثر العمومات، و لیراد أوفی بافاده الشرف حیث قرن بموالاة النبی صلی اللہ علیہ و سلم.

و لو سلم ان المراد بالمولی هو الاولی، فأین الدلیل على ان المراد هو الاولی بالتصرف و التدیر؟ بل یراد أن یراد الاولی فی الاختصاص به و القرب منه، كما قال اللہ تعالی: إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ

[۱] و كما یقول التلامذة: نحن أولى باستادنا، و الاتباع: نحن أولى بسلطاننا، و لا یریدون الاولیة فی التدیر و التصرف.

و حیث لا یدل الحديث على امامته، و لو سلم فغایته الدلالة على استحقاق الامامة و ثبوتها فی المال، لكن من أين و یراد نفی امامة الائمة الثلاثة قبله؟ [۲].

و علاوة بر این بحمد اللہ بدلیل أجلی و أولى از ما سبق ظاهر می نمایم که افاده تفتازانی و قوشجی درباره مجيء مولى بمعنی أولى، از خود ایشانست، نه آنکه آن را از شیعه نقل کرده اند.

بیانش آنکه عبد الوهاب قدوائی قنوجی معروف بمنعم خان در «بحر المذاهب» در جواب حدیث غدیر، نسبت این افاده متینه بشارح «تجرید» نموده، و بعد نقل رد بر مجيء مولى بمعنی الولی، «از مواقف» و شرح آن، تعقب و رد این رد، بهمین افاده رزینہ فرموده.

[۱] آل عمران: ۶۸.

[۲] شرح التجرید للقوشجی: ۳۶۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۰۸

و هذه عبارة «بحر المذاهب» فی الجواب عن حدیث الغدیر:

و عن الثالث بمنع صحة الحديث، و دعوى الضرورة فى العلم بصحته لكونه متواترا مكابرة، كيف و لم ينقله كثير من أصحاب الحديث كالبخارى، و مسلم، و اضرابهما، و قد طعن بعضهم فيه كابن أبى داود السجستاني، و أبى حاتم الرازى و غيرهما من ائمة الحديث.

و لان عليا رضى الله عنه، لم يكن يوم الغدير مع النبى صلى الله عليه و سلم فانه كان باليمن، و رد بأن غيبته، لا تنافى صحة الحديث، الا أن يروى هكذا:

أخذ بيده أو استحضره و قال: كذا و كذا.

و ان سلم صحة الحديث فلا نم انه متواتر، بل هو خبر واحد فى مقابلة الاجماع و لو سلم فرواته لم يرووا مقدمة الحديث التى جعلت دليلا على ان المراد بالمولى هو الاولى بالتصرف، فالمراد بالمولى هو الناصر لا الاولى، بدليل آخر الحديث اعنى قوله: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»

، و لان مفعلا بمعنى أفعّل، لم يذكره أحد، و يقال: أولى من كذا، دون مولى من كذا، و أولى الرجلين و الرجال، دون مولى الرجلين أو الرجال، هكذا فى «المواقف» و شرحه، و فيه بحث أورده شارح «التجريد» حيث قال: قد يراد بالمولى الاولى بالتصرف.

قال الله تعالى: مَا وَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ

[۱] أى أولى بكم، ذكره أبو عبيدة

وقال صلى الله عليه و سلم: «أيا امرأة نكحت بغير إذن مولاه»

أى الاولى بها فى التصرف و المالك لتدبير أمرها، و مثله فى الشعر كثير.

و بالجملة استعمال المولى بمعنى المتولى و المالك للامر و الاولى بالتصرف شائع فى كلام العرب، منقول عن أئمة اللغة، و المراد انه اسم لهذا المعنى لا صفة بمنزلة الاولى، ليعترض بانه ليس من صيغة اسم التفضيل و انه لا يستعمل استعماله. [۱] الحديد: ۱۵.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۰۹

و لو سلم ان المراد بالمولى هو الاولى، فأين الدليل على ان المراد هو الاولى بالتصرف و التدبير؟ بل يجوز أن يراد الاولى فى الاختصاص به و القرب منه.

كما قال الله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلدِّينِ أَتَّبِعُوهُ

[۱]، و يقول التلامذة: نحن أولى باستاذنا، و يقول الاتباع: نحن أولى بسلطاننا، و لا يريدون الاولوية فى التدبير و التصرف و حينئذ لا يدل الحديث على امامته، و لو سلم فغايتة الدلالة على استحقاقه الامامة و ثبوتها فى المال، لكن من أين يلزم نفى امامة الائمة الثلث قبله؟].

از ملاحظه اين عبارت ظاهر است كه عبد الوهاب با وصف انهماك در وساوس، و ارتباط در هواجس، و مبالغه و اهتمام تمام، در رد تقرير دلالت حديث غدیر بر امامت جناب أمير المؤمنين عليه السلام، رد انكار صاحب «مواقف» و شارح «مواقف»، بهمين افاده متينه كه سابقا از «شرح مقاصد» و «شرح تجريد» نقل نموده و نسبت آن صراحة بشارح «تجريد» فرموده، و هر گاه نسبت آن بشارح «تجريد» صحيح و سديد باشد، پس بر نسبت آن بشارح «مقاصد» هم انكار برخاست.

و هر گاه بحمد الله و كمال لطفه، مجيء مولى بمعنى أولى بالتصرف، و شيوع آن در كلام عرب و اشعار از افاده تفتازانى و قوشجى ثابت شد، پس بايد دانست كه جلائل فضائل، و عوالى معالى، و محاسن مفاخر و مكارم مآثر تفتازانى، بالاتر از آنست كه محتاج بيان باشد

جلال الدین سیوطی در «بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة» [۱] آل عمران: ۶۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۰  
گفته:

[مسعود بن عمر بن عبد الله الشيخ سعد الدين التفتازاني الامام العلامة، عالم بالنحو، والتصريف، و المعاني و البيان، و الاصلين، و المنطق و غيرها شافعي.

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتي عشرة و سبعمائة، و اخذ عن القطب [۱] و العضد [۲] و تقدم في الفنون، و اشتهر بذلك، و طار صيته، و انتفع الناس بتصانيفه، و له «شرح العضد»، شرح التلخيص، مطول، و آخر «مختصر»، شرح القسم الثاني من «المفتاح»، «التلويح على التنقيح» في اصول الفقه، «شرح العقائد» «المقاصد» في الكلام شرحه، «شرح الشمسية» في المنطق، «شرح تصريف العزى [۳]» «الارشاد» في النحو، «حاشية الكشف» لم تتم و غير ذلك.

و كان في لسانه لکنه، و انتهت إليه معرفه العلوم بالمشرق، مات بسمرقند سنة احدى و تسعين و سبعمائة [۴]

### فضائل تفتازانی بگفتار ابو مهدی در «اسانید»

و سابقا شنیدی [۵] که أبو مهدی عیسی در کتاب «اسانید» خود گفته:

[قال الحافظ الجلال السيوطي: هو الامام العلامة مسعود بن عمر بن عبد الله الشيخ سعد الدين التفتازاني، عالم بالنحو، و التصريف، و المعاني و البيان، [۱] قطب الرازي: محمد بن محمد، المنطقي الحكيم من آثاره «تحرير القواعد المنطقية في شرح الشمسية، و يعرف بالقطب التحتاني تميزا له عن شخص آخر يکنى قطب الدين كان يسكن معه في اعلى المدرسة الظاهرية بدمشق، توفي سنة (۷۶۶).  
[۲] العضد: عضد الدين الايجي عبد الرحمن بن أحمد الاديب المتكلم صاحب «المواقف» في علم الكلام، مات مسجوناً بقلعة کرمان سنة (۷۵۶).

[۳] العزى: كتاب في علم الصرف تأليف عز الدين إبراهيم بن عبد الوهاب الزنجاني المتوفى بعد (۶۵۵).

[۴] بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة ص ۳۹۱.

[۵] ج ۲ ص ۲۴۸ من طبعنا هذا.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۱

و الاصلين، و المنطق و غيرها شافعي.

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتي عشرة و سبعمائة. و أخذ عن القطب و العضد و تقدم في الفنون، و اشتهر ذكره و طار صيته، و انتفع الناس بتصانيفه.

له «شرح على التلخيص مطول» و «مختصر» و شرح القسم الاول من «المفتاح» و «التلويح على التنقيح» في اصول الفقه، و «شرح العقائد النسفية» و «المقاصد» في علم الكلام و شرحه و «شرح الشمسية» في المنطق، و «شرح تصريف الزنجاني» و «الارشاد» في النحو، و «حاشية على الكشف» لم تتم، و غير ذلك.

و كان في لسانه لکنه، و انتهت إليه الرياسة في العلوم العقلية. مات بسمرقند سنة احدى و تسعين و سبعمائة.

و قال الشهاب ابن حجر المکی فی فهرسته: [هو الامام أبو الفضائل أحمد ابن علی بن مسعود، ثم ذکر ما تقدم من الجلال من ان اسمه مسعود، و انه شافعي المذهب، قال: و قد يرد عليه كلامه في «التلويح» فانه في كثير من المواضع يقتضي انه حنفي المذهب، قال: و قد يجاب بأن من يتكلم على طريق البحث مع أصحاب الاقوال لا يقتضي عليه بأن بعض تلك الاقوال التي يتكلم في الترجيح بينها مذهبه، و ان بالغ في الانتصار له، لان شأن المتكلم في ذلك انه انما يتكلم في الدليل و ما يقتضيه، من غير نظر الى اعتقاده و ما عليه علمه و

اعتماده.

و يؤيد ذلك قولهم: ان الخلافى لا مذهب له و لا تسمى معلوماته فقها، أى فى حال تكلمه على أقوال العلماء و ما يثبتها و ما ينفيها، و كان الجلال اعتمد فيما ذكر انه شافعى على هذا و الله اعلم.

و انظر ما ذكره الشهاب من الخلاف فى اسم السعد مع قوله فى اول المختصر له على التلخيص فيما رأينا من النسخ: اما بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغنى مسعود بن عمر المدعو بسعد الدين التفتازانى، الا أن يقال لعل هذه الزيادة

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۲

لم تثبت عن المؤلف، و انما هى من وضع غيره و لا يخلو من بعد، على ان الظاهر فيما ذكر من الاسماء انما هو مؤلف «مراح الارواح» فى التصريف فانه قال فى أوله: قال المفتقر الى الله الودود أحمد بن على بن مسعود غفر الله له و لوالديه و احسن إليهما و إليه، و هو ان احتمل أن يكون من باب المتفق، لكن يبعده تواطؤ نسخ المختصر على ما تقدم و الله أعلم.

ثم رأيت فى «الدرر» للحافظ ابن حجر فى باب من اسمه مسعود من حرف الميم: محمود بن عمر بن عبد الله الفارسى الشيخ سعد الدين التفتازانى و لم يكتب ترجمته فى هذا المحل، و أظنه بخط البرهان بن إبراهيم القلقشندى: محمود، و يقال: مسعود بن عمر بن عبد الله بن السمرقندى العلامة سعد الدين التفتازانى صاحب التصانيف المشهورة، أخذ عن القاضى عضد الدين و القطب الشيرازى [۱]، و البهاء السمرقندى، و غيرهم من علماء عصره، و لازم الجد و الاجتهاد، حتى ساد على أبناء زمانه، و صار المعول عليه فى حل المشكلات من العلوم العقلية، و سارت مصنفاته فى أقطار الارض، و اتصل بالملك تيمور [۲]، و كان يجتمع هو و الشريف زين الدين على بن محمد الجرجانى [۳]، فيجلس الشريف عن يمينه، و التفتازانى عن يساره، و تقع بينهما مناظرات و يروج الشريف فيها غالبا عليه لفصاحة لسانه و طلاقة، و كون التفتازانى لسانه لم يكن كقلمه، فاذا انفصل [۱] القطب الشيرازى: الصحيح هو القطب الرازى، فان القطب الشيرازى توفى سنة (۷۱۰) قبل ولادة التفتازانى بستين.

[۲] الملك تيمور: الاعرج او تيمور لنگ كان سليل جنكيز، ولد فى كش بالمغرب من سمرقند و اتخذ سمرقند عاصمة له، و تلقب بخليفة جغتای و اشتهر بالقساوة توفى سنة (۷۸۳).

[۳] الشريف الجرجانى: السيد على بن محمد الاديب المنطقى المتوفى (۸۱۶).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۳

المجلس كتب السعد على تلك المسألة التى وقع البحث فيها كتابه يتبين للناظر فيها ان الشريف لم يحقق ذلك المحل كما ينبغى، و استمر مكبا على الاشتغال و التأليف، لا يعوقه عنهما عائق مع ضيق العيش بالنسبة الى مقامه، حتى توفى و يقال: انه كتب على الحاوى الصغير كتابه، و من نظمه فيما قيل:

طويت لاحراز الفنون و نيلها رداء شبابى و الجنون فنون

فلما تعاطيت الفنون و خطبها تبين لى ان الفنون جنون

و قال الكفوى فى كتابه: كان من كبار علماء الشافعية و مع ذلك فله آثار جلية فى اصول الحنفية.

توفى بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثانى و العشرين من محرم سنة اثنتين و تسعين و سبعمائة، و نقل الى سرخس و دفن بها فى جمادى الاولى من السنة، و كتب على صندوق قبره:

ألا ايها الزوار زوروا و سلموا على روضه الحبر الامام المحقق

[۱] و محمود بن سليمان كفوى [۲] در «كتائب اعلام الاخيار» گفته:

[و كان سعد الملة و الدين بعد ما اشمأز طبعه من تقدم الشريف فى تلك الاحايين قد فقد عنفوان الشباب، و صرف اوان الكهولة، و شرف غرة عمره الخراب، و حل عارضه طلائع ليس يغنى الخضاب، حتى المته ملمات الشيب بالمفرق، و شغلته عن صيد الغزال

المطوق.

و غرة عمر المرء قبل مشييه و قد فنيت نفس تولى شبابها

إذا أسود لون المرء و أبيض شعره تنقص من ايامه مستطابها

[۱] اسانيد المغربی: ص ۵۷ مخطوط في مكتبة الناصرية بلكهنو.

[۲] الكفوى: محمود بن سليمان الحنفى الرومى القاضى و كتابه «كتائب اعلام الاخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار» في تراجم

رجال الحنفية لم يطبع الى الان، توفي نحو (۹۹۰).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۴

فاغتم لذلك سعد الملة، و حزن حزنا شديدا يظن منه أن مضاهيه في الزمان كان ققيدا، فلم يدرس بعدها الا يويمات قلائل، و لم يلتو فيها عن عويصات المسائل، فما لبث حتى ألم بذاته الشريفة ألم ضربها المامه، و نغص عيشه و تعذر عليه قعوده و قيامه، و لم يتماسك من مرضه الى أن نقله الرحمن الى جوار رحمته مغفور الزلات، موفور الحسنات، نور الله مرقده و فى اعلى غرف الجنان رقدته، و كان قد توفي بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثانى و العشرين من محرم سنة اثنتين و تسعين و سبعمائة، و نقل الى سرخس، و دفن بها فى جمادى الاولى فى تلك السنة.

و كان من كبار العلماء الشافعية، و مع ذلك له آثار جلية فى اصول الحنفية، بلغنى من الثقات انه كتب حول صندوق قبره بسرخس:

الا يا ايها الزوار زوروا و سلموا على روضة الحبر الامام المحقق

سلطان العلماء المصنفين، وارث علوم الانبياء و المرسلين، معدل ميزان المعقول و المنقول، منقح اغصان الفروع و الاصول، ختم المجتهدين أبى سعد الحق و الدين مسعود القاضى الامام، مقتدى الانام ابن عمر المولى المعظم، أفضى القضاء الاعلم، برهان الملة و الدين، ابن الامام الربانى العالم الصمدانى، مفتى الفريقين، مقتدى الخافقين، سلطان العارفين، قطب الواصلين، شمس الحق و الدين، الغازى التفتازانى قدس الله ارواحهم و أنزل فى فراديس الجنان أشباحهم.

و كتب تحت قدمه المبارك هذه التواريخ: ولد عليه الرحمة و الرضوان فى صفر سنة اثنتين و عشرين و سبعمائة و فرغ من تأليف «شرح الزنجانى فى التصريف» حين بلغ ستة عشر سنة، فى شعبان سنة ثمان و ثلثين و سبعمائة بترمد، و من «شرح تلخيص المفتاح» فى صفر سنة ثمان و أربعين بهراء، و من اختصاره سنة

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۵

ست و خمسين بغجدوان [۱].

و من «شرح الرسالة الشمسية» فى جمادى الآخرة سنة سبع و خمسين بمزار حام و من «شرح التوضيح» فى ذى القعدة سنة ثمان و خمسين بگلستان تركستان، و من «شرح العقائد» فى شعبان سنة ثمان و ستين و من «حاشية شرح المختصر فى الاصول» فى ذى الحجة سنة سبعين، و من رسالة «الارشاد» سنة أربع و سبعين كلها بخوارزم.

و من «مقاصد الكلام» و «شرحه» فى ذى القعدة سنة أربع و ثمانين بسمرقند، و من «تهذيب الكلام» فى رجب، و من «شرح القسم الثانى من مفتاح العلوم» فى شوال سنة تسع و ثمانين بظاهر سمرقند.

و شرع فى تأليف «فتاوى الحنفية» يوم الاحد التاسع من ذى القعدة سنة تسع و ستين بهراء، و فى تأليف «مفتاح الفقه» سنة اثنتين و ثمانين، و من تأليف «تلخيص الجامع» سنة ست و ثمانين كلها بسرخس، و من «شرح الكشف» فى الثامن من ربيع الاول سنة تسع و ثمانين بظاهر سمرقند.

و توفي يوم الاثنين الثانى و العشرين من محرم سنة اثنتين و تسعين و سبعمائة بسمرقند، و نقل الى سرخس، و دفن بها يوم الاربعاء التاسع من جمادى الاولى من تلك السنة الى هنا مما كتب حول صندوقه:

قال السيد الشريف قدس سره فی تاریخ وفاته:

آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چو رفت آب چشم آمد چو سیل و بلع السیل رباہ

[۱] عجلدون (بضم الغین و سکون الجیم و ضم الدال) من قرى بخارى.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۶

عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش گفت تاریخش بگویم «طیب الله ثراه»

[۱] و كان رحمه الله من محاسن الزمان، لم تر العيون مثله في الأعيان و الاعلام، و هو الاستاذ على الاطلاق، و المشار إليه بالاتفاق، و المشهور في ظهور الآفاق، و المذكور في بطون الاوراق، اشتهر بتصانيفه في الارض ذات الطول و العرض، حتى ان السيد الشريف في مبادئ التأليف و أثناء التصنيف كان يغوص في بحار تحقيقه و تحريره، و يلتقط الدرر من كم تدقيقه و تسطيره، يعترف برفعه شأنه و جلالته و وفور فضله و علو مقامه و امامته، الا- انه لما وقع بينهما المشاجرة و المنافرة بسبب ما وقع في مجلس تيمور من المباحثة و المناظرة و المجادلة و المكابرة بحيث لم يكن الوفاق، التزم بتزييف كل ما قال، و كلاهما فضلا في الوری كانا مضرب الامثال - الخ

### فضائل تفتازانی بگفتار از نیقی در «مدینه العلوم»

و از نیقی در کتاب «مدینه العلوم» گفته:

[و أما سعد الدين التفتازاني فهو مسعود بن القاضي فخر الدين عمر بن مولى الاعظم، برهان الدين عبد الله بن الامام الزماني شمس الحق و الدين، الغازي الشيخ سعد الدين التفتازاني الامام العلامة عالم بالنحو و الصرف و المعاني و البيان و الاصلين و المنطق و غيرها، شافعي.

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتي عشر و سبعمائه، و اخذ عن القطب، و العضد و تقدم في الفنون، و اشتهر ذكره، و انتفع الناس بتصانيفه، و له «شرح العضد»، «شرح التلخيص»، «مطول» و آخر مختصر شرح القسم الثالث من «المفتاح» «التلويح في شرح التوضيح» في الاصول، «شرح العقائد النسفية»، «شرح [۱] لا يخفى ان هذه الجملة تطابق عدد (۷۹۳) الا أن لا يحسب الهمزة من كلمه الجلاله لانها لا تلفظ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۷

المقاصد» في الكلام، «شرح الشمسية» في المنطق و الكلام «حاشية الكشف» لم يتم، و «حاشية شرح العضد»، «مختصر ابن الحاجب» و غير ذلك، و تصانيفه كثيرة، و كان في لسانه لکنة، و انتهت إليه معرفة العلوم بالمشرق، مات بسمرقند سنة احدى و سبعين و سبعمائه. قلت: ذكر مولانا فتح الله الشرواني [۱] في أول شرحه «للارشاد» في النحو للفاضل سعد الدين التفتازاني روح الله روحه: لا بأس بذكر تاريخ «الارشاد»، بل سائر مؤلفات المصنف، لقد زرت مرقده المقدس بسرخس، فوجدت مكتوبا على صندوق مرقده - الخ

### قوشجی نیز از اکابر محققین و اجله مدققین اهل سنت است

و علامه قوشجی هم، از اکابر محققین و اجله مدققین، و اعظم مشهورین و افاحم معروفین است.

مصطفی بن عبد الله [۲] در «كشف الظنون» بعد ذكر «شرح تجريد اصفهانی» [۳] گفته:

[ثم شرح المولى المحقق علاء الدين على بن محمد الشهير بقوشجی المتوفى سنة تسع و سبعين و ثمانمائه، شرحا لطيفا ممزوجا، أوله خير الكلام حمد الملك العلام - الخ.

لخص فيه فوائد الاقدمين أحسن تلخيص، و اضاف إليها نتائج فكره مع [۱] الشرواني: فتح الله بن أبي يزيد بن عبد العزيز الشافعي الاديبي المفسر المتوفى بعد (۸۸۰).

[۲] مصطفى بن عبد الله القسطنطيني الحنفي الشهير بحاجي خليفه كاتب جلبي المتوفى (۱۰۶۷).



[۳] الاصفهانی: شمس الدین محمود بن عبد الرحمن بن أحمد أبو الثناء الشافعی المتوفی (۷۴۹).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۸

تحریر، سوده بکرمان، و اهداء الی السلطان أبی سعید خان [۱]، قد اشتهر هذا الشرح بالشرح الجديد.

قال فی دیباجته بعد مدح الفن و المصنف: ان کتاب «التجريد» الذی صنفه المولی الاعظم، قدوة العلماء الراسخين، اسوة الحكماء المتألهين، نصیر الحق و الملة و الدین، تصنیف مخزون بالعجائب، و تألیف مشحون بالغرائب، فهو و ان كان صغير الحجم، و جیز النظم، فهو كثير العلم، جلیل الشأن، حسن الانتظام مقبول الائمة العظام، لم یظفر بمثله علماء الاعصار، مشتمل علی اشارات الی مطالب هی الامهات، مملو بجواهر كلها كالفصوص و محتو علی كلمات یجرى أكثرها مجرى النصوص، متضمن لیبانات معجزة فی عبارات، موجزة و تلویحات رائقة لكلمات شائقة، یفجر ینبوع السلسلة من لفظه، و لكن معانيه لها السحر یسجد، و هو فی الاشتهار كالشمس فی رابعة النهار، تداولته أیدی النظار.

ثم ان كثيرا من الفضلاء وجهوا نظرهم الی شرح هذا الكتاب و نشر معانيه و من تلك الشروح و أطفها مسلکا هو الذی صنفه العالم الربانی مولانا شمس الدین محمود الأصبهانی فانه بقدر طاقته حام حول مقاصده، و تلقاه الفضلاء بحسن القبول حتی ان السيد الفاضل [۲] قد علق علیه حواشی تشتمل علی تحقیقات رائقة، و تدقیقات ذائقة شائقة، تنفجر من ینایع تحریراته انهار الحقائق، و تنحدر من علو تقریراته سیول الدقائق، و مع ذلك كان كثير من مخفيات رموز ذلك الكتاب باقیا علی حیلها، بل كان الكتاب علی ما كان من كونه كنزا مخفیا و سرا مطویا كدرة لم تثقب و مهرة لم تركب، لانه كتاب غریب فی صنعته، یضاهی الألفاظ لغایة ایجازه، [۱] أبو سعید خان: السلطان بن محمد بن میرانشاه گورکانی، آخر ملوك التیموریة فی خراسان قتل (۸۳۱-۸۷۳).

[۲] هو المیر سید شریف علی الجرجانی المتوفی سنة (۸۱۶).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۱۹

و یحاکی الاعجاز فی اظهار المقصود و إبرازه.

و انی بعد أن صرفت فی الكشف عن حقائق هذا العلم شطرا من عمری، و وقفت علی الفحص عن دقائقه قدرا من دهری، فما من كتاب فی هذا العلم الا تصفحت سینہ و شینہ و ما من صحيفة مزبورة فی هذا الفن الا تعرفت غثه و سمینه أبت نفسی أن یبقی تلك البدائع تحت غطاء من الابهام و یكون تلك الودائع فی خفاء من الافهام، فرأیت أن أشرحه شرحا یدلل صعبه، و یكشف عن وجوه خرائده نقابه، و اضيف إليها فوائد التقطتها من سائر الكتب و زوائد استنبطها بفكری القاصر و خاطری الفاتر، فتصدیت بما عنیت، فجاء بحمد الله كما یحبه الوداء لا مطولا فیمل، و لا مختصرا فیخل، مع تقریر لقواعده، و تحریر لمعاقده، و تفصیل لمقاصده [۱].

انتهی ملخصا و انما أوردته لیعلم قدر المتن و الماتن، و فضل الشرح و الشارح .

و أحمد بن مصطفى المعروف بطاش كبری زاده [۲]، در كتاب «شقائق نعمانیة فی علماء الدولة العثمانیة» گفته:

[و من مشایخ الطریقة فی زمانه، العالم العارف بالله الشیخ محیی الدین محمد الاسکلیبی [۳] كان رحمه الله من طلبة العلم حتی وصل الی خدمة المولی الفاضل علاء الدین علی بن محمد القوشجی - الخ. [۱] شرح تجرید القوشجی ص ۱.

[۲] طاش كبری زاده: عصام الدین أبو الخیر أحمد بن مصطفى بن خلیل الرومی المتوفی سنة (۹۶۸).

[۳] محیی الدین محمد الاسکلیبی المفسر المتوفی سنة (۹۲۲)

### «مولی در حدیث غدیر نزد شیخین نیز بمعنای اولی است»

و علاوه بر این همه، حسب اعتراف ابن حجر مکی [۱]، أبو بکر و عمر بالخصوص در حدیث غدیر، از مولی معنی اولی فهمیده اند، و ابن حجر همین معنی را واقعی گفته، چنانچه در «صواعق محرقة» در وجوه جواب حدیث غدیر گفته:

[ثالثها سلمنا انه أولى، لكن لا نسلم ان المراد انه الاولی بالامامة، بل بالاتباع و القرب منه، فهو كقوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ]

[۲] ولا- قاطع، بل ولا- ظاهر علی نفی هذا الاحتمال، بل هو الواقع، إذ هو الذى فهمه أبو بكر و عمر، و ناهيك بهما من الحديث، فانهما لما سمعاه قالاه: امسيت يا ابن أبى طالب مولى كل مؤمن و مؤمنة.

أخرجه الدارقطنى [۳]، و أخرج أيضا انه قيل لعمر: انك تصنع بعلى شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبى صلى الله عليه و سلم؟! فقال: انه مولای [۴].

و شيخ عبد الحق [۵] در «لمعات شرح مشکاة» نقلا عن ابن حجر گفته:

سلمنا أنه أولى، لكن لا- نسلم أن المراد أنه أولى بالامامة، بل بالاتباع و القرب منه، فهو كقوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ

، و لا قاطع ولا [۱] ابن حجر مكى: أحمد بن محمد بن محمد بن على الهيثمى المصرى المتوفى سنة (۹۷۳). [۲] آل عمران: ۶۸.

[۳] الدارقطنى: على بن عمر بن أحمد الشافعى المتقدم ذكره المتوفى (۳۸۵).

[۴] الصواعق المحرقة: ۲۶.

[۵] عبد الحق: بن سيف الدين بن سعد الله الدهلوى الحنفى المتوفى سنة (۱۰۵۲).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۲۱

ظاهر، على نفى هذا الاحتمال، بل هو الواقع، إذ هو الذى فهمه أبو بكر و عمر و ناهيك بهما فى فهم الحديث أنهما لما سمعاه قالاه: امسيت يا ابن أبى طالب ولى كل مؤمن و مؤمنة.

خرجه الدارقطنى، و اخرج أيضا: انه قيل لعمر أنك تصنع بعلى شيئا لا تصنع بأحد من أصحاب النبى صلى الله عليه و سلم؟! فقال: انه مولای [۱].

و شهاب الدين أحمد بن عبد القادر شافعى [۲] در «ذخيرة المآل» گفته:

وقد توليت الامام المرتضى لقبا و فعلا- و قولاً على بن أبى طالب رضى الله عنه و المراد بالتولى الولاية و هو الصديق الناصر، أو الاولی بالاتباع و القرب منه، كقوله تعالى: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ

، و هذا الذى فهمه عمر رضى الله عنه من الحديث، فانه لما سمعه قال: يهنتك يا ابن أبى طالب امسيت ولى كل مؤمن و مؤمنة [۳]- الخ.

پس اگر شاهصاحب و دیگر حضرات را در انکار مجيء مولى بمعنى أولى، از ارواح ائمه لغويين و ثقات مفسرين و علمای معتمدین، شرمى و آزرمى دامنگير نشده بود، کاش از مخالفت شيخین می ترسیدند، و از تسفيه و تحميق و تجهيلشان، بر خود می لرزیدند، لیکن در مقام مقابله شیعه، و رد الزاماتشان، نه از انکار واضحات و ابطال افادات ائمه ثقات باکی دارند، و نه از مخالفت و معاندت ائمه و خلفای خود حسابی بر میدارند. [۱] اللمعات فى شرح المشکوة.

[۲] شهاب الدين أحمد بن عبد القادر: بن بكرى العجلى الشافعى الرجالى المتوفى سنة (۱۲۲۸).

[۳] ذخيرة المآل مخطوط فى مكتبة المصنف بلکهنو.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۲۲

و عجب است و کمال عجب از تهافت و تناقض ابن حجر که هر گاه بتصریح خودش احتمال إرادة أولى بالاتباع و القرب از لفظ مولى احتمال واقعی است، و شيخین از مولى همین معنی فهمیده اند، باز چرا انکار مجيء مولى بمعنى أولى، قبل از این نموده، داد



بهت و مکابره داده، جزاف و گراف را بغایت قصوی رسانیده، حیث قال فی وجوه رد تمسک أهل الحق بحديث الغدير:

[و ثانيها: لا- نسلم أن المعنى المولى ما ذكروه، بل معناه الناصر لانه مشترك بين معان: كالمعتق، و العتيق، و المتصرف فى الامر، و الناصر، و المحبوب، و هو حقيقة فى كل منها.

و تعيين بعض معنى المشترك من غير دليل يقتضيه تحكم لا يعتد به.

و تعميمه فى مفاهيمه كلها لا- يسوغ، لانه ان كان مشتركا لفظيا بأن تعدد وضعه بحسب تعدد معانيه كان فيه خلاف، و الذى عليه جمهور الاصوليين و علماء البيان و اقتضاء استعمالات الفصحاء للمشارك انه لا يعم جميع معانيه.

على أنا لو قلنا بتعميمه على القول الآخر، أو بناء على انه مشترك معنوى، بأن وضع وضعاً واحداً للقدر المشترك و هو القرب المعنوى، من المولى (بافتح)، فيصح لصدقه على كل مما مر فلا يتأتى تعميمه هنا، لامتناع إرادة كل من المعتق و العتيق، فتعين إرادة البعض، و نحن و هم متفقون على صحة إرادة الحب (بالكسر)، و على رضى الله عنه سيدنا و حبيبنا.

على أن كون المولى بمعنى الامام لم يعهد لغه و لا شرعا. أما الثانى: فواضح، و اما الاول فلان أحداً من أئمة العربيه، لم يذكر أن مفعلاً يأتى بمعنى أفعّل، و قوله تعالى: مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ [۱] أى مقركم أو ناصركم مبالغة فى نفى [۱] سورة الحديد: ۱۵.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۲۳

النصرة، كقولهم: الجوع زاد من لا زاد له.

و أيضاً فالاستعمال يمنع من أن مفعلاً- بمعنى افعّل، إذ يقال: هو أولى من كذا دون مولى من كذا، و أولى الرجلين دون مولاهما، و حينئذ فانما جعلنا من معانيه المتصرف فى الامور نظراً للرواية الآتية: «من كنت وليه».

فالغرض من التنصيص على موالاته اجتناب بغضه، لان التنصيص عليه أو فى بمزيد شرفه، و صدره «بألست أولى بكم من انفسكم» ثلثاً، ليكون أبعث على قبولهم، و كذا بالدعاء له لاجل ذلك أيضاً [۱]- الخ.

مقام حيرت أولى الالباب است که در این طامات و خزعلات، بمبالغه تمام نفى مجيء مولى بمعنى أولى می نماید، و باز در وجه ثالث که متصل بهمین وجه ثانى است و فاصله ندارد، بر رو می افتد و نفى اراده اولی بالامامه کرده، اراده معنى أولى بالاتباع و القرب را واقعی می گوید، و فهمیدن شیخین آن را حتماً و جزماً افاده می کند، و نمی داند که این افاده خرافات سابقه او را «هَبَاءٌ مَثُوراً»

می نماید، و بأبلغ وجوه استیصال آن می کند.

و پر ظاهر است که اراده معنى أولى بالاتباع و القرب، نفى معنى امامت هم نمی کند، كما سيتضح فيما بعد انشاء الله تعالى.

و ابن حجر برد و ابطال مجيء مولى بمعنى أولى، بحقیقت بر ابو بکر و عمر رد می نماید، و هر دو امام خود را جاهل بلغت عرب، و غیر عارف بمراد حدیث نبوی می گرداند.

آرى رد شيعه بايد کرد، گو بر ابو بکر و عمر هم رد شنيع متوجه شود! و از لطائف آنست که شيخ عبد الحق هم، با آن همه متانت و امعان، و تدرب و اتقان، که معتقدینش برای او ثابت می سازند، بسبب انهماك در [۱] الصواعق المحرقة: ۲۵.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۲۴

رد حق و تأييد باطل مطلقاً، چپ و راست ننگریسته، بایراد این تهافت و تناقض حجری دل خوش کرده، چنانچه در «لمعات» گفته:

[و قد رد عليهم أهل السنة و الجماعة، و كلامهم فى ذلك طويل مذکور فى «الصواعق المحرقة» للشيخ ابن حجر مكى، و نحن نقلنا منه ما تيسر اختصاراً:

قال: لا تسلم ان معنى المولى ما ذكره، بل معناه الناصر، لانه مشترك بين معان كالمعتق و العتيق، و المتصرف فى الامر، و الناصر، و المحبوب، و تعيين بعض معانى المشترك من غير دليل يقتضيه تحكم لا- يعتد به، و نحن و هم متفقون على صحة إرادة الحب (بالكسر) و الناصر، و على رضى الله عنه سيدنا و حبيبا و ناصرنا.

على أن كون المولى بمعنى الامام لم يعهد لغه و لا شرعا، و لم يذكر أحد من أئمة ان مفعلا يأتى بمعنى أفعّل، و يقال: هو أولى من كذا، دون مولى من كذا، و أولى الرجلين، دون مولاهما.

فالغرض من التنصيص على موالاته الاجتناب من بغضه، لان التنصيص عليه أو فى بمزيد شرفه، و صدره «ألست أولى بكم من أنفسكم؟»

ليكون أبعث على قبولهم اياه، و كذا بالدعاء له لاجل ذلك أيضا، و يرشد لما ذكرناه حثه صلى الله عليه و سلم فى هذه الخطبة على أهل بيته عموما، و على على خصوصا، كما جاء عند الطبرانى [۱]، و غيره بسند صحيح.

و أيضا سبب ذلك كما نقله الحافظ شمس الدين الجزرى، عن ابن اسحاق [۲]، ان عليا تكلم فيه بعض من كان معه فى اليمن، فلما قضى النبى صلى الله عليه و سلم حجه، خطبها تنبيها على قدره، وردا على من تكلم فيه، كبريدة [۳] كما ذكر فى [۱] الطبرانى: سليمان بن أحمد بن أيوب المحدث الحافظ المتوفى باصفهان سنة (۳۶۰).

[۲] ابن اسحاق: محمد بن اسحاق بن يسار المدنى المورخ المتوفى (۱۵۱).

[۳] بريدة: بن الحبيب بن عبد الله الاسلمى الصحابى المتوفى بمرو سنة (۶۳).

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۲۵

«الصحيح البخارى»: انه كان يبغضه، و

ذكر الذهبى و صححه: انه خرج معه الى اليمن، فرأى منه جفوه فقصه للنبى صلى الله عليه و سلم، فجعل يتغير وجهه و يقول: «يا بريدة أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»، قلت: بلى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه، فعلى مولاه». سلمنا أنه أولى الى آخر ما سبق .

و كاش عبد الحق در اینجا ذکر ابن حجر بمیان نمى آورد تا عوام را گونه تأملی در تخدیع و تلبیس حضرتش رو می داد، لكن هر گاه حضرت او ذکر ابن حجر نموده، تیشه بر پای خود زد، چه جا که واقعیت این احتمال و فهمیدن شیخین آن را، خود در «لمعات» از «صواعق» نقل کرده باشد، و در ترجمه فارسى «مشكاة» مزید دیانت و امانت را پیش نظر نهاده، ذکر ابن حجر واقعیت احتمال اراده أولى بالاتباع و القرب از لفظ مولى، و فهمیدن شیخین آن را، حذف نموده، حیث قال: [شیخ ابن حجر گفت: سلمنا که مولى بمعنی أولى است و لیکن از کجا لازم آید که أولى بامامت مراد است، بلکه بقرب و اتباع، چنانکه در قرآن مجید می فرماید: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ]

[۱] و دلیل قاطع بلکه ظاهر نیز بر نفی این احتمال نداریم، سلمنا مراد أولى بامامت است، اما دلیل نیست بر امامت فى الحال، بلکه در مال - الخ

«حدیث غدیر بلفظهای دیگر»

اشاره

و از دلایل قاطعه بر مجیء مولى بمعنی أولى، و بودن «مولى» بهمین معنی در حدیث غدیر، آنست که در بعض طرق این حدیث بجای

«من [۱] آل عمران: ۶۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۲۶

كنت مولاه»

لفظ

«من كنت أولى به عن نفسه»

وارد شده، و در بعض آن

«من كنت وليه»

و «أولى بنفسه».

میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی [۱] در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» در ذکر حدیث غدیر گفته:

[و للطبرانی فی روایة أخرى عن أبي الطفيل [۲]، عن زيد بن ارقم [۳] رضى الله عنهما بلفظ «من كنت أولى به من نفسه، فعلى وليه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» [۴].

و نیز میرزا محمد در «نزل الابرار» که التزام ایراد احادیث صحیحه در آن کرده، از تعرض بأحادیث ضعاف بلکه حسان هم، در آن احتراز نموده کما فی خطبته گفته:

[و عند الطبرانی فی روایة أخرى عن أبي الطفيل، عن زيد بن ارقم رضى الله عنهما بلفظ «من كنت أولى به من نفسه، فعلى وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» [۵].

و قاضی سناء الله پانی [۶]، تلمیذ رشید شاه ولی الله [۷]، که شاهصاحب او را [۱] البدخشانی: میرزا محمد بن معتمد خان المتوفی بعد سنه (۱۱۲۶).

[۲] أبو الطفيل: عامر بن وائلة المتوفى بمكة المكرمة سنة (۱۰۰) أو (۱۰۵) أو (۱۲۵).

[۳] زيد بن ارقم: الصحابي المتوفى سنة (۶۶).

[۴] المعجم الكبير ج ۵/۱۸۶.

[۵] نزل الابرار ص ۲۱.

[۶] محمد سناء الله (ثناء الله): الهندي الباني الحنفى النقشبندی المتوفى (۱۲۱۶).

[۷] شاه ولی الله: أحمد بن عبد الرحيم الدهلوی العمري الحنفی المتوفى (۱۱۷۴) او (۱۱۸۰).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۲۷

بیهقی وقت می گفتند کما فی «اتحاف النبلاء» و نبذی از محامد جلیله و مناقب سنیہ او سابقا شنیدی، در «سیف مسلول» گفته:

و در بعضی روایات آمده:

«من كنت أولى به من نفسه، فعلى وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

و یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی در کتاب «تذکره خواص الامه فی معرفه الاثمه» بعد ذکر عدم جواز اراده معانی دیگر از لفظ مولی در حدیث غدیر گفته:

[فتعین العاشر، و معناه

«من كنت أولى به من نفسه، فعلى أولى به».

و قد صرح بهذا المعنى الحافظ أبو الفرج يحيى بن سعيد الثقفى الاصفهانی [۱] فی كتابه المسمى «بمرج البحرين» فانه

روى هذا الحديث باسناده الى مشايخه و قال فيه: فاخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد على، و قال: «من كنت وليه» و «أولى به من نفسه، فعلى وليه» [۲].

و بر متتبعین حدیث و کلام، و ممارسین تحقیقات علمای اعلام، واضحست که قضیه «الحديث يفسر بعضه بعضا» دائر بر السنه محققین فحول، و مسلم نزد ایشان و مقبولست، که جابجا برای رفع اشکالات و دفع اعتراضات، بآن تمسک می نمایند.

علامه ابن حجر عسقلانی، در «فتح الباری شرح صحیح بخاری» [۱] أبو الفرج یحیی الاصفهانی: ما وجدت له ترجمة في كتب التراجم و الرجال الا- ان يكون المراد منه أبا الفرج یحیی بن محمود بن سعد الثقفي الاصفهانی فنسب الى الجد، و صحف السعد سعیدا، و هو من مشاهير شیوخ الحديث في القرن السادس، ولد سنة (۵۱۴) و روى الكثير باصبهان، و الموصل، و حلب، و دمشق، و توفي بنواحي همدان سنة (۵۸۴). و لكن لم يذكر له كتاب باسم «مرج البحرين».

[۲] تذكرة خواص الامة في معرفة الائمة: ۲۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۲۸

در شرح حدیث عائشه:

«قالت استأذنت هالة [۱] بنت خويلد أخت خديجة على رسول الله صلى الله عليه وسلم، فعرف استئذان [۲] خديجة، فأرتاع [۳] لذلك، فقال: اللهم [۴] هالة، قالت:

فغرت، فقلت: ما تذكر من عجوز من عجائز قريش، حمراء الشدين [۵] هلك في الدهر أبدا لك الله خيرا منها» [۶].

که عند الامعان، بلکه بلا امعان، مثبت کمال ایمان و ورع حضرت عائشه است، که خود، طعن و تشنیع بلیغ بر حضرت خدیجه، و آن هم روبروی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله است، بر خلاف مرضی مبارک آن جناب، نقل می فرماید، گفته:

[قوله: قد ابدلك الله منها، قال ابن التين [۷]: في سكوت النبي صلى الله عليه وسلم على هذه المقالة دليل على أفضلية عائشة على خديجة، الا أن يكون المراد بالخيرية هنا حسن الصورة و صغر السن - انتهى. [۱] هالة بنت خويلد: كانت زوج الربيع بن عبد العزى بن عبد الشمس والد أبي العاص بن الربيع زوج زينب بنت النبي.

[۲] فعرف استئذان خديجة: أي صفته لشبه صوتها بصوت اختها فتذكر خديجة بذلك.

[۳] فارتاع: من الروع أي فزع و المراد من الفزع لازمه و هو التغير، و في بعض الروايات: ارتاع بالحاء المهملة أي اهتر لذلك سرورا.

[۴] اللهم هالة: و هي اما منصوبة تقديرها اجعلها هالة و اما مرفوعة أي هذه هالة.

[۵] قال ابن حجر: المراد ما في باطن الفم و هي كناية عن سقوط الاسنان حتى لا يبقى الا اللحم الاحمر من اللثة.

[۶] صحيح البخارى باب تزويج النبي ص خديجة و فضلها.

[۷] ابن التين: عبد الواحد السفاقي المغربي المالكي من شراح صحيح البخارى.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۲۹

و لا يلزم من كونه لم ينقل في هذه الطريق انه صلى الله عليه وسلم رد عليها عدم ذلك، بل الواقع انه صدر منه رد لهذه المقالة، ففي رواية أبي نجیح عن عائشة عند أحمد، و الطبرانی فی هذه القصة: قالت عائشة: قد ابدلك الله بكبيرة السن حديثه السن، فغضب حتى قلت: و الذى بعثك بالحق لا اذكرها بعد هذا الا بخير.

و هذا يؤيد ما تأوله ابن التين فی الخيرية المذكورة و الحديث يفسر بعضه بعضا [۱].

پس بمقتضای الحدیث یفسر بعضه بعضا بتصريح روایت طبرانی و اصفهانی واضح گردید که مراد از (مولی) در حدیث غدیر (أولی) است. پس، از تعصب این حضرات، پیش که شکایت توان برد، که با وصف شهرت (مولی) بمعنی (أولی)، و وقوع این استعمال در قرآن و سنت، و تصریحات ائمه لغویین بآن، و فهمیدن شیخین آن را، و ثبوت آن بتفسیر خود حدیث غدیر، بانکار آن می پردازند و بندای جهوری، جار می زنند که (مولی) بمعنی (أولی) در لغت عرب نیامده؟! پاداش این انصاف دشمنیها، بجز احکم الحاکمین و اعز المنتقمین، از که توان خواست، فالی الله المشتكى.

و علاوه بر این همه، ثقات متعصبین اهل سنت تصریح کرده‌اند، که از جمله معانی حقیقه لفظ (مولی)، (متصرف فی الامر) است، و این هم برای استدلال اهل حق کافیهست، ضرور نیست که (مولی) را بمعنی (أولی بالتصرف) بگیریم، چه حاصل (أولی بالتصرف) و (متصرف فی الامر) متحد است. [۱] فتح الباری بشرح صحیح البخاری ج ۷/۱۱۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۳۰

آنفا دانستی که ابن حجر مکی در «صواعق محرقه» بجواب حدیث غدیر گفته:

[الثانی: لا نسلم أن معنی (المولی) ما ذکره، بل معناه (الناصر)، لانه مشترک بین معان: کالمعتق، و العتیق، و المتصرف فی الامر، و الناصر، و المحبوب، و هو حقیقه فی کل منها] [۱].

و شیخ عبد الحق در «لمعات» بجواب حدیث غدیر گفته:

[وقد رد علیهم أهل السنة و الجماعة و کلامهم فی ذلك طویل مذکور فی «الصواعق المحرقة» للشیخ ابن حجر المکی، و نحن نقلنا منه ما تیسر اختصارا قال: لا نسلم أن معنی (المولی) ما ذکره، بل معناه (الناصر) لانه مشترک بین معان: کالمعتق، و العتیق، و المتصرف فی الامر] - الخ.

و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در «براهین قاطعه» ترجمه «صواعق محرقه» گفته:

[دوم از وجوه رد آنکه مسلم نمی‌داریم که معنی (مولی) امام و (أولی بتصرف) است، بلکه معنی او دوست و ناصر است، زیرا که (مولی) مشترک است میان چند معنی: مثل معتق، و عتیق، و متصرف در امر، و ناصر و محبوب، و در هر یک از این معنی حقیقت است .

و محمد بن عبد الرسول برزنجی [۲]، در «نوافض» بجواب حدیث غدیر گفته:

[الثانی: انه بتسلیم تواتره لیس فیہ دلیل و لا نص علی المدعی، لان القدر [۱] الصواعق المحرقة: ۲۵.

[۲] البرزنجی: محمد بن عبد الرسول بن عبد السید الحسینی الفقیه الشافعی المتوفی بالمدينة (۱۱۰۳).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۳۱

المصرح بذكر الخلافة فيه موضوع، كما مر التنبيه عليه، و القدر الصحيح غير صريح فيه، لانا لا نسلم أن (المولی) هو (الامام)، بل له معان كثيرة، فانه مشترك بين الناصر و المعتق، و العتیق، و المتصرف فی الامر، و المحبوب، و ابن العم، و القریب، و غيرها، و هو حقیقه فی الكل، و تعیین بعض معانی المشترك من غير دلیل يقتضيه تحکم لا يعتد به - الخ.

و فاضل رشید در «ایضاح لطافة المقال» گفته:

[بعض علماء در این حدیث از لفظ (مولی) تصریح بصحت اراده حب (بالکسر) که مرادف محبوبست، نموده‌اند، چنانکه صاحب «صواعق» می‌فرماید:

[و نحن و هم متفقون علی صحة إرادة الحب (بالکسر) و علی رضی الله عنه سیدنا و حبیبنا] - انتهى.

و نیز صاحب «صواعق» قبل از این عبارت، بچند سطر تصریح نموده به اینکه محبوب نیز از معانی حقیقی (مولی) است حیث قال:

[لانه أى (المولی) مشترك بین معان: کالمعتق، و العتیق، و المتصرف فی الامر، و الناصر، و المحبوب، و هو حقیقه فی کل منها] - انتهى.

و هر گاه بودن (مولی) بمعنی (متصرف فی الامر) ثابت گردید، انکار از مجیء (مولی) بمعنی (أولی) فائده نه بخشید، و سعی ایشان در رد و ابطال آن (هَبَاءٌ مَنْثُورًا)

گردید، چه غرض اهل حق همین است که لفظ (مولی) بر معنای (امام) دلالت دارد و آن بر هر تقدیر ثابت است، خواه برفض لداد و عناد، و ترک تفضیح خود بمعارضه و مقابله ائمه نقاد، (مولی) را بمعنی (أولی) گویند، و خواه از راه سخن پروری از تلفظ بمثل

این الفاظ شرم کرده، بنوع دیگر اقرار بمطلوب اهل حق کنند، و (مولی)

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۳۲

را بمعنای (متصرف فی الامر) گویند.

و اعجابا که ابن حجر، و جهرمی، و برزنجی، اولاً انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی) می نمایند، و افاده (مولی) بمعنی (امام) را بمد و شد ابطال می کنند، و داد مکابره و مجادله می دهند، و باز متصل همین انکار، بالجای قادر مختار من حیث لا یَشْعُرُونَ، بمرام اهل حق اختیار اعتراف و اقرار می نمایند، یعنی مجیء (مولی) بمعنی (متصرف فی الامور) حقیقه بتصریح صریح ثابت می سازند!

و عجب که فاضل رشید هم با آن همه خیال جوانب و اطراف، عبارت ابن حجر، متضمن تصریح او به اینکه (متصرف فی الامر) از معانی حقیقه مولی است، نقل می کند، و بمضرت صریح آن برای منکرین افاده (مولی) بمعنی (امام) را، که از جمله شان خود ابن حجر است، التفاتی نمی کند، و از ظهور تهافت حجری، بعد ملاحظه تمام عبارت که فاضل رشید بذکر پاره آن ناظرین را بر رجوع آن آورده، باکی نکرده! فَلَلَّهْ دره و علیه اجره

### لفظ «مولی» در کتب اهل سنت بمعنای متصرف در امر نیز مکرر ذکر شده

و چون مجیء مولی بمعنی (متصرف فی الامر) حقیقه نهایت معروف و مشهور، و در غایت وضوح و ظهور است، محققین شراح حدیث سنی هم انکار آن بجواب استدلال اهل حق نتوانستند کرد.

حسین بن محمد طیبی [۱] در «کاشف شرح مشکاة» گفته:

[قالت الشيعة: (مولی) هو (المتصرف فی الامور)، و قالوا: معنى الحديث أن علياً رضي الله عنه يستحق التصرف في كل ما يستحق الرسول صلى الله عليه وسلم التصرف فيه، و من ذلك أمور المؤمنين فيكون امامهم. [الطیبی: الحسين بن محمد بن عبد الله شرف الدين المتوفى سنة (۷۴۳)].

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۳۳

اقول: لا يستقيم أن يحمل الولاية على الامامة التي هي التصرف في أمور المؤمنين، لان المتصرف المستقل في حياته صلى الله عليه وسلم هو لا غير، فيجب أن يحمل على المحبة و ولاء الاسلام و نحوهما].

از این عبارت ظاهر است که طیبی اصلاً انکار مجیء (مولی) بمعنی (متصرف فی الامر) نکرده.

و نیز از آن واضحست که تصرف در امور مؤمنین عین امامت است.

و علی بن سلطان محمد قاری هم، افاده طیبی را ذکر کرده، چنانچه در «مرقاة شرح مشکاة» گفته:

[و فی «شرح المصابيح» للقاضي: قالت الشيعة: (المولى) هو (المتصرف)، و قالوا: معنى الحديث ان علياً رضي الله عنه يستحق التصرف في كل ما يستحق الرسول صلى الله عليه وسلم التصرف فيه و من ذلك أمور المؤمنين فيكون امامهم.

قال الطیبی: لا يستقيم أن يحمل الولاية على الامامة التي هي التصرف في أمور المؤمنين، لان المتصرف المستقل في حياته صلى الله عليه وسلم هو لا غير، فيجب أن يحمل على المحبة و ولاء الاسلام و نحوهما] [۱].

و فخر رازی در «مفاتيح الغيب» در تفسیر آیه تَمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ

[۲] گفته:

[البحث الثالث: انه تعالى سمي نفسه في هذه الآية باسمين: أحدهما:

المولى، و قد عرفت أن لفظ المولى و لفظ الولی مشتقان من الولی أى القرب، و هو سبحانه تعالى القريب البعيد الظاهر الباطن، فمن

قربه قوله: [۱] المرقاة فی شرح المشكاة ج ۵/۵۶۸.

[۲] سورة الانعام: ۶۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۳۴

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

[۱]، و قوله: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ

[۲]، و أيضا المعتق يسمى مولى، و ذلك كالمشعر أنه اعتقهم عن العذاب، و هو المراد من

قوله: «سبقت رحمتي غضبي».

و أيضا أضاف نفسه الى البعيد، فقال: «مولا هم»، و ما اضافهم الى نفسه، و ذلك نهاية الرحمة.

و أيضا قال: «مولا هم الحق» و المعنى انهم كانوا فى الدنيا تحت تصرفات الموالى الباطلة، و هى النفس، و الشهوة، و الغضب، كما قال:

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ

[۳]، فلما مات الانسان، تخلص من تصرفات الموالى الباطلة و انتقل الى تصرف المولى الحق [۴] - الخ.

از اين عبارت ظاهر است كه فخر رازى (مولى) را بمعنى (متصرف) قرار داده.

و نیز فخر رازى در «مفاتيح الغيب» در تفسير آيه وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ

[۵] گفته:

[۶] قال ابن عباس: سلوا الله العصمة عن كل المحرمات، و قال القفال [۷]:

اجعلوا الله عصمة لكم مما تحذرون هو مولاكم و سيدكم، و المتصرف فيكم، [۱] سورة ق: ۱۶.

[۲] سورة المجادلة: ۷.

[۳] سورة الجاثية: ۲۳.

[۴] التفسير الكبير للفخر الرازى ج ۱۳/۱۷/۱۸.

[۵] سورة الحج: ۷۸.

[۶] ابن عباس: عبد الله بن عباس بن عبد المطلب الصحابى المتوفى سنة (۶۸) بطائف.

[۷] القفال: محمد بن على بن اسماعيل الشافعى الشافى المتوفى سنة (۳۶۵).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۳۵

فنعم المولى، فنعم السيد و نعم النصير، فكانه سبحانه قال: أنا مولاك، بل أنا ناصرک و حسبك [۱].

و نيسابورى در «غرائب القرآن» گفته:

«ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ»

أى الى حكمه و جزائه، «مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ»

صفتان، و الضمير فى «ردو»، اما للملائكة، يعنى كما يموت بنو آدم، يموت اولئك الملائكة، أو الى البشر، أى أنهم بعد موتهم يردون

الى الله تعالى، و المعنى انهم كانوا فى الدنيا تحت تصرفات الموالى الباطلة و هى النفس و الشهوة و الغضب، فلما ماتوا، تخلصوا الى

تصرف المولى الحق [۲] - الخ.

و ابن كثير در تفسير خود گفته:

[قوله: «وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ»

[۳] أى و رجعت الامور كلها الى الله الحكم العدل ففصلها، و أدخل أهل الجنة الجنة، و أهل النار النار] [۴].

از اين عبارت، ظاهر است كه ابن كثير (مولى) را بحكم تفسير کرده، و ظاهر است كه اگر در حديث غدیر، (مولى) را بحكم تفسير



کنیم نیز امامت ثابت می شود.

و نیز بر متبّع خیر، و ناقد بصیر ظاهر است که (مولی) بمعنی (متولی امر) می آید، و این معنی هم مثل (أولی بالتصرف) و (متصرف فی الامر) مفید امامت است بدهاء و صراحة، زیرا که (متولی) بمعنی (متصرف) [۱] مفاتیح الغیب ج ۲۳/۷۴.

[۲] غرائب القرآن ج ۷/۱۲۸.

[۳] سورة الانعام: ۶۲.

[۴] تفسیر ابن کثیر ج ۲/۱۳۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۳۶

است کما هو ظاهر جدا، و صرح به سعدی الجلبی [۱]، و شهاب الدین أحمد الخفاجی فی حاشیتیهما علی «تفسیر البیضاوی» کما سیجیء.

و مجیء (مولی) بمعنی (متولی امر) ثابت است بافادات جمعی از اکابر محققین، و اعظم لغوین، و امثال منقذین، و نحاریر مفسرین مثل: ابو العباس محمد بن یزید المبرد، و ابو القاسم حسین بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصفهانی [۲]، و ابو الحسن علی بن احمد واحدی [۳] و احمد بن الحسن بن أحمد الزاهد، و جار الله محمود بن عمر زمخشری و ابو السعادات مبارک بن محمد بن عبد الکریم جزری [۴]، و احمد بن یوسف بن حسن کواشی، و ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی، و عبد الله ابن احمد نسفی [۵]، و ابو حیان محمد بن یوسف اندلسی [۶]، و نظام الدین حسن بن محمد بن حسین نيسابوری، و عبد الرحمن بن أبی بکر سیوطی، [۱] سعدی جلبی: سعد الله بن عیسی بن امیرخان الرومی الحنفی القاضی بقسطنطنیة المتوفی (۹۴۵).

[۲] الراغب الاصفهانی: الحسین بن محمد بن المفضل أبو القاسم الادیب اللغوی المتوفی سنه (۵۰۲).

[۳] الواحدی: علی بن أحمد بن محمد بن علی النيسابوری الشافعی المتوفی سنه (۴۶۸).

[۴] أبو السعادات الجزری: مبارک بن محمد بن عبد الکریم المعروف بابن الاثیر المتوفی (۶۰۶).

[۵] نسفی: عبد الله بن أحمد بن محمود الحنفی أبو البرکات المتوفی سنه (۷۱۰).

[۶] أبو حیان الاندلسی: محمد بن یوسف بن علی الجبانی النحوی اللغوی المتوفی سنه (۷۴۵).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۳۷

و محمد طاهر کجراتی [۱]، و أبو السعود بن محمد العمادی، و سعدی چلبی مفتی روم، و شیخ شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر خفاجی، و غیر ایشان ظاهر است.

مبرد در کتاب خود که مترجم است بالعباره عن صفات الله تعالى علی ما نقل السيد المرتضی [۲] طاب ثراه فی «الشافعی» بعد ذکر تأویل قوله تعالى: بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا [۳] گفته:

[و الولی و المولی معناهما سواء، و هو الحقیق بخلقه المتولی لامورهم [۴].

و أبو القاسم حسین بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصبهانی در کتاب «مفردات»، که علامه سیوطی آن را از احسن کتب غریب القرآن و انموده، حیث قال فی «الاتقان» فی ذکر کتب غریب القرآن و من احسنها «المفردات» للراغب [۵]. و مصطفی بن عبد الله جلبی بذکر آن در «کشف الظنون» گفته:

[«مفردات الفاظ القرآن» فی اللغة لابی القاسم حسین بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصبهانی المتوفی سنه ۵۰۲، و سماه السیوطی فی «طبقات النحاة»: المفضل بن محمد، و قال: کان فی اوائل المائه الخامسة و نقل عن خط الزرکشی [۶] ما نصه ذکر الامام فخر الدین الرازی فی «تأسیس التقدیس فی الاصول»: [۱] الکجراتی: محمد طاهر الفتنی الهندی المفسر اللغوی المتوفی سنه (۹۸۶).

[۲] السيد المرتضى: على بن الحسين بن موسى المتوفى (۴۳۶).

[۳] سورة محمد ص: ۱۱.

[۴] الشافى فى الامامة: ۱۲۳.

[۵] الاتقان ج ۲/۲.

[۶] الزركشى: بدر الدين محمد بن عبد الله بن بهادر الشافى المتوفى سنة (۷۹۴).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۳۸

ان الراغب من ائمة السنة، وقرنه بالغزالي [۱] - انتهى. أوله: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الخ، ذكر فيه: ان أول ما يحتاج ان يشتغل به من علوم القرآن العلوم اللفظية و من العلوم اللفظية تحقيق الالفاظ المفردة، فتحصيل معانى مفردات القرآن فى كونه من اوائل المعاون لمن يريد أن يدرك معانيه كتحصيل اللبن فى كونه من اول المعاون فى بناء ما يريد ان يبنيه، و ليس ذلك نافعا فى علم القرآن فقط، بل هو نافع فى كل علم من علوم الشرع [۲].

فأملأها على حروف التهجي معتبرا فيه أوائل الحروف الاصلية، و الاشارة الى المناسبات التى بين الالفاظ المستعارات و المشتقات [۳] مى فرمايد:

[الولاء و التوالى ان يحصل شيان فصاعدا حصولا- ليس بينهما ما ليس منهما و يستعار ذلك للقرب من حيث المكان، و من حيث النسبة، و من حيث الدين، و من حيث الصداقة، و النصرة، و الاعتقاد، و الولاية النصرة، و الولاية تولي الامر و الولي و المولى يستعملان فى ذلك كل واحد منهما، يقال فى معنى الفاعل أى الموالى، و فى معنى المفعول أى الموالى، يقال للمؤمن: هو ولي الله عز و جل و لم يرد موله [۴].

از اين عبارت، صراحه ظاهر است كه (ولى) و (مولى) بمعنى (متولى امر) مستعمل مى شوند.

پس انكار مجيء (مولى) بمعنى (أولى) كه حضرات در آن، دماغ سوزى بغايت قصوى رسانيدند، چه سود خواهد بخشيد، مگر اينكه [۱] بغية الوعاة فى طبقات اللغويين و النحاة: ۳۹۶.

[۲] المفردات فى غريب القرآن: ۶.

[۳] كشف الظنون ج ۲/۱۷۷۳.

[۴] مفردات غريب القرآن كتاب الواو: ۵۳۳.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۳۹

بمزید تولى از حق، و نهايت تولى باطل، انكار مجيء (مولى) بمعنى (متولى أمر) هم نمايند.

و أبو الحسن على بن احمد واحدى، در «تفسير وسيط» گفته:

[ «ثُمَّ رُدُّوا» ]

يعنى العباد يردون بالموت، إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ

[۱] الذى يتولى أمورهم .

و احمد بن الحسن بن احمد الزاهد الدرواجكى در تفسير خود كه مشهور است به «تفسير زاهدى» گفته:

[قوله: مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ]

[۲] اين آتشى است قرين و يار شما، و (المولى) فى اللغة: من يتولى مصالحك فهو مولا-ك، يلى القيام بأمر ك و ينصر ك على أعدائك، و لهذا سمى ابن العم، و المعتق، مولى، ثم صار اسما لمن لزم الشئ كما يقال: اخ الفقر، اخ المال .

و جار الله محمود بن عمر زمخشرى در «كشاف» گفته:

[مولانا سیدنا و نحن عبیدک او ناصرنا أو متولی أمورنا، فانصرنا، فمن حق المولی ان ينصر عبیده، فان ذلك عادتک أو فان ذلك من أمورنا التي علیک تولیها] [۳].

و مبارک بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثیر در «نهایه» گفته:

[وقد تکرر ذکر المولی فی الحديث و هو اسم یقع علی جماعه کثیره: فهو الرب، و المالك، و السيد، و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع [۱] سورة الانعام: ۶۲.

[۲] سورة الحديد: ۱۵.

[۳] الکشاف ج ۱/۴۰۹ فی تفسیر آخر آیه من سورة البقرة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۴۰

و الجار، و ابن العم، و الحلیف، و العقیق، و الصهر، و العبد، و المعتق، و المنعم علیه.

و اکثرها قد جاءت فی الحديث، فیضاف کل واحد الی ما یقتضیه الحديث الوارد فیهِ، و کل من ولی أمرا، أو قام به فهو مولاه و ولیهِ، و قد یختلف مصادر هذه الاسماء، فالولایة (بالفتح) فی النسب، و النصره، و المعتق، و الولایة (بالکسر) فی الاماره، و الولاء المعتق، و الموالاته من والی القوم.

و منه

الحديث: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»

و یحمل علی أكثر الاسماء المذكوره.

و قال الشافعی [۱]: یعنی بذلک ولاء الاسلام کقوله تعالى: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

[۲]، و قول عمر لعلى: «اصبحت مولى كل مؤمن»، أى ولى كل مؤمن.

و قيل: سبب ذلك ان أسامه [۳] قال لعلى: لست مولاى، انما مولاى رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه».

و منه

الحديث: «أیما امرأة نکحت بغير اذن مولاها، فنکاحها باطل»، و فی روایه: ولیها أى متولى أمرها]

[۴] - الخ.

از قول ابن اثیر: [و کل من ولی أمرا، أو قام به فهو مولاه، صراحه واضحت، که مولى بمعنی ولى أمر و قائم بالامر می آید.

و از قول او: [و منه

الحديث: «أیما امرأة نکحت بغير اذن مولاها، [۱] الشافعی: محمد بن ادريس أبو عبد الله امام الشافعیه المتوفى (۲۰۴).

[۲] سورة محمد: ۱۱.

[۳] أسامه: بن زيد بن حارثه أبو محمد الصحابی المتوفى بالجرف سنه (۵۴).

[۴] النهايه فی غریب الحديث و الاثر ج ۵/۲۲۸ فی باب الواو مع اللام.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۴۱

فنکاحها باطل» و فی روایه: ولیها أى متولى أمرها]

بکمال وضوح ظاهر است، که مولى در این حدیث بمعنی متولى أمر است.

و احمد بن یوسف الکواشى، که عبد الله بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان» در ذکر وقائع سنه ثمانین و ستمائنه، بترجمه او گفته:

[و فیها توفى الشيخ المفسر العلامة المقرئ المحقق الزاهد القدوة موفق الدين أبو العباس أحمد بن يوسف بن حسين [۱] الشيباني

الموصلی، الكواشی، ولد بكواشة قلعة من نواحي الموصل، واشتغل حتى برع في القراءة والتفسير والعربية، و كان منقطع القرين ورعا وزهدا وصلاحا ونبلا، وله كشف وكرامات [۲].

در «تفسیر تلخیص» که نسخه عتیقه آن، که در سنه سبع و سبعین و ستمائه در حیات مصنف، از اصل نسخه او منقول گردیده، پیش نظر قاصر حاضر است، گفته: [و لا یوقف علی أنت مولانا، سیدنا و متولی أمورنا، لوجود الفاء فی قوله: «فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» لانک سیدنا و السید ینصر عبیده .

و ناصر بیضاوی در تفسیر خود گفته:

[«مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ»

هی اولى بكم كقول لبيد:

فغدت كلا الفرجين تحسب أنه مولى المخافة خلفها و أمامها

و حقیقه محراکم اى مکانکم الذی یقال فیہ: هو اولى بكم كقولک: هو مئنه الکرم، اى مکان قول القائل: انه لکریم، او مکانکم عما قریب من الولی و هو القرب، او ناصرکم علی طریقه قولهم: «تحیه بینهم ضرب وجیع» او [۱] یوسف بن حسین نسبہ الی الجد لانه احمد بن یوسف بن الحسن بن رافع بن الحسين بن سويدان الشيباني.

[۲] مرآة الجنان ج ۴/۱۹۲.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۴۲

متولیکم تتولاکم، کما تولیتم موجباتها فی الدنیا و بشئ المصیر النار [۱].

و عبد الله بن احمد نسفی در تفسیر «مدارک التنزیل» گفته:

[«أنت مولانا، سیدنا و نحن عبیدک، او ناصرنا او متولی أمورنا» [۲].

و أبو حیان محمد بن یوسف الاندلسی الغرناطی [۳] در تفسیر «بحر محیط» کما سمعت سابقا، گفته:

[هو مولانا اى ناصرنا و حافظنا. قاله الجمهور، و قال الکلبی: اولى بنا من أنفسنا فی الموت و الحیاء، و قیل: مالکنا و سیدنا، فلهذا

یتصرف کیف شاء، فیجب الرضى بما یصدر من جهته، و قال: ذلک بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

[۴] فهو مولانا الذى يتولانا و يتولاهم [۵].

و نیز أبو حیان در «بحر محیط» در تفسیر آیه کریمه هُنَاكَ تَبْلُوْا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

[۶] گفته:

[و معنى «إِلَى اللَّهِ»

، الی عقابه، و قیل: الی موضع جزائه، «مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ»

لا ما زعموا من اصنامهم، إذ هو المتولى حسابهم، فهو مولاہم فی الملک و الاحاطة لا فی النصر و الرحمة [۷] - الخ.

و نظام الدین حسن بن محمد بن حسین القمی النیسابوری در تفسیر [۱] انوار التنزیل: ۷۱۶.

[۲] مدارک التنزیل ج ۱/۱۴۴.

[۳] أبو حیان الاندلسی: محمد بن یوسف المتوفى سنة (۷۵۴).

[۴] سورة محمد: ۱۱.

[۵] البحر المحيط ج ۵/۵۲.

[۶] سورة یونس: ۳۰.

[۷] البحر المحيط ج ۵/۱۵۳.

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۴۳

«غرائب القرآن» گفته:

[ «وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا» ]

، و انما حذف النداء و هو قول ربنا ههنا، لان النداء يشعر بالبعد، فترك النداء يؤذن بأن العبد إذا واطب على التضرع و الدعاء نال مقام القربة و الزلفى من الله، و الفرق بين العفو و المغفرة و الرحمة: ان العفو اسقاط العذاب، و المغفرة أن يستر عليه بعد ذلك جرمه، صونا له عن عذاب التخجيل و الفضيحة، فان الخلاص من عذاب النار انما يطيب إذا حصل عقبيه الخلاص من عذاب الفضيحة، فالاول: هو العذاب الجسماني، و الثانى: هو العذاب الروحاني و بعد التخلص منهما، اقبل على طلب الثواب و هو أيضا قسمان: جسماني هو نعيم الجنة و طيباتها، و هو قوله: «وَارْحَمْنَا»

و روحاني: و هو اقبال العبد بالكلية على مولاه و هو قوله: «أَنْتَ مَوْلَانَا»

ففيه الاعتراف بأنه سبحانه هو المتولى لكل نعمة ينالونها، و هو المعطى لكل مكرمة يفوزون بها، و أنهم بمنزلة الطفل الذى لا تتم مصلحته الا بتدبير قيمه، و العبد الذى لا ينتظم شمل مهماته الا باصلاح مولاه و بهذا الاعتراف يحق الوصول الى الحق من عرف نفسه، أى بالامكان و النقصان عرف ربه، أى بالوجوب و التمام [۱].

و نیز نيسابورى در «غرائب القرآن» گفته:

[ «فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ» ]

ناصرکم و متولى أمورکم، يحفظکم، و يدفع شر الکفار عنکم، فانه نِعَمُ الْمَوْلَى وَ نِعَمُ النَّصِيرِ

، فثقفوا بولايته و نصرته [۲].

و نیز در «غرائب القرآن» گفته:

[ «هى مولانا» لا يتولى أمورنا الا هو، يفعل بنا ما يريد من اسباب التهانى [۱] غرائب القرآن بهامش تفسير الطبرى ج ۳/۱۲۵.

[۲] نفس المصدر ج ۹/۱۶۲ فى تفسير آيه (۴۰) من سورة الانفال.

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۴۴

و التعازى، لا اعتراض لاحد عليه [۱].

و نیز در «غرائب القرآن» گفته:

[ «وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ» ]

متولى أمورکم، و قيل: أولى بکم من أنفسکم، و نصيحته أنفع لکم من نصائحکم لانفسکم [۲].

و نیز در «غرائب القرآن» گفته:

[ «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» ]

حتى تصلوا إليه، هو متولى افنائکم عنکم، فنعم المولى فى افناء وجودکم، و نعم النصير فى ابقائکم بربکم [۳]

### معانی کلمه «مولى» در کتب اهل سنت

و علامه جلال الدين سيوطى، در تكملة تفسير جلال محلى، كه مجموع آن معروف است به «تفسير جلالين»، گفته:

[ «أَنْتَ مَوْلَانَا» ]

سيدنا و متولى امورنا [۴].

و نیز سیوطی در این تکمله، گفته: [ «فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ»

ناصرکم و متولی امورکم [۵].

و نیز سیوطی در آن، گفته: [ «لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا»

اصابته، هو مولانا، ناصرنا و متولی امورنا [۶].

و محمد طاهر گجراتی در «مجمع البحار» نقلا عن «النهايه» گفته:

[و اسم المولى يقع على الرب، و المالك، و السيد، و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الحليف،

و العقيد، و الصهر [۱] نفس المصدر ج ۱۰/۱۰۱ فى تفسير آية (۵۱) من سورة التوبة.

[۲] نفس المصدر ج ۲۸/۱۰۱ فى تفسير آية (۲) من سورة التحريم.

[۳] غرائب القرآن ج ۱۷/۱۴۵ فى تفسير آية آخر سورة الحج.

[۴] تفسير الجلالين: ۶۶.

[۵] نفس المصدر: ۲۴۰.

[۶] المصدر نفسه: ۲۵۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۴۵

و المعتق، و المنعم عليه، و أكثرها جاءت فى الحديث، و كل من ولى أمرا و قام به فهو مولاه و وليه، و قد يختلف مصادرهما، فالولاية

(بافتح) فى النسب، و النصرة و المعتق، و (بالكسر) فى الامارة، و الولاء فى المعتق و الموالاته من والى القوم، و منه:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه»

يحمل على أكثر الاسماء المذكورة.

و قال الشافعى: أراد ولاء الاسلام كقوله تعالى: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا

[۱].

و قول عمر لعلى: أصبحت مولى كل مؤمن.

و قيل: سببه ان أسامة قال لعلى: لست مولاى انما مولاى رسول الله صلى الله عليه و سلم .

و نیز در «مجمع البحار» گفت: (نه) [۲]: و منه

«أیما امرأة نکحت بغير اذن مولاها»، و روى وليها، أى متولى أمرها.

و أبو السعود بن محمد العمادى الرومى، در تفسير «هَى مَوْلَاكُمْ»

بعد ذکر تفاسیر عديده (مولى) كما سمعت سابقا، گفته:

[أو متوليكم تتولاكم كما توليتم موجباتها] [۳].

و سعدى چلبى مفتى روم، در حاشیه «بيضاوى» گفته:

[قوله: و مكانكم عما قريب من الولى، و اطلاق المولى من الولى على ما ذكر من المعنى يكون مجازا، و الا- فوضع اسم المكان

للمكان الذى يتصف صاحبه بالمأخذ حال كونه فيه، و لو فسر بمكان قربهم من الله و رضوانه على التهكم لم يكن بعيدا، أو متوليكم

أى المتصرف فيه . [۱] سورة محمد: ۱۱.

[۲] نه: رمز نهاية ابن الاثير.

[۳] تفسير أبى السعود ج ۸/۲۰۸ فى تفسير آية (۱۵) من سورة الحديد.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۴۶

و شهاب الدین احمد خفاجی، در حاشیه «بیضاوی»، گفته:

[قوله: أو ناصرکم - الخ - فالمعنی لا ناصر لکم الا النار، كما ان معنی البيت لا تحية لهم الا الضرب علی الهتکم، كما فصلناه فی سورة البقرة، و المراد نفی الناصر، و قوله: متولیکم أى المتصرفه فیکم کتصرفکم فیما أوجبها و اقتضاها من أمور الدنیا، فالتصرف استعاره للاحراق و التعذیب لا مشکلة لبعدها هنا].

و مجيء (مولی) بمعنی (متولی أمر) بحدی ظاهر و واضح است که فخر رازی با آن همه کد و کاوش در انکار مجيء (مولی) بمعنی (أولی) مجال انکار آن نیافته، بلکه در تفسیر آیه أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

[۱]، لفظ (مولی) را بمتولی کل نعمه و مثل آن تفسیر کرده، چنانچه در تفسیر «مفاتیح الغیب» بتفسیر این آیه گفته: [و فی قوله: «أَنْتَ مَوْلَانَا»

فائدة أخرى، و ذلك ان هذه الكلمة تدل علی نهائیه الخضوع و التذلل و الاعتراف بأنه سبحانه هو المتولی لكل نعمه یصلون إليها، و هو المعطى لكل مكرمه یفوزون بها، فلا جرم أظهرها عند الدعاء انهم فی كونهم متکلین علی فضله و احسانه بمنزله الطفل الذى لا تتم مصلحته الا بتدبیر قیمه و العبد الذى لا ینتظم شمل مهماته الا باصلاح مولاه، فهو سبحانه قیوم السموات و الارض و القائم باصلاح مهمات الكل، و هو المتولی فی الحقیقه للكل علی ما قال نِعَمَ الْمَوْلَى وَ نِعَمَ النَّصِيرِ - الخ [۲].

از این عبارت رازی، بنهایت وضوح ظاهر است که (مولی) در آیه کریمه «أَنْتَ مَوْلَانَا» بمعنی (متولی کل نعمه و قائم باصلاح مهمات الكل) است. [۱] سورة البقرة: ۲۸۶.

[۲] مفاتیح الغیب ج ۷/۱۵۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۴۷

بس عجب که رازی بمزید حب باطل، این افاده خود و امثال آن هم بمقابله اهل حقّ نسیا منسیا ساخته، اصلا اعتنائی بآن نکرده و ندانسته که از تطویل لا طائل، و اسباب لا حاصل در انکار مجيء (مولی) بمعنی (أولی)، چه سود، که این افاده خودش مثبت مجيء (مولی) بمعنی (متولی) مثل افاده سابقه، مثبت اراده (متصرف فی الامر) از (مولی)، و بعض ذکر افادات آتیه او مثبت مجيء (مولی) بمعنی (ولی أمر)، قاصم ظهور اهل جحود، و الحمد لله الودود و الصلوة علی نبیه المحمود و آله شفعاء یوم الورد.

و از اطراف طرائف، و ابلغ آثار علو حق آنست که رازی با آن همه کاو کاو [۱] و کلکل [۲] در انکار مجيء (مولی) بمعنی (أولی)، و اختراع شبهات رکیکه، و ابتداع اعتراضات سخیفه که دست آویز منکرین، و مایه نازش و فخار جاحدین گردیده و باعث ضلال و اضلال همج رعاع، و سبب زلل و ازالال اتباع و اشیاع او شده، در «تفسیر کبیر» بالجای حق، تفسیر (أولی) از أبو علی جبائی نقل کرده، و آن را استحسان نموده، چنانچه در تفسیر آیه: وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ

[۳]، گفته:

[المسئلة الثالثة: من الناس من قال: هذه الآية منسوخة، و منهم من قال:

انها غیر منسوخة. أما القائلون بالنسخ: فهم الذين فسروا الآية بأحد هذه الوجوه. [۱] کاو کاو: یعنی تفحص و تجسس و تفتیش.

[۲] کلکل (بفتح کاف و سکون لام) هرزه درائی و کاو کاو نمودن، بسحاق اطعمه از قول خرما سروده:

در سفر با گرد کانم در جوال می کشم از کلکل او قیل و قال

[۳] سورة النساء: ۳۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۴۸



التي نذكرها: فالاول: هو ان المراد بالذين عاقدت أيمانكم الحلفاء في الجاهلية و ذلك أن الرجل كان يعاقد غيره و يقول: دمي دمك، و سلمى سلمك، و حربى حربك، و ترثنى و أرثك، و تعقل عني و اعقل عنك، فيكون لهذا الحليف السدس من الميراث، فنسخ ذلك بقوله تعالى: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ** [۱] و بقوله: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ** [۲].

الثاني: ان الواحد منهم كان يتخذ انسانا أجنبيا ابنا له، و هم المسمون بالادعياء، و كانوا يتوارثون بذلك السبب ثم نسخ.  
الثالث: ان النبي عليه الصلوة و السلام كان يثبت المؤاخاة بين كل رجلين من أصحابه، و كانت تلك المؤاخاة سببا للتوارث.  
و اعلم ان على كل هذه الوجوه الثلاثة كانت المعاقدة سببا للتوارث بقوله:

«فَاتَّوَهُمْ نَصِيَّهُمْ»

ثم ان الله تعالى نسخ ذلك بالآيات التي تلونها.

القول الثاني: قول من يقول: الآية غير منسوخة و القائلون بذلك ذكروا في تأويل الآية وجوها:

الاول: تقدير الآية: و لكل شيء مما ترك الوالدان و الاقربون و الذين عاقدت أيمانكم موالى و ورثة فآتوهم نصيبهم، أى فآتوا الموالى و الورثة، فقوله:

«وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ»

معطوف على قوله: «الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ»

، و المعنى ان ما ترك الذين عاقدت أيمانكم فله وارث هو أولى به، و سمي الله تعالى الوارث مولى، و المعنى لا تدفعوا المال الى الحليف، بل الى المولى و الوارث، و على هذا التقدير فلا نسخ فى الآية و هذا تأويل أبى على الجبائى [۳]. [۱] سورة الانفال: ۷۵.  
[۲] سورة النساء: ۱۱.

[۳] أبو على الجبائى: محمد بن عبد الوهاب المتكلم المعتزلى المتوفى سنة (۳۰۳).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۴۹

الثاني: المراد بالذين عاقدت أيمانكم الزوج و الزوجة، و النكاح يسمى عقدا قال تعالى: **وَلَا تَغْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ** [۱]، فذكر تعالى: **الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ**

و ذكر معهم الزوج و الزوجة، و نظيره آية الموارث فى أنه تعالى لما بين ميراث الولد و الوالدين ذكر معهم ميراث الزوج، و الزوجة و على هذا التقدير فلا نسخ فى الآية أيضا و هو قول أبى مسلم الاصفهاني [۲].

الثالث: أن يكون المراد بقوله: «وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ»

الميراث الحاصل بسبب الولاء و على هذا التقدير فلا نسخ.

الرابع: أن يكون المراد بقوله: «وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ»

الحلفاء، و المراد بقوله: «فَاتَّوَهُمْ نَصِيَّهُمْ»

النصرة و النصيحة، و المصافاة فى العشرة، و المخالصة فى المخالطة، و لا يكون المراد التوارث و على هذا التقدير فلا نسخ أيضا.

الخامس: نقل ان الآية نزلت فى أبى بكر الصديق [۳] رضى الله عنه و فى ابنه عبد الرحمن [۴]، و ذلك انه رضى الله عنه حلف انه لا ينفق عليه و لا يورثه شيئا من ماله فلما أسلم عبد الرحمن أمره الله أن يؤتیه نصيبه من المال، و على هذا التقدير فلا نسخ أيضا.

السادس: قال الاصم [۵]: انه نصيب على سبيل التحفة و الهدية بالشىء القليل، كما أمر تعالى لمن حضر القسمة أن يجعل له نصيب على ما تقدم ذكره، و كل هذه الوجوه حسنة محتملة، و الله أعلم بمراده [۶]. [۱] سورة البقرة: ۲۳۵.

[۲] أبو مسلم الاصفهانی: محمد بن بحر الكاتب المفسر المعتزلی المتوفی سنه (۳۲۲).

[۳] أبو بكر: بن أبی قحافه المتوفی سنه (۱۳).

[۴] عبد الرحمن بن أبی بكر اسلم يوم بدر و توفی بمكه المكرمه سنه (۵۳).

[۵] الاصم: حاتم أبو عبد الرحمن الزاهد المتوفی (۲۳۷).

[۶] مفاتيح الغيب: ج ۸۵/۱۰ - ۸۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۵۰

از این عبارت، ظاهر است که أبو علی جبائی افاده کرده: که «وارث هو أولى به» به معنای مولی است، پس مجيء (مولی) بمعنی (اولی بالشیء) بکمال وضوح و ظهور، و استعمال آن در کلام ایزد غفور، از این وجه واضح است، و چون فخر رازی بعد ذکر این وجه أبو علی جبائی و دیگر وجوه، تصریح کرده بآنکه کل این وجوه نیک است و محتمل، ثابت شد که این وجه هم وجه حسن است، و محتمل است که آن مراد از کلام الهی باشد.

و نیز رازی در «نهایة العقول» هم اعتراف کرده است بآنکه أبو عبيده و ابن الانباری، حکم کرده‌اند بآنکه لفظ (مولی) برای (اولی) است، حیث قال: [لا نسلم ان كل من قال: بأن لفظه المولى محتمله للاولى، قال: بدلالة الحديث على امامه على رضى الله عنه، أليس ان أبا عبيده و ابن الانبارى حكما بأن لفظه المولى للاولى، مع كونهما قائلين بامامه أبی بكر رضى الله عنه .

و از عجائب اتفاقات، این است که بعنایات ربانی، چنانچه بطلان انکار و ابطال رازی، اصل حدیث غدیر را بافاده خود او از «نهایة العقول» و «اربعة» و «تفسیر کبیر» ثابت ساختیم، همچنین بطلان و شناعة انکار او مجيء (مولی) را به (اولی)، از افاده خودش در «تفسیر کبیر»، و هم از افاده او در همین کتاب «نهایة العقول» ثابت نمودیم.

و نیز جمعی از ائمه منقدین کبار، و أجلة مفسرين عالی فخار، (مولی) را به (ولی أمر) تفسیر کرده‌اند.

جلال الدین محلی که جلائل فضائل، و عوالی مآثر، و محاسن مفاخر او سابقا شنیدی، در تفسیر مختصر خود که جلال الدین سیوطی تکمیل

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۵۱

آن کرده، می گوید:

[ «و هو كل» ثقیل «علی مولا»: ولی أمره [۱].

و أبو الحسن علی بن احمد الواحدی، در «تفسیر وسيط» گفته:

[ «أنت مولانا» أی ناصرنا، و الذی یلی علینا أمورنا].

و نظام الدین حسن بن محمد نيسابوری، در «غرائب القرآن» گفته:

[قوله: «و هو علی كل مولا» أصله من الغلظ الذی هو نقيض الحدة يقال:

كل السكين إذا غلظت شفرته، و كل اللسان إذا غلظ فلم يقدر على الكلام، و كل فلان عن الكلام إذا ثقل عليه و لم ينبعث فيه، و فلان كل علی مولا، أی ثقیل و عیال علی من یلی أمره و یعوله [۲].

و نیز در «غرائب القرآن»، در تفسیر آیه رَبَّنَا لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

گفته:

[ «وَارْحَمْنَا» ]

برفع البینونة من بیننا، «أَنْتَ مَوْلَانَا»

و ولینا فی رفع وجودنا و ناصرنا فی نیل مقصودنا [۳].

و نیز ظاهر است که (ولی آمر) مثل (متولی آمر) بمعنی امام و حاکم و رئیس است.

پس اگر (مولی) در حدیث غدیر بمعنی (ولی آمر) باشد این هم برای اثلاج فؤاد اهل ارشاد، و ازعاج قلوب اهل لجاج و لداد، وافی، و برای شفای مرض مزمن مکابره و مباهته شافی است. [۱] تفسیر الجلالین: / ۳۶۲ فی تفسیر آیه (۷۶) من سورة النحل.

[۲] غرائب القرآن بهامش تفسیر الطبری ج ۱۴/۹۹.

[۳] نفس المصدر ج ۳/۱۲۸.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۵۲

و از عجائب امور و غرائب دهور، آنست که حضرت شاه ولی الله با آن همه جلالت شأن، و ریاست اهل غرور، بصدد انکار و ابطال چنین امر معروف و مشهور، باتباع وساوس غرور در آمده، داد کمال جسارت داده‌اند، و مکابره و بهت و تعنت، و تصلب و تعصب را بپایه عالی فرانهاد، کمال علو باع و مزید اطلاع، بعد از فقد عثور، و عدم عبور و مرور بر تحقیقات ائمه و اساطین صدور، ظاهر فرموده، در «ازالة الخفا» بجواب حدیث غدیر می‌فرماید:

[تعنت شیعه را تماشا کن، چون در این حدیث هم جای ناخن زدن ندیدند، گفتند (مولی) بمعنی (أولی) است، و أولی بتصرف در حق تمام امت می‌گیریم، و أولی بتصرف جمیع امت امام است، پس مرتضی امام باشد.

گوییم: مولی بمعنی محبوبست از جهت قرینه اسباب متقدمه، و از جهت احادیثی که قریب بمضمون این حدیث، و نزدیک بزمان او وارد شده، و از جهت قرینه

«اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

باز می‌گوئیم: (مولی) بمعنی (معتق) و (معتق) مشهور است، و بمعنی ناصر، و مالک نیز آمده، و لکن بمعنی (ولی آمر) نیامده، هیچ مفعول بمعنی فعل نخوانده‌ایم - الخ.

تعنت مقتدای سنیه را تماشا کن، که چون در این حدیث هم، جای ناخن زدن ندیدند، در نفی بودن (مولی) بمعنی (أولی) کوشیدند، و بر این سینه زوری [۱] اکتفا نکرده، از رازی امام المکابرین و رئیس المتعصبین، و اتباع و اشیاع او که مقلدین همج رعاع‌اند، و در انکار مجیء (مولی) [۱] سینه زوری: گردنکشی و زورآوری با غرور.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۵۳

بمعنی (أولی) چه مضحکات و خزعبلات که بر زبان نیاورده‌اند، هم پا را فراتر نهادند، که محض انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی) را، برای تأیید باطل کافی ندیده، انکار مجیء (مولی) بمعنی (ولی آمر) هم نمودند.

مقام کمال حیرت است که حضرت شاه ولی الله، با این همه عظمت و جلالت، و نبالت و مهارت، و حذاقت و براعت، و توحید و تفرد، و تبحر و تمهر، چنین حرف یاهو که ادانی طلاب از آن استحیا دارند، و صدور آن را از ادانی اهل علم، بغایت شنیع و فظیع، و نهایت قبیح و فضح می‌دانند، بر زبان رانند.

لکن حب معارضه حق و حمایت باطل، عجب داء عضال است، که اکابر محققین و اعظام مدققین را بر رو می‌افکنند، و پی سپر وادی پر خار انکار سراسر خسار، و سالک بوادی هلاک و بوار می‌گردانند، و از جوانب و اطراف ذاهل، و از مبالات مؤاخذه و تفضیح و استهزاء غافل می‌سازد.

کمال حیرت است که «تفسیر جلالین» را که نهایت مختصر و بغایت مشهور و سهل التناول و کثیر التداول است نیز ملا حظه نفرمودند، و ندیافتند که جلال الدین محلی (مولی) را بولی آمر تفسیر کرده، و مزید حیرت است که جناب شاه‌صاحب را اگر مزید اشتغال برد اهل حق و رشاد، و اشتعال آتش غضب و عناد، از تفحص کتب لغت و تفسیر بالمره، لاهی و از تصریحات این

حضرات، ساهی ساخته بود رجوع بصحیح بخاری [۱] [۱] البخاری: محمد بن اسماعیل بن ابراهیم الحافظ المتوفی سنه (۲۵۶) و کتابه الصحیح عند القوم بمکان عال من القبول والاعتناء والدراسة من کل جانب حتی بلغت شروحه الی (۵۶) شرحا بین مختصر و مطول. عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۵۴

که روز و شب دستمال متوسطین، چه جا محدثین با کمال می ماند، و این همه دعاوی محدثیت با تغافل از آن نمی سازد، هم نیاوردند، و هرگز ندیافتند که بعنایت ایزد قدیر، بخاری تحریر تصریح بمجیء (مولی) بمعنی (ملیک) نموده، قلع اساس این انکار سرا پا احتقار، و مکابره واهی معجبه اولی الابصار نموده است.

[قال البخاری فی صحیحہ فی کتاب التفسیر باب قوله: وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ

[۱] الآیة، و قال معمر: موالی: اولیاء ورثه عاقدت ایمانکم هو مولی الیمین، و هو الحلیف، و الموالی أيضا: ابن العم، و الموالی:

المنعم المعتق، و الموالی: المعتق، و الموالی: الملیک، و الموالی: مولی فی الدین [۲].

و اعجبا که شاه صاحب ببانگ بی هنگام می سرایند که (مولی) بمعنی (ولی امر) نیامده، حال آنکه بدیهی است که ثبوت مجیء (مولی) بمعنی (ملیک) برای ثبوت مطلوب اهل حق کافی، و برای تخجیل منکرین، و تذلیل جاحدین وافی است، چه (ملیک) هم مرادف (ولی امر) و هم معنی آن است، و اگر معاندی ربیبی در آن داشته باشد بحمد الله تصریحات شراح صحیح بخاری، رفع وسواس و کسر راس خناس، بأبلغ وجوه می نماید.

علامه بدر الدین أبو محمد محمود بن احمد العینی [۳]، در «عمدة القاری» شرح صحیح بخاری گفته: [۱] سورة النساء: ۳۳.

[۲] صحیح البخاری المطبوع مع فتح الباری ج ۸/۱۹۹.

[۳] بدر الدین العینی: أبو محمد محمود بن احمد المتوفی سنه (۸۵۵).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۵۵

[«ص» [۱] و الموالی أيضا: ابن العم، و الموالی: المنعم المعتق، و الموالی:

المعتق، و الموالی: الملیک، و الموالی: مولی فی الدین».

«ش» [۲] ان لفظ الموالی یأتی لمعان كثيرة، و ذکر منها خمسة معان:

الاول: یقال لابن العم: مولی، قال الشاعر:

مهلا بنو عمن مهلا موالینا الثانی: المنعم أی الذی ینعم علی عبده بالعق، و هو الذی یقال له الموالی الاعلی.

الثالث: الموالی المعتق (بفتح التاء) و هو الذی یقال له الموالی الاسفل.

الرابع: یقال للملیک: الموالی لانه یلی امور الناس.

الخامس: الموالی مولی الدین.

و مما لم یدکره: الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و الحلیف، و العقید، و الصهر، و المنعم علیه، و الولی، و الموازی.

و قال الزجاج: کل من یلیک أو والاک فهو مولی [۳].

و شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی [۴]، که أبو مهدی عیسی بن محمد الجعفری المالکی در کتاب «اسانید» خود بترجمه او گفته:

[قال فی «النور السافر» [۵] فی أخبار أهل القرن العاشر: هو الامام العلامة [۱] ص: الصحیح البخاری.

[۲] ش: شرح الصحیح.

[۳] عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری ج ۱۸/۱۷۰.

[۴] القسطلانی: احمد بن محمد بن أبی بکر المصری الشافعی المتوفی سنه (۹۲۳).

[۵] «النور السافر عن اخبار القرن العاشر» تألیف عبد القادر بن عبد الله العیدروسى الیمنى المتوفى (۱۰۳۸).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۵۶

الحافظ شهاب الدین أحمد بن محمد بن أبی بکر بن عبد الملک بن أحمد بن محمد ابن حسین القسطلانی المصری الشافعی. ولد ثانی عشر ذی القعدة سنة احدى و خمسين و ثمانمائه بمصر، و نشأ بها على الاشتغال، فقرأ بالسبع، و برع فی الفنون، و قرأ «الجامع الصحیح» على النشاوی [۱] فی خمسة مجالس، و كان يعظ بالجامع الغمری و يجتمع علیه عالم کبیر، و لم یکن له نظیر فی الوعظ فی وقته، و كان اولاً- یتعاطى الشهادة، ثم انجمع و اقبل على التألیف، فصنف التصانیف المقبولة التي سارت بها الركبان فی حیاته، من أجلها «ارشاد الساری» و منها «المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة» عظیم المنفعة عزیز النظر فی بابہ [۲]- الخ. در «ارشاد الساری» شرح «صحیح بخاری» گفته:

[و المولى أيضا: ابن العم، قاله ابن جریر [۳] نقلاً عن العرب، فانشد علیه قول الفضل بن العباس [۴]:

مهلا بنی عمنا مهلا موالینا لا تظهرن لنا ما كان مدفونا

و المولى: المنعم المعتقد (بکسر التاء) الذى أنعم على مرقوقه بالعق، و المولى: المعتقد (بفتح التاء) الذى كان رقیقا فمن علیه بالعق، و المولى: الملیک لانه یلی أمور الناس، و المولى: مولى فی الدین، و قیل: غیر ذلك مما یطول [۱] النشاوی: محمد بن علی بن اسماعیل الشافعی الفقیه المتوفى سنة (۸۹۴).

[۲] النور السافر: ۱۰۳-۱۰۴.

[۳] ابن جریر: هو أبو جعفر محمد بن جریر الطبری المتوفى سنة (۳۱۰)- قاله فی تفسیره ج ۵/۳۲.

[۴] الفضل بن العباس: بن عتبة بن أبی لهب القرشى الشاعر كان من فصحاء بنی هاشم المتوفى نحو سنة (۹۵).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۵۷

استقصاؤه [۱].

از این هر دو عبارت، ظاهر است که (ملیک) را (مولى) باین سبب می گویند که (مولى) ولایت امور ناس می دارد.

پس معلوم شد قطعا و یقینا که (مولى) بمعنی (ولى أمر) و (متولى أمر) است.

پس بحمد الله حسب افاده حضرت بخاری، و عینی، و قسطلانی هم، تصدیق حضرت شاه ولی الله، بغایت قصوى ظاهر شد، و على رغم انفه واضح گردید: که (مولى) بمعنی (ولى أمر) است (فلیمت أتباعه حنقا و غیظا).

و علاوه بر این از رجوع بکتاب لغت، ظاهر است که (ملیک) بمعنی (پادشاه) است، پس (مولى) حسب تفسیر بخاری بمعنی (پادشاه و ملک) خواهد بود.

جوهری در «صحاح» گفته:

[و الملکوت من الملک، کالرهبوت من الرهبنة، یقال: له ملکوت العراق و ملکوة العراق أيضا، مثال الترقوة: و هو الملک و العز، فهو ملیک و ملک، و ملک، مثال فخذ و فخذ، کان الملک مخفف من ملک، و الملک مقصور من مالک، أو ملیک، و الجمع الملوک و الاملاک، و الاسم الملک، و الموضع مملکة.

و تملکه أى ملکه قهرا، و ملیک النحل یعسوبها] [۲].

و در «صراح» مسطور است:

[ملک (بالضم و التخفیف): پادشاهی، فهو ملک و ملک و ملیک، کأن الملک مخفف من ملک، و الملک مقصور من مالک أو

ملیک، و ملوک و املاک ج، مملکت: [۱] ارشاد الساری ج ۷/۸۰.

[۲] صحاح اللغة: فصل المیم ج ۴/۱۶۱۰ طبع بیروت.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۵۸

مواضع که در ملک آید، تملکه ای ملکه قهرا، ملیک النحل شاه زنبوران .

و عبد الرحیم بن عبد الکریم صفی پوری [۱]، در «منتهی الارب فی لغات العرب» گفته:

[ملیک کا میر، پادشاه و خداوند، ملکا جمع، و محمد بن علی بن ملیک [۲] محدث، و ملیک النحل پادشاه زنبوران [۳].

و محتجب نماند که مراد از معمر، که بخاری مجیء (مولی) بمعنی (ملیک) از او نقل کرده، حسب افاده ابن حجر عسقلانی، أبو

عبیده معمر بن المثنی است، در «فتح الباری» گفته:

[قوله باب قوله تعالى: وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ

[۴] ساق الی قوله شهیدا، و سقط ذلك لغير أبي ذر [۵].

قوله: و قال معمر: أولياء موالی أولیاء ورثة عاقدت أیمانکم، هو مولی الیمین و هو الحلیف، و المولی أيضا: ابن العم، و المولی: المنعم

المعتق، أي (بکسر المثناة)، و المولی: المعتق أي (بفتحها)، و المولی: الملیک، و المولی

### «حديث غدیر بلفظ «من كنت وليه»

و نیز در بسیاری از طرق حدیث غدیر بجای

«من كنت مولاه، فعلى مولاه»

من كنت وليه، فعلى وليه وارد است، و این هم دلالت صریح دارد بر آنکه (مولی) بمعنی (ولی) است، و مفعول بمعنی فاعیل آمده

است

### حديث غدیر بلفظ: «من كنت وليه فعلى وليه» در مسند ابن حنبل

در «مسند» أحمد [۳] بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله [۴]، حدثني أبي، ثنا وكيع [۵]، ثنا الاعمش، عن سعد بن عبيدة [۶]، عن ابن بريده، عن أبيه قال: قال رسول الله

صلعم: «من كنت وليه فعلى وليه [۷]. [۱] سورة البقرة: ۲۵۷.

[۲] تفسير النيسابوري ج ۳/۲۱.

[۳] أحمد بن حنبل: أحمد بن محمد بن محمد بن حنبل بن هلال الشيباني المروزي البغدادي المتوفى سنة (۲۴۱).

[۴] عبد الله: بن أحمد بن محمد بن حنبل البغدادي المتوفى سنة (۲۸۸).

[۵] وكيع: بن الجراح الرواسي الحافظ الكوفي المتوفى سنة (۱۹۶).

[۶] سعد بن عبيدة: أبو حمزة، حكى ابن أبي حاتم الرازي توثيقه عن ابن معين.

[۷] مسند أحمد بن حنبل ج ۵/۳۶۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۷۵

و نیز در «مسند» أحمد بن حنبل مذکور است:

[حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا أبو معاوية [۱]، ثنا الاعمش، عن سعد ابن عبيدة، عن ابن بريده [۲]، عن أبيه، قال: بعثنا رسول الله

صلی الله علیه و سلم فی سریء، قال: لما قدمنا، قال: كيف رأيتم صحابة صاحبكم؟ قال: فأما شكوته أو شكاه غيري، قال: فرفعت

رأسي و كنت رجلا مكبابا [۳]، قال: فرأيت النبي صلى الله عليه و سلم قد احمر وجهه، قال: و هو يقول: «من كنت وليه، فعلى وليه»

[[۴].

و نیز در «مسند» أحمد بن حنبل مسطور است:

[حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا وكيع، ثنا الأعمش، عن سعد بن عبيدة، عن ابن بريدة، عن أبيه أنه مر على مجلس و هم يتناولون من على، فوقف عليهم فقال: انه قد كان في نفسي على على شيء، و كان خالد بن وليد [۵] كذلك، فبعثني رسول الله صلى الله عليه و سلم في سرية [۶] عليها على، و اصبنا سببا.

قال: فأخذ على جارية من الخمس لنفسه، فقال خالد بن الوليد: دونك.

قال: فلما قدمنا على النبي صلى الله عليه و سلم جعلت أحدثه بما كان، ثم [۱] أبو معاوية: محمد بن خازم الضرير الكوفي الحافظ المتوفى سنة (۱۹۵).

[۲] ابن بريدة: عبد الله بن بريدة بن الحبيب الحافظ أبو سهل المروزي القاضي المتوفى (۱۱۵).

[۳] المكباب (بكسر الميم) كثير النظر الى الارض.

[۴] مسند أحمد بن حنبل ج ۵/۳۵۰.

[۵] خالد بن الوليد: بن المغيرة المخزومي القرشي مات بحمص سنة (۲۱).

[۶] السرية (بفتح السين المهملة و كسر الراء و تشديد الياء المفتوحة) قطعة من الجيش سميت بذلك لأنها تسرى خفيه، و في الاصطلاح جيش ليس بينهم النبي صلى الله عليه و آله و سلم.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۷۶

قلت: ان عليا أخذ جارية من الخمس، قال: و كنت رجلا مكبابا، قال: فرفعت رأسي، فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم قد تغير، فقال: من كنت وليه، فعلى وليه [۱]

### حديث غدیر بلفظ «من كنت وليه فهذا وليه» در خصائص نسائی

و ابو عبد الرحمن أحمد بن شعيب نسائی، در «خصائص» گفته:

[ذكر

قول النبي صلى الله عليه و سلم: «من كنت وليه، فعلى وليه».

أبنا محمد بن مثنى [۲]، قال: ثنا حبيب بن أبي ثابت [۳]، عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع و نزل غدیر خم، أمر بدوحات، فقممن، ثم قال: كأني قد دعيت فأجبت و اني قد تركت فيكم الثقلين، احدهما أكبر من الآخر: كتاب الله و عترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. ثم قال: «ان الله مولاى و أنا ولى كل مؤمن».

ثم أخذ بيد على، فقال: «من كنت وليه، فهذا وليه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

فقلت لزيد: سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قال: «ما كان في الدوحات أحد الا رآه بعينه و سمعه بأذنه» [۴].

أبنا محمد بن العلاء [۵] قال: ثنا أبو معاوية، قال: ثنا الأعمش، عن سعد [۱] مسند أحمد بن حنبل ج ۵/۳۵۸. [۲] محمد بن مثنى: أبو موسى الحافظ البصرى المعروف بالزمن المتوفى سنة (۲۵۲). [۳] حبيب بن أبي ثابت: أبو يحيى التابعى الكوفى المتوفى سنة (۱۱۷) - أو (۱۱۹). [۴] الخصائص: ۹۳. [۵] محمد بن العلاء: بن كريب أبو كريب الهمداني المتوفى سنة (۲۴۸). عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي

إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۷۷

ابن عبيدة، عن ابن بريدة، عن أبيه قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه و سلم في سرية، و استعمل علينا عليا رضى الله عنه، فلما رجعنا سألنا كيف رأيتم صحبة صاحبكم؟ فاما أنا شكوته و اما شكاه غيري، فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبابا، فاذا وجه رسول الله صلى



اللَّهُ عليه و سلم قد احمر، فقال: «من كنت وليه، فعلى وليه [۱].

و نیز در «خصائص» نسائی، مذکور است:

[۱] أنبأنا أحمد بن عثمان [۲] قال: ثنا ابن عثمه، و هو محمد بن خالد البصرى [۳]، عن عائشة بنت سعد [۴]، عن سعد [۵]، قال: أخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد على، فخطب فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: «ألستم تعلمون انى أولى بكم من أنفسكم؟»، قالوا: نعم صدقت يا رسول الله، ثم أخذ بيد على فرفعها و قال:

«من كنت وليه، فهذا وليه، ان الله يوالى من والاه و يعادى من عاداه» [۶]. [۱] الخصائص: ۹۴.

[۲] أحمد بن عثمان: (ابو الجوزاء البصرى) بن عبد النور بن عبد الله بن سنان النوفلى حكى ابن أبى حاتم الرازى توثيقه عن والده و قال: كتب عنه أبى و أبو زرعة، توفى (۲۴۶).

[۳] ابن عثمه: محمد بن خالد البصرى بن عثمه و هى امه، تابعى، ترجمه ابن أبى حاتم الرازى و روى عن ابن حنبل صلاحه.

[۴] عائشة بنت سعد: بن أبى وقاص المدنى مات سنة (۱۱۷).

[۵] سعد: بن أبى وقاص، و اسمه مالك بن وهيب القرشى المدنى، مات سنة (۵۵) أو (۵۸).

[۶] الخصائص: ۲۵.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۷۸

أنبأنا زكريا بن يحيى [۱] قال: ثنا يعقوب بن جعفر بن أبى كثير [۲]، عن مهاجر ابن مسمار قال: اخبرتنى عائشة بنت سعد، عن سعد رضى الله تعالى عنه قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم بطريق مكة، و هو متوجه إليها، فلما بلغ غدير خم وقف الناس، ثم رد من تبعه و لحقه من تخلف، فلما اجتمع الناس إليه، قال: «أيها الناس هل بلغت؟»، قالوا: نعم، قال: «اللهم» (ثلاث مرات يقولها)، ثم قال: «أيها الناس من وليكم؟»، قالوا: الله و رسوله أعلم (ثلاثا)، ثم أخذ بيد على، فقال: «من كان الله و رسوله وليه، فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاد من عاداه» [۳].

و نیز در «خصائص» نسائی مذکور است:

[۱] أخبرنا الحسين بن حريث [۴]، حدثنى الفضل بن موسى [۵]، عن الاعمش عن أبى اسحاق [۶]، عن سعيد بن وهب [۷] قال: قال على كرم الله وجهه فى الرحبة: «انشد الله من سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم غدير خم يقول: «ان الله ولى و أنا ولى المؤمنين، و من كنت وليه، فهذا وليه، اللهم وال من والاه، [۱] زكريا بن يحيى: بن اياس السجزي الحافظ خياط السنة نزيل دمشق المتوفى سنة (۲۸۹).

[۲] يعقوب بن جعفر بن أبى كثير: الانصارى المدنى المقرئ روى عنه الكسائى و آخرون ترجمه الجزرى فى غايه النهايه ج ۲/۳۸۹.

[۳] الخصائص: ۲۵.

[۴] الحسين بن حريث: بن الحسن بن ثابت بن قطبة ابو عمار المتوفى بقومس سنة (۲۴۴).

[۵] الفضل بن موسى: ابو عبد الله المروزى المتوفى سنة (۱۹۲).

[۶] ابو اسحاق السبيعى: عمرو بن عبد الله الهمدانى الكوفى الحافظ المتوفى سنة (۱۲۷).

[۷] سعيد بن وهب: الهمدانى الكوفى المتوفى سنة (۷۶).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۷۹

و عاد من عاداه، و انصر من نصره».

قال: فقال سعيد: فقام الى جنبى سته، و قال زيد بن يثيع [۱]: من عندى سته، و قال عمرو ذومر: «أحب من أحبه و أبغض من أبغضه» و ساق الحديث [۲].

و نیز نسائی در «خصائص» گفته:

[۳] أنبأنا يوسف بن عيسى [۳]، أنبأنا الفضل بن موسى، قال: ثنا الاعمش، عن أبي اسحاق، عن سعيد بن وهب، قال: قال علي رضي الله عنه في الرحبة: «انشد بالله من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم يقول: «اللَّهُ وليي و أنا ولي المؤمنين، و من كنت وليه فهذا وليه، اللَّهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله»، قال سعيد: فقام الى جنبی سته، و قال حارثه ابن مضرب [۴]: قام من عندی سته، و قال زيد بن شیع: قام من عندی سته، و قال عمرو بن ذی مر [۵]: «و أحب من أحبه و أبغض من أبغضه» [۶].

و ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه القزوينی [۷]، در «سنن» خود گفته: [۱] زيد بن یثیع: الهمدانی الکوفی المتوفی سنه (۱۳۶). [۲] الخصائص: ۲۶.

[۳] يوسف بن عيسى: أبو يعقوب المروزي المتوفی سنه (۲۴۹).

[۴] حارثه بن مضرب: العبدی الکوفی التابعی، و ثقہ ابن معین، و حسن أحمد بن حنبل حدیثه.

[۵] عمرو بن ذی مر: ابو عبد الله الکوفی الهمدانی التابعی المتوفی سنه (۱۱۶).

[۶] الخصائص: ۴۰.

[۷] ابن ماجه القزوينی: محمد بن یزید الحافظ المتوفی سنه (۲۸۳).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۸۰

[ثنا علی بن محمد [۱]، نا ابو الحسین [۲]، أنا حماد بن سلمه [۳]، عن علی بن جدعان [۴]، عن عدی بن ثابت [۵]، عن البراء بن عازب [۶].

قال: اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع التي حج، فنزل في الطريق، فأمر بالصلاة جامعة، فأخذ بيد علي، فقال: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»، قالوا: بلى، قال: «أ لست أولى بكل مؤمن من نفسه؟»، قالوا: بلى، قال: «فهذا ولي من أنا مولاه، اللَّهُمَّ وال من والاه و عاد من عاداه» [۷]

### «روایت طبری»

و محمد بن جریر طبری هم، احادیث عديده متضمن لفظ (ولی) بجای (مولی) روایت کرده، چنانچه در «کنز العمال» ملا علی [۸]، مذکور است: [۱] علی بن محمد: ابو الحسن الطنافسی الحافظ الکوفی نزیل الری المتوفی سنه (۲۳۳).

[۲] ابو الحسین: زيد بن الحباب الحافظ الخراسانی الکوفی المتوفی (۲۰۳).

[۳] حماد بن سلمه: أبو سلمه البصري المتوفی سنه (۱۶۷).

[۴] علی بن جدعان: علی بن زيد بن جدعان البصري المتوفی سنه (۱۲۹) أو (۱۳۱).

[۵] عدی بن ثابت الانصاری الکوفی المتوفی سنه (۱۱۶).

[۶] البراء بن عازب: الانصاری الاوسی نزیل الکوفه المتوفی سنه (۷۲).

[۷] سنن ابن ماجه ج ۱/۲۹.

[۸] ملا علی المتقی: بن حسام الدين الهندي المتوفی سنه (۹۷۵).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۸۱

عن أبي الطفيل عامر بن واثله قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع، فنزل غدیر خم أمر بدوحات، فقممن، ثم

قال فقال: «كأنني قد دعيت فاجبت، اني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض، و عترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض»، ثم قال: «ان مولاي و أنا ولي كل مؤمن»، ثم أخذ بيد علي، فقال: «من كنت وليه فعلى وليه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه»، فقلت لزيد: أنت سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال:

«ما كان في الدوحات إلا قد رآه بعينه و سمعه بأذنيه» [۱].

ابن جرير أيضا عن عطية العوفي [۲]، عن أبي سعيد الخدري [۳] مثل ذلك ابن جرير [۴].  
و نیز در آن مذکور است:

[عن أبي الضحى، عن زيد بن أرقم قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من كنت وليه فعلى وليه» ابن جرير [۵].  
و نیز در «کنز العمال» مذکور است:

[عن بريدة قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه و سلم في سرية، و استعمل علينا عليا، فلما جئنا سألنا رسول الله صلى الله عليه و سلم: «كيف رأيتم صحبة صاحبكم؟» قال: فأما شكوته أنا و اما شكاه غيري، فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبابا، إذا [۱] كنز العمال ج ۶/۳۹۰.

[۲] عطية العوفي: بن سعد بن جنادة التابعي المتوفى سنة (۱۱۱).

[۳] ابو سعيد الخدري: سعد بن مالك الانصاري المتوفى سنة (۶۳) او بعدها.

[۴] كنز العمال ج ۶/۳۹۰.

[۵] كنز العمال ج ۶/۳۹۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۸۲

حدثت الحديث اكبت، فاذا النبي صلى الله عليه و سلم قد احمر وجهه، فقال:  
«من كنت وليه فان عليا وليه»، فذهب الذي في نفسي عليه، فقلت: لا أذكره بسوء.

ابن جرير [۱]

### «رواية الحاكم النيسابوري»

و محمد بن عبد الله حاكم، در «مستدرک» خود گفته:

[حدثنا أبو الحسين محمد بن أحمد بن تميم الحنظلي [۲] ببغداد، ثنا أبو قلابه عبد الملك بن محمد الرقاشي [۳]، ثنا يحيى بن حماد [۴].

و حدثني أبو بكر محمد بن أحمد بن بالويه [۵]، و أبو بكر أحمد بن جعفر البزاز [۶]، قالوا: ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا يحيى بن حماد.

و ثنا أبو نصر أحمد بن سهل [۷] الفقيه ببخارى، ثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادي [۸]، ثنا خلف بن سالم المخرمي [۹]، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانة [۱۰]، عن [۱] كنز العمال ج ۶/۳۹۷. [۲] أبو الحسين محمد بن أحمد بن تميم الحنظلي المتوفى سنة (۳۴۰).

[۳] أبو قلابه: عبد الملك بن محمد بن عبد الله الرقاشي المتوفى سنة (۲۹۶). [۴] يحيى بن حماد: الحافظ البصري المتوفى سنة

(۲۱۵). [۵] أبو بكر محمد بن أحمد بن بالويه المتوفى سنة (۳۴۰). [۶] أبو بكر أحمد بن جعفر: بن حمدان بن مالك القطيعي

المتوفى سنة (۳۶۷). [۷] أبو نصر أحمد بن سهل الفقيه البخاري من شيوخ الحاكم قد أكثر الرواية عنه في المستدرک. [۸] صالح بن

محمد الحافظ البغدادي: الملقب ب (جزرة) المتوفى سنة (۲۹۳). [۹] خلف بن سالم الحافظ: المهلبی المخرمی البغدادي المتوفى سنة

(۲۳۱). [۱۰] أبو عوانة: الوضاح بن خالد الواسطي المتوفى سنة (۱۷۸). عبقات الانوار في امامة الاثمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۸۳  
 سليمان الاعمش قال: ثنا حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم من حجة الوداع و نزل غدیر خم، أمر بدوحات فقممن، ثم قال: «كأنى قد دعيت فاجبت، انى قد تركت فيكم الثقلين، أحدهما  
 اكبر من الآخر: كتاب الله تعالى و عترتى أهل بيتى، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض، ثم قال:  
 الله عز و جل مولاي، و انا ولى كل مؤمن.

ثم اخذ بيد على رضى الله عنه، فقال: «من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه»، و ذكر الحديث بطوله.  
 هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه بطوله، شاهده حديث سلمة بن كهيل عن أبي الطفيل ايضا صحيح على شرطهما  
 [۱] [۲]

### «روایت اخطب خوارزمی»

و موفق بن أحمد [۳] المعروف بأخطب خوارزم در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام بعد ذکر روایتی باسناد خود از أحمد  
 بن الحسين گفته:

[و بهذا الاسناد عن أحمد بن الحسين هذا، قال: اخبرنا أبو عبد الله، قال:

حدثنا أبو نصر أحمد بن سهل الفقيه ببخارى، قال: حدثنا صالح بن محمد الحافظ، قال: حدثنا خلف بن سالم، قال: حدثنا يحيى بن  
 حماد، قال: حدثنا أبو عوانة.

عن سليمان الاعمش، قال: حدثنا حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل عن زيد [۱] شرط البخارى و مسلم أن يخرج الحديث المتفق  
 على ثقة نقلته الى الصحابة المشهور من غير اختلاف بين الثقات الاثبات و يكون اسناده متصلا غير مقطوع. [۲] المستدرک على  
 الصحيحين ج ۳/۱۰۹. [۳] اخطب خوارزم: موفق بن أحمد أبو المؤيد المتوفى سنة (۵۶۸). عبقات الانوار في امامة الاثمة الاطهار، ج ۸،  
 ص: ۲۸۴

ابن أرقم، قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه و سلم من حجة الوداع، و نزل غدیر خم امر بدوحات فقممن، ثم قال: كأنى قد  
 دعيت فأجبت، انى قد تركت فيكم الثقلين، احدهما اكبر من الآخر: كتاب الله و عترتى أهل بيتى، فانظرونى كيف تخلفوني فيهما،  
 فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض، ثم قال: ان الله عز و جل مولاي و انا مولى كل مؤمن، ثم أخذ بيد على فقال: من كنت وليه  
 فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

فقلت: انت سمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقال: ما كان فى الدوحات أحد الا رآه بعينه و سمعه باذنه [۱]

### «رواية ابن المغازلى»

و على بن محمد جلابى المعروف بابن [۲] المغازلى در کتاب «مناقب على بن ابى طالب» على ما نقل صاحب «العمدة» گفته:  
 [اخبرنا أبو يعلى على بن عبد الله بن العلاف البزار اذنا، قال: اخبرنا عبد السلام بن عبد الملك بن حبيب البزار، قال: عبد الله بن محمد  
 بن عثمان قال: حدثني محمد بن بكر بن عبد الرزاق، حدثني أبو حاتم مغيرة بن محمد المهلبى قال: حدثني مسلم بن ابراهيم قال:  
 حدثني نوح بن قيس الحداني [۳]، حدثني الوليد بن صالح عن ابن [۴] امرأة زيد بن أرقم قال: أقبل نبى الله صلى الله عليه و سلم من  
 مكة فى [۱] مناقب الخوارزمى: ۹۳.

[۲] ابن المغازلى: أبو الحسن على بن محمد الجلابى الشافعى المتوفى سنة (۴۸۳).

[۳] نوح بن قيس: أبو روح الحدانى البصرى المتوفى سنة (۱۸۳).

[۴] فی المصدر المطبوع: عن امرأة زيد بن أرقم، قالت: اقبل ... الخ و لكن فی

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۸۵

حجة الوداع، حتى نزل بغدير الجحفة بين مكة و المدينة، فأمر بالدوحات، فقم ما تحتهن من شوك، ثم نادى: الصلوة جامعة، فخرجنا الى رسول الله صلى الله عليه و سلم في يوم شديد الحر و ان منا لمن يضع رداءه على رأسه، و بعضه تحت قدميه من شدة الرمضاء، حتى انتهينا الى رسول الله صلى الله عليه و سلم، فصلى بنا الظهر، ثم انصرف إلينا فقال: «الحمد لله نحمده، و نستعينه، و نؤمن به، و نتوكل عليه و نعوذ بالله من شرور انفسنا، و من سيئات أعمالنا، الذي لا هادي لمن أضل، و لا مضل لمن هدى، و أشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا عبده و رسوله.

أما بعد أيها الناس فانه لم يكن لنبي من العمر الا- نصف ما عمر من قبله، و ان عيسى بن مريم لبث في قومه أربعين سنة، و اني قد شرعت في العشرين ألا و اني يوشك ان افارقكم، ألا و اني مسئول و أنتم مسئولون، فهل بلغتكم؟ فما ذا أنتم قائلون؟»، فقام من كل ناحية من القوم مجيب يقولون: نشهد انك عبد الله و رسوله قد بلغت رسالته، و جاهدت في سبيله، و صدعت بأمره، و عبدته حتى أتاك اليقين، فجراك الله عنا خير ما جرى نبيا عن امته.

فقال: «أستم تشهدون: أن لا- اله الا الله وحده لا شريك له؟ و أن محمدا عبده و رسوله، و ان الجنة حق، و النار حق، و تؤمنون بالكتاب كله؟»، قالوا: بلى.

قال: «فاني أشهد أن قد صدقتكم، و صدقتموني، ألا و اني فرطكم، و انكم تبعي، توشكون أن تردوا على الحوض، و أسألکم حين تلقوني، عن ثقلی، كيف خلفتموني فيهما، فعيل [۱] علينا، ما ندرى ما الثقلان؟»، حتى قام رجل من المهاجرين فقال: بأبي أنت و أمي يا نبي الله ما الثقلان؟، قال: «الاكبر منهما كتاب الله سبب البحار نقلا عن العمدة لابن بطريق ص ۵۱: ابن امرأة زيد بن أرقم، و هكذا اخرجه في الغدير ج ۱/۳۷، و هو الصحيح كما في الجرح و التعديل ج ۹/۷.

[۱] فعيل علينا: عالني الشيء يعيلني عيلا: اعجزني.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۸۶

طرف بيد الله تعالى، و طرف بأيديكم، فتمسكوا به و لا تولوا و لا تضلوا، و الاصغر منهما عترتي من استقبل قبلي و أجاب دعوتي، فلا- نقتلوههم و لا تفهروهم و لا تقصروا عنهم، فاني قد سألت لهم اللطيف الخبير فأعطاني، ناصرهما لي ناصر و خاذلها لي خاذل و ليهما لي ولي و عدوهما لي عدو، ألا- فانها لم تهلك امه قبلكم حتى تدين بأهوائها و تتظاهر على نبوتها، و تقتل من قام بالقسط منها»، ثم أخذ بيد علي ابن أبي طلب فرفعها، ثم قال: «من كنت مولاه و وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» و قالها ثلثا آخر الخطبة [۱].

و نیز ابن مغازلی علی ما نقل صاحب «العمدة» در کتاب «المناقب» روایت کرده:

[أخبرنا أحمد بن محمد بن طawan، قال: حدثني أبو عبد الله الحسين بن محمد العلوي العدل الواسطي، يرفعه الى الاعمش، عن سعد بن عبيدة، عن ابن بريدة، عن ابيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من كنت وليه فعلى وليه»]

### «روایت حمویی»

و ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله بن علي بن محمد بن حمويه [۲] در «فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين» علی ما نقل بأسناد خود نقل کرده: [۱] مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام: ۱۶- ۱۸.

[۲] ابراهيم بن محمد بن المؤيد الخراساني الجويني المتوفى سنة (۷۲۲).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۸۷

[عن مهاجر بن مسمار ۱]، قال: أخبرتنی عائشة بنت سعد، عن سعد انه قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق مكة وهو متوجه إليها، فلما بلغ غدیر خم، الذي نجم، وقف الناس، ثم رد من مضى ولحقه من تخلف منهم، فلما اجتمع الناس، قال: «أيها الناس هل بلغت؟» قالوا: بلى، قال: «اللهم اشهد» ثلثا [۲]، «أيها الناس من وليكم؟»، قالوا: الله ورسوله (ثلثا)، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب فأقامه، ثم قال: «من كان الله ورسوله وليه فان هذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» [۳].

این روایت، دلالت واضحه و امارت لائحه است بر آنکه از (ولی) در قول آن حضرت:

«من كنت وليه فعلى وليه»

ولی أمر و متصرف، مراد است، زیرا که آن حضرت از اصحاب سؤال فرمود که کیست ولی شما؟ و ایشان بجواب عرض کردند که خدا و رسول است، پس اگر مراد از (ولی) محب می بود، حصر ولایت در خدا و رسول نمی کردند، و بعد اثبات ولایت امر برای خدا و رسول اثبات ولایت امیر المؤمنین علیه السلام برای هر کسی که (ولی) او جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله باشد، دلیل است بر آنکه مراد ولایت آن حضرت هم، همان ولایت است که اثبات آن در سابق برای خدا و رسول کرده شد

### روایه ابن کثیر الدمشقی

#### حدیث غدیر بلفظ «من كنت مولاه فهذا وليه» در «تاریخ ابن کثیر»

و اسماعیل بن عمر المعروف بابن کثیر الدمشقی در «تاریخ» خود گفته: [۱] مهاجر بن مسمار: الزهري المدني التابعی، و ثقة ابن حبان.

[۲] أى قال هذه الكلمات ثلاث مرات.

[۳] فرائد السمطين ج ۱/۷۰.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطَهَارِ، ج ۸، ص: ۲۸۸

قد روى النسائي في «سننه» عن محمد بن المثنى، عن يحيى بن حماد، عن أبي معاوية، عن الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع، و نزل غدیر خم، أمر بدوحات فقممن، ثم قال: «كأنى قد دعيت فأجبت، انى قد تركت فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتى اهل بيتى، فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفرقا حتى يردا على الحوض»، ثم قال: «الله مولاي و أنا ولي كل مؤمن»، ثم أخذ بيد علي، فقال: «من كنت مولاه فهذا وليه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»، فقلت لزيد: سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم؟

فقال: «ما كان في الدوحات أحد الا و رآه بعينه و سمعه بأذنيه»

تفرد به النسائي من هذا الوجه.

قال شيخنا أبو عبد الله الذهبي: و هذا حديث صحيح.

و قال ابن ماجه: ثنا علي بن محمد، أنا أبو الحسين، أنا حماد بن سلمة، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدی بن ثابت، عن البراء بن عازب قال: اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع التي حج، فنزل في الطريق فأمر الصلوة جامعة، فأخذ بيد علي، فقال: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟»، قالوا: بلى، قال: «فهذا ولي من أنا مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

و كذلك رواه عبد الرزاق [۱]، عن معمر [۲]، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدی، عن البراء [۳]. [۱] عبد الرزاق: بن همام أبو بكر الصنعاني المتوفى سنة (۲۱۱).

[۲] الحافظ معمر بن راشد أبو عروه الأزدي البصري المتوفى سنة (۱۵۳).

[۳] تاريخ ابن کثیر ج ۵/۲۰۹.

## «روایت ولی الله دهلوی»

## اشاره

و خود شاه ولی الله، در «ازالۀ الخفا» گفته:

[اخرج الحاكم، من طريق سليمان الاعمش، عن حبيب، عن أبي الطفيل، عن زيد بن أرقم.

قال: لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع نزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن، قال: «كأنی قد دعيت فأجبت، انی قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله تعالى و عترتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض»، ثم قال: «ان الله عز و جل مولای و أنا ولی كل مؤمن»، ثم أخذ بيد علی رضی الله عنه، فقال: «من كنت ولیه فهذا ولیه، اللهم وال و ذكر الحديث بطوله .

هر گاه حسب تفسیر این روایات که بعض آن را خود شاه ولی الله نقل کرده، ثابت شد که (مولی) بمعنی (ولی) است. پس انکار مجیء (مفعول) بمعنی (فعل)، ان اراده کما هو الظاهر، و باین سبب انکار مجیء (مفعول) بمعنی (ولی أمر)، از غرائب امور و عجائب دهور است

## مولی بمعنی سید

و نیز جمعی کثیر و جمعی غفیر، مجیء (مولی) بمعنی (سید) ثابت فرموده اند.

أحمد بن الحسن بن أحمد الزاهد البخاری در تفسیر خود گفته:

[حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ، ثُمَّ رُدُّوا إِلَى عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۹۰  
اللَّهُ مَوْلَاهُمْ الْحَقِ

[[۱]].

تا بیاید مرگ بیکی از شما، جان وی بر دارند رسولان ما. «وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ»

، ای لا یقصرون فیما أمرهم، و ایشان تقصیر نکنند اندر آن فرمان، باز گردانیده شوند بخداوندی که وی حق است، و خالق و سید ایشان ویست الخ.

و جار الله محمود بن عمر زمخشری، در «کشاف» کما سمعت آنفا گفته:

[«مولانا»: سیدنا و نحن عبیدک، أو ناصرنا، أو متولی امورنا، «فانصرنا» فمن حق المولی أن ينصر عبیده [۲].

و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر، در «نهایه» گفته:

[وقد تكرر ذكر «المولی» فی الحديث، و هو اسم يقع علی جماعة كثيرة فهو الرب، و المالك، و السيد] [۳]- الخ.

و یحیی بن شرف نووی، در «تهذیب الاسماء و اللغات» گفته:

[قال الامام أبو السعادات المبارك بن محمد بن عبد الكريم الجزری فی كتابه «نهاية الغريب»: اسم المولی يقع علی معان كثيرة، فذكر ستة عشر معنى فقال:

هو الرب، و المالك، و السيد] [۴]- الخ.

و أحمد بن يوسف الكواشي در «تفسير تلخيص» گفته:

[«أنت مولانا»: سیدنا، و متولی امورنا]. [۱] سورة الانعام: ۶۱-۶۲.



[۲] الکشاف ج ۱/۳۳۳.

[۳] نه‌ایه ابن الاثیر ج ۵/۲۲۸.

[۴] تهذیب الاسماء و اللغات: القسم الثاني / ۱۹۶.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۹۱  
و عبد الله بن عمر بیضاوی در «انوار التنزیل» گفته: [ «أَنْتَ مَوْلَانَا»  
سیدنا].

و عبد الله بن أحمد نسفی در «مدارک التنزیل» گفته:  
[ «أَنْتَ مَوْلَانَا»

: سیدنا، و نحن عبیدک، أو ناصرنا، أو متولی امورنا].  
و حسین بن محمد طیبی در «کاشف شرح مشکاه» گفته:  
[ قوله: «من كنت مولاه»

(نه) [۱] المولى يقع على جماعة كثيرة: المالك، و السيد، و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و الجار، و ابن العم - الخ.  
و اسماعیل بن عمر الدمشقی المعروف بابن كثير در تفسیر خود گفته:  
[ و قوله: وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ  
[۲] أى و ان استمروا على خلافكم و محاربكم، فاعلموا ان الله مولاكم: سیدکم، و ناصرکم على أعدائکم [۳].  
و شیخ نجم الدین أحمد بن محمد القمولى در تکمله «مفاتیح الغیب» گفته:  
[فان قيل: كيف الجمع بين قوله تعالى: لا مولى لهم  
[۴] و بين قوله:

مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ

[۵] نقول: المولى ورد بمعنى السيد، و الرب، و الناصر، فحيث قال: «لا مولى لهم»  
أراد لا ناصر لهم، و حيث قال: «مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ»  
أى ربهم [۱] نه: اشاره الى نه‌ایه اللغه.

[۲] سورة الانفال: ۴۰.

[۳] تفسیر ابن كثير ج ۲/۳۰۹.

[۴] سورة محمد ص: ۱۱.

[۵] سورة الانعام: ۶۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۹۲  
و مالکهم كما قال تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ  
[۱] و قال: رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ  
[[۲].

و حسین میبذی [۳] در «فواتح» در شرح شعر:  
«لیک لییک أنت مولاه و ارحم عبیدا إلیک ملجأه»  
گفته:

[مولی آزاد کننده و مهتر و نگاه دارنده و دوست و اول انسب است بمصراع اول بقرینه عیب].

و جلال الدین سیوطی در «در نثر» که نسخه عتیقه آن بعنایت ایزد قدیر و لطف خبیر، پیش فقیر کثیر التقصیر، حاضر است گفته: [المولی اسم يقع على معان كثيرة: فهو الرب، و المالك، و السيد، و المنعم و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الحليف، و العقيد، و الصهر، و العبد، و المعتق، و المنعم عليه.

و أكثرها ورد في الحديث فيضاف كل واحد الى ما يقتضيه الحديث الوارد].

و نیز سیوطی در تکمله «تفسیر جلال محلی» گفته:

[ «أَنْتَ مَوْلَانَا» ]

: سیدنا، و متولی امورنا].

و محمد طاهر گجراتی در «مجمع البحار» نقلا عن «النهاية» گفته:

[و اسم المولى يقع على الرب، و المالك، و السيد]- الخ.

و علی بن سلطان محمد القاری در «مرقاة شرح مشکاة» گفته:

[و في «النهاية» المولى يقع على جماعة كثيرة: كالرب، و المالك، و السيد، [۱] سورة النساء: ۱.

[۲] سورة الشعراء: ۲۶.

[۳] میبذی: حسین بن معین الدین المتوفی سنه (۸۷۰).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۹۳

و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الحليف، و العقيد، و الصهر، و العبد، و المنعم عليه [۱]- الخ. و فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در «ایضاح لطافة المقال» گفته و بعض دگر معانی مولی ذکر کرده: گفته‌اند: که حمل مولی در این حدیث بر اکثر معانی مذکوره جائز است، چنانکه ابن اثیر در «نهاية» و محمد طاهر فتنی در «مجمع البحار» فرموده: و قد تكرر ذكر المولى في الحديث، و هو اسم يقع على جماعة كثيرة:

فهو الرب، و المالك، و السيد، و المنعم، و المعتق، و الناصر، و المحب، و التابع، و الجار، و ابن العم، و الحليف، و العقيد، و الصهر، و العبد، و المعتق، و المنعم عليه - انتهى.

و هر گاه مجیء (مولی) بمعنی (سید) بتصریح اکابر علما و اعظم کملا، ثابت شد بحمد الله مقصود اهل حق واضح گردید، و وراء لجاج اهل اعوجاج مضمحل، و اساس مکابره و عناد اهل لداد متزلزل گردید، چه سید هم مفید معنای امام و رئیس است، کما سیجیء فیما بعد انشاء الله تعالی، و از این جا است که اهل حق در مقام احتجاج، چنانچه اثبات مجیء (مولی) بمعنی (اولی) می نمایند، اثبات مجیء آن بمعنی (سید) هم می کنند.

جناب سید مرتضی رضی الله تعالی عنه و ارضاه در «فصول» فرموده:

[و ذكرت يوما بحضرة الشيخ ما ذكره أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن [۱] المرقاة في شرح المشكاة ج ۵/۵۶۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۹۴

قبه [۱] الرازی رحمه الله فی کتاب «الانصاف» حیث ذکر ان شیخا من المعتزلة أنكر أن تكون العرب تعرف المولى سیدا و اماما، قال: فأشدته قول الاخلط:

فما وجدت فيها قریش لا مرها أعف و أوفى من أيبك و أمجد

و اوری بزندیه لو کان غیره غداه اختلاف الناس اكدی و اصلدا

فاصبحت مولاها من الناس کلهم و احرى قریش أن تهاب و تحمدا

قال أبو جعفر رحمه الله: فأسكت الشيخ كأنما القم حجرا، و جعلت استحسن ذلك [۲].

بالجمله این همه معانی لفظ (مولی) که اکابر ائمه و اساطین، و أجله اعلام محققین ثابت کرده‌اند، و متعصبین هم ناچار با وصف هوس انکار بعض آن، اثباتش نموده، أعنی أولى بالتصرف، و متصرف فی الامر، و متولی أمر، و ولی أمر، و ملیک امر، بمفاد عباراتنا شتی و حسنک واحد همه مفید معنای امامت و ریاست است، و همه متقارب و متلازم، و صحت و ثبوت یکی از آن (فکیف بجمیعها)، اساس عناد اهل لداد را حاسم، و ظهور اصحاب انکار را قاصم. و الله العالم الموفق لدفع شبهات کل حائف هائم، و قمع خرافات کل جاحد لائم، و هو المعین لانارة ابلج المعالم، و تأیید أکرم الشعائر و المراسم

### رد قول بعدم مجيء مفعل بمعنای افعل

قوله: بلکه گفته‌اند مفعل بمعنی أفعل، هیچ جا و هیچ ماده نیامده، [۱] ابن قبة الرازی: أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبة المتکلم کان معتزلیا ثم استبصر و صنف کتاب «الامامة» و کان تلميذا لابن القاسم الکعبی المتوفی سنة (۳۱۷).

[۲] الفصول المختارة من العیون و المحاسن ج ۱/۴ - ۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۹۵

چه جای این ماده علی الخصوص.

أقول: اینهم از اکاذیب صریحه ملازمان شاه‌صاحب است، که در جواب حدیث غدیر (تخديعا للهمج الرعاع) مرتکب آن گردیده‌اند.

آنفا بنص ائمه عربیت ثابت گردید که (مفعل) بمعنی (أفعل) آمده، که (مولی) را بمعنی (أولی) گفته‌اند، پس بحمد الله آمدن (مفعل) بمعنای (أفعل) در این ماده بالخصوص ثابت شد، و بهتان شاه‌صاحب، «هباء مثورا» گردید.

و خواجه [۱] کابلی که جل کتاب او را شاه‌صاحب انتحال کرده‌اند، جسارت بر ذکر این کذب و دیگر اکاذیب طریقه عجیبه نیافته، آری خود انکار مجيء (مولی) بمعنی (أولی) نموده، و گفته: که تصریح نکرده است احدی از اهل عربیت که مفعل آمده است بمعنی افعل، و هذه عبارته فی «الصواعق»: و هو باطل لان «مولی» لم یجىء بمعنی الاولی و لم یصرح أحد من أهل العربیة ان مفعلا جاء بمعنی أفعل - انتهى.

پس در این عبارت، نفی تصریح احدی از اهل عربیت بمجىء (مفعل) بمعنی (أفعل) نموده، آنکه دعوی این معنی نموده که اهل عربیت گفته‌اند که (مفعل) بمعنی (أفعل) هیچ جا نیامده، چه جای این ماده علی الخصوص.

و شاه‌صاحب از کابلی پا را فراتر نهادند، و محض عدم تصریح اهل عربیت را بمجىء (مفعل) بمعنی (أفعل) کافی ندیده، این افترا بر بستند که اهل عربیت قاطبة انکار کرده‌اند که (مولی) بمعنی (أولی) آمده باشد، بلکه گفته‌اند که (مفعل) بمعنی افعل، در هیچ جا نه آمده، چه جای این ماده [۱] خواجه أبو نصر محمد نصر الله بن محمد شفیع مؤلف کتاب «صواعق».

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۹۶

علی الخصوص.

و قاضی سناء الله پانی پتی [۱] نیز جسارت بر ذکر این کذب غریب شاه‌صاحب و دیگر اکاذیب سمجه نیافته، بر ذکر حاصل عبارت مذکوره کابلی اکتفا کرده، حیث قال فی «السيف المسلول»:

[و استدلال باین حدیث بر امامت، باطل است بوجه: اول آنکه (مولی) بمعنی (أولی) نیامده، کسی از علمای عربیت نگفته که (مفعل) بمعنی (أفعل) آمده باشد] - الخ.

و محتجب نماند که فخر رازی در انکار مجىء (مولی) بمعنی (أولی)، تطویل و اسهاب، و تلفیق شبهات باطناب نموده، نهایت دماغ

سوزی بکار برده، و خیلی دست و پا زده، وجد و جهد و کوشش را بغایت قصوی رسانیده، و شاه‌صاحب حاصل شبهات او را در سه تقریر بتلخیص و تغیر ذکر کرده‌اند، و فقیر در ضمن هر تقریر مخاطب تحریر، اصل عبارت رازی، که بتلمیع و تزویق تمام، تلفیق آن نموده، وارد کرده، منت بر جان شاه‌صاحب و اتباعشان می‌گذارم، و بعد آن، قلع و قمع و استیصال آن بآبلغ وجوه و أحسن طرق، بعنایت رب متعال نموده، أنظار منکرین را خیره، و عالم را در دیدهای‌شان تیره می‌سازم.

و از غرائب آنست که شاه‌صاحب بنسبت رازی، در انکار مجيء (مولی) بمعنی (أولی)، نهایت اختصار را کار فرما شده‌اند، لکن بمزید جنوح و میلان بالتزام شعائر اسلام و ایقان، در این کلام مختصر اکاذیب عدیده و افتراءات کثیره بر تقریر پر تزویر رازی افزودند، و قدری از حق را که رازی بآن اعتراف کرده بود (گو بعد اعتراف، راه اعتساف پیموده) [۱] القاضی سناء الله پانی‌پتی الحنفی المتوفی سنه (۱۲۱۶).

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۹۷

نیز کتمان نمودند، یعنی اعتراف رازی به اینکه زجاج، و اخفش، و علی بن عیسی [۱]، (مولی) را (بأولی) تفسیر کرده‌اند، و استشهاد بشعر لبید بر آن نموده.

و نیز تصریح رازی را به اینکه ابن‌الانباری حکم کرده که (مولی) برای (أولی) است، اخفا نمودند

### «رد اکاذیب دهلوی»

### اشاره

اما غرائب افتراءات اکاذیب معجبات که شاه‌صاحب بر تلفیقات فخر رازی افزوده‌اند، پس اول آن، این است که اهل عربیت قاطبه انکار کرده‌اند که (مولی) بمعنی (أولی) آمده باشد، حال آنکه فخر رازی، جسارت بر این کذب ظاهر نیافته، بلکه تکذیب این دعوی از افاده مکرره رازی ظاهر است، که مره تفسیر (مولی) به (أولی) و استشهاد بر آن بیت لبید، از اکابر و اعظم اهل عربیت یعنی أبو عبیده، و اخفش، و زجاج و علی ابن عیسی، نقل کرده، گو آن را بر تساهل حمل کرده، داد تساهل و تغافل داده، و بار دگر افاده کرده که أبو عبیده، و ابن‌الانباری حکم کرده‌اند بآنکه (مولی) برای (أولی) است.

دوم آنکه اهل عربیت گفته‌اند که (مفعول) بمعنی (أفعل) در هیچ ماده نیامده چه جای این ماده علی‌الخصوص.

و این قول را هم رازی باهل عربیت نسبت نکرده. آری خود گفته که کسی از ائمه نحو و لغت ذکر نکرده که (مفعول) بمعنی (أفعل) آمده [۱] علی بن عیسی: بن علی بن عبد الله الرمانی الاخشیدی المتوفی سنه (۳۸۴).

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۲۹۸

باشد، و بین الامرین بون بائن.

چه دعوی عدم ذکر کسی از ائمه نحو و لغت، این معنی را که (مفعول) بمعنی (أفعل) می‌آید، امر آخر است، و دعوی این معنی که اهل عربیت قاطبه گفته‌اند: که (مفعول) بمعنی (أفعل) در هیچ ماده نیامده، چه جای این ماده علی‌الخصوص، امر آخر است، و فرق در آن ظاهر است، و کسی که انکار آن کند لائق خطاب نیست.

سوم آنکه تجویز مجيء (مولی) بمعنی (أولی)، منحصر است در أبو زید لغوی.

و رازی این حصر باطل را ذکر نکرده، بلکه بطلان این حصر، از افاده رازی بکمال وضوح ظاهر است، که تفسیر (مولی بأولی) از أبو عبیده و زجاج، و اخفش، و علی بن عیسی، و استشهادشان بشعر لبید بر آن اولاً و حکم أبو عبیده، و ابن‌الانباری بآنکه (مولی) برای

(اولی) است بار دگر ذکر فرموده، این حصر واهی را بدرکات سعیر رسانیده.

چهارم آنکه جمهور اهل عربیت، تخطیه أبو زید در تجویز او مجیء (مولی) بمعنی (اولی) نموده‌اند.

و این کذب صریح البطلان است، و رازی با آن خلاعت، جسارت بر ذکر آن نیافته.

پنجم آنکه جمهور اهل عربیت، تخطیه أبو زید در تمسک او بقول أبو عبیده، در تفسیر («مولاکم» بأولی بکم) نموده‌اند.

و این را هم رازی ذکر ننموده.

ششم آنکه جمهور اهل عربیت گفته‌اند: که اگر این قول صحیح باشد لازم آید که بجای فلان اولی منک، مولی منک گویند.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۲۹۹

و این شبهه را رازی خود ذکر نموده، تاب و طاقت نسبت آن باحدی از اهل عربیت (چه جا جمهورشان) نیافته، بلکه رازی وهن و

عدم تمامیت این وجه معلول، بحواله ذکر نظر در آن بکتب اصول، ظاهر ساخته کما ستطلع علیه انشاء الله تعالی.

هفتم آنکه جمهور اهل عربیت گفته‌اند: که فلان مولی منک، باطل و منکر است بالاجماع.

و این کذب مشتمل بر دو کذب است: یکی ادعای جمهور اهل عربیت بطلان و منکریت این قول را، و دیگر دعوی جمهور اهل

عربیت، اجماع را بر بطلان و منکریت این قول.

و گو استعمال (مولی منک) چون مسموع از عرب نیست جائز نباشد لکن پر ظاهر است که اهل عربیت نص و تصریح بر بطلان این

استعمال نکرده‌اند، و ظاهر است که نص اهل عربیت بر حکمی، امر آخر است و استفاده آن از کدام قاعده امر آخر.

هشتم آنکه جمهور اهل عربیت گفته‌اند: که تفسیر أبو عبیده بیان حاصل معنی است.

و فخر رازی خود این شبهه را پیدا کرده است، و باحدی از اهل عربیت هم نسبت آن ننموده، چه جا که بجمهور اهل عربیت این

کذب معیوب منسوب ساخته باشد.

نهم آنکه جمهور اهل عربیت در بیان حاصل معنی، بمقام تخطیه أبو زید گفته‌اند: یعنی النار مفرکم و مصیرکم و الموضع اللائق

بکم.

و پر ظاهر است که مثل این تفسیر را در مقام ذکر احتمالات آیه کریمه ذکر کرده‌اند، نه در مقام تخطیه أبو زید. فادعائه من عظیم

الکذب

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۰۰

و الکید.

دهم آنکه جمهور اهل عربیت گفته‌اند که تفسیر أبو عبیده، نه آنست که لفظ (مولی) بمعنی (اولی) است.

پس جناب شاهصاحب در این قول مختصر، این ده کذب مزور بکمال بلاغت و فصاحت، و طلاقت و ذلاقت فرا نهاده‌اند، و بیچاره

رازی با آن همه تطویل و اطناب، و تلفیق و اسهاب، جسارت بر ایراد یکی از آن هم نیافته چه جا که همه آنها را مجتمعا در یک

مقام وارد نماید، و کابلی هم این خرافات و جزافات را ذکر نکرده، بلکه بسوراه نفی مطلق، حتی انکار ثبوت مجیء (مولی) بمعنی

(اولی)، از أبو زید، که شاهصاحب اعتراف بتجویز او دارند خزیده، و کتمان مطلق را ابلغ در تأیید باطل و ستر حق دیده، و دانسته

که بعد اعتراف بثبوت مجیء (مولی) بمعنی (اولی)، و لو عن واحد من اهل العربیة، مجال قیل و قال تنگ، و توجیه و تأویل علیل

مورث عار و ننگ خواهد شد.

و بحمد الله و حسن توفیقه، شناعت و سماجت این اکاذیب عشره، بتوضیح و تفصیل بجواب أقوال مخاطب نبیل بیان می‌کنیم، و بیان

بعض آن کردیم.

حالا رسیدیم بر جواب شبهه انکار مجیء (مولی) بمعنی (اولی) بسبب عدم ثبوت مجیء (مفعول) بمعنی (أفعل)

## «اصل این شبهه واهیه از فخر رازی است»

پس باید دانست که اصل این شبهه از فخر رازی است، قال فی «نهایه»

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۰۱

العقول:

[ثم ان سلمنا صحة أصل الحديث و مقدمته، فلا نسلم دلالة على الإمامة و لا نسلم ان لفظ المولى محتملة للاولى، و الدليل عليه أمران: أحدهما ان (أفعل من) موضوع ليدل على معنى التفضيل و «مفعول» موضوع ليدل على الحدثان أو الزمان أو المكان. و لم يذكر أحد من أئمة النحو و اللغة ان المفعول قد يكون بمعنى أفعل التفضيل و ذلك يوجب امتناع افادة المولى لمعنى الاولى . محتجب نماند که فخر رازی برای (مفعول) سه معنی ذکر کرده: یکی حدثان، دوم: زمان، سوم: مکان، و معنی دیگر برای آن ثابت نساخته، حال آنکه بتصریحات أئمة لغویین اثبات، و أساطین ثقات و محققین عالی درجات، که مدار علم عربیت بر ایشانست، در ما بعد ظاهر می شود که (مولى) بمعنی (فاعل و فعیل و مفعول) می آید، و مجیء (مولى) بمعنی (فاعل و فعیل و مفعول)، بمتابه در ظهور و اشتهاست که کسی از متعصبین و جاحدین هم انکار آن نکرده و اصلاً شبهه رکیکه هم در ثبوت آن پیدا نکرده، بلکه خود رازی هم مجیء (مولى) بمعنی (فاعل و فعیل) ثابت کرده، چنانچه در «نهایة العقول» در عبارتی که بالتمام در ما بعد می شنوی گفته:

[و أما قول الاخطل [۱]: قد أصبحت مولاها من الناس بعده، و قوله: لم تاشروا فيه إذ كنتم موالیه، و قوله: موالی حق یطلبون، فالمراد بها الاولیاء، و مثله

قوله عليه السلام: «مزينه و جهینه و أسلم و غفار موالی الله و رسوله»

أی أولیاء الله و رسوله، و

قوله عليه السلام: «ایما امرأة تزوجت بغير اذن مولاها»،

و الروایة المشهورة [۱] الاخطل: غیاث بن غوث بن الصلت التغلبی الشاعر توفي سنة (۹۰).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۰۲

مفسره له، و قوله: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا»

أی ولیهم و ناصرهم و ان الکافرین لا مولى لهم أى لا ناصر لهم.

هكذا روی ابن عباس، و مجاهد و عامه المفسرين .

پس اگر غرض رازی از ذکر معانی ثلثه (مفعول) حصر (مفعول) در این معانی است، لازم آید که مجیء (مفعول) بمعنی (فاعل و فعیل و مفعول) هم باطل باشد و (مولى) بمعنی (معتق و معتق و حلیف و عقید و قریب و ولی و سید) هم غلط گردد، و اگر غرض رازی حصر (مفعول) در این سه معنی نیست، پس ذکر این معنی که (مفعول) موضوع است تا دلالت کند بر حدثان و یا زمان، یا مکان، مناسبتی باین مقام ندارد، و محض هذر و هذیان است، و الله الموفق و المستعان.

اما تمسك باین معنی که کسی از أئمة نحو و لغت ذکر نکرده که (مفعول) بمعنی (أفعل) می آید، پس قطع نظر از آنکه هر گاه بتصریح أئمة و اساطین لغویین، و اکابر و امثال محققین، مجیء (مولى) بمعنی (أولى) بالخصوص ثابت شد، اساس این وسواس متزلزل، و بنای این ندای منکر، مضمحل گردید.

پر ظاهر است که این استدلال صریح الاختلال، از غرائب توهمات و عجائب شبهات، و طرائف ترهات و اضاحیک خزعبلات است،

زیرا که عدم مجيء (مفعول) بمعنی (أفعل) در دیگر مواد مثبت مزعوم ارباب لداد، و ائمه عناد نمی تواند شد، چه بین الامرین اصلا لزومی عقلی و نقلی نیست.

و اگر بسبب عدم مجيء (مفعول) بمعنی (أفعل) در دیگر مواد، انکار و ابطال مجيء (مولی) بمعنی (أولی) لازم آید، بسیاری از استعمالات

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۰۳

صحیحه و محاورات فصیحه، بسمت غلط و خلل موسوم، بلکه (معاذ الله) بعض کلمات قرآن شریف بوصمت خطا و زلل، موصوم گردد، چه بر ممارسین علوم عربیه، و ماهرین فنون ادبیه، بنهایت وضوح و ظهور کالنور علی شاهی طور، متجلی و روشن است که بسیاری از لغات و کلمات و استعمالات و محاورات است که برای آن نظیری پیدا نیست، پس اگر عدم ثبوت نظیر، مستلزم ابطال و تغلیط و رد و نکیر باشد، لازم آید که این همه لغات و محاورات، مغلوط و ملحون و بسمت انکار و ابطال مقرون باشد، و لا یقول به عاقل فضلا عن فاضل، و هر چند صدق دعوای حقیر در باب کثرت نظائر عدم نظیر، بر متدرب خبیر و ناقد بصیر، ظاهر و مستتیر است، لکن برای تنبیه و ایقاز نائمین، و عرک آذان ذاهلین هائمین، چند شواهد و نظائر عدم نظیر، مذکور می شود

### «لغات و الفاظی که بی نظیرند»

پس، از آن جمله است لفظ (عجاف) جمع (اعجف) که در قرآن شریف وارد است: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ  
الآیة [۱].

و پر ظاهر است که نظیری برای لفظ (عجاف) نیست که حسب افاده ائمه لغت، جمع (أفعل) بر (فعال) نمی آید جز در این لفظ:

قال السيوطی فی «المزهر»: [و قال أی ابن فارس [۲]: لیس فی الکلام أفعل [۱] سورة یوسف: ۴۳.

[۲] ابن فارس: أحمد بن فارس بن زکریا القزوینی المتوفی سنه (۳۹۵) صاحب «مقائیس اللغة».

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۰۴

مجموعا علی فعال الا أعجف و عجاف [۱].

و عجب تر آنست که خود فخر رازی هم اعتراف بفقدان نظیر (عجاف) ذکر کرده، و لکن در مقابله اهل حق بسبب مزید اعتساف، اعراض و انحراف از آن آغاز نهاده.

قال الرازی فی «مفاتیح الغیب» فی تفسیر الآیة المذكورة: [المسئلة الاولى:

قال اللیث [۲]: العجف ذهاب السمن، و الفعل عجف یعجف، و الذکر اعجف، و الانثی عجفاء، و الجمع عجاف، فی الذکران و الاناث، و لیس فی کلام العرب أفعل و فعلاء جمعا علی فعال غیر اعجف و عجاف، و هی شاذة حملوها علی لفظ سمان، فقالوا: سمان و عجاف لانهما نقیضان، و من رأیهم حمل النظیر علی النظیر و النقیض علی النقیض [۳].

و از آن جمله است هاؤم

[۴] که در قرآن شریف وارد است و مثل آنست (هاؤما) و این هر دو را نظیری نیست، زیرا که در (صه و مه) و مثل آن، ضمیر تشبیه و جمع ظاهر نمی شود، بخلاف (هاؤما و هاؤم).

سیوطی در «اشباه و نظائر» گفته:

[قال ابن هشام [۵] فی تذکرته: اعلم ان «هاؤما» و «هاؤم» نادر فی العربیة [۱] المزهر: ج ۲/۷۷- و قال الجوهری فی «الصحاح»: العجف



بالتحریک: الهزال و الاعجف: المهزول و قد عجف، و الانثی العجفاء، و الجمع عجاف علی غیر قیاس، لان افعّل و فعلاء لا یجمع علی فعال، و لكنهم بنوه علی سمان، و العرب قد تبنى الشیء علی ضده.

[۲] لیث: بن المظفر بن نصر بن سيار الخراسانی اللغوی صاحب «کتاب العین».

[۳] مفاتیح الغیب ج ۱۸/۱۴۷.

[۴] سورة الحاقة: ۱۹.

[۵] ابن هشام: عبد الله بن يوسف بن أحمد الانصاری النحوی المتوفی بمصر سنه (۷۶۱).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۰۵

لا نظیر له، الا ترى ان غیره من «صه» و «مه»، لا یتظهر فیہ الضمیر البتة، و هو مع ندوره غیر شاذ فی الاستعمال ففی «التنزیل»: «هاؤم اقروا کتابیه» [۱].

و از آن جمله است لفظ (میسره) بضم سین که در قراءت عطاء [۲] آمده است، و نظیری ندارد.

قال السیوطی فی «المزهر»: قال سیبویه: [و لیس فی الکلام مفعّل أى بضم العین، قال ابن خالویه [۳] فی «شرح الدریدیة»: و ذکر الکسائی [۴]، و المبرد، مکرمًا، و معونا، و مالکًا، فقال: من یحتج لسیبویه ان هذه اسماء جموع و انما قال سیبویه: لا یكون اسم واحد علی مفعّل (بفتح المیم و ضم العین) قال ابن خالویه: و قد وجدت انا فی القرآن حرفاً فَنَظَرُهُ إِلَى مَیْسَرَةٍ [۵] کذا قرأها عطاء [۶].

و از آن جمله است لفظ (جمالات) که در قرآن شریف وارد است و نظیری ندارد که آن جمع (جمل) در مرتبه ششم است:

قال السیوطی فی «المزهر»: [لیس فی کلامهم جمع جمع ست مرات الا (الجمل) فانهم جمعوا جملاً أجماً، ثم أجماً، ثم جاملاً، ثم جملاً، ثم جمالاً، [۱] الاشباه و النظائر ج ۲/۸۹.

[۲] عطاء: یحتمل انه عطاء بن أبی ریح المکی المتوفی (۱۱۵) و یحتمل انه عطاء ابن السائب الکوفی المتوفی سنه (۱۳۶) و لا یخفی ان قراءة ضم السین فی «میسرة» نسبت الى نافع بن عبد الرحمن المدنی المتوفی سنه (۱۶۹)، لا الى عطاء، و الله العالم.

[۳] ابن خالویه: الحسین بن أحمد بن خالویه النحوی اللغوی المتوفی سنه (۳۷۰).

[۴] الکسائی: علی بن حمزة الکوفی المقرئ النحوی المتوفی سنه (۱۸۹).

[۵] سورة البقرة: ۲۸۰.

[۶] المزهر ج ۲/۳۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۰۶

ثم جمالات. قال تعالی: جمالات صفر [۱]، فجملات جمع جمع جمع الجمع [۲].

و از آن جمله است (جد) (بفتح الجیم) بمعنی (مفعول) که هیچ «فعل» (بفتح الفاء و سکون العین) غیر آن بمعنی (مفعول) نیامده.

قال السیوطی فی «المزهر»: [لم یأت مفعول علی فعل الا حرف واحد رجل جد للعظیم الجد و البخت، و انما هو مجدود، محظوظ له جد و حظ فی الدنيا] [۳].

و از آن جمله است (تفاوت) بفتح واو و کسر آن که نظیری ندارد.

قال السیوطی فی «المزهر»: [لیس فی کلامهم مصدر تفاعل الا علی التفاعل (بضم العین) الا حرف واحد جاء مفتوحاً و مکسوراً و مضموناً: تفاوت الامر تفاوتاً و تفاوتاً، و هو غریب ملیح حکاه أبو زید] [۴].

و در «صحاح» جوهری مسطور است:

[و تفاوت الشیثان أى تباعد ما بینهما تفاوتاً (بضم الواو).

و قال ابن السکیت [۵]: قال الکلابیون: فی مصدره تفاوتوا (فتفتحوا الواو).

و قال العنبری: تفاوتوا (فکسر الواو).

و حکى أيضا أبو زيد تفاوتوا و تفاوتوا (بفتح الواو و کسرها)، و هو على غير قياس، لان المصدر من تفاعل يتفاعل تفاعل (مضموم العين)، الا ما روى فى هذا الحرف [۶]. [۱] سورة المرسلات: ۳۴ على قراءة غير أهل الكوفة.

[۲] المزهر ج ۲/۵۸.

[۳] المزهر: ج ۲/۵۵.

[۴] المزهر ج ۲/۵۲ ط مصر.

[۵] ابن السکیت: یعقوب بن اسحاق الشہید المتوفى سنة (۲۴۴).

[۶] الصحاح: ج ۱/۲۶۰ - لفظ فوت.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۰۷

و شهاب الدين أحمد خفاجی در حاشیه «بیضاوی» گفته:

[قوله من التفاوت (بضم الواو) مصدر تفاوت، و فى «ادب الكاتب»: انه مثلث الواو، و لا نظیر له فاعرفه .

از آن جمله است (تکاد) مضارع (کدت) بضم الکاف، که نظیری ندارد.

و فى «المزهر»: قال ابن قتیبة [۱]: [کل ما کان على فعل فمستقبله بالضم، لم یأت غیر ذلك الا فى حرف واحد من المعتل. روى سیبویه ان بعض العرب قال کدت تکاد] [۲].

از آن جمله است لفظ (سایلت) که نظیری برای آن مفقود است.

در «قاموس» گفته:

[و اما قول بلال بن جریر:

إذا صفتهم أو سألتهم وجدت بهم علة حاضرة

فجمع بین اللغتين: الهمزة التى فى سألته، و الياء التى فى سألته جمع بينهما و وزنه فعایلتهم و هذا مثال لا نظیر له [۳].

از آن جمله است (یجد) بضم الجیم مضارع (وجد) که نظیری ندارد.

قال السيوطی فى «المزهر»: [قال ابن خالویه فى «شرح الدریدة»:

ليس فى كلام العرب فعل يفعل (بفتح العين فى الماضى و ضمها فى المضارع) مما فاؤه واو الا حرف واحد «وجد یجد» ذكره سیبویه.

[۱] ابن قتیبة: عبد الله بن مسلم الدینوری المتوفى سنة (۲۷۶).

[۲] المزهر: ج ۲/۶۱ ط مصر.

[۳] قاموس اللغة ج ۳/۳۹۲ - لفظ «سئل».

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۰۸

و قال ابن قتیبة فى «ادب الكاتب»: قالوا: «وجد یجد»، و «یجد» من الموجدة و الوجدان جميعا و هو حرف شاذ لا نظیر له [۱].

و جوهری در «صحاح» گفته:

[وجد مطلوبه یجده وجودا، أو یجده أيضا (بالضم) لغة عامرية، لا نظیر لها فى باب المثال، قال لیبید [۲] و هو عامری:

لو شئت قد نفع الفؤاد بشرية تدع الصوادى لا یجدن غلیلا]

[۳] [۴] و در «قاموس» گفته:

[وجد المطلوب كوعد، و ورم یجده و یجده (بضم الجیم) و لا نظیر لها] [۵].

از آن جمله است (یحبه) بکسر حاء در مضارع (حبه) که نظیری ندارد در فقدان و عدم مشارکت (ضم عین مضارع).

قال فی «الصّحاح»: یقال: احبه فهو محب، و حبه یحبه (بالکسر) فهو محبوب. قال الشاعر [۶]:

أحب أبا مروان من أجل تمره و اعلم ان الرفق بالمرء أرفق

[۷] [۱] المزهر ج ۲/۶۱ ط مصر.

[۲] البيت لجريز بن عطية بن حذيفة الشاعر المشهور المتوفى سنة (۱۱۰)، و نسبة البيت الى ليلى سهو.

[۳] قبله، و هو مطلع لقصيدته يهجو فيها الفرزدق:

لم أر مثلك يا امام خليلا أنأى بحاجتنا و أحسن قیلا

- دیوان جریر - ص ۴۵۳-

[۴] الصّحاح ج ۲/۵۴۷- باب الدال المهملة فصل الواو.

[۵] قاموس اللغة ج ۱/۳۴۳- باب الدال فصل الواو.

[۶] هو غیلان بن شجاع النهشلی.

[۷] فی لسان العرب: و اعلم ان الجار بالجار أرفق.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۰۹

و و الله لو لا تمره ما حبيته و ما كان أدنى من عبيد و مشرق

[۱] و هذا شاذ لانه لا يأتي في المضاعف يفعل (بالکسر) الا و يشركه يفعل (بالضم)، إذا كان متعديا ما خلا هذا الحرف [۲].

قال السيوطي في «المزهر»: قال الفراء: نم الحديث ينمه و ينمه، و بت الشيء ييته و ييته، و أشد من ذلك حبيت الشيء أحبه [۳].

از آن جمله است که در «صحاح» جوهری مذکور است:

[هنؤ الطعام يهنؤ هناءً، أى صار هنيئاً، و كذلك هنئ الطعام مثل فقه و فقه.

عن الاخفش قال: و هنأني الطعام يهنئني و يهنؤني (من بابى ضرب و نفع)، و لا نظير له في المهموز [۴].

از آن جمله است لفظ (شیره) که در آن (جیم) را (بیا) بدل کرده‌اند، و نظیری برای قلب (جیم بیا) نیافته‌اند:

قال السيوطي في «المزهر»: لم يأت جيم قلبت ياء الـ في حرف واحد، انما تقلب الياء جيما يقال في على عالج و في ايل أجل، و

الحرف الذى قلبت فيه الجيم ياء الشيرة يريدون الشجرة، فلما قلبوها ياء كسروا أولها، لثلا تنقلب الياء الفافتصير شارة، و هذا غريب

حسن، و قد قرئ في الشاذ و لا تقربا هذه الشجرة [۵].

از آن جمله است (سراة) جمع (سرى) که جمع فعيل بر فعله، غير اين نيامده است. [۱] فى الاقتضاب ص ۲۸۳:

و اقسم لو لا تمره ما حبيته و كان عياض منه أدنى و مشرق

[۲] الصّحاح: ج ۱/۱۰۵- باب الباء فصل الحاء.

[۳] المزهر: ج ۲/۶۲ ط مصر.

[۴] الصّحاح ج ۱/۸۴- باب الالف المهموزة فصل الهاء.

[۵] المزهر ج ۲/۸۸ ط بيروت.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۱۰

سيوطي در «مزهر» گفته:

[قال سيويه: الشجرء واحد و جمع، و كذلك القصباء و الطرفاء و الحلفاء، و قال: لا يعرف فعلة جمع فعيل غير سراة و سرى [۱].

و فى «الصّحاح» [۲] للجوهري: جمع السرى سراة (بفتح السين) و هو جمع عزيز ان يجمع فعيل على فعلة (بفتح الفاء و العين) و لا

يعرف غيره .

و از آن جمله است (طوالق) جمع (طلقة) که فواعل جمع فعله غیر این نیامده است:

قال السيوطي في «المزهر»: لم يأت فعله على فواعل الا في حرف واحد ليلة طلقة لا ح فيها و لا قر و لا ظلمة و ليال طوالق [۳].

از آن جمله است (أربعاء) نام چارشنبه که بر این وزن هم هیچ مفردی نیامده است.

قال السيوطي في «المزهر» نقلا عن سيوييه بعد ذكر الاربعاء: [و كذلك أفعلاء لم يأت الا في الجمع نحو أصدقاء، و انصباء الا حرف واحد لا يعرف غيره و هو يوم الاربعاء] [۴].

از آن جمله است لفظ (حجة) بالكسر و (روية) بالضم که برای مره واحده می آیند و هر دو نظیری ندارند زیرا که مصدری که برای مره واحده می آید همه اوزان آن (مفتوح العين) است:

قال السيوطي في «المزهر»: [ليس في كلامهم المصدر للمرء الواحدة] [۱] المزهر ج ۲/۱۱۳.

[۲] الصحاح: ج ۶/۲۳۷۵ باب الواو و الياء فصل السين.

[۳] المزهر ج ۲/۵۴.

[۴] المزهر ج ۲/۳۶ ط مصر.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۱۱

الا على فعله سجدت سجدة، و قمت قومة، و ضربت ضربه، الا في حرفين حجبت حجة واحدة (بالكسر) و رأيته رؤية واحدة (بالضم) و سائر كلام العرب (بالفتح).

و حدث أبو عمر [۱]، عن ثعلب [۲]، عن ابن الاعرابي رأيته رؤية واحدة (بالفتح) فهذا على أصل ما يجب [۳].

از آن جمله است لفظ (ست) که اصل آن (سدس) بود، ابدال دال در این لفظ، فاقد النظير است:

قال ابن حاجب في «الشافية»: [ست و أصله سدس، شاذ لازم .

از آن جمله است لفظ (خزعال) که بر وزن فعال (بفتح الفاء) در غیر ذوات التضعیف جز (خزعال) نیامده:

قال السيوطي في «المزهر»: [قال ابن قتيبة: قال الفراء: ليس في الكلام فعال (بفتح الفاء) من غير ذوات التضعيف الا حرف واحد، يقال: ناقة بها خزعال أى ظلع، و أما ذوات التضعيف فالقلقال و الزلزال، و ما أشبه ذلك و هو (بالفتح) اسم، فاذا كسرتة فهو مصدر] [۴].

از آن جمله است (نقواء) جمع (نقى): قال السيوطي في «المزهر».

[لم يجيء فعيل و فعلاء من بنات الياء الا نقى و نقواء، ذكر ذلك أبو زيد [۱] أبو عمر: محمد بن عبد الواحد بن أبي الهاشم الزاهد المطرز اللغوي غلام ثعلب، توفي سنة (۳۴۵).

[۲] ثعلب: أحمد بن يحيى بن يسار البغدادي أبو العباس اللغوي النحوي المتوفى سنة (۲۹۱).

[۳] المزهر: ج ۲/۵۱.

[۴] المزهر: ج ۲/۳۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۱۲

كذا في الجمهرة] [۱].

و در «قاموس» گفته: [نقى كرضى، نقاوة و نقاء و نقاءة و نقاوة و نقاية، فهو نقى ج نقاء و نقواء نادرة] [۲].

از آن جمله است لفظ (اجفلى) که نظیری ندارد:

قال السيوطي في «المزهر».

[و قال (یعنی سیبویه): و لم یأت علی أفعلی الا حرف واحد، قالوا: هو يدعو الاجفلی و يقال أيضا: الجفلی [۳]. و علاوه بر این، سیوطی در «مزهر» لغات دیگر هم که نظائر آن مفقود است ذکر کرده، من شاء فلیرجع إلیه. و از جمله تراکیب عجیبه که در قرآن شریف وارد شده و نظیر آن در کلام عرب یافته نشده، ترکیب سَقَطَ فِی أَيْدِيهِمْ [۴] است.

سیوطی در «مزهر» گفته:

[فِی «شرح المقامات» للمطرزی: قال الزجاجی [۵]: «سَقَطَ فِی أَيْدِيهِمْ»

، نظم لم یسمع قبل القرآن، و لا عرفته العرب، و لم یوجد ذلک فِی أشعارهم، و الذی یدل علی هذا ان شعراء الاسلام، لما سمعوه و استعملوه فِی کلامهم خفی علیهم وجه الاستعمال، لان عادتهم لم تجربہ. فقال أبو نواس [۶] علیه السلام: و نشوء سقطت [۱] المزهر: ج ۲/۴۴.

[۲] القاموس: ج ۴/۳۹۷ باب الواو و الیاء فصل النون.

[۳] المزهر: ج ۲/۳۶.

[۴] سورة الاعراف: ۱۴۹.

[۵] الزجاجی: عبد الرحمن بن اسحاق البغدادی اللغوی المتوفی (۳۳۷).

[۶] أبو نواس: الحسن بن هانی شاعر العراق المولود فی أهواز سنه (۱۴۶) و المتوفی (۱۹۸).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۱۳

منها فی یدی. و هو العالم النحریر فأخطأ فی استعماله و کان ینبغی أن یقول: سقط.

و ذکر أبو حاتم سقط فلان فی یده، و هذا مثل قول أبی نواس و کذا قول الحریری [۱]: سقط الفتی فی یده [۲].

و از جمله نوادر فاقده النظیر قول ایشانست: کذب علیک کذا و کذا بمعنی أمر بشیء و اغراء بآن، و این استعمال در حدیث و در کلام خلیفه ثانی هم وارد است.

سیوطی در «مزهر» گفته: [فائدة من غریب الالفاظ المشتركة لفظه کذب.

قال فی «تعليق النجیرمی» [۳] بخطه: قال عیسی بن عمر مر بی أعرابی و انا أعلف بعیرا لی، فقال: کذب علیک البزر و النوی.

قال الاصمعی: تقول العرب: هذه الکلمة إذا أراد أحدهم الشیء، قال: کذب علیک کذا، یرید علیک بکذا.

و قال التبریزی [۴] فی «تهذیبه» [فی قول الشاعر:

و ذبیانیة و صت بنیها بأن کذب القراطف و القروف:

هذا الکلام لفظه الخبر، و معناه الاغراء، تقول: کذب علیک کذا، أى علیک به. [۱] الحریری: القاسم بن علی بن محمد البصری

صاحب «المقامات» الشافعی اللغوی المتوفی (۵۱۶).

[۲] المزهر: ج ۲/۱۵۳.

[۳] النجیرمی: یوسف بن یعقوب بن اسماعیل بن خرزاد المتوفی (۴۲۳).

[۴] التبریزی: یحیی بن علی بن محمد المعروف بالخطیب التبریزی المتوفی سنه (۵۰۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۱۴

و فی حدیث عمر: ان عمرو بن معدیکرب [۱]، شکى إلیه المغص [۲] فقال:

کذب علیک العسل.

و قال ابن خالويه في «شرح الدرديدية»، [في قوله: كذب العتيق و ماء شن بارد]: «هذا اغراء أى عليك العتيق و الماء البارد، و لكنه كذا جاء عنهم بالرفع لانه فاعل كذب.

و العرب تقول: كذب عليك العسل، أى الزم العدو و سرعه السير و المشى.

و في الحديث: كذب عليكم الحج، و كذب عليكم العمرة، و كذب عليكم الجهاد ثلثة أسفار كذبن عليكم.

و قال التبريزي في موضع آخر من «تهذيبه»: تقول للرجل إذا أمرته بالشئ و أغريته به، كذب عليك كذا و كذا، أى عليك به، و هي كلمة نادرة جاءت على غير القياس.

قال عمر: يا أيها الناس كذب عليكم الحج، أى عليكم بالحج، و يقال:

كذب عليكم الحج، و الحج (بالنصب و الرفع) لغتان: (النصب) على الاغراء و (الرفع) على معنى وجب عليكم و امكنكم.

انشد الاصمعي للاسود بن يعفر [٣]: «كذبت عليك لا تزال تعوفني».

أى عليك بى فاتبعنى [٤].

و از جمله تراكيب غريبه، قول ايشانست: (نشدتك بالله لما فعلت). [١] عمرو بن معديكرب: بن ربيعة الزبيدي فارس اليمن، قيل: انه قتل في القادسية (٢١).

[٢] المنص (بفتح الميم و سكون الغين) وجع في الامعاء.

[٣] الاسود بن يعفر: النهشلي الدارمي شاعر جاهلي عراقي مات نحو (٢٢) قبل الهجرة.

[٤] المزهر ج ١/٢٢٥ - ٢٢٦.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ٣١٥

سيوطي در «اشباه و نظائر» گفته:

[قال الزمخشري في «الاحاجي [١]»: قولهم: نشدتك بالله لما فعلت، كلام محرف عن وجهه، معدول عن طريقه مذهب ما أغربوا به على السامعين من أمثالهم، و نوادر الغازهم، و أحاجيهم، و ملحهم، و أعاجيب كلامهم، و سائر ما يدلون به على اقتدارهم و تصريفهم أعنه فصاحتهم كيف شاؤا.

و بيان عدله ان الاثبات فيه قائم مقام الاسم، و أصله ما أطلب منك الافعلك.

و قال الشيخ علم الدين السخاوي [٢] في «تنوير الدياتي»: هذا الكلام مما عدل من كلامهم عن طريقته الى طريقة أخرى، تصرفا في الفصاحة و تفننا في العبارة، و ليس من قبيل الالغاز.

و قال أبو علي [٣]: هو كقولهم: «شر اهر ذا ناب يعني في ان اللفظ على معنى و المراد معنى آخر، لان المعنى ما اهر ذا ناب الا شر».

قال: و قول الزمخشري: أقيم الفعل فيه مقام الاسم يعني «الا فعلت» أقيم مقام «الا فعلك».

قال: و مثل هذا أى من الذى هو معنى ما هو متروك اظهاره قوله:

«ابا خراشأ أما انت ذا نفر فان قومى لم تأكلهم الضبع

[٤] قال سيويه: المعنى لان كنت منطلقا انطلقت لانطلاقك، أى لان كنت في نفر و جماعة من أسرتك، فان قومى كذلك و هم كثير

لم تأكلهم السنة. [١] الاحاجي: جمع الاحجية (بضم الهمزة و سكون الحاء و كسر الجيم و فتح الياء المشددة) الكلام المغلق.

[٢] السخاوي: علم الدين على بن محمد المصري الشافعي المتوفى سنة (٦٤٣).

[٣] ابو على: القالى اسماعيل بن القاسم بن عيذون الاموى اللغوى المتوفى بقرطبة سنة (٣٥٦).

[٤] الضبع (بفتح الضاد و ضم الباء): السنة الشديدة المجدبة.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٨، ص: ٣١٦

و لا يجوز عند سيويه اظهار كنت مع (المفتوحة) و لا حذفه مع (المكسورة) [۱].

و از جمله تراکیب غریبه، قول ایشانست: (راکب الناقة طليحان).

سیوطی در «أشباه و نظائر» گفته:

[فائدة في «تذكرة» التاج ابن مکتوم [۲]: قالوا: راکب الناقة طليحان، و فيه ثلثة أقوال: قيل: تقدیره أحد طليحين، حذف المضاف و أقام المضاف إليه مقام المحذوف.

و قيل: التقدير: راکب الناقة و الناقة طليحان.

و قيل: التقدير راکب الناقة طليح و هما طليحان، و فيه حذف خبر و حذف مبتداء [۳].

بالجمله نظائر عدم نظیر، نهایت کثیر است، و بر متبع کتب لغت و ناظر اسفار صرف، و واقف کلام عرب و خادم وحی الهی، مخفی نیست، و مجرد فقد نظیر برای بعض لغات، بحدی واضح است که در کتب ابتدائیه صرف هم ذکر می کنند مثل کدت و تکاد [۴]، چه جا کتب متوسطه صرف، و چه جا کتب مبسوطه.

پس کمال عجب است که متمسکین باین شبهه واهی، اگر مهارتی در علوم لسانیه نداشتند و بهره از علم تفسیر هم نه برداشتند و کتب مبسوطه بلکه متوسطه صرف را هم ملاحظه نساختند! آیا رسائل صغیره ابتدائیه صرف هم نخواندند؟! تا می دریافتند که از قبول این دلیل، اذهان صبیان هم آبی!، فلیمت المتمسک بهذا الوهم غیظا و حنقا شاء او آبی، [۱] الاشباه و النظائر ج ۱/۱۸۸.

[۲] ابن مکتوم: تاج الدین أحمد بن عبد القادر الحنفی المتوفی سنه (۷۴۹).

[۳] الاشباه و النظائر ج ۳/۱۱۶ ط مؤسسه الرساله بیروت.

[۴] کدت بضم الکاف.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۱۷

و لاح مما سبق انه حاد عن الحق الصراح و صبی.

و نیز باید دانست که سیوطی در «مزهر» گفته:

[قال ابن جنی فی «الخصائص»: المسموع الفرد هل يقبل و يحتج به؟ له احوال: أحدها أن يكون فردا بمعنى انه لا نظیر له فی الالفاظ المسموعة مع اطلاق العرب علی النطق به، فهذا يقبل و يحتج به و يقاس علیه اجماعا، كما قيس علی قولهم فی «شنوء»: شناءى مع انه لم يسمع غيره، لانه لم يسمع ما يخالفه و قد أطبقوا علی النطق به [۱] - الخ.

از این عبارت، قاعده کلیه ظاهر است که (مسموع فرد) که نظیری در الفاظ مسموعه برای او نباشد، هر گاه اطلاق عرب بر نطق بآن حاصل شود مقبول است.

پس اگر فقدان نظیر علت قادحه می بود، فرد فاقد نظیر بهیچ حال مقبول نمی شد.

و از طرائف امور این است که خود فخر رازی بعد این شبهه، بفاصله یک ورق، بعض نظائر عدم نظیر بلا ضرورت ملحه ذکر کرده، اساس شبهه ریکه خود را بدست خود کنده، يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ

[۲] قال فی «نهاية العقول»: [و أما بيت لبید، فقد حکى عن الاصمعی: فيه قولان: أحدهما: ان المولى فيه اسم لموضع الولی كما بینا، أى تحسب البقرة ان كلام من الجانبين موضع المخافة و انما جاء (مفتوح العين) تغلیبا لحکم اللام علی الفاء علی ان (الفتح) فی معتل الفاء، قد جاء کثیرا، منه: موهب، و موحد، و موضع، و موحل و (الکسر) فی معتل اللام، لم يسمع الا فی کلمه واحده و هی [۱] المزهر ج ۱/۱۴۷.

[۲] سورة الحشر: ۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۱۸



مأوی - الخ.

از این عبارت ظاهر است که فخر رازی افاده کرده که کسره در ظرف معتل فاء نیامده است جز در یک کلمه که آن (مأوی) است، پس هر گاه در (مأوی) کسر واو بر خلاف دیگر ظروف، جائز و مسموع باشد، همچنین اگر (مولی) که آن هم ظرف است بمعنی (أولی) آید، بخلاف دیگر ظروف، کدام مقام استعجاب و استغراب؟ و چه جای انکار و استهزای ناصواب است؟.

و از جمله اجوبه لطیفه که ببرکت خدمت آثار اهل بیت علیهم السلام، و تأیید طریقه حقه، بخاطر فاتر این قاصر رسیده، جواب شبهه عدم مجیء «مفعّل» بمعنی «أفعل»، و عدم ورود (مولی منک) بجای (أولی منک) بطریقی بس لطیف است، که اساس تشکیک را «هَبَاءٌ مَثْنُوْرًا»

و کأن لم یکن شیئاً مذکوراً می سازد، و امر حق را مثل نور ابلج، روشن می سازد، و عدم مجیء مفعّل در أفعل بمواد دیگر، که آن را ضرر عظیم پنداشته اند، موجب نفع تام برای اهل حق کرام گرداند.

بیانش آنکه اختصاص (مولی) بمجیء آن بمعنی (أولی) و عدم مجیء «مفعّل» بمعنی «أفعل» در دیگر مواد، و عدم ورود (مولی منک) بجای (أولی منک) که هم معنای آنست، دلالت دارد بر آنکه بر این لفظ، شعاعی از نور لفظ «الله» بر تافته، زیرا که این لفظ را باری تعالی جابجا در قرآن شریف در حق خود اطلاق فرموده است

«حصر مجوز مولی بمعنی أولی در أبو زید غلط است»

اشاره

قوله: «الا أبو زید که این را تجویز نموده».

اقول: حصر مجوزین مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، در أبو زید، محض تخذیع و کید است، که منشأ آن جز مزید تدین و تورع و تنزه و تخرج مخاطب عالیشان، از کذب و افترا و بهتان و عناد و لداد و مجازفت و عدوان، متصور نمی شود! چه سابقاً بحمد الله و حسن توفیق در یافتی که مثبتین مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، جمعی کثیر و جمی غفیر از اساطین ائمه عربیه، و حاملین لواء صناعت علوم ادبیه می باشند، و مع هذا اعتراف شاه صاحب بتجویز

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۲۶

أبو زید هم غنیمت است، که خواجه کابلی مکابره بپایان رسانیده، ثبوت مجیء (مولی) بمعنی (أولی) از أبو زید هم منع کرده، حیث قال فی جواب حدیث الغدیر:

[و هو باطل لان المولی لم یجیء بمعنی الاولی و لم یصرح احد من أهل العربیة ان «مفعلاً» جاء بمعنی «أفعل»، و ما روی عن أبی زید ثبوته، لم یصح - انتهى.

پس لله الحمد که کذب خواجه کابلی باعتراف مولای راسخ الولای او ثابت شد.

کمال عجب است از خواجه کابلی، که با وصفی که بعلم ادب مناسبت دارد، و دم مبارات و مجارات با عبارات مقامات حریری می زند، که بأخذ بعض فقراتش، نسج حکایات مصنوعه و تلفیق اسماء موضوعه، برای تهجین مذهب اهل بیت کرام علیهم السلام می نماید، و کذب و افترای خود، بر تمام عالم ظاهر می سازد، بانکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، نهایت اختباط عقل، و بعد از تدبر ظاهر نموده، از فخر رازی که امام منکرین سابقین و لاحقین است هم گوی مسابقت ربوده، زیرا که رازی اگر چه داد اسهاب و اطناب در این باب داده، لکن از اعتراف باثبات أبو عبیده، و اخفش، و زجاج، و رمانی، و ابن الانباری، چاره نیافته و عبارت کشاف

را هم که مثبت این استعمال است ذکر کرده.

و کابلی این همه را کتمان نموده، و ثبوت آن را از ابو زید هم منع کرده بغایت قصوی در توهین ثبوت این استعمال کوشیده. و شاه‌صاحب هم اگر چه سالک همین طریقه کتمان، و مؤثر همین و تیره عدوان شده‌اند، لکن نفی تجویز ابو زید را، نهایت شنیع دانسته، بر

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۲۷

ایراد آن، با وصف تقلید کابلی در ذکر دیگر اکاذیب، جسارت نیافته، بلکه نفی آن صراحه نموده، غایت کذب و بهتان کابلی عالیشان، روشن و عیان فرمودند، و کابلی چونکه دانسته است که بعد اعتراف باثبات ائمه عربیت، تفسیر مولی بأولی، رد آن، و تأویل علیش بحمل آن بر تساهل ممکن نخواهد شد، و تقلید رازی در این باب، مفضی بندامت و تشویر و ثبوت کمال تساهل و تقصیر خواهد شد، ناچار فرار از اثبات بسوی مطلق انکار، اختیار کرده.

و بطلان حصر مجوزین در ابو زید، بحدی واضح و لائح است، که فخر رازی که موجد این شبهات است، که مخاطب نحیر در انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی) وارد کرده، جسارت بر ادعای آن نیافته، بلکه بتصریح تمام رد و ابطال و استیصال آن نموده، که تفسیر (مولی بأولی) از ابو عبیده، و اخفش، و زجاج، و علی بن عیسی رمانی، و استشهادشان بیت لبید ذکر کرده، و بار دگر تصریح کرده بآنکه ابو عبیده، و ابن الانباری حکم کرده‌اند بآنکه (مولی) برای (أولی) است.

و بفرض غیر واقع اگر سوای ابو زید، کسی دیگر بمجیء (مولی) بمعنی (أولی) تصریح نمی‌کرد، قول او تنها برای احتجاج و استدلال کافی بود بوجوه عدیده:

اول: آنکه علامه سیوطی در «مزهر» گفته:

[النوع الخامس معرفة الافراد و هو ما انفرد بروايته واحد من أهل اللغة، و لم ينقله أحد غيره، و حكمه القبول ان كان المتفرد به من أهل الضبط و الاتقان، كأبي زيد، و الخليل، و الاصمعي، و أبي عبیده، و اضرابهم، و شرطه أن لا يخالفه فيه من هو أكثر عددا منه، و هذه نبذة من أمثله:

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۲۸

فمن افراد أبي زيد الاوسى الانصارى، قال فى الجمهرة: المنشبة المال، هكذا قال أبو زيد، و لم يقله غيره.

و فيها رجل ثط، و لا يقال: أئط، قال أبو حاتم: قال أبو زيد مرة: ائط، فقلت له: أ تقول ائط؟، فقال: سمعتها، و الثطط خفة اللحية من العارضين [۱]- الخ.

از این عبارت، ظاهر است که آنچه متفرد باشد بروایت آن یکی از اهل لغت، و غیر او نقل آن نکرده باشد، حکم آن قبول است اگر ناقل از اهل ضبط و اتقان باشد، مثل ابی زید، و خلیل، و اصمعی، و ابی حاتم و ابی عبیده، و امثالشان، و شرط قبول این قسم آنست که مخالفت نکنند این ناقل را کسانی که زیاده از او در عدد باشند، پس اگر بالفرض مجیء (مولی) را بمعنی (أولی)، جز ابو زید نقل نمی‌کرد، چون مخالفت کسی از ائمه عربیت با او در این باب ثابت نیست، چه جا که مخالفت کسانی باشد که اکثر باشند از او در عدد، و در جلالت و عظمت بمرتبه او رسند، حسب این افاده، قبول آن لازم و واجب می‌شد، و وجهی نبود برای رد و انکار محیر افکار، و الله الموفق للاستبصار.

دوم: آنکه نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[قال ابن الانبارى: نقل أهل الاهواء مقبول فى اللغة و غيرها، الا أن يكونوا ممن يتدينون بالكذب كالخطابية من الرافضة، و ذلك لان المبتدع إذا لم تكن بدعته حاملة على الكذب فالظاهر صدقه [۲].

از این عبارت واضحست که نقل اهل اهواء که متدین بالكذب نباشند، [۱] المزهر ج ۱/۷۷.

[۲] المزهر ج ۱/۸۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۲۹

در لغت مقبول است، پس حکم ابو زید، کو واحد باشد، اولی بقبول است.

سوم: آنکه نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[قال الشيخ عز الدين بن عبد السلام [۱] فی فتاویه: اعتمد فی العریة علی أشعار العرب، و هم کفار، لبعث التذلیس فیها کما اعتمد فی الطب و هو فی الاصل مأخوذ عن قوم کفار لذلك انتهى.

و يؤخذ من هذا ان العربی الذی یحتج بقوله لا یشرط فیہ العدالة، بخلاف راوی الاشعار و اللغات، و كذلك لم یشرطوا فی العربی الذی یحتج بقوله البلوغ، فأخذوا عن الصبیان [۲].

از این عبارت، ظاهر است که حسب افاده ابن عبد السلام، اعتماد عربیت بر اشعار کفار عرب کرده اند بسبب بعد تذلیس، چنانکه در طب اعتماد کرده اند، حال آنکه طب در اصل مأخوذ است از قوم کفار، پس هر گاه بسبب بعد تذلیس، اعتماد بر اشعار کفار جائز باشد، اعتماد بر نقل ابو زید و امثال او (و این کان منفردا فیما ینقل) بالاولی جائز خواهد بود، لبعث التذلیس هناك بالمراحل القاصیة و المراتب الغیر المتناهیة.

و سیوطی در «تدریب شرح تقریب نووی» افاده متینه ابن عبد السلام را بیسط زائد، از نقل «مزهر» ذکر کرده، حیث قال:

[و قال عز الدين بن عبد السلام فی جواب سؤال کتبه إلیه أبو محمد بن عبد الحمید: و أما الاعتماد علی کتب الفقه الصحیحة الموثوق بها، فقد اتفق العلماء فی هذا العصر علی جواز الاعتماد علیها و الاستناد إلیها، لان الثقة قد حصلت بها [۱] عز الدين: عبد العزيز بن عبد السلام الدمشقی الشافعی المتوفی سنه (۶۶۰).

[۲] المزهر ج ۱/۸۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۳۰

كما تحصل بالروایة و لذلك اعتمد الناس علی کتب المشهورة فی النحو و اللغة و الطب و سائر العلوم لحصول الثقة بها و بعد التذلیس، و من زعم ان الناس اتفقوا علی الخطاء فی ذلك، فهو اولی بالخطاء منهم، و لو لا جواز الاعتماد علی ذلك لتعطل کثیر من المصالح المتعلقة بها و قد رجع الشارع الی قول الاطباء فی صور، و لیست کتبهم مأخوذة فی الاصل الا عن قوم کفار، و لكن لما بعد التذلیس فیها اعتمد علیها کما اعتمد فی اللغة علی أشعار العرب و هم کفار لبعث التذلیس [۱].

چهارم: آنکه از عبارت «مزهر» ظاهر است که در عربی که احتجاج بقول او می کنند، عدالت هم شرط نیست، یعنی احتجاج بقول فاسق و فاجر هم در لغت روا است، پس هر گاه احتجاج بأقوال عوام فساق و فجار اشرار، در لغت صحیح باشد، احتجاج بقول ابو زید که عربی عالم است، بالاولی جائز و صحیح باشد.

پنجم: آنکه از عبارت «مزهر» واضحست که احتجاج بأقوال صبیان عرب جائز است، و هر گاه احتجاج و استدلال بکلمات صبیان عرب جائز و صحیح باشد، احتجاج و استدلال بکلام ابو زید که از فحول رجال عرب بود، بأولویت تمام جائز خواهد بود.

ششم: آنکه در سیوطی در «مزهر» گفته: [إذا سئل العربی أو الشیخ عن معنی لفظ، فأجاب بالفعل لا بالقول یکفی.

قال فی «الجمهرة»: ذکر الاصمعی، عن عیسی بن عمر قال: سألت ذا الرمة [۲] عن النضاض، فلم یزدنی علی أن حرک لسانه فی فیہ- انتهى.

قال ابن درید: ینضض الحیة لسانه فی فیہ إذا حرکته و به سمی الحیة [۱] التدریب فی شرح تقریب النووی ج ۱/۱۵۲ ط مصر.

[۲] ذو الرمة: غیلان بن عقبه العدوی الشاعر المتوفی باصفهان سنه (۱۱۷).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۳۱

نضاضاً [۱].

از این عبارت ظاهر است که هر گاه شخص عربی یا شیخ سؤال کرده شود از معنای لفظی، پس جواب دهد بفعل کفایت می کند، یعنی حاجت تصریح بقول ندارد.

پس هر گاه مجرد فعل عربی و شیخ در تبیین معنی لفظ کفایت کند، قول أبو زید که هم عربی است و هم شیخ بسیاری از اساطین ائمه عربیت، چرا کفایت نخواهد کرد؟! هفتم: آنکه نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[و قال ابن جنی [۲] فی «الخصائص»: من قال ان اللغة لا تعرف الا نقلاً، فقد أخطأ، فانها قد تعلم بالقرائن أيضاً فان الرجل إذا سمع قول الشاعر:

قوم إذا الشر أبدى ناجذیه لهم طار و إليه زرافات و وحدانا

يعلم ان الزرافات بمعنی الجماعات [۳].

از این عبارت، ظاهر است که معنای لغت، بمحض قرینه هم ثابت می شود.

پس هر گاه محض قرینه برای ثبوت معنای لغت کافی باشد، نقل صریح بالاولی کافی و وافی باشد.

هشتم: آنکه ابن هشام که از اکابر محققین اعلام است، احتجاج بأشعار مجهوله، جایز دانسته، چنانچه سیوطی در «مزهر» از «شرح شواهد» ابن هشام نقل کرده که او بجواب عبد الواحد طراح صاحب کتاب «بغیة» [۱] المزهر ج ۱/۸۶.

[۲] ابن جنی: عثمان بن جنی أبو الفتح الموصلی الادیب المتوفی سنة (۳۹۲).

[۳] المزهر ج ۱/۳۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۳۲

الامل» که طعن بر استشهد بقول: «لا تكثر انی عسیت صائماً» نموده، و گفته:

[هو بیت مجهول لم ينسبه الشراح الى أحد، فسقط الاحتجاج، می فرماید:

[و لو صح ما قاله لسقط الاحتجاج بخمسین بینا من کتاب سیویه، فان فيه ألف بیت قد عرف قائلوها، و خمسین مجهولة القائل [۱].

هر گاه احتجاج و استشهد بأشعار مجهوله روا باشد، و نام قائل پنجاه بیت که در کتاب سیویه مذکور، مجهول باشد، پس احتجاج و استدلال بقول أبو زید که از معاریف عرب و مشاهیر اهل ادب است بأولویت بسیار جاز و سائن خواهد بود.

نهم: آنکه در «ارشاد الساری شرح صحیح بخاری» تصنیف قسطلانی بمقام رد جماعتی از علما مثل أبو بکر رازی، و زجاج، و غیر ایشان بر شافعی در تفسیر: ذَلِكَ أَذْنِي أَلَّا تَعُولُوا

[۲] را بأن لا تكثر عيالکم مذکور است:

[و قول الشافعی نفسه حجة، و حکى البغوی، عن أبي حاتم قال: كان الشافعی أعلم بلسان العرب منا و لعله لغته [۳] - الخ.

پس هر گاه صرف قول شافعی، حجت باشد، صرف قول أبي زید هم بأولویت و لا اقل بعدم فرق، حجت خواهد بود.

دهم: آنکه أبو زید، حسب افادات اکابر محققین و اجله متقدین، از أعظم ائمه عربیت و اساطین علم لسان، و مشاهیر نحاریف جلیل الشأن [۱] المزهر ج ۱/۸۵.

[۲] النساء: ۳.

[۳] ارشاد الساری ج ۷/۷۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۳۳

و أمائل اعلام اعیان و افاحم صدور ارکان است و مدائح عظیمه و مناقب فخیمه او، خارج از احاطه تقریر و بیان

**فضائل ابو زید انصاری در «تهذیب الاسماء و اللغات»**

علامه یحیی بن شرف نووی در «تهذیب الاسماء و اللغات» گفته:

[ابو زید الانصاری النحوی اللغوی، صاحب الشافعی، و شیخ ابی عبید القاسم بن سلام [۱]، هو الامام أبو زید سعید بن ثابت أبو زید الانصاری، الامام فی النحو و اللغة.

قال الخطیب فی «تاریخ بغداد»: حدث عن شعبه، و اسرائیل [۲]، و ابی عمرو بن العلاء [۳] المازنی، روى عنه أبو عبید القاسم بن سلام، و محمد بن سعد [۴] کاتب الواقدی [۵]، و أبو حاتم السجستانی، و أبو زید عمر بن شبة [۶]، و أبو حاتم الرازی، و أبو العیناء محمد بن القاسم [۷]، و غیرهم.

قال الخطیب: و كان ثقة ثبتا من أهل البصرة و قدم بغداد.

ثم ذکر الخطیب بأسناده عن أبی عثمان المازنی قال: كنا عند أبی زید فجاء الاصمعی، فأكب على رأسه و جلس، و قال: هذا عالمنا و معلمنا منذ ثلثون [۱] أبو عبید القاسم بن سلام الهروی البغدادی اللغوی الفقیه المتوفی سنه (۲۲۴).

[۲] اسرائیل: بن یونس بن أبی اسحاق السبیعی الهمدانی أبو یوسف المتوفی سنه (۱۶۲).

[۳] أبو عمرو بن العلاء: زبان بن العلاء بن عمار المازنی المقرئ المتوفی سنه (۱۵۴).

[۴] محمد بن سعد: أبو عبد الله الحافظ صاحب «الطبقات» المتوفی ببغداد سنه (۲۳۰).

[۵] الواقدی: أبو عبد الله محمد بن عمرو بن واقد المدني المتوفی سنه (۲۰۷).

[۶] أبو زید: عمر بن شبة بن عبیده بن زید النمیری البصری المتوفی سنه (۲۶۲).

[۷] أبو العیناء محمد بن القاسم: بن خلاد البصری الضریر اللغوی المتوفی سنه (۲۸۲).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۳۴

سنه، فینا نحن كذلك إذ جاء خلف الاحمر [۱]، فأكب على رأسه و جلس، فقال:

هذا عالمنا و معلمنا منذ عشر سنين.

و سئل الاصمعی و أبو عبیده عنه، فقالا: ما شئت من عفاف و تقوی و اسلام؟

و قال صالح [۲] بن محمد الحافظ: أبو زید ثقة، توفي سنه خمس عشرة و مائتين و قيل: سنه أربع عشرة.

قال المبرد: حدثنا الرياشی [۳] و أبو حاتم: انه توفي سنه خمس عشرة و مائتين و له ثلث و تسعون سنه، توفي بالبصرة، رحمه الله [۴].

و محمد بن أحمد ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» در سنه خمس عشرة و مائتين، گفته:

[و فيها العلامة أبو زید الانصاری سعید بن أوس البصری اللغوی، و له ثلث و تسعون سنه. روى عن سليمان التیمی، و حمید الطویل، و الکبار، و صنف التصانيف.

و قال بعض العلماء: كان الاصمعی يحفظ ثلث اللغة، و كان أبو زید يحفظ ثلثی اللغة، و كان صدوقا صالحا] [۵]

**ترجمه ابو زید بگفتار یافعی در «مرآة الجنان»**

و عبد الله بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان» گفته:

[العلامة أبو زید سعید بن أوس الانصاری البصری اللغوی.

قال أصحاب التاريخ: كان من أئمة الادب و غلبت عليه اللغات، و النوادر [۱] خلف الاحمر: أبو محرز بن حیان الادیب الشاعر البصری

المتوفی حدود سنه (۱۸۰).

[۲] صالح بن محمد الحافظ: أبو علی الاسدی البغدادی جزره محدث ما وراء النهر توفی سنه (۲۹۴).

[۳] الرياشی: أبو الفضل العباس بن الفرّج اللغوی المقتول بالبصره سنه (۲۵۷).

[۴] تهذيب الاسماء و اللغات ج ۱/۲۳۵.

[۵] العبر فی خبر من غیر ج ۱/۳۶۷.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۳۵

و الغریب، و كان ثقةً فی روايته.

و قال أبو عثمان المازنی: رأيت الاصمعی و قد جاء الى حلقة أبي زيد المذكور فقبل رأسه و جلس بين يديه و قال: أنت رئيسنا و سيدنا منذ خمسين سنة.

و كان الامام سفين الثوري يقول: أما الاصمعی فأحفظ الناس و أما أبو عبيدة فأجمعهم و أما أبو زيد الانصاري فأرثقهم.

و كان النضر [۱] بن شميل يقول: كنا ثلثة فی كتاب واحد، أنا و أبو زيد الانصاري و أبو محمد اليزيدي [۲]، و كان أبو زيد المذكور له فی الادب مصنفات مفيدة- الى أن قال: و عمر رحمه الله حتى قارب المائة.

و قال بعض العلماء: كان الاصمعی يحفظ ثلث اللغات، و كان أبو زيد يحفظ ثلثيها و كان صدوقا صالحا [۳]

### ترجمه ابو زيد بگفتار جزری در «طبقات القراء»

و شيخ محمد بن محمد الجزري در «طبقات القراء» گفته:

[سعيد بن أوس بن ثابت بن بشير بن أبي زيد، و اسمه ثابت بن زيد بن قيس و ثابت هذا شهد أحدا، و هو أحد الستة الذين جمعوا القرآن على عهد النبي صلى الله عليه و سلم، أبو زيد الانصاري النحوي.

ولد سنة عشرين و مائة، روى القراءة عن المفضل [۴]، عن عاصم [۵]، و عن [۱] النضر بن شميل: أبو الحسن المازني البصري النحوي نزىل مرو المتوفى سنة (۲۰۳).

[۲] أبو محمد اليزيدي: يحيى بن المبارك المقرئ النحوي المتوفى سنة (۲۰۲).

[۳] مرآة الجنان ج ۲/۵۸ ط حيدرآباد.

[۴] المفضل بن محمد بن يعلى أبو محمد الكوفي المقرئ النحوي المتوفى سنة (۱۶۸).

[۵] عاصم: بن بهدلة أبي النجود (بفتح النون و ضم الجيم) الكوفي شيخ الاقراء المتوفى سنة (۱۲۹).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۳۶

أبي عمرو بن العلاء، عن أبي السمال قعنب العدوي [۱]. روى القراءة عنه خلف بن هشام البزاز [۲]، و محمد بن يحيى القطعي [۳]، و أبو حاتم السجستاني و روح بن عبد المؤمن [۴]، و الحسن بن رضوان، و عبد الله بن عمر الزهري، و عمر بن شبة النيمري، و أبو حاتم محمد بن ادريس الحنظلي، و خليفة بن خياط [۵]، و علي بن بشر، و محمد بن هارون [۶] التمار، فيما ذكره المالكي [۷] صاحب «الروضة» و لا يصح، بل سقط بينهما روح (و الله أعلم)، و عبيد الله بن عمر الزهري، و سليمان بن أيوب [۸].

قال الحافظ أبو العلاء [۹]: كان أبو زيد الانصاري من أجله أصحاب أبي عمرو و كبارهم، و من خيار أهل النحو و اللغة و الشعر، و نبلائهم.

مات سنة خمس عشرة و مائتين بالبصرة، عن أربع أو خمس و تسعين سنة [۱۰]

**ترجمه ابو زید بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاة»**

و جلال الدین سیوطی در «بغیة الوعاة» گفته: [۱] أبو السمال (بفتح السین و تشدید المیم) قعنب بن أبی قعنب البصری المقرئ.

[۲] خلف بن هشام البزار: البغدادی المقرئ المتوفی سنه (۲۲۹).

[۳] محمد بن یحیی القطعی: بن مهران البصری المقرئ أبو عبد الله.

[۴] روح بن عبد المؤمن: أبو الحسن البصری المقرئ النحوی المتوفی سنه (۲۳۵).

[۵] خلیفه بن خیاط: أبو عمرو العصفری المقرئ المتوفی سنه (۲۴۰).

[۶] محمد بن هارون التمار: بن نافع الحنفی البغدادی المتوفی بعد سنه (۳۱۰).

[۷] المالکی صاحب «الروضة»: الحسن بن محمد بن ابراهیم البغدادی المتوفی سنه (۴۳۸).

[۸] سلیمان بن ایوب: بن الحکم الخیاطی البغدادی المقرئ المتوفی سنه (۲۳۵).

[۹] الحافظ أبو العلاء: الحسن بن أحمد بن الحسن الهمدانی العطار المقرئ المتوفی سنه (۵۶۹).

[۱۰] غایة النهاية ج ۱/۳۰۵.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۳۷

[سعید بن اوس بن ثابت بن بشیر بن قیس بن زید بن النعمان بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن الخزرج أبو زید الانصاری الامام المشهور.

كان اماما نحویا صاحب تصانیف أدبیة و لغویة، و غلبت علیه اللغة و النوادر و الغریب.

روی عن أبی عمرو بن العلاء، و روبه بن العجاج [۱]، و عمرو بن عبید [۲]، و أبی حاتم السجستانی، و أبی عبید القاسم بن سلام، و عمر بن شبة، و طائفة.

و روی له أبو داود [۳]، و الترمذی [۴].

و جده ثابت شهد احدا، و المشاهد كلها بعدها، و هو أحد الستة الذین جمعوا القرآن فی عهد رسول الله صلى الله علیه و سلم.

قال السیرافی: كان أبو زید یقول کل ما قال سیبویه: أخبرنی الثقة، فأنا أخبرته به.

و قيل: كان الاصمعی یحفظ ثلث اللغة، و أبو زید ثلثی اللغة، و الخلیل بن أحمد نصف اللغة، و عمرو بن کرکره الاعرابی یحفظ اللغة كلها.

و قال المازنی: رأیت الاصمعی و قد جاء الی حلقة أبی زید، فقبل رأسه و جلس بین یدیه و قال: أنت سیدنا و رئیسنا منذ خمسين سنه [۵] - الخ.

و از عبارات أبو الطیب لغوی، که در ذکر مدح أبو عبیده، سابقا از [۱] روبه بن العجاج: روبه بن عبد الله بن روبه التمیمی من الفصحاء اللغویین توفی (۱۴۵).

[۲] عمرو بن عبید: البصری المعتزلی المتوفی سنه (۱۴۲).

[۳] أبو داود: سلیمان بن الاشعث السجستانی المتوفی سنه (۲۷۵).

[۴] الترمذی: محمد بن عیسی صاحب «جامع الصحیح» توفی سنه (۲۷۹).

[۵] بغیة الوعاة: ۲۵۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۳۸



«مزهر» سیوطی منقول شده، ظاهر است که أبو زید از سه کس است که در عصر خود، ائمه ناس در لغت و شعر و علوم عرب بودند، و قبل ایشان و بعد ایشان مثل ایشان دیده نشده، و از ایشان أخذ کرده شد جل آن چیزی که در دست مردم است از این علم، بلکه کل این علم مأخوذ از ایشانست، و أبو زید أخذ است از ثقات اعراب و علماءشان، که خلیل هم از ایشان أخذ کرده، و اختلاف بسویشان نموده، و أبو زید احفظ ناس بود برای لغت بعد ابی مالک، و أوسع ایشان از روی روایت، و اکثر ایشان از روی أخذ از بادیه.

و نیز از آن واضح است که حسب افاده ابن منذر: اصمعی جواب می داد در ثلث لغت، و أبو عبیده جواب می داد در نصف لغت، و أبو زید جواب می داد در دو ثلث لغت.

و نیز از آن ظاهر است که أبو زید از روات حدیث است، و ثقة و مأمون است نزد ایشان، و همچنین است حال او در لغت، یعنی ثقة و مأمون است در لغت، و اخذ کرده اند از او لغت را اکابر ناس، که از جمله شان است سیبویه، و کافی است ترا تنها سیبویه. و نیز از آن ظاهر است که جلالت أبو زید بمرتبه رسیده که خلیل را تنبیه و توقیف نموده بر آنکه بجای (ما أوقفك)، (من أوقفك) نتوان گفت، و هر دو بمعنی واحد نیستند، و خلیل بقول او رجوع کرده.

و نیز سیوطی (کما سمعت سابقا) در «مزهر» از أبو الطیب نقل کرده که او گفته:

[أخبرنا جعفر بن محمد [۱]، أخبرنا علي بن سهيل، أخبرنا أبو عثمان [۱] يحتمل انه جعفر بن محمد بن الحسن بن المستفاض الحافظ الفريابي المتوفى سنة (۳۰۱).]

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۳۹

الاشناداني، أخبرنا التوزي قال: خرجت الى بغداد، فحضرت حلقة الفراء، فلما آنس بي، قال: ما فعل أبو زيد؟ قلت: ملازم ليته و مسجده و قد أسن، فقال:

ذاك أعلم الناس باللغة و أحفظهم لها [۱] - الخ.

از این عبارت، ظاهر است که فراء تصریح کرده بآنکه أبو زید أعلم ناس بلغت، و احفظ ایشان برای لغت است.

و نیز سیوطی در «مزهر» گفته:

[قال أبو الطيب: و لم يحك الاصمعي، و لا صاحبه عن الخليل شيئا من اللغة لانه لم يكن فيها مثلهم، و لكن الاصمعي قد حكي عنه حكايات، و كان الخليل أسن منه.]

و أخذ النحو عن الخليل جماعة لم يكن فيهم و لا في غيرهم من الناس مثل سيبويه، و هو أعلم الناس بالنحو بعد الخليل، و ألف كتابه الذي سماه «قران النحو» و عقد أبوابه بلفظه و لفظ الخليل.

و أخذ أيضا عن الخليل حماد بن سلمة، و كان أخذ عن عيسى بن عمر قبله.

و أخذ عن الخليل أيضا اللغة و النحو النضر بن شميل المازني، و هو ثقة ثبت صاحب غريب و شعر و نحو و حديث و فقه و معرفة بآيام الناس.

و أبو محمد اليزيدي، و قد أخذ قبله عن أبي عمرو العريبي، و القراء، و هو ثقة.

و ممن أخذ عن الخليل المورج بن عمر السدوسي [۲]، و علي بن نصر الجهضمي [۳]، الا ان النحو انتهى الى سيبويه [۴]. [۱] المزهر ج ۲/۲۴۹.

[۲] مؤرج بن عمر: بن منيع بن حصين السدوسي البصري النحوي المتوفى (۱۹۵).

[۳] علي بن نصر الجهضمي البصري النحوي المتوفى سنة (۱۸۷).

[۴] المزهر: ج ۲/۴۰۵ ط القاهرة.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۴۰

از این عبارت، ظاهر است که اصمعی، و صاحبین او- یعنی أبو زید و أبو عبیده- از خلیل حکایت لغت اصلاً نکرده‌اند، که خلیل در لغت مثل اینها نبود.

پس از اینجا بتصریح تمام، افضلیت أبو زید از خلیل، استاد سیبویه نبیل، در لغت ظاهر می‌شود، و چون افضلیت أبو زید از خلیل در لغت، از این عبارت ظاهر است، و هم افضلیت او از خلیل در لغت، از عبارت «بغیة سیوطی» ظاهر، و افضلیت او از اصمعی در لغت، از عبارت نووی و ذهبی، و یافعی، و سیوطی واضحست، و افضلیت أبو زید از أبو عبیده در نحو، از افاده مبرد (که می‌آید) ظاهر است، و نیز افضلیت أبو زید از أبو عبیده، از افاده آتیه أبو حاتم واضحست، که او از اصمعی و أبو عبیده وجه تسمیه (منی) پرسید، و هر دو ندانستند، و أبو زید آن را بیان کرد.

و نیز افضلیت أبو زید از أبو عبیده، و اصمعی در لغت، از افاده ابن منذر که أبو الطیب نقل کرده، ظاهر است. و از عبارت یافعی ظاهر است که سفیان ثوری بعد مدح اصمعی، و ابو عبیده، در حق أبو زید گفته که او اوثق ایشان بود. پس افضلیت أبو زید از افاضل و اکابر معاصرین او که خلیل، و ابو عبیده، و اصمعی بودند، و اعلیت او در این طبقه عالی، متحقق و ثابت گردید.

و نیز سیوطی در «مزهَر» گفته:

[قال أبو الطیب: و الشعر بالكوفة أكثر و أجمع منه بالبصرة، و لكن أكثره مصنوع و منسوب الى من لم يقله، و ذلك بين في دواوينهم.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۴۱

و کان عالم أهل الكوفة و امامهم غیر مدافع، أبو الحسن علی بن حمزة الكسائی. أخبرنا محمد بن عبد الواحد، أخبرنا ثعلب، قال: أجمعوا علی ان أكثر الناس كلهم رواية و أوسعهم علما الكسائی، و کان يقول: قلما سمعت فی شیء فعلت الا و قد سمعت فيه أفعلت.

قال أبو الطیب: و هذا الاجماع الذی ذكره ثعلب لا یدخل فيه أهل البصرة.

و أخذ الناس علم العربیة عن هؤلاء الذین ذكرنا من علماء المصرین.

و کان ممن برع منهم أبو محمد عبد الله بن محمد التوجی، و يقال التوزی، و أبو علی الحرمازی [۱]، و أبو عمر صالح بن اسحاق الجریمی [۲].

و كانوا يأخذون عن أبی عبیده، و أبی زید، و الاصمعی، و الاخفش، و هؤلاء الثلاثة أكثر أصحابهم.

و کان دون هؤلاء فی السنن أبو اسحاق ابراهیم الزیادی [۳]، و أبو عثمان بکر ابن محمد المازنی، و أبو الفضل العباس بن الفرج الریاشی، و أبو حاتم سهل بن محمد السجستانی، و کان التوجی أطلع القوم فی اللغة، و أعلمهم بالنحو بعد الجریمی و المازنی.

قال المبرد: کان أبو زید أعلم من الاصمعی، و أبی عبیده بالنحو و كانا بعده متقاربین. [۱] أبو علی الحرمازی: الحسن بن علی مولی بنی هاشم نزیل البصرة فی بنی حرماز، ترجمه الحموی فی معجم الادباء ج ۹/۲۴- و السیوطی فی بغیة الوعاة: ۲۲۵.

[۲] أبو عمر صالح بن اسحاق الجریمی: البصری مولی جرم بن زبان- توفی سنه (۲۲۵).

[۳] أبو اسحاق ابراهیم الزیادی: بن سفیان بن سلیمان النحوی المتوفی سنه (۲۴۹).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۴۲

قال: و کان المازنی أخذ من الجریمی، و کان الجریمی أعوصهما [۱].

قال أبو الطیب: و کان المازنی من فضلاء الناس و عظمائهم و رواثهم و ثقاتهم.

و کان أبو حاتم فی نهاية الثقة و الاتقان و العلم الواسع بالاعراب، و کتبه فی نهاية الاستقصاء و الحسن و البیان.

و زعموا انه كان يظهر السنّة و يضمّر الاعتزال.

و دون هذه الطبقة جماعة: منهم أبو محمد عبد الرحمن بن عبد الله بن قريب ابن أخى الاصمعى، و قد روى عن عمه علما كثيرا، و كان ربما حكى عنه ما يجد فى كتبه، من غير أن يكون سمعه من لفظه.

و أبو نصر أحمد بن حاتم الباهلى [۲] و زعموا انه كان ابن أخت الاصمعى، و ليس هذا بثبت، و رأيت جعفر بن محمد ينكره، و كان أثبت من عبد الرحمن و أسن، و قد أخذ عن الاصمعى، و أبى عبيدة، و أبى زيد، و أقام ببغداد، فربما حكى الشىء بعد الشىء عن أبى عمرو الشيبانى.

و أخذ الناس العلم عن هؤلاء.

و أخذ النحو عن المازنى و الجرمى جماعة: برع منهم أبو العباس المبرد، فلم يكن فى وقته و لا بعده مثله، و عنه أخذ أبو اسحاق الزجاج، و أبو بكر بن السراج و مبرمان، و أكابر من لقينا من الشيوخ.

و أخذ اللغة عنهما - أعنى المازنى و الجرمى - و عن نظرائهما جماعة، فاختص بالتوجى أبو عثمان سعيد بن هارون الاشناندانى صاحب المعانى. [۱] أعوص بخصمه و على خصمه: ادخل عليه من الحجج ما يعسر عليه الخروج منه.

[۲] أبو نصر أحمد بن حاتم الباهلى صاحب الاصمعى توفى سنه (۲۳۱).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۴۳

و برع من أصحاب أبى حاتم أبو بكر بن دريد الأزدي، فهو الذى انتهى إليه علم لغة البصريين، و كان أحفظ الناس و أوسعهم علما و أقدرهم على الشعر، و ما ازدحم العلم و الشعر فى صدر أحد ازدحامهما فى صدر خلف الأحمر، و ابن دريد و تصدر ابن دريد فى العلم ستين سنه.

و فى طبقته فى السن و الرواية أبو على عسل بن ذكوان [۱].

و كان أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينورى أخذ عن أبى حاتم، و الرياشى، و عبد الرحمن بن أخى الاصمعى، و قد أخذ ابن دريد عن هؤلاء كلهم، و عن الاشناندانى، الا ان ابن قتيبة خلط علمه بحكايات عن الكوفيين لم يكن أخذها عن ثقات.

فهذا جمهور ما مضى عليه علماء البصرة، و فى خلال هؤلاء قوم علماء لم نذكرهم، لانهم لم يشتهروا، و لم يؤخذ عنهم، و انما شهرة العالم بمصنفاته و الرواية عنه.

و كان ممن أخذ عن سيويه و الاخفش رجل كان يعرف بالناشى، و وضع كتباً فى النحو، مات قبل أن يتمها و تؤخذ عنه.

قال المبرد: لو خرج علم الناشىء الى الناس لما تقدمه أحد.

و كان ممن أخذ عن الخليل و أبى عبيدة كيسان، و كان مغفلاً.

و قال الاصمعى: كيسان ثقة ليس بمتريد.

و أما علماء الكوفيين بعد الكسائى، فأعلمهم بالنحو الفراء، و قد أخذ علمه عن الكسائى و هو عمدته، ثم أخذ عن اعراب و تق بهم مثل أبى الجراح [۲]، [۱] أبو على عسل بن ذكوان: العسكرى النحوى روى عن المازنى و الرياشى.

[۲] أبو الجراح العقيلى: من فصحاء العرب، ذكر اسمه ابن النديم فى الفهرست:

۵۳- ۵۷.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۴۴

و أبى ثروان [۱] و غيرهما، و أخذ نبذا عن يونس، و عن أبى زياد [۲] الكلأبى، و كان الفراء ورعا متدينا، و كان يخالف الكسائى فى كثير من مذاهبه.

و ممن أخذ عن الكسائى أبو الحسن على بن الحسن الأحمر [۳]، و أبو الحسن على بن حازم اللحيانى [۴] صاحب «النوادر».

و قد أخذ اللحياني أيضا عن أبي زيد، و أبي عبيدة، و الاصمعي، الا ان عمدته الكسائي.

و كذلك أهل الكوفة كلهم يأخذون عن البصريين، و أهل البصرة يمتنعون من الاخذ عنهم، لانهم لا يرون الاعراب الذين يحكمون عنهم حجة، و يذكرون ان في الشعر الذي يروونه ما قد شرحناه فيما مضى، و يحملون عليه غيره.

أخبرنا جعفر بن محمد، أخبرنا ابراهيم بن حميد، قال: قال أبو حاتم: إذا فسر حروف القرآن المختلف فيها، و حكيت عن العرب شيئا، فانما أحكيه عن الثقات منهم، مثل أبي زيد، و الاصمعي، و أبي عبيدة، و يونس، و ثقات من فصحاء العرب و حملة العلم، و لا التفت الى رواية الكسائي، و الاحمر، و الاموى و الفراء و نحوهم [۵].

از اين عبارت أبو الطيب لغوى، واضح و لائح است که توجی که او را [۱] أبو ثروان: الوحشی العکلی، اعرابی فصیح يعلم فى البادية و له كتب مثل «خلق الفرس».

[۲] أبو زياد الكلابي: يزيد بن الحر الطائي اعرابي فصيح قدم بغداد ايام المهدي العباسي و أقام بها أربعين سنة حتى مات.

[۳] أبو الحسن على بن الحسن الاحمر: مؤدب الامين، توفي سنة (۱۹۴).

[۴] أبو الحسن اللحياني على بن حازم (أو على بن المبارك) من تلامذه الكسائي و من اساتذه القاسم ابن سلام ترجمه السيوطي فى بغية الوعاة ص ۳۴۶.

[۵] المزهر ج ۲/۴۰۷ - ۴۱۰.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۴۵

توزی هم گویند، و أبو على الحرمازی، و أبو عمر صالح بن اسحاق جرمی، که از علماء بارعین بودند، از تلامذه أبو عبيده، و أبو زيد، و اصمعي بودند.

و از افاده مبرد واضحست که أبو زيد اعلم بود بنحو از اصمعي و ابو عبيده، و اصمعي و أبو عبيده بعد أبو زيد، متقارب بودند.

و نیز از آن واضحست که أبو نصر أحمد بن حاتم باهلی که مأخذ علم است، آخذ از أبو زيد بوده.

و نیز از آن واضحست که أبو العباس مبرد که در وقت او و بعد او مثلش نبوده، آخذ بود از جرمی، و جرمی تلميذ أبو زيد است، و أبو اسحاق زجاج، و أبو بكر سراج، و مبرمان، تلامذه مبرد بودند، پس اينها بدو واسطه تلامذه أبو زيد باشند.

و نیز از اين عبارت ظاهر است که أبو عثمان سعيد بن هارون اشناندانی صاحب «معاني» آخذ لغت از توجی، که آخذ از أبو زيد بوده، کرده و اختصاص باو يافته.

و نیز از آن واضحست که أبو بكر بن دريد که انتهای علم لغت بصريين باو واقع شده، و احفظ ناس و اوسعشان از روى علم، و اقدرشان بر شعر است، و تا شصت سال متصدر در علم بوده، و مثل او و مثل خلف احمر در ازدحام علم و شعر در صدرشان يافته نشده، آخذ بوده از اشناندانی که تلميذ توجی است، و توجی تلميذ أبو زيد بوده، پس ابن دريد تلميذ أبو زيد بدو واسطه باشد.

و نیز از آن واضحست که أبو الحسن على بن حازم لحياني صاحب «نوادير»، آخذ بود از أبو زيد.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۴۶

و نیز از آن ظاهر است که أبو حاتم افاده کرده: که هر گاه او تفسیر می کند حروف قرآن را (که اختلاف کرده شد در آن)، و حکایت می کند از عرب چیزی را، پس جز اين نیست که حکایت می کند از ثقات عرب مثل أبو زيد و اصمعي، و أبو عبيده، و يونس، و ثقاتی از فصحاء عرب، و الثقات نمی کند بسوی روايت کسائی، و احمر، و اموى، و فراء، و مثل ایشان.

پس، از اين افاده صراحة ظاهر و باهر است که أبو زيد مقتدی و ملجأ أبو حاتم در تفسیر الفاظ قرآن بود، و او از ثقات عرب است که اعتماد و اعتبار برايشان بايد کرد، و کسائی، و احمر، و اموى، و فراء، با آن همه جلالت شأن و علو درجه، بمرتبه او نمی رسند، و أبو حاتم، که باين مرتبه تعظيم و تبجيل أبو زيد نموده، حسب افاده خود أبو الطيب، در نهايت ثقت و اتقان است، و صاحب علم

واسع باعرا ب، و کتب او در نهایت استقصاء و حسن بیان است.

و نیز سیوطی در «مزه ر» گفته:

[قال أبو الطیب: فلم یزل أهل المصرین علی هذا، حتی انتقل العلم الی بغداد قریبا، و غلب أهل الکوفة علی بغداد و خدموا الملوک، فقد موهم فأرغب الناس فی الروایات الشاذة، و تفاخروا بالنوادر، و تباهاوا بالترخیصات، و ترکوا الاصول، و اعتمدوا علی الفروع، فاختلط العلم.

و کان من علمائهم فی هذا العصر - أعنی عصر الفراء -: أبو محمد عبد الله

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۴۷

ابن سعید الاموی [۱] أخذ عن الاعراب، و عن أبی زید الکلابی، و أبی جعفر الرواسی [۲] و نبذا عن الکسائی، و له کتاب «نوادر»، و لیس علمه بالواسع.

و فی طبقته أبو الحسن علی بن المبارک الاخفش الکوفی، و أبو عکرمة الضبی [۳] صاحب کتاب «الخیل» و أبو عدنان [۴] الراویة صاحب کتاب «القسی» و نعم الکتاب فی معناه بعد کتاب أبی حاتم، و قد روی أبو عدنان، عن أبی زید کتبه کلها.

و من أعلمهم باللغة و أحفظهم و أكثرهم أخذاً عن ثقات الاعراب أبو عمرو اسحاق ابن مرار الشیبانی [۵]، صاحب کتاب «الجیم» و کتاب «النوادر» و هما کتابان جلیلان، فأما «النوادر» فقد قرئ علیه و أخذناه روایة عنه، أخبرنا به أبو عمر محمد بن عبد الواحد [۶]، أخبرنا ثعلب، عن عمرو بن أبی عمرو [۷]، عن أبیه.

و أما کتاب «الجیم» فلا روایة له، لان أبا عمرو بخل به علی الناس، فلم یقرأه علیه أحد. [۱] أبو محمد عبد الله بن سعید الاموی بن ابان بن سعید بن العاص، ترجمه ابن النذیم فی الفهرست ص ۵۴ و قال: الاموی اسمه عبد الله بن سعید، لیس هو من الاعراب، و لقی العلماء، و دخل البادیة و أخذ عن الفصحاء من الاعراب، و له من الکتب کتاب النوادر.

[۲] أبو جعفر الرؤاسی: محمد بن الحسن بن أبی سارة النحوی المتوفی سنه (۱۹۳).

[۳] أبو عکرمة الضبی: اللغوی حدث عن یعقوب بن السکیت الشهید سنه (۲۴۴).

[۴] أبو عدنان الراویة: عبد الرحمن بن عبد الاعلی اللغوی البصری ترجمه فی انباه الرواة ج ۴/۱۴۸.

[۵] أبو عمرو الشیبانی: اسحاق بن مرار الکوفی البغدادی المتوفی سنه (۲۱۰).

[۶] أبو عمر محمد بن عبد الواحد المعروف بغلام ثعلب توفی سنه (۳۴۵).

[۷] عمرو بن أبی عمرو الشیبانی اللغوی المتوفی سنه (۲۳۱).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۴۸

و قد روی عنه أبو الحسن الطوسی [۱]، و أبو سعید الضریر [۲]، و أبو سعید الحسن بن الحسن السکری [۳].

و أجل من روی عنه أبو نصر الباهلی، و أبو الحسن علی اللحیانی، ثم یعقوب ابن السکیت. فأما الطوسی و السکری فانهما راویتان و لیس امامین.

و أما أبو عبد الله محمد بن زید الاعرابی، فانه أخذ العلم عن المفضل الضبی [۴] و هو أحفظ الکوفین للغة، و قد أخذ علم البصرین و علم أبی زید خاصة من غیر أن یسمعه منه، و أخذ عن أبی زید، و جماعة من الاعراب مثل الفضیل، و عجرمة، و أبی المکارم، و قوم لا یتق باکثرهم البصریون.

و کان ینحرف عن الاصمعی و لا یقول فی أبی زید الاخیرا.

و کان أبو نصر الباهلی یتعنّت ابن الاعرابی و یکذبه، و یدعی علیه التزید و یزیفه، و ابن الاعرابی أكثر حفظا للنوادر منه، و أبو نصر أشد تثبنا و أمانة و أوثق.

و اما أبو عبيد القاسم بن سلام، فانه مصنف حسن التأليف، الا انه قليل الرواية يقتطعه عن اللغة علوم اften فيها، فأما كتابه «الغريب المصنف» فانه اعتمد فيه على كتاب عمله رجل من بني هاشم جمعه لنفسه و أخذ كتب الاصمعي، فبوب ما فيها و أضاف إليها شيئاً من علم أبي زيد، و روايات عن الكوفيين، و أما كتابه في «غريب الحديث»، فانه اعتمد فيه على كتاب أبي عبيد معمر بن المثنى في [۱] أبو الحسن الطوسي: على بن عبد الله بن سنان التيمي أخذ من ابن الاعرابي المتوفى (۲۳۱).

[۲] أبو سعيد الضرير: أحمد بن خالد البغدادي اللغوي كان حيا في سنة (۲۱۷).

[۳] أبو سعيد السكري: الحسن بن الحسين بن عبد الله النحوي المتوفى سنة (۲۷۵).

[۴] المفضل الضبي: بن محمد بن يعلى النحوي أبو العباس الكوفي المتوفى سنة (۱۶۸).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۴۹

«غريب الحديث» و كذلك كتابه في «غريب القرآن» منتزع من كتاب أبي عبيد و كان مع هذا ثقة ورعا لا بأس به، و قد روى عن الاصمعي و أبي عبيد و لا نعلمه سمع من أبي زيد شيئاً.

قلت: قد صرح في عدة مواضع من «الغريب المصنف» بسماعه منه، قال:

و سمع من الفراء، و الاموي، و الاحمر، و أبي عمرو.

و ذكر أهل البصرة أن أكثر ما يحكيه عن علمائهم من غير سماع انما هو من الكتب، و قد أخذت عليه مواضع من كتابه «الغريب المصنف» و كان ناقص العلم بالاعراب.

و كان في هذا العصر من الرواة ابن بجدة، و أبو الحسين الاثرم [۱]، فكان ابن بجدة يختص بعلم أبي زيد و روايته، و كان الاثرم يختص بعلم أبي عبيد و روايته و كان أبو محمد سلمة بن عاصم راوية الفراء و فيه ورع شديد.

و انتهى علم الكوفيين الى أبي يوسف يعقوب بن اسحاق السكيت، و أبي العباس أحمد بن يحيى ثعلب، و كانا ثقتين أمينين، و يعقوب أسن و أقدم و أحسن الرجلين تأليفاً، و ثعلب أعلمهما بالنحو.

و كان يعقوب أخذ عن أبي عمرو، و الفراء، و كان يحكي عن الاصمعي، و أبي عبيد، و أبي زيد من غير سماع، الا ممن سمع منهم نحو الاثرم، و ابن بجدة و أبي نصر، و كان ربما حكى عن أعراب ثقات عنده، و قد أخذ عن ابن الاعرابي شيئاً يسيراً.

و كان ثعلب يعتمد على ابن الاعرابي في اللغة، و على سلمة في النحو، و كان يروى عن ابن بجدة كتب أبي زيد، و عن الاثرم كتب أبي عبيد، و عن أبي نصر كتب الاصمعي، و عن عمرو بن أبي عمرو كتب أبيه، و كان ثقة متقناً، يستغنى بشهرته [۱] أبو الحسين الاثرم: على بن المغيرة النحوي اللغوي المتوفى سنة (۲۳۲).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۵۰

عن نعته.

و أما أبو جعفر محمد بن حبيب [۱]، فانه صاحب أخبار، و ليس في اللغة هناك، و قد أخذ عن سلمة ابنه أبو طالب المفضل [۲]، و قد أخذ أيضاً عن يعقوب، و ثعلب.

و قد نظرت في كتبه فوجدته مخلطاً متعصباً، ورد أشياء من كتاب العين أكثرها غير مردود، و اختار اختيارات في اللغة و النحو و معاني القرآن غيرها المختار.

و أما محمد بن القاسم بن محمد بن بشار الانباري [۳]، و من روى عنه مثل أحمد بن عبيد الملقب أبا عبيد [۴]، فان هؤلاء رواة أصحاب أسفار، لا يذكرون مع من ذكرنا.

و جملة الامر أن العلم انتهى الى من ذكرنا من أهل المصرين على الترتيب الذي رتبناه، و هؤلاء اصحاب الكتب و المرجوع إليهم في علم العرب، و ما أخللنا بذكر أحد الا لسبب: أما لانه ليس بامام و لا معول عليه، و أما لانه لم يخرج من تلامذته أحد ليحيى ذكره، و

لا من تأليفه شيء يلزم الناس نشره، كما ساكننا عن ذكر اليزيديين، و هم بيت علم، و كلهم يرجعون الى جدّهم أبي محمد يحيى بن المبارك اليزيدي [۵]، و هو في طبقة أبي زيد و الاصمعي، و أبي عبيدة، و الكسائي، [۱] أبو جعفر محمد بن حبيب: اللغوى البغدادي المتوفى بسامراء سنة (۲۴۵).

[۲] أبو طالب المفضل: بن سلمة بن عاصم اللغوى النحوى، ترجمه في معجم الادباء ج ۱۹/۱۶۳.

[۳] ابن الانباري: محمد بن القاسم النحوى اللغوى المتوفى سنة (۳۲۸) ببغداد.

[۴] أبو عبيدة: أحمد بن عبيد بن ناصح الكوفى النحوى المتوفى سنة (۲۷۸)

### «دلیل ابو زيد قول ابو عبيده نيست»

قوله: [و متمسك او قول أبو عبيده است در تفسير «هَي مَوْلَاكُمْ»  
أى أولى بكم .

اقول: دليلی بر این دعوی که متمسک أبو زيد قول أبو عبيده است وارد نفرموده، و أبو زيد معاصر أبو عبيده است، و در سن هم قريب او است، که ولادت أبو زيد در سنه عشرين و مائه است، كما فى «طبقات [۱] القراء» لابن الجزرى، و نووى ذکر کرده که او وفات یافته در سنه خمس عشرة و مائتين [۲]، و برای او نود و سه سال بود، و كذا ذكر الذهبى فى «العبر [۳]» و اليافعى فى «مرآة الجنان» [۴].

و ولادت أبو عبيده در سنه ثنتى عشرة و مائه بوده.

سيوطى در «بغية» بترجمه أبو عبيده گفته:

[ولد سنه ثنتى عشرة و مائه، و مات سنه سبع [۵]، و قيل: عشر، و قيل: احدى عشرة و مائتين [۶]. [۱] غايه النهاية فى طبقات القراء: ج ۱/۳۰۵.

[۲] تهذيب الاسماء و اللغات ج ۱/۲۳۵.

[۳] العبر فى خبر من غبر ج ۱/۳۶۷.

[۴] مرآة الجنان ج ۲/۵۸.

[۵] فى المصدر المطبوع: مات سنه تسعة، و قيل: ثمان، و قيل: عشرة، و قيل:

احدى عشرة و مائتين.

[۶] بغية الوعاة: ۳۹۵.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۵۴

و با وصف این همه قرب عمر و معاصرت و اتحاد زمان حسب افادات محققين عالى درجات، أبو زيد اعلم و افضل است از أبو عبيده.

آنفا دانستی که «مبرد» تصريح کرده است بآنکه أبو زيد اعلم است بنحو از اصمعي، و أبو عبيده.

و نیز از افاده «ابن منذر» ظاهر است که أبو عبيده جواب می داد در نصف لغت، و أبو زيد جواب می داد در دو ثلث لغت، پس افضليت أبو زيد از أبو عبيده در لغت ظاهر باشد.

و نیز افضليت أبو زيد از أبو عبيده از حکايت أبو حاتم در استفسار وجه تسميه منى از اصمعي و أبو عبيده و أبو زيد ظاهر است، و قطع نظر از این افاده شاهصاحب تکذيب خواجه کابلی مکررا و مؤکدا می نماید، زیرا که او نفی صحت ثبوت مجيء (مولی) بمعنی



(أولی) از أبو زید می‌نماید، و شاه‌صاحب اولاً افاده کرده‌اند که أبو زید این را تجویز نموده و ثانیاً افاده می‌کنند که او در این تجویز تمسک نموده است بقول ابو عبیده.

پس بتکرار و تأکید از ارشاد مخاطب وحید ثابت شد که أبو زید تجویز مجیء (مولی) بمعنی (أولی) نموده است، و این تکذیب صریح خواجه کابلی است، و لله الحمد علی ذلک.

و نیز از این عبارت شاه‌صاحب، ظاهر است اعتراف و اقرار بآنکه أبو عبیده در تفسیر هی مؤلاًکم [۱] گفته: ای أولی بکم.

پس ثابت شد که نزد أبو عبیده (مولی) بمعنی (أولی) می‌آید، و در کلام الهی مراد از (مولی) (أولی) است. [۱] الحدید: ۱۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۳۵۵

پس شناعة انکار و استهزای شاه‌صاحب بر أخذ (مولی) بمعنی (أولی) در حدیث غدیر، و تفسیر کلام حضرت بشیر نذیر صلی الله علیه و آله ما نفح المسک و العبیر، موافق تفسیر کلام ایزد قدیر، حسب افاده خودشان ظاهر شد.

و اما حمل این تفسیر بر بیان حاصل معنی، پس جوابش عنقریب می‌آید که: اولاً: دعوی بی دلیل است. و ثانیاً: بر تقدیر تسلیم، منافی استفاده معنی (أولی) از (مولی) بهیچ وجه نیست.

و نیز از این افاده شاه‌صاحب، نهایت تعصب خواجه کابلی ظاهر می‌شود که شاه‌صاحب ناچار اقرار بتفسیر أبو عبیده (مولی) را (بأولی)، می‌نماید و کابلی اصلاً بآن لحاظ ننموده، و در کتمان آن کوشیده، بر انکار محض اکتفا کرده و بمفاد «زاد فی الطنبور نغمه» نفی صحت ثبوت آن از أبو زید هم کرده.

قوله: [لکن جمهور اهل عربیت در این تجویز و تمسک تخطیه کرده‌اند].

اقول: کَبَرَتْ کَلِمَةُ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

[۱].

کمال عجب است که با این همه جلالت و ریاست و امامت متسننین، تحلیل کذب صراح و بهتان بواح برای خود نموده، کذبات متواتره مکرره، و افتراءات متوالیه مزوره، و هفوات واهیه شنیعه بی اثر، و خرافات باطله فطیعه بی ثمر، بی محابا سر می‌دهد، و اصلاً مبالاتی بهول روز معاد، و هراس از تشنیعات علمای نقاد ندارد!!، فلا حول و لا قوة الا بالله.

آری می‌توان گفت که ایثار این اکاذیب، و اختیار این افتراءات، برای تصدیق قضیه مشهوره «الولد سر لایه»، از حضرت شاه‌صاحب در این مقام سر زده، زیرا که والد ما جدشان بمزید ورع و دیانت، جسارت [۱] کهف: ۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۳۵۶

نموده بر نفی مجیء (مولی) بمعنی (ولی أمر) که رئیس المتعصیین و المتعنتین فخر رازی و اشیاع و اتباع او هم، کلامی در آن نکرده بودند این فرزند ارجمندشان اگر چه بکدام مصلحت نفی مجیء (مولی) بمعنی (ولی أمر) نکرده، لکن در نفی مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، ترقی بر رازی و اتباع او هم نموده، که اختراع این اکاذیب عجیبه و افتراءات غریبه آغاز نهاده، رشادت و نجابت و صدق و امانت را بغایت قصوی رسانیده، مزیت خود بر والد مساجد خود بتکثیر کذبات و افتراءات، ظاهر فرموده.

بالجملة ظاهر است که هرگز جمهور اهل عربیت تخطیه قائل این قول نکرده‌اند، «و المدعی مطالب بالدلیل و لن یجد إلیه الی آخر الدهر من سبیل».

آری جمعی کثیر از اساطین ائمه عربیت مثل: یحیی بن زیاد الفراء و أبو عبیده معمر بن المثنی، و أبو الحسن سعید بن مسعدة المجاشعی الاخفش و أحمد بن یحیی المعروف بثعلب، و أبو العباس محمد بن یزید المعروف بالمبرد، و أبو اسحاق ابراهیم بن محمد الزجاج، و أبو بکر محمد بن القاسم المعروف بابن الانباری، و محمد بن عزیز السجستانی، و علی ابن عیسی بن علی الرمانی

النحوی، و أبو نصر اسماعیل بن حماد الفارابی الجوهری، و أبو اسحاق أحمد بن محمد الثعلبی النیسابوری، و أبو الحسن علی بن أحمد الواحدی، و أبو الحجاج یوسف بن سلیمان الشنتمری، و قاضی أبو عبد الله الحسین بن أحمد الزوزنی، و أبو زکریا یحیی بن علی بن محمد الشیبانی التبریزی، و حسین بن مسعود الفراء البغوی، و أبو القاسم جار الله محمود بن عمر الزمخشری، و غیر ایشان ممن سمعت

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۵۷

اسماء هم، موافقت أبو زید در اثبات مجيء (مولی) بمعنی (أولی) نموده و قائل بقول أبي زید گردیده‌اند.

پس اگر این موافقت و معاضدت و مساعدت و تصدیق و اقرار را، تخطیه و رد و انکار نامند فلا مشاحه فی الاصطلاح.

نهایت تحیر است که جناب شاه‌صاحب در مقام رد و ابطال قول أبو زید، که بسیاری از ائمه موافق او هستند، از ایراد شاهد و دلیل اعراض ورزیده ادعای تخطیه جمهور اهل عربیت این قول را آغاز نهاده، کذب و بهتان را رواجی تمام داد، و ادنی متدینی هم، چنین دعوی دروغ بر زبان نتوان آورد، چه جا علمای فاضل و کملائی مدقق؟! و شناخت این کذب فاحش و افترای داهش، بحدی ظاهر و واضحست که رازی رئیس المنکرین و مقتدی الجاحدین، با وصف مسیس حاجت و شدت اهتمام در این باب، جسارت بر ذکر آن نیافته، و نه اتباع و اشیاع او کالاصفهان، و الایچی، و الجرجانی، و البرزنجی، و الهیتمی، و الکابلی، با وصف تقلید رازی در این باب این بهتان بر ائمه عربیت بافته.

و محتجب نماند که ادعای این معنی که جمهور اهل عربیت تخطیه أبو زید در تجویز مجيء (مولی) بمعنی (أولی) کرده‌اند، دلالت صریحه دارد بر آنکه نزد جمهور اهل عربیت ثابت است که أبو زید اثبات مجيء (مولی) بمعنی (أولی) نموده، پس بطلان نفی کابلی صحت ثبوت این معنی از أبو زید، باعتراف جمهور اهل عربیت، حسب افاده شاه‌صاحب ثابت باشد، و کذب کابلی بافاده شاه‌صاحب، مره بعد آخری، واضح و محقق گردد، و لله الحمد علی ذلك.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۵۸

و از غرائب مضحکه آنست که شاه‌صاحب در باب مکاید بقول أبو زید لغوی بمقابله اهل حق، احتجاج و استدلال می‌نمایند، و در اینجا چون قول أبو زید را موافق اهل حق یافتند، بطمطراق تمام سر رد و تغلیط او افراشتند، و بمزید صدق و ورع، تخطیه او را بجمهور اهل عربیت منسوب ساختند.

و عبارت شاه‌صاحب در باب مکاید، بعد ذکر دو قراءت جر و نصب أَرْجُلُکُمْ

[۱] در آیه وضو این است:

پس چون در حکم این دو قرائت تأمل کردیم، نزد اهل سنت تطبیق در میان هر دو بدو وجه یافتیم:

یکی آنکه مسح را بر غسل حمل کنند، چنانچه أبو زید انصاری، و دیگر لغویان تصریح کرده‌اند که: [المسح فی کلام العرب یکون غسلا، یقال للرجل إذا توضع مسح، و یقال: مسح الله ما بک، أي أزال عنک المرض، و یقال: مسح الارض المطر] - الخ [۲].

و بفرض غیر واقع اگر کسی از لغویین بتصریح صریح هم، نفی مجيء (مولی) بمعنی (أولی) می‌کرد، باز هم در آن حجتی نبود بمقابله مثبتین، زیرا که مثبت مقدم است بر نافی، و اثبات اثبات برای احتجاج و استدلال اهل حق کافی است و وافی، و بنابر این قاعده اگر نفات از ائمه ثقات هم می‌بودند و مساوی، بلکه آزید و اکثر هم می‌بودند، کلامشان لائق اعتنا نبود، چه جا که اقل و اندر هم نیستند، بلکه اصلا وجودی ندارند. [۱] المائدة: ۶.

[۲] تحفه اثنا عشریه: ۵۱ ط لکهنو.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۵۹

و هر گاه افضلیت أبو زید از أبو عبیده و اصمعی بلکه خلیل، سابقا ظاهر و واضح شد، و این هم ثابت گردید که تمام علم عرب

مأخوذ است از أبو زید، و أبو عبیده، و اصمعی، پس مجیء (مولی) بمعنی (أولی) باعتراف شخصی ثابت شد که افضل است از جمیع آن کسانی که جمیع علم عرب مأخوذ است از ایشان.

و چون أبو عبیده هم، تفسیر (مولی بأولی) نموده، پس مجیء (مولی) بمعنی (أولی) صراحةً بافاده دو کس از جمله این سه کس ثابت شد که جمیع علم عرب مأخوذ از ایشان است.

و چون اصمعی ماح أبو زید و تلمیذ او، و مستفید و کاسه لیس او است که حسب نقل (نوی) تصریح کرده است بآنکه این کس یعنی أبو زید عالم ما و معلم ما است از سی سال.

و نیز اصمعی و أبو عبیده بجواب سؤال سائلی از حال أبو زید، کمال عفاف و تقوی و اسلام او ثابت کرده اند، و حسب افاده یافعی، و سیوطی اصمعی بخطاب أبو زید گفته که تو رئیس و سید ما هستی از پنجاه سال.

پس انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، و آن هم با این همه زور و شور در حقیقت تخطیه و تغلیط و رد شنیع است بر حضرات ثلاثه، که مقتدای جمیع عالم در علم عرب اند، و جمیع علم عرب مأخوذ از ایشانست، که دو تا از این سه کس مصرح بمجیء (مولی) بمعنی (أولی) هستند، و شخص ثالث أعنی اصمعی، أبو زید را که مثبت مجیء (مولی) بمعنی (أولی) است، بمدح عظیم و تبجیل فحیم نواخته است و بتلمیذ و استفاده طویله خود از او اعتراف و اقرار کرده

### «رد گفتار دهلوی در لوازمی که ادعاء کرده»

قوله: [و گفته اند که اگر این قول صحیح باشد، لازم آید که بجای (فلان أولی منک)، (مولی منک) گویند].

اقول: این حرف واهی را متعصبین غیر متدبرین أعنی رازی قاصر الباع، و اتباع و اشیاع او که بهره از عربیت ندارند، و در فنون وهمیه و مجادلات رسمیه منهمک اند گفته اند، شاه صاحب از راه دیانتی که دارند، آن را منسوب بجمهور اهل عربیت نموده اند، فالله حسیبه و حسیب امثاله، و المنزل علیهم شدید عقابه و نکاله.

کمال حیرت است که شاه صاحب در تأیید باطل و رد حق، چنان مدهوش و مبهور شده اند، که از ظهور غایت شناعة و سماجت، این شبهه سخیفه واهی بر آدانی طلبه ناظرین اوائل رسائل معروفه، مثل «مسلم» [۱] و سلم [۲] بهاری، و شروح آن که دستمال طلبه علوم این دیار است، و بطلان این شبهه از اوائل و مبادی این هر دو کتاب و شروح آن ظاهر، نیز مبالا-تی نکردند، و هر گاه شاه صاحب بکتاب «مسلم» و «سلم» اعتنای نکردند، و مبادی مقام درس هر دو را بنظر بصیرت ملاحظه نفرمودند پس از ایشان شکایت عدم اعتناء بدیگر کتب مبسوطه اصول و تحقیقات محققین فحول، و عدم مبالات بافادات ائمه لغویین و محققین نحویین، [۱] مسلم الثبوت فی فروع الحنفیه للشیخ محب الله البهاری الهندی المتوفی (۱۱۱۹) شرحه عبد العلی محمد بن نظام الدین محمد الانصاری الهندی، و سماه فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت فرغ منها سنه ۱۱۸۰- و توفی سنه (۱۲۲۵) بمدارس.

[۲] سلم العلوم: فی المنطق للشیخ محب الله المذكور ایضا.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۶۱

و عدم نظر در کلمات حذاق متکلمین، چه طور بر زبان توان آورد؟! و چون خواجه کابلی مناسبتی بعلم عربیت داشته، چنانچه افادات ائمه عربیت را که مثبت مجیء (مولی) بمعنی (أولی) است، قابل توجیه و تأویل علیل نیافته، از ذکر آن مطلقاً اعراض ورزیده، همچنان از ذکر این اعتراض واهی و شبهه رکیکه طی کشح نموده، خود را از مؤاخذات محققین، و دار و گیر منقذین بیکسو کشیده، و خوف کرده که اگر تشبث بآن خواهد نمود، نهایت بعد او از تحقیقات ائمه اصول و اطلاقات عرب عرباء و افادات لغویین و نحویین، ظاهر خواهد شد

## «شبهه واهیه فخر رازی در معنای کلمه مولی»

و چون فخر رازی در بیان این شبهه که شاهصاحب باختصار و اقتصار آورده‌اند، براه تطویل و تفصیل رفته، لهذا، اولاً عبارت رازی بعینها نقل می‌کنم، و بعد آن باستیصال تقریر رکیکش، که در ضمن آن افاده شاهصاحب «هباء منبثا» خواهد شد، می‌پردازم. پس باید دانست که رازی در «نهایة العقول» بعد عبارت سابقه گفته:

[ثانیهما: ان المولی لو کان یجیء بمعنی الاولی، لصح أن یقرن بأحدهما کل ما یصح قرنه بالآخر، لکنه لیس كذلك، فامتنع کون المولی بمعنی الاولی.]

بیان الشرطیة: ان تصرف الواضع لیس الا- فی وضع الالفاظ المفردة للمعانی المفردة، فأما ضم بعض تلك الالفاظ الى البعض، بعد صیرورة کل واحد منها موضوعاً لمعناه المفرد، فذلك أمر عقلی، مثلاً- إذا قلنا: «الانسان حیوان» فافادة لفظة «الانسان» للحقیقة المخصوصة بالوضع، و افادة لفظ «الحيوان»

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۶۲

لالحقیقة المخصوصة أيضاً بالوضع، فأما نسبة الحيوان الى الانسان بعد المساعدة علی کون کل واحد من هاتین اللفظتین موضوعاً للمعنی المخصوص، فذلك بالعقل، لا بالوضع.

و إذا ثبت ذلك فلفظة «الاولی» إذا كانت موضوعاً لمعنی، و لفظة «من» موضوعاً لمعنی آخر، فصحة دخول احدهما علی الآخر لا یکون بالوضع، بل بالعقل.

و إذا ثبت ذلك فلو کان المفهوم من لفظة «الاولی» بتمامه من غیر زیادة و لا نقصان، هو المفهوم من لفظة «المولی» و العقل حکم بصحة اقتران المفهوم من لفظة «من» بالمفهوم من لفظة «الاولی» و جب صحة اقترانه أيضاً بالمفهوم من لفظة «المولی» لان صحة ذلك الاقتران لیست بین اللفظتین، بل بین مفهومیهما.

بیان انه لیس کل ما یصح دخوله علی أحدهما صح دخوله علی الآخر انه لا یقال: «هو مولی من فلان»، كما یقال: «هو أولی من فلان» و یصح أن یقال:

«هو مولی» و «هما مولیان» و لا یصح أن یقال: «هو أولی» بدون «من» و «هما أولیان» و تقول: «هو مولی الرجل» و «مولی زید»، و لا تقول: «هو أولی الرجل» و لا «أولی زید» و تقول: «هما أولی رجلین» و «هم أولی رجال»، و لا تقول: «هما مولی رجلین» و لا «هم مولی رجال»، و یقال: «هو مولاه و مولاک»، و لا یقال: «هو أولاه و أولاک».

لا- یقال: أ لیس یقال: «ما أولاه»؟ لانا نقول: ذاک افعل التعجب، لا افعل التفضیل، علی أن ذاک فعل، و هذا اسم، و الضمیر هناك منصوب و هنا مجرور.

ثبت بهذین الوجهین انه لا یجوز حمل المولی علی الاولی، و هذا الوجه فی نظر مذکور فی الاصول

## «جواب شبهه واهیه رازی»

محتجب نماند که این همه دندنه [۱] و دبدبه [۲]، و قلقله [۳]، و قعقه رازی در انکار مجیء (مولی) بمعنی (أولی)، ناشی از محض حب تخدیع و تدسیس است، و چون شناعت و فظاعت مجرد شبهه عدم استعمال (مولی) مثل استعمال (أولی) بنهایت مرتبه ظاهر و واضح بود، رازی مجرد آن را برای اضلال عوام کافی ندیده، بمزید تخدیع و تخویف و تهویل ناواقفین در تلفیق مقدماتی چند نهایت واهی و بی‌اصل، که صریح کذب و هزل، و خلاف عقل و نقل است، کوشیده، خود را مضحکه عالم ساخته، کمال دقت نظر

و متانت فهم خود بر حذاق آفاق ظاهر نموده.

و پر ظاهر است که از شأن ادانی طلبه علوم بعید است که بچنین حرفهای واهی و یاوه السنه خود آلایند، و قصب مسابقت در مکابره و انکار بدیهی ربایند، و لکن «حب الشیء یعمی و یصم».

بالجمله رکاکت تقریر سراسر تزویر رازی نحیر معدوم النظیر، بر ناقد بصیر و متأمل خبیر، ظاهر و مستتیر است بچند وجه: اول: آنکه دعوی این معنی که تصرف واضح محصور است در وضع الفاظ مفرده برای معانی مفرده، و ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر امر عقلی است، محض دعوی است، و دلیلی بر آن وارد نکرده، و اگر [۱] دندان الرجل دندنه: نغم و لم یفهم منه کلام. [۲] ضرب من الصوت.

[۳] قلقل قلقله: صوت.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۶۴

بنابر محض ادعا در این مقامات گذاشته شود، هر کس را دعوی هر امر ممکن است، فیتسع الرقع علی الراقع. دوم: آنکه رازی بعد دعوی سابق، عدول و نکول از ایراد دلیل نموده بسبب مزید عجز و اضطرار، و نهایت انکسار و انتشار، بجای دلیل تمثیل علیل فرانهاد، و پر ظاهر است که تمثیل، بعد اثبات مطلوب بدلیل متین قابل التفات می باشد، و تشبث بمحض تمثیل، بغیر اثبات مطلوب بینة و برهان، موجب نهایت استغراب ارباب امعان است.

سوم: آنکه دعوی این معنی که نسبت حیوان بسوی انسان، بعد مساعدت بر آنکه هر واحد از این هر دو لفظ موضوع است برای معنای مخصوص پس این معنی بعقل است نه بوضع، دلیل صریح است بر اختباط عقل و تغییر وضع و اختلال طبع، زیرا که کلام در ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر بود، کما یدل علیه صریحا قوله: [فأما ضم بعض تلك الالفاظ الى البعض بعد صيرورة كل واحد منهما موضوعا لمعناه المفرد، فذلك أمر عقلی .

و ضم بعض الفاظ بسوی بعض الفاظ عبارت است از ترکیب آن حسب قاعده لسان مثل آنکه فعل را با فاعل ضم می کنند، و مضاف را با مضاف إليه، و مبتدا را با خبر، و صفت را با موصوف، و «من» و «الی» را با «سرت» و «با» را با «مررت» و امثال آن، پس این ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر بحسب استعمال و نطق است، و نسبت حیوان بسوی انسان حسب تصور و تعقل است.

پس کمال حیرت است که این امام المشککین بلا فصل فاصل در کلام واحد داد تهافت می دهد، یعنی دعوی امری می نماید، و در مقام اثبات آن، با وصف عدم تطرق فاصل، ذکر امر آخر می کند، و بمراحل قاصیه

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۶۵

از طریق فهم و عقل و استدلال و تقریب خود را دور افکنده، کمال جمود و خمود و قلت فطنت، و فقد امعان و ثقوب نظر خود ظاهر می سازد.

بر ادنی کسی که حظی از ادراک و فهم داشته باشد ظاهر است که کلام در صحت اقتران لفظی بلفظ دیگر در استعمال بود، نه در نسبت مفاهیم و مصادیق.

همانا رازی بسبب کمال جنوح تأیید باطل و استتکاف از قبول حق، امعان و تحقیق را مطلقا ترک داده، تمیز و تفریق در نسبت بین المفاهیم و اقتران لفظ بلفظ آخر نموده، هر دو را یکسان پنداشته، حال آنکه پر ظاهر است که نسبت در مصادیق الفاظ امری است عقلی، و صحت اقتران لفظی بلفظی از امور منقوله است، پس امر نقلی را بر امر عقلی قیاس نمودن و دو امر مختلف را در یک سلک کشیدن، رونقی تازه برای بازار خبط و خلط، و ترک تدبر و ضبط بخشیدن است! و از قیاس اول من قاس هم پا را فراتر نهادن، و ابواب اقبح طعن و تشنیع بر روی خود گشادن است!.

چهارم: آنکه قول او: «و إذا ثبت ذلك» الخ، دلالت واضحه دارد بر آنکه او در ما سبق مقصود خود را ثابت کرده، حال آنکه در ما سبق دو امر ذکر کرده: یکی دعوی، و دیگر تمثیل، و پر ظاهر است که بمجرد دعوی، امری ثابت نمی شود، باقی ماند تمثیل: پس بر متدرب نیل ظاهر است که از محض تمثیل هم دعوی ثابت نمی شود، اگر چه تمثیل مطابق ممثل له هم باشد، چه جا که این تمثیل از ممثل له بمراحل قاصیه دورتر افتاده؟

پنجم: آنکه پر ظاهر است که معنی (من) را بر معنی انسان و حیوان

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۶۶

قیاس نمودن کار انسان نیست!، چه معنی انسان و حیوان هر دو مستقل بالمفهومیة است، بخلاف معنی (من) که معنایش غیر مستقل است، و معنی غیر مستقل را با معنی مستقل نسبتی نیست.

ششم: آنکه دعوی این معنی که هر گاه لفظ (أولی) موضوع باشد برای معنی، و لفظ (من) موضوع باشد برای معنی آخر، پس صحت دخول احدهما بر آخر بوضع نخواهد بود بلکه بعقل، از غرائب مجازفات، و عجائب تقولات، و طرائف خزعبلات، و طرائف مضحکات است، و صدور مثل آن از صغار اطفال و ربات الحجال هم مستبعد، نه که از مثل چنین عالم تحریر و فیلسوف معدوم النظر!؟

و سماجت و شناعت این ادعای بی اصل و کذب خلاف نقل و عقل بحدی ظاهر است، که کسی که ادنی کتابی از کتب ابتدائیه نحو خوانده باشد سخریه بر آن می زند، و کمال تعجب و تحیر از قائل آن آغاز می نهد، پر ظاهر است که اگر صحت اقتران لفظی بلفظی مبنی بر محض عقل باشد، و حاجت بسماع مرتفع گردد، بسیاری از احکام نحویه بی اصل گردد، و اختلال عظیم و فساد کبیر در امر لسان حادث شود، که عقل از ادراک غایت آن قاصر است.

و اعجابه که فخر رازی بیک حرف واهی جمیع مساعی جمیله نحویین را در بحث و فحص از اوضاع تراکیب کلمات، و شدت اهتمامشان را در أخذ تألیفات و ترکیبات از استعمالات عرب، «هباء مثورا» ساخته!! و ادله بطلان مزعوم رازی در کتب ابتدائیه نحو بسیار است، فضلا عن غیرها، بنابر تنبیه اشاره ببعض آن کرده می شود.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۶۷

پس، از آن جمله است: وجوب حذف خبر در مواضع عدیده:

شیخ جمال الدین أبو عمرو عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب [۱] المالکی النحوی، و در «کافیه نحو» گفته:

[و قد يحذف المبتدأ لقيام قرينة جوازا كقول المستهل: «الهلل و الله» و الخبر جوازا مثل: «خرجت فاذا السبع»، و وجوبا فيما التزم فی موضعه غیره مثل:

«لو لا زيد لهلك عمر» و مثل: «ضربي زيدا قائما» و مثل: «كل رجل و ضيعته» و مثل: «لعمرك لا فعلن كذا»].

از این عبارت، ظاهر است که حذف خبر در این چار موضع واجب است حال آنکه پر ظاهر است که اگر ضم بعض الفاظ ببعض آن، مبنی بر محض عقل می بود، وجوب حذف خبر را در این مواضع وجهی نبود که بذکر خبر در این مواضع استحاله عقلی لازم نمی آید.

و نیز ابن حاجب در «کافیه» در مبحث مفعول مطلق گفته:

[و قد يحذف الفعل لقيام قرينة جوازا كقولك لمن قدم: خير مقدم، و وجوبا سماعا نحو سقيا، و رعا، و خيبة، و جدعا، و حمدا، و شکرا، و عجا، و قیاسا فی مواضع.

منها ما وقع مثبتا بعد نفی أو معنی نفی داخل علی اسم لا يكون خبرا عنه، أو وقع مكررا نحو: ما أنت الا سيرا، و ما أنت الا سیر البرید و انما أنت سيرا، و زید سیرا سیرا.

و منها ما وقع تفصيلا لاثَر مضمون جملة متقدمة مثل: «فشدوا الوثاق فأما منا بعد و أما فداء». [۱] ابن الحاجب: جمال الدين ابو عمرو عثمان بن عمر المالكي النحوى المتوفى سنة (۶۴۶).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۶۸

و منها ما وقع للتشبيه علاجا بعد جملة مشتملة على اسم بمعناه و صاحبه مثل:

«مررت به فاذا له صوت صوت حمار و صراخ صراخ الثكلى».

و منها ما وقع مضمون جملة لا محتمل لها غيره نحو: له على ألف درهم اعترافا و يسمى تأكيدا لغيره.

و منها ما وقع مثني مثل: ليبيك و سعديك .

از این عبارت، ظاهر است که حذف فعل مفعول مطلق قیاسا در مواضع عدیده که ذکر کرده لازم و واجب است، و پر ظاهر است که بذکر فعل در این مواضع استحاله عقلی لازم نمی آید، پس اگر بنای ترکیب و ضم بعض الفاظ بسوی بعض آن بر محض عقل می بود، ذکر فعل در این مواضع ممتنع نمی شد.

و نیز از این عبارت، ظاهر است که حذف فعل مفعول مطلق سماعا در مثل سقیا، و رعیا، و خبیئه، و جدعا، و شکرا، و عجا واجب است.

و پر ظاهر است که عقل هرگز آبی نیست از ذکر فعل در این مواضع، پس اگر ضم بعض الفاظ بسوی بعض آخر بعقل است نه بوضع واضح، وجهی نباشد برای ادعای ابن حاجب و امثال او وجوب حذف را در این الفاظ.

و نیز ابن حاجب در ذکر مفعول به گفته:

[و قد يحذف الفعل لقيام قرينه جوازا، نحو زيدا لمن قال: من أضرب و وجوبا في أربعة مواضع: الاول سماعي نحو امرأ و نفسه، و «انتھوا خيرا لكم، و أهلا و سهلا»- الخ.

از این عبارت، ظاهر است که در امرأ و نفسه، و انتھوا خيرا لكم، و أهلا و سهلا حذف فعل واجب است، و ظاهر است که اگر مدار ترکیب بر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَظْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۶۹

محض عقل می بود و سماع در آن دخلی نمی داشت، اظهار فعل در این مواضع هم جائز می شد.

و از ملاحظه کتب مبسوطه ظاهر است که علاوه بر این الفاظ که ابن حاجب ذکر کرده، الفاظ دیگر بسیار است که حذف فعل سماعا در آن واجب است.

شیخ رضی [۱] طاب ثراه در «شرح کافیہ» فرموده:

[القرينة الدالة على تعيين المحذوف قد تكون لفظية، كما إذا قال شخص من أضرب؟ فتقول: زيدا، و قد تكون حالية، كما إذا رأيت شخصا في يده خشبة قاصدا لضرب شخص، فتقول زيدا.

(قوله: امرأ و نفسه) أي دع امرأ و نفسه، و الواو بمعنى مع، أو للعطف، و علّة وجوب الحذف في السماعيات كثرة الاستعمال، و انما كانت سماعية لعدم ضابط يعرف به ثبوت علّة وجوب الحذف، أي كثرة الاستعمال بخلاف المنادی فان الضابط كونه منادی قوله تعالى: اَنْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ

[۲] تفسیر سیبویه: انتھوا عن التثلیث و اتوا خیرا لكم.

و قال الکسائی: التقدير انتھوا یکن خیرا لكم، و لیس بوجه، لان «کان» لا یقدر قیاسا، فلا یقال: عبد الله المقتول، أي کن ذلك.

و قال الفراء: لو کان علی اضمار کان لجاز اتق الله محسنا، أي تکن محسنا و هو عنده بتقدير انتھوا انتھاء خیرا لكم.

و قولهم: حسبک خیرا لک، و وراءک أوسع لک، بتقدير حسبک و ات خیرا لک، و وراءک و ات مکانا أوسع لک، یقوی مذهب



سیبویه، أى تقدير ائت فى [۱] الشيخ رضى الدين محمد بن الحسن الأسترآبادى النحوى المتوفى سنة (٦٨٦).

[۲] سورة نساء: ۱۷۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۷۰

الآية، وكذا قوله:

فواعديه سر حتى مالك أو الربى بينهما سهلا

أى قولى: ائت مكانا أسهل، وكذا قولهم: انته أمرا قاصدا، أى انته عن هذا و ائت أمرا قاصدا، و قرينه ائت فى هذه المواضع انك نهيت فى الاول عن شىء، ثم جئت بعده بما لا ينهى عنه، بل هو مما يؤمر به، فيجب أن ينتصب بائت، أو اقصد أو ما يفيد هذا المعنى، و ليس قولهم: «أمرا قاصدا» مما يجب حذف فعله على ما ذكر سيبويه، و أورده الزمخشري فى ذلك، و أورد سيبويه انتهوا خيرا لكم و حسبك خيرا لك فيما وجب اضمار فعله، و لعله سمع ائته و ائت أمرا قاصدا باظهار ناصب أمرا، و لم يسمع اظهار ناصب خيرا لكم و خيرا لك، و الا فالثلثة متقاربة المعنى، و معنى أمرا قاصدا أمر إذا قصد، و القصد فى الامر خلاف القصور و الافراط، قال عليه السلام: «كلا طرفى قصد الامور ذميم».

(قوله: أهلا) أى اتيت أهلا لا اجانب، و سهلا أى وطئت مكانا سهلا عليك لا وعرا.

و قال المبرد: هى منصوبة على المصدر أى رحبت بلادك مرحبا، أى رحبا [۱] و اهلت أهلا، أى تأهلت تأهلا، فقدر له فعلا، و ان لم يكن له فعل كما قيل:

فى نحو القهقرى على نحو ما ذكرنا، و سهل موضعك سهلا، على وضع سهلا موضع سهولة.

و من الواجب اضمار فعلها سماعا قولهم: «هذا و لا زعماتك» كأن المخاطب كان يزعم زعمات كاذبة، فلما ظهر ما يخالف ذلك من قول عليه سيماء الصدق صادر من غيره قيل له: هذا و لا زعماتك، أى هذا الحق، و لا أتوهم زعماتك، و يجوز أن يكون التقدير: أزعم هذا و لا أزعم زعماتك، أو أزعم هذا و لا تزعم زعماتك. [۱] الرحب (بضم الراء): السعة.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۸، ص: ۳۷۱

و منها قولهم: «من أنت زيدا» و أصله أن رجلا غير معروف بفضيلة يسمى بزید، و كان اسم رجل مشهور، فأنكر ذلك عليه، أى من أنت ذاكر زيدا، أو تذكر زيدا، و انتصاب ذاكر على الحال من معنى من أنت، أى من تكون، كما قيل فى كيف أنت و قصعة من تريد: أى كيف تكون، و يقال: هذا أيضا فيمن ذكر عظيما بسوء، أى من أنت تذكر زيدا، و يروى زيد بالرفع، أى كلامك زيد، نحو كلمته فوه الى فى، و النصب أقوى و أشهر.

و منها قولهم: «عذيرك من فلان» و العذير اما بمعنى العاذر كالسميع، أو المعذر كالاليم بمعنى المولم، و أعذر و عذر بمعنى، و يجوز أن يكون بمعنى العذر الا ان الفعل فى مصدر غير الاصوات قليل كالنكير، و أما فى الاصوات كالصهيل و النسيم [۱]، فكثير، و العذير أيضا الحال يحاولها المرء يعذر عليها، قال:

جارى لا تستنكرى عذيرى سبرى و إشفاقى على بعيرى

بين بقوله سبرى و إشفاقى الحال التى ينبغى أن يعذر فيها و لا يلزم عليها، يقال هذا إذا أساء شخص الصنيع الى المخاطب، أى أحضر عاذرك، أو عذرک، أو الحال التى تعذر فيها و لا تلام، و هى فعل المكروه الى ذلك الشخص، أى لك العذر فيما تجازيه بسوء صنيعه إليك، و معنى من فلان، أى من أجل الاساءة إليه و ايذائه، أى أنت ذو عذر فيما تعامله به من المكروه .

الى أن قال:

[و منها قولهم: «أهلك و الليل» ان كان الواو فيه بمعنى مع، فالمعنى الحق أهلك مع الليل، أى لا يسبقك الليل إليهم، و ان كانت للعطف انتصب الليل بفعل آخر غير ناصب أهلك، أى الحق أهلك و أسبق الليل.

و منها: «کلیهما و تمرا»، أى أعطنى کلیهما و تمرا، و أصله انه قال شخص [۱] النثیم (بفتح النون) صوت الضعیف کالانین.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۷۲

بین یدیه زبد و سنام و تمر لآخر: أى هذین ترید؟ مشیرا الی الزبد و السنام، فقال الآخر: ذلک.

و منها قولهم: «الکلاب علی البقر»، أى أرسل، و «أحشفا و سوء کیله»، أى أجمع حشفا و سوء کیله، و «کل شیء و لا شتیمة حر»، أى أصنع کل شیء و لا- ترتکب شتیمة حر، و «ان تأتنی فأهل اللیل و النهار»، أى فتأتی أهل اللیل و النهار، أى أهلا لک باللیل و النهار، و «دیار الاحبة»، أى أذکرها.

و قولهم: «کالیوم رجلا»، أى ما رأیت کرجل الیوم رجلا، علی حذف ناصب رجل، و حذف ما اضيف الی الیوم، و «کالیوم» حال مقدم من رجلا، و قد یقال: کلاهما بالرفع و تمر، أو کل شیء و لا شتیمة حر، أى کلاهما لی، و کل شیء أمم [۱].

و وجوب الحذف فی جمیع ما ذکرنا أمثالها لکونها أمثالا، أو کالمثل فی کثرة الاستعمال و الامثال و لا نغیر [۲].

از این عبارت، ظاهر است که در بسیاری از الفاظ، سوای آنچه ابن حاجب ذکر کرده، حذف فعل واجب است، و اظهار آن سمت جواز ندارد، و پر ظاهر است که در اظهار آن اصلا استحاله عقلی، لازم نمی آید لکن لزوم اتباع سماع، سبب امتناع اظهار فعل گردیده، فلیذهب اتباع الرازی یمینا و شمالا، فلن یجدوا لتأیید مقاله معجلا.

و علامه سیوطی در «اشباه و نظائر» گفته:

[الاصول المرفوضة منها جملة الاستقرار الذى يتعلق به الظرف الواقع خبرا. [۱] الامم (بفتح الهمزة و الميم): الیسیر.

[۲] شرح الکافیة ج ۱/۱۲۹ - ۱۳۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۷۳

قال ابن یعیش [۱]: حذف الخبر الذى هو استقرار و مستقر، و أقیم الظرف مقامه و صار الظرف هو الخبر و المعاملة معه، و نقل الضمیر الذى کان فی الاستقرار الی الظرف، و صار مرتفعا بالظرف، کما کان مرتفعا بالاستقرار، ثم حذف الاستقرار و صار اصلا مرفوضا، لا یجوز اظهاره للاستغناء عنه بالظرف.

و منها: خبر المبتدأ الواقع بعد «لو لا» نحو لو لا زید لخرج عمرو، و تقدیره لو لا زید حاضر.

قال ابن یعیش: ارتبطت الجملة، و صارتا کالجملة الواحدة، و حذف خبر المبتدأ من الجملة الاولى، لکثرة الاستعمال، حتی رفض ظهوره و لم یجز استعماله.

و منها: قولهم: «افعل هذا اما لا».

قال ابن یعیش: و معناه أن رجلا أمر بأشیاء یفعلها، فتوقف فی فعلها، فقیل له: افعل هذا ان كنت لا تفعل الجميع، و زادوا علی «ان» ما، و حذف الفعل و ما یتصل به، و کثر حتی صار الاصل مهجورا.

و منها: قال ابن یعیش: بنو تمیم لا یجیزون ظهور خبر لا التبرئه و یقولون:

هو من الاصول المرفوضة.

و قال الاستاد أبو الحسن بن أبی الریبع فی «شرح الايضاح»: الاخبار عن سبحان الله یصح کما یصح الاخبار عن البراءة من السوء، لکن العرب رفضت ذلک، کما ان «مذاکیر» جمع لمفرد لم ینطق به، و کذلک «لیلیة» تصغیر لشیء لم ینطق به، و «أصیلان» تصغیر لشیء لم ینطق به، و ان کان أصله أن ینطق به، و کذلک سبحانه الله إذا نظرت الی معناه وجدت الاخبار عنه صحیحا، لکن العرب رفضت ذلک، و کذلک «لکاع» و «لکع»، و جمیع الاسماء التى لا تستعمل الا فی النداء، إذا رجعت الی معانیها وجدت الاخبار ممکنا فیها بدلیل الاخبار [۱] ابن یعیش: یعیش بن علی بن محمد النحوی الحلبي المتوفی سنه (۶۴۳).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۷۴

عما هی فی معناه، لکن العرب رفضت ذلك.

و قال أيضا فی قولک «زیدا اضربه»: ضعف فیہ الرفع علی الابتداء، و المختار النصب، و فیہ اشکال من جهة الاسناد، لان حقيقة المسند و المسند إليه ما لا يستقل الکلام بأحدهما دون صاحبه، و اضرب و نحوه يستقل به الکلام وحده، و لا تقدر هنا أن تقدر مفردا تكون هذه الجملة فی موضعه، كما قدرت فی «زید ضربته».

فان قلت: فكيف جاء هذا مرفوعا و أنت لا تقدر علی مفرد يعطى هذا المعنى؟

قلت: جاء علی تقدير شيء رفض و لم ينطق به، و استغنى عنه بهذا الذى وضع مكانه، و هذا و ان كان فیہ بعد إذا أنت تدبرته وجدت له نظائر، الا ترى ان «قام» اجمع النحويون علی ان اصله قوم، و هذا ما سمع قط فیہ و لا فی نظيره، فكذلك «زید اضربه»، كأن اضربه وضع موضع مفرد مسند الى زید علی معنى الامر، و لم ينطق قط به، و يكون كقام.

و قال أيضا: مصدر «عسى» لا يستعمل و ان كان الاصل لانه اصل مرفوض [۱].

از این عبارت، ظاهر است که بسیاری از اصول در استعمال مرفوض است، پس اگر مدار ترکیب بر عقل می بود نه سماع، رفض این اصول مقبول نمی شد، و استعمال این اصول مرفوضه جائز می گردید، و اذ لیس فلیس.

پس عجب که فخر رازی بر فرض ملاحظه اصول مرفوضه، اساس انکار بر تشکیک مرفوض و وهم مرفوض گذاشته، اعلام تخجیل اتباع و اشیاع، و معتقدین فضل و کمال خود افراخته، و لیت شعری کیف خفی علیه ان بناء و همه الرکیک علی شفا جرف هار، و تشکیکه کشجره خبیثه اجتث من فوق الارض ما لها من قرار! [۱] الاشیاء و النظائر ج ۱/۷۰ - ۷۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۷۵

هفتم: آنکه بطلان ادعای این معنی که صحت دخول یکی از هر دو:

«أولی» و «من» بر آخر بوضع نیست، در کمال انجلاء و وضوح است زیرا که اقتران «من» «بأولی» مأخوذ از سماع و نقل است، و اگر مناط آن بر سماع نمی بود، بجای (من) حروف دیگر را هم مثل «عن» و «علی» و «الی» و «فی» و «با» می آوردند، چه عقلا- ممکن است بگویند زید أولی الی عمرو، و مراد آن باشد که اولویت زید منتهی است بعمر، و نیز استحاله لازم نمی آید، و نیز اگر بگویند: زید أولی فی عمرو، یعنی زید أولی است در باب عمرو هیچ استحاله پیدا نمی شود، و نیز اگر بگویند:

زید أولی بعمر، بجای زید اولی من عمرو، هیچ استحاله لازم نمی آید پس نفی صحت اقتران «أولی» بمن بوضع، حرف عجیب الوضع و خبط واجب الدفع است.

خالد بن عبد الله الازهری [۱] در «تصریح شرح توضیح» در ذکر احکام افعال التفضیل گفته:

[و الحكم الثانی فیما بعد افعال أن یؤتی «من» الجارة للمفضل، كما تقدم من الامثلة، و هی عند المبرد و سیبویه الابتداء الارتفاع فی افضل منه، و ابتداء الانحطاط فی نحو شر منه.

و اعترضه ابن مالک بأنها لا یقع بعدها الی، و اختار انها للمجاوزه، فان معنی زید افضل من عمرو جاوز زید عمرا فی الفضل.

و اعترضه فی «المغنی» بأنها لو كانت للمجاورة لصح فی موضعها «عن»، و دفع بأن صحه وقوع المرادف موقع مرادفه انما یكون إذا لم یمنع من ذلك مانع، و ههنا منع مانع و هو الاستعمال، فان اسم التفضیل لا یصاحب من حروف [۱] الازهری: خالد بن عبد الله النحوی المتوفی سنه (۹۰۵).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۸، ص: ۳۷۶

الجر الا «من» خاصة.]

از این عبارت، ظاهر است که استعمال افعال التفضیل مانع است از اتیان «بعن» عوض «من»، زیرا که افعال التفضیل مصاحب نمی شود از حروف جر سوای «من» را خاصه، پس معلوم شد که اقتران «من» با افعال التفضیل حسب استعمال و وضع است، نه بحکم محض

عقل و طبع.

هشتم: آنکه اکابر محققین و اساطین منقدین، تصریح کرده‌اند بعدم جواز ایجاد ترکیبی بقیاس، پس هر گاه ایجاد تراکیب بغیر سماع جائز نباشد، اقتران لفظی بلفظ دیگر بغیر سماع بمحض حکم عقل چگونه جائز گردد.

قال السیوطی فی «المزهر»: «الشرح التسهیل»: العجب ممن یجیز ترکیبا ما فی لغۃ من اللغات من غیر أن یسمع من ذلك الترتیب نظائر، و هل التراکیب العربیۃ الا- کالمفردات اللغویۃ، فکما لا- یجوز احداث لفظ مفرد، كذلك لا- یجوز فی التراکیب، لان جمیع ذلك امور وضعیۃ، و الامور الوضعیۃ تحتاج الی سماع من اهل ذلك اللسان، و الفرق بین علم النحو و بین علم اللغۃ، ان علم النحو موضوعه امور کلیۃ، و موضوع علم اللغۃ اشیاء جزئیۃ و قد اشترکا معا فی الوضع [۱].

از این عبارت، ظاهر است که ابو حیان از کسی که اجازه ترکیبی در لغتی از لغات بغیر سماع نظائر آن نماید، تعجب نموده و افاده فرموده که ترکیبات عربیه مثل مفردات لغویه است، و چنانچه احداث لفظ مفرد جائز نیست، همچنین احداث ترکیبی از تراکیب غیر سائغ است، [۱] المزهر ج ۱/۲۸.

عبارات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۸، ص: ۳۷۷

زیرا که همه این امور وضعیه است، و امور وضعیه محتاج می‌شود بسمع از اهل این لسان، و فرق در میان علم نحو و علم لغت این است که موضوع نحو امور کلیه است، و موضوع علم لغت اشیاء جزئیه است، و لکن هر دو در وضع مشترک است.

و نیز سیوطی در «مزهر» در بیان قول ثانی از قولین در باب وضع مرکبات آورده:

[و الثانی انها موضوعۃ، فوضعت (أی العرب) زید قائم للاسناد دون التقویۃ فی مفرداته، و لا تنافی بین وضعها مفردۃ للاسناد بدون التقویۃ و وضعها مرکبۃ للتقویۃ، و لا تختلف باختلاف اللغات، فالمضاف مقدم علی المضاف إلیه فی بعض اللغات و مؤخر عنه فی بعض، و لو كانت عقلیۃ لفهم المعنی واحدا سواء تقدم المضاف علی المضاف إلیه، أم تأخر، و هذا القول ظاهر کلام ابن الحاجب حیث قال: اقسامها مفرد و مرکب.

قال القرافی [۱]: و هو الصحیح، و عزاه غیره للجمهور بدلیل انها حجت فی التراکیب کما حجت فی المفردات، فقالت (أی العرب): من قال: ان قائم زیدا لیس من کلامنا، و من قال: ان زیدا قائم فهو من کلامنا، و من قال: فی الدار رجل فهو من کلامنا، و من قال: رجل فی الدار فلیس من کلامنا الی ما لا نهائیه له فی التراکیب الکلام، و ذلك یدل علی تعرضها بالوضع للمركبات

## درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید

غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبود و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او.

بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می‌شود و سرپیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافع راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی

جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعیه، با اجازات مراجع عظام تقلید، هدایا، نذورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه ودانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئات مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۱۰۹

سایت : [www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com) - [www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

ایمیل: [info@Ghadirestan.com](mailto:info@Ghadirestan.com)

آدرس مرکز: اصفهان - خیابان عبد الرزاق - نش خیابان حکیم - طبقه دوم بانک ملت - مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله و سلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است: تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتالی و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی - دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندگان ، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران ، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف ، همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر ، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف ، در راستای اهداف عالیه ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب ، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی ، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشنهای غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد.

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز:

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه. تولید کلیپها، طراحی بروشورها و پوسترها، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله: سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم)، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شبهات منتشره در جامعه، شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا، بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین:

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسنه اطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میادین شهر در سال های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنه ی انبیای الهی و ائمه ی اطهار علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر:

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی، مراکز، سازمانها، ستاد ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز:

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد

فعالیت های آینده مرکز:

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام  
ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین  
برپائی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر  
هماهنگی اجرای ماکت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

[www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

